

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

سرمقاله

۴ | زندگی مرد بودن و زن ماندن می خواهد

سلوک زیستن

- ۶ | دوست داشتن زنان از اخلاق رسول (ص) بود
۸ | رابطه زناشویی و طلاق در گفت و گو با آیت الله دکتر روح الله قری، اندیشمند و تحلیلگر دینی خداوند به مردان و زنان تنوع طلب بغض دارد
۱۳ | آنچه در تحلیل های جامعه شناختی و روانشناختی مربوط به طلاق از چشم ها دور می ماند سایه اندازی رابطه بندگی بر رابطه زن و شوهری
۱۴ | نگاهی به یک چالش رسانه ای وقتی مخاطب به راحتی از تحلیل های هشدار دهنده عبور می کند ماجرای آن زن که گفت می روم دنبال «کشف عشق»
۱۶ | بحران جدایی های زن و مرد در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید کریمی دکترای روانشناسی و کارشناس ارشد مشاوره خانواده زن ها کنار شوهرانشان نیستند

در آینه دنیای مجازی

۲۰ | بازخوانی ۲۵۰ خبر مربوط به طلاق در موتور جست و جوی گوگل طلاق در گوگل

قصه طلاق

۲۶ | ۷ قصه از زیر گنبد طلاق

از پورنو تا پارانویا و مثلث ها

- ۳۰ | زخمی که زنان از اعتیاد مرد ها به پورنوگرافی می خورند رفتی در این چاه و من طنابی ندارم
۳۴ | گاهی در مرور خبرهای حوادث ردی پررنگ از پارانویا - شک به همسر - دیده می شود بدبینی، طلاق و خون انتخاب بین بد و بدتر
۳۴ | همه زوج ها در زندگی مشترک خود حضور مثلث ها را حس می کنند از پاره خط زناشویی تا مثلث های گسست

طلاق به روایت جامعه شناسان

- ۳۶ | دلایل و آسیب های طلاق در گفت و گو با دکتر سید حسن حسینی، جامعه شناس زوج ها در اوج سن باروری و نیاز جنسی طلاق می گیرند
۴۰ | چالش های خانواده ایرانی با نگرش به حوزه ارتباطات در گفت و گو با دکتر مهدی منتظر قائم، استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران امروز نه خانواده پیوسته داریم، نه خانواده هسته ای خوب
۴۶ | گفت و گو با دکتر مسعود کوثری، تحلیلگر فرهنگی و استاد ارتباطات اجتماعی خوشبین به رهاشدگی «بازنگری زنان در خودشان» نیستیم
۵۱ | گفت و گو با دکتر محمدمهدی لبیبی، جامعه شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی ما تقصیر کاران و جوانان قربانیان طلاق هستند
۵۷ | گفت و گو با سید حسن موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران منبع لذت در خانواده های ما کجاست؟
۶۰ | اینفو

طلاق و جنسیت

۶۲ | تبعات و تأثیرات روانی طلاق در مردها و زن های یکی نیست دنیای آبی ها و صورتی های طلاق

از جدایی ها حکایت می کند

۶۳ | روایت ۳ روز از دادگاه خانواده همدان و آدم هایی که طلاق می خواهند

پارادوکسی به نام جشن طلاق

۶۶ | دور تادور زخم هایشان را گل کاری می کنند و روبان می زنند زخم طلاق با پایکوبی خوب نمی شود



ویژه نامه حلال منفور
صاحب امتیاز: شرکت پیام آوران نشر روز
مدیر مسئول: دکتر عبدالله گنجی
سر دبیر: غلامرضا صادقیان
دبیر ویژه نامه: حسن فرامرزی
مدیر فنی: حسن فردی
عکس و ادیت: اصغر لاله دشتی
حروفچینی: محمدرضا مقبلی، محمد ابهری،
شبلم اعماری، فرزانه مهاجر و لیلا غلامی
تصحیح: سیدعباس آراسسته، محمد خرمی،
انسبیه سلطانی، پریرسا موسوی، شیرین صفایی
و شقایق اعماری
صفحه آرایی: محمد سجادی فر

محضر داران می گویند...

۱۶۸ | گپ و گفتی با ۳ محضر دار که هر کدام رنگ طلاق را یک جور می بینند
سکه طلاق روی شیر ندارد

از وبلاگ طلاق گرفته‌ها

۱۷۰ | پرسه در وبلاگ‌های زنان و مردان طلاق گرفته
غرورم مرا طلاق داد

اتاق مشاوره

۱۷۴ | مامان! طلاق یعنی چی؟!

بررسی تأثیرات و تبعات طلاق بر ذهن و زندگی فرزندان از قبل ۲ سالگی تا دوره نوجوانی

۱۷۶ | گفت و گو با دکتر شهربانو قهاری، روان در مانگر و پژوهشگر

در باره مهم‌ترین دلایل طلاق در مراجعات به اتاق‌های مشاوره

عوارض خیانت صدها بار بیشتر از طلاق است

۱۸۱ | گفت و گو با دکتر منصوره سادات صادقی، عضو هیئت علمی پژوهشکده خانواده دانشگاه شهید بهشتی

زوجی که به هم گوش نمی‌کنند به طلاق می‌رسند

۱۸۴ | رابطه لذت‌بخش همسری از ۴ قانون امنیت، آگاهی، استقلال و اخلاق می‌آید

گیرم که طلاق گرفتی با نا آگاهی‌ات چه می‌کنی؟!

۱۸۷ | داوری کردن در رابطه همسری، گاه به خطاهای شناختی عجیب و غریبی می‌کشند

همیشه مهره‌های سفید برنده نیستند

۱۸۸ | پرده‌پوشی، فرزندان طلبکار و والدین فرسوده، ۳ ضلع مثلث فروپاشی

پژمردگی رابطه همسری، در باد افتخار به پرده پوشی

۱۸۹ | وقتی کلیشه‌های جنسیتی به رابطه همسری شمشیر می‌کشند

۱۹۰ | چگونه با همسر بسیار بدبین و شکاک رفتار کنیم؟

زندگی با یک پارانوییدی قدم زدن در میدان مین است

۱۹۳ | ۱۰ گام رسیدن به زبان محرمی را در رابطه زوج‌ها مرور کنیم

همزبانی، پاشیدن بذر گندم همدلی، کاشتن هسته خرما

۱۹۶ | زنان و مردان وقتی در معرض خیانت قرار می‌گیرند چه واکنش‌هایی بروز می‌دهند؟

این ۵ مرحله بی‌وفایی همسران را بشناسید

۱۹۸ | چقدر خانواده‌ها را از پنجره «تفکر تیمی» به تماشانشسته‌ایم؟

زمانی برای آب رفتن واژه‌های زن و شوهری

۱۰۰ | وقتی ذهن آدم‌ها در آستانه طلاق یا بعد از آن با انبوهی از افکار منفی بمباران می‌شود

۱۰۰ تحریف شناختی مطلقه‌ها در آستانه طلاق

۱۰۳ | همسران گاهی نیاز به خلوت‌های کاملاً شخصی دارند و زوج‌ها نباید از این بابت وحشت کنند

فاصله‌گیری‌های مثبت در روابط زوج‌ها

طلاق روی پرده سینما

۱۰۴ | گفت و گو با پوران درخشنده، کارگردان سینما درباره خانواده و فیلم‌های آینده‌اش

سینماگران باید آینه‌گردان مشکلات خانواده باشند

۱۰۹ | واکاوی معناگرایانه واژه «حریم» در گفت و گو با ابوالفضل جلیلی، کارگردان سینما

هرزه‌خند و هرزه‌گو و هرزه‌پانیاش!

۱۱۳ | نگاهی به چند فیلم از کارگردان‌های نسل جوان با موضوع طلاق و جدایی

جدایی نادرها از سیمین‌ها به روایت سینما

ادبیات و رابطه همسری

۱۱۵ | نگاهی به طرح وفاداری در رابطه همسری در داستان «شازده کوچولو» آگوستو پری

تو مسئول «گل» خود هستی

۱۱۸ | پارانوید در داستانی از مثنوی معنوی مولانا

قصه دارد تارهداز ننگ من!

از کف خیابان ...

۱۲۰ | بازخوانی ۲ خاطره ضد طلاق از یک مصاحبه و یک گپ دوستانه

گاهی تو جلوی یک طلاق را می‌گیری!



■ برخی تصور می‌کنند اگر طلاق دادند یا طلاق گرفتند، آزاد می‌شوند. به تعبیر عوام‌الناس «مهرم حلال، جانم آزاد» در صورتی که این روایت از رسول الله (ص) با «بِغَضِ الطَّلَاقِ وَ يُحِبُّ الْعَتَاقَ» می‌خواهد این مفهوم را در ذهن ما جا بیندازد که اتفاقاً در طلاق، جان آزاد نمی‌شود و طلاق آزادی نیست. برخی تصور می‌کنند طلاق، آزادی است، اما آزادی همان آزاد کردن بنده است. چون بنا نبود که در زندگی زناشویی کسی عبد و غلام دیگری باشد که نیاز به آزاد کردن هم داشته باشند...



■ اگر خانواده‌ها در جریان واقعیت‌ها قرار گیرند، این روحیه تلون و رنگ و لعاب در جامعه ما که از عوامل طلاق هم محسوب می‌شود تعدیل خواهد شد. ما امروز این تلون را چه در جامعه شهری و چه جامعه روستایی مان می‌بینیم، در صورتی که در گذشته نوعی هم‌شکلی ظاهری و فکری در جوامع شهری و روستایی ما برقرار بود. شما امروز در جامعه شهری این تلون و تنوع خواهی را چه در ظاهر و چه در ذهن و افکار آدم‌ها می‌بینید...



■ ۱۰۰ سال پیش قطعاً ساخت خانواده در ایران پیوسته بود، یعنی حداقل سه نسل در درون خانواده زندگی می‌کردند. فرزندان ازدواج کرده از خانه خارج نمی‌شدند و پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ کانون ثقل خانواده بودند و روابط سه نسلی به وجود می‌آمد اما به هر حال نظام شهرسازی ما، آبار تمان نشینی، خودرو، لوازم زندگی، ارزش‌های مدرن‌نیت، مصرف‌گرایی و بسیاری از این پدیده‌ها وارد جامعه ما شد و الان تیپ خانواده پیوسته وجود ندارد و قطعاً خانواده هسته‌ای شده است...



■ کسی که شد پدر و مادر، مسئولیت دارد و به راحتی نمی‌تواند به طلاق فکر کند. یعنی نمی‌تواند و نباید خود خواهانه رفتار کند. این فرهنگ ماست و ما به این فرهنگ می‌نازیم. آن کسی که مسئول می‌شود، خیلی مهم است که آن جایگاه مسئولیت چقدر برایش اهمیت دارد...

زندگی مرد بودن و زن ماندن می خواهد

نخستین بار در طول دو دهه درگیری روزانه با اخبار و گزارش های جامعه که خبری از طلاق، بیشتر از اخبار معمول افزایش آمار جدایی ها تو جهم را جلب کرد، مربوط به سخنرانی یک پروفیسور انگلیسی در تهران بود که ریشه ۹۰ درصد طلاق ها را در نارضایتی جنسی زوجین می دانست. تا مدتی این ادعا را به بخش تردیدها سپردم و البته از نوعی درگیری ذهنی بین انواع واقعاتی هایی که در این باره از بطن جامعه و نقطه نظرات صاحب نظران منتشر می شد، فارغ نبودم تا اینکه روزی قراری با یک دوست روحانی گذاشتم که استاد تاریخ بود اما از قضا دفتری هم برای مشاوره به زوج های جوان داشت. در دفترش منتظر بودم تا کارش تمام شود. دختر جوان محجبه ای که قبل از من به دفتر آمده بود، صدایش را پایین تر آورد تا آخرین حرف هایش را به حاج آقا بگوید. مبلغی را هم از کیفش در آورد و روی میز گذاشت؛ حق مشاوره. حزن عجیبی در من بود، شاید از باب اینکه انسانی تا این حد در زندگی گرفتار شده است که رازهای مگوی زندگی اش را پیش کس دیگری ببرد به نام مشاور تا مگر او چاره کارش را بکند. می دانستم که اندوهی غیر منطقی بود و برخی مشاوره ها نجات بخش زندگی ها می شود اما احساس کردم این یکی از صدها هزار انسانی است که در کشور صدایشان را بعد از آنکه بالا برده اند، پایین می آورند تا مشکیشان را حل کنند اما همچنان گرفتار می مانند و مشاوره ها راه به جایی نمی برد.

پس از رفتن آن مراجعه کننده از دوست روحانی ام پرسیدم قضیه اختلاف زن و شوهری بود؟ و چون می دانستم منعی برای توضیح دارد، بلافاصله با این پرسش که چرا اینقدر طلاق زیاد شده است، قضیه پروفیسور خارجی و ادعایش را یادآوری کردم. منتظر بودم تا حاج آقا «دلیل ایرانی» برای طلاق بیاورد و چیز دیگری بگوید. چیزی شبیه به آنچه دادگاه های خانواده از علت های طلاق منتشر می کنند. مانند ۴۰ درصد اعتیاد شوهر و مابقی دخالت خانواده ها، بیکار بودن مرد و دست آخر نداشتن تفاهم! اما دوست مشاورم بلافاصله گفت: «اگر از من که سال هاست به زوج ها مشورت می دهم، بپرسی می گویم صد درصد طلاق ها به همان علت است، به علت نارضایتی جنسی!»

راستش یک غافلگیری صد درصدی بود اما به جای یقین، تردیدم بیشتر شد! و اصلاً نخواستیم که او توضیح بیشتری بدهد. ترجیح دادم در این فضا باقی بمانم تا راه خروج را از کانال معتبرتری جستجو کنم.

چند سالی گذشت. برخی از دوستان و آشنایان متار که کردند. علت واقعی پنهان بود - دست کم برای ما - اما علت های اعلامی شبیه علت های جامعه یعنی همان اعتیاد و بیکاری و دخالت های خانواده ها بود. در این فاصله از چند فرد مطلع دیگر هم چیزهایی شبیه ادعای پروفیسور خارجی و حاج آقای ایرانی شنیدم اما نمی توانستم آن آمار صد درصدی را ثابت ۴۰ درصدی اعتیاد به عنوان علت طلاق در دادگاه های خانواده یکجا جمع کنم. چطور می توان به زنی که در دادگاه تقاضای طلاق می دهد و شوهرش کنار خیابان یا در شیره کش خانه ای مشغول تزریق است و توان و فهم حضور در دادگاه را هم ندارد، بگویم تو دروغ می گویی و علت تقاضایت برای طلاق، فلان نارضایتی است!؟

در جست و جوی این حقیقت از کارشناس کار کشته تری، جمله قابل قبول تری شنیدم: «همیت مسائل جنسی در استحکام خانواده به این معنی است که اگر رابطه جنسی صحیح، عاطفی، محترمانه و منطقی بین زوجین وجود داشته باشد، مسائل دیگر کمتر می توانند خود را نشان دهند، حتی اعتیاد! حتی دخالت خانواده ها و حتی فقر و فلاکت! اما وقتی این رابطه هیچ مشخصه قابل قبولی نداشته باشد، مشکلات دیگر به عنوان مشکل اصلی خودنمایی می کنند و رابطه ها را به سمت جدایی ها پیش می برند.»

این نظریه تا حدودی فضای متلاطم ادعاهای قبلی را به آرامش تبدیل کرد. صاحب این نظر می خواهد بگوید گاهی نداشتن رابطه صحیح جنسی، علت اولیه هم نیست اما علت اصلی می شود، بدین ترتیب که مثلاً زن و شوهری در باره دخالت های خانواده ها یا اعتیاد طرفین - بیشتر مردها - به اختلاف می رسند. این اختلاف باعث قهر و ناآرامی در کانون خانواده می شود و هر یک در بزننگه نیازهای عاطفی و جنسی دست رد به سینه دیگری می زند. وقتی این رد کردن ها «دامه» پیدا می کند، زن و شوهر، دیگر دلیلی برای «دامه» زندگی پیدا نمی کنند. پس وقتی از علت تصمیم آنها برای طلاق می پرسی - چه در دادگاه، چه در مصاحبه های علمی پژوهش های دانشگاهی و چه در فضای دوستی و خانوادگی - به همان علت اولیه یعنی اعتیاد، دخالت ها، فقر، بی احترامی ها،

شکاکیت و مانند آن اشاره می کنند نه به علت ثانویه و اصلی. به این طریق هم حفظ آبرو کرده اند و هم آن علت اولیه را که کینه ای سخت از آن دارند، بیشتر جلوه گر می کنند.

پس مدتی این نظر جدید را به عنوان یک نگاه نسبتاً درست در صحبت با دیگران به میان می کشیدم که «اگر رابطه جنسی صحیحی بین زن و شوهر برقرار باشد، مشکلات اقتصادی و خانوادگی فرصت خودنمایی پیدا نمی کنند.» بنا داشتیم این نظر را با دیدگاه های متفاوت صاحب نظران محک بزنم زیرا همچنان رازهای طلاق را به اندازه پیچیدگی روح و روان انسان ها و در هم تنیده بودن مشکلات امروزی و پیچیده بودن مدرنیته، غیر قابل کشف و دشوار یاب می دانستم.

سرمقاله

سر دبیر



در روزهای منتهی به تهیه ویژه‌نامه طلاق در یکی از پارک‌های تهران درست در زمانی که ترکیبی از دلدادگان و عاشق پیشگان از یک‌سو و زوج‌های درگیر و در آستانه طلاق از سوی دیگر با هم وعده می‌کنند، یعنی طرف‌های عصر یک مورد از نمونه دوم توجهم را جلب کرد. دختری جوان از کسی که با او تلفنی گفت‌وگو می‌کرد، می‌خواست که به محل وعده در پارک بیاید تا حرف‌هایشان را بزنند. چند دقیقه بعد پسری جوان با ظاهری که ترکیبی از ولنگاری و اعتیاد و سرگردانی بود آمد و کنار او نشست. چندان برایش مهم نبود که حرف‌هایش را رهگذران می‌شنوند یا نه. مجموعه‌ای از دلایلش را برای دعوی که پشت سر گذاشته بودند بر می‌شمرد. چیزهایی عجیب و غریب که شنونده را به این گمان می‌انداخت که نکند فیلم پر می‌کنند یا دوربین مخفی کار گذشته‌اند! بعد به نمونه دیگری از دلایل عصبانیتش اشاره کرد: «تو که می‌دانی من به سایلنت کردن موبایلت حساسم، چرا اون شب که خانه حمید بودم، موبایلت را سایلنت کردی و خوابیدی؟!» دختر جوان چیزی زیر لب گفت و خندید. پسر گویا از خنده او یا از چیز دیگری که متوجه آن نشدم رنجید. دستش را بالا برد و توی صورت دختر جوان کوبید. دختر جوان آرام سرش را زیر انداخت و با دو دست صورتش را پوشاند. معلوم بود که به این رفتار عادت دارد. صحبت‌ها ادامه پیدا کرد، گاهی آرام و گاهی سخت.

این داستان کوتاه نمونه‌ای است از هزاران که به ما هشدار می‌دهد نمی‌توانیم در فهم علت‌های طلاق نگاه تک‌بعدی داشته باشیم و باید حتی در نظریه ناراضیاتی جنسی به اندازه کافی به دلایل اولیه اهمیت بدهیم.

اما چرا مسئله جنسی تا به این حد اهمیت یافته و به جای آرامش دادن به زندگی، عامل آشفتگی‌ها شده است؟ در جهانی به سر می‌بریم که فرهنگ غالب غربی از زنان و مردان می‌خواهد روابط جنسی خود را تا شکل دیوانه‌کننده‌ای گسترش دهند. اکنون در هر داروخانه‌ای در پایتخت که قدم می‌گذاری، بهترین جای داروخانه به عرضه داروهای تقویت جنسی اختصاص داده شده است، هر روز به ای‌میل یا گوشی‌های تلفن چندین پیام می‌رسد که عنوان اصلی‌اش این است: «مخصوص مردان!» کمپانی‌های غربی برای فروش داروها مقدماً حجم غیرقابل باور و کنترلی از فیلم‌های پورنو را به فضای اینترنت و ماهواره و شبکه‌های توزیع فیلم تزریق می‌کنند که حسب ظاهر و براساس شنیده‌ها برای بیننده یک راه بیشتر باقی نمی‌گذارد: «اگر می‌خواهی خودت و همسرت همانند بازیگران این فیلم‌ها باشید، باید به دامن این داروها پناه ببری!» اما طبیعت بیشتر مردان و زنان قابل انطباق با این خواسته‌ها نیست. در امریکا پیش از ۴۰ میلیون زن مشکل سردمزاجی و کاهش میل جنسی دارند. این عده مشکل بزرگ‌تری بر سر راه خود می‌بینند؛ مردانشان هر روز برای رسیدن به لذت بیشتر انواع روش‌ها و داروها را روی خود امتحان می‌کنند، در حالی که اگر بنا بر همراهی با زنان باشد، باید به فکر دارو یا درمانی برای کاهش میل جنسی خود باشند یا دست کم بر آتش شهوت خود، هیزم مصنوعی اضافه نکنند.

اکنون با گسترش فرهنگ غرب و مدرنیته که از یک سو با همه توان و همه ابزارهایش «آمیزش بیشتر، بهتر» را تبلیغ می‌کند و از دیگر سو بدن مردان و زنان را ضعیف‌تر و رنجورتر می‌کند و سردمزاجی و ناکارآمدی جنسی را تا حدود نیمی از جمعیت زنان و مردان در غرب شایع کرده است، چگونه می‌توان از مردان و زنان خواست این تقابل و تضاد را درون خود حل و فصل کنند و به زندگی ادامه دهند؟!

طلاق در جامعه نیمه‌مردن علاوه بر ناراضیاتی جنسی، سردمزاجی یا دیگر انگیزه‌های جسمی و بیرونی، علل دیگری هم دارد و آن این است که پس از ازدواج یکی از دو طرف متوجه می‌شود که طرف مقابل قبل از ازدواج، نوعی انحراف جنسی را تجربه کرده است و یا حالا پس از ازدواج تمایلات گریز از مرکز دارد.

اینجاست که مفاهیم اخلاقی و زندگی دینی رخ می‌نماید و به مخاطب هشدار می‌دهد که غایت حیات خویش را با مفاهیم متعالی باز تعریف کند. استاد زندگی در فرهنگ دینی از مرد وزن نمی‌خواهد که علت‌های ثانویه طلاق را که اصلی‌ترینش همان ناراضیاتی جنسی است، بر طرف سازند بلکه آنها را به حل و فصل علت‌های اولیه راهنمایی می‌کند. علت‌هایی که با محبت بیشتر، عاطفه بیشتر، گذشت، سازگاری، شکستن غرور کاذب، فرو خوردن خشم، تلاش بیشتر برای معاش، دوری از هرزگی و تفریح کاذب

و دوری از سرخوشی‌های مواد مخدر، حل شدنی است. استاد زندگی از مرد می‌خواهد که خدای دوم زن باشد و هرگاه خواست به او خشمگین یا بی‌وفا شود، بداند که زن بعد از خدا پشتوانه‌اش شوهر اوست و جز او کسی را ندارد. اینچنین در حیات دینی مرد و زن برای ادامه زندگی مشترک یک راه بیشتر ندارند: مرد، مرد باقی بماند و زن، زن بودن را ترک نکند. مرد بودن و زن بودن به دیالوگ‌های از پیش آماده شده روزهای آشنایی نیست. قدیمی‌ها می‌گفتند «ارحام پرستی و زن پرستی هم از خدا پرستی است». حالا به مرد می‌گویند زن دلیل نباش و به زن می‌گویند کنیز و برده مرد نباش! این است که طلاق لیخنه می‌زند. برای گریز از طلاق باید مرد و زن خود را برای مرد ماندن و زن ماندن آماده کنند تا بتوان به زندگی سلام داد. ■



دوست داشتن زنان از اخلاق رسول (ص) بود

آن خوشبو نمی کرد، سرانگشت خود را به آن گذاشته و از آن می چشید.


و در کافی به سند خود از اسحاق طویل عطار از ابی عبدالله (ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا بیش از آن مقداری که برای خوراک خرج می کرد برای عطر پول می داد.

و نیز به سند خود از سکن خزاز نقل کرده که گفت شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: رسول خدا (ص) وقتی جمعه می شد و عطر همراه خود نداشت، ناچار می فرمود تا چارقد بعضی از زوجاتش را می آوردند. آن جناب آن را با آب تر می کرد و به روی خود می کشید تا به این وسیله از بوی خوش آن چارقد، خود را معطر سازد.

و در فقیه به سند خود از اسحاق بن عمار از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که فرمود: اگر در روز عید فطر برای رسول خدا (ص) عطر می آوردند، اول به زنان خود می داد.

و از جمله آداب آن جناب در امر زنان و فرزندان است که در رساله محکم و متشابه سیدمرتضی علیه الرحمه است. چه نامبرده به سندی که به تفسیر نعمانی دارد از علی (ع) نقل کرده که فرمود: جماعتی از اصحاب، زنان و غذا خوردن در روز و خواب در شب را بر خود حرام کرده بودند. ام سلمه، داستان شان را برای رسول خدا (ص) نقل کرد. حضرت برخاسته و نزد آنان آمد و فرمود: آیا به زنان بی رغبتید؟ من سراغ شان می روم و در روز هم غذا می خورم و در شب هم می خوابم و اگر کسی از این سنت من دوری کند از من نخواهد بود.

و در کافی به سند خود از اسحاق بن عمار از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که فرمود: از اخلاق انبیا دوست داشتن زنان است و نیز در آن کتاب به سند خود از «بکار بن کرم» و عده بسیاری دیگر از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که فرمود رسول خدا (ص) فرمود: روشنی چشم من در نماز و لذت در زنان قرار داده شده است.

و در تفسیر عیاشی از حسین بن بنت الیاس نقل می کند که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که می فرمود: خداوند، شب را و زنان را برای آرامش و آسایش قرار داده و تزویج در شب و اطعام طعام از سنت پیغمبر (ص) است. 

«سیره النبی» برای هواداران و مردمان سیره و

سلوک حضرت مصطفی (ص) گنج ارزشمندی است، به ویژه که نام علامه طباطبایی مفسر

بزرگ و مؤلف تفسیر سستریگ و گرانمایه المیزان و به تعبیر شاگرد فرهیخته و بزرگوارشان، آیت الله جوادی آملی، «شمس الوحی تبریزی» بر پیشانی این کتاب نوشته شده باشد. علامه طباطبایی در این کتاب شریف با بهره مندی از منابع متعدد، ما را با دقایق و ظرایف بسیاری از جزئیات حیات طیبه و راستین پیامبر، حالات و رفتار ایشان با صحابه و خانواده و دوستان و دشمنان آشنا می کنند. این چند سطر از کتاب سیره النبی تحفه ای برای محبان رسول الله (ص) است تا از اقیانوس نگاه او که در کوزه کوچک کلمات ریخته شده به قدر وسع بنوشند.

کتاب کافی به سند خود از ربیع عبدالله از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (ص) به زنان هم سلام می کرد و آنها سلامش را جواب می دادند و همچنین امیرالمؤمنین (ع)، الا اینکه آن جناب، سلام دادن به زنان جوان را کراهت داشت و می فرمود: می ترسم از آهنگ صدای آنها خوشم آید، آن وقت ضرر این کار از اجری که در نظر دارم بیشتر شود.

و نیز در کتاب احیاء العلوم آمده است که پیامبر (ص) اصحاب خود را همیشه برای احترام و به دست آوردن دل هایشان به کنیه هایشان می خواند و اگر هم کسی کنیه نداشت خودش برای او کنیه می گذاشت. مردم هم او را به کنیه ای که آن جناب برایش گذاشته بودند صدا می زدند و همچنین زنان اولاددار و بی اولاد و حتی بچه ها را کنیه می گذاشت و بدین وسیله دل هایشان را به دست می آورد.

و کافی به سند خود از عبدالله بن سنان از ابی عبدالله (ع) نقل کرده که فرمود: برای رسول خدا (ص) مشکدانی بود که بعد از هر وضویی آن را با دست تر می گرفت و در نتیجه هر وقت که از خانه به بیرون تشریف می آورد از بوی خوشش شناخته می شد که رسول الله (ص) است.

و در کتاب مکارم می گوید: هیچ عطری عرضه به آن جناب نمی شد مگر آنکه خود را با آن خوشبو می کرد و می فرمود: بوی خوشی دارد و حملش آسان است و اگر هم خود را با

L
محمد
مهر



**جماعتی از
اصحاب، زنان و
غذا خوردن در روز
و خواب در شب را
بر خود حرام کرده
بودند. ام سلمه،
داستان شان را برای
رسول خدا (ص)
نقل کرد.**

**حضرت
برخاسته و نزد آنان
آمد و فرمود: آیا به
زنان بی رغبتید؟ من
سراغ شان می روم
و در روز هم غذا
می خورم و در شب
هم می خوابم و اگر
کسی از این سنت
من دوری کند از من
نخواهد بود**

معجزه «لباس»

یعنی جامه ای که بدن آدمی را می پوشاند و این دو جمله از قبیل استعاره است، برای اینکه هر یک از زن و شوهر طرف دیگر خود را از رفتن به دنبال فسق و فجور و اشاعه دادن آن در بین افراد نوع حفظ می کند، پس در حقیقت مرد لباس و ساتر زن است و زن ساتر مرد است و این خود استعاره ای است لطیف که با انضمامش به جمله «أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ...» لطافت بیشتری به خون می گیرد، چون انسان با جامه، عورت خود را از دیگران می پوشاند، اما خود جامه از نظر دیگران پوشیده نیست. همسر نیز همین طور است، یعنی هر یک دیگری را از رفث به غیر می پوشاند، ولی رفث خودش به او دیگر پوشیده نیست، چون لباسی است متصل به خودش و چسبیده به بدنش.

امادکتر حسین الهی قمشه ای در کتاب «سیدصد و شصت و پنج روز در صحبت قرآن» در باره این آیه کوتاه که در واقع بخشی

تبیین رابطه همسری در قالب یک عبارت دشواری های خاص خودش را دارد، چه برسد به اینکه رابطه همسری در یک کلمه گنجانده شود:

«هِنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ / آنها لباس و پوششند برای شما و شما لباس و پوششید برای آنان.» تو همسرت را می پوشانی و همسرت هم تو را می پوشاند، حتی اگر دلدادگی مان را به متن مقدس و حیاتی قرآن حکیم کنار بگذاریم، قابل انکار نیست که تعبیر لباس برای رابطه همسری تا چه اندازه لطیف، زیبا و عاشقانه است و با آنکه استعاره هایی در تبیین این معنای توانست به کار گرفته شود، استعاره لباس به همه آنها ترجیح داده شده است.

علامه طباطبایی در شرح و تفسیر این آیه در تفسیر المیزان می نویسد: «ظاهر کلمه لباس همان معنای معروفش است،

۲

جفای زبان زن و شیر رام نفس

۳

■ یک: معروف است که آیت‌الله العظمی سیدعلی قاضی که بزرگان درباره ایشان گفته‌اند تا مرزهای عصمت پیش رفته و به مقاماتی رسیده بوده که برای بسیاری از ما که در پس پرده پندارها و اوهام مانده‌ایم، قابل درک نیست، از زبان همسر بد و بیراهه و ناسزا می‌شنیده‌ام اما عکس‌العملی نشان نمی‌داده است. شاگردان و اطرافیان به ایشان می‌گفتند: «شما سخت‌تان نیست این همه زخم زبان و ناسزا می‌شنوید؟» و سیدعلی قاضی می‌فرمودند: «شنیدن اینها مرا به این مقام رسانده است!»

■ دو: یک گروه کوهنوردی از کمپ شروع می‌کند تا به قله برسد. فرض کنید فاصله کمپ تا قله، پنج ساعت است. آنها در تمام دقایق این پنج ساعت در حالی که به سمت قله حرکت می‌کنند اما در صبرشان ایستاده‌اند. یعنی همزمان حرکت می‌کنند و در عین حال می‌ایستند. از بیرون که به آنها نگاه می‌کنی، در حال حرکتند اما در درون ایستاده‌اند، یعنی صبر می‌کنند. پنج ساعت صبر می‌کنند و طاقت می‌آورند تا به قله برسند اما اگر صبور نباشند و بی‌تابی کنند از حرکت باز می‌ایستند.

■ سه: تلقی و تصور ذهنی ما؛ یک واژه می‌تواند علیه درنمایه آن واژه رفتار و از محتوا خالی‌اش کند. از جمله کلماتی که این سال‌ها خروارها بار روی آن نشانده و تصویر ذهنی تحریف شده‌ای از آن ارائه کرده‌ایم، صبر است. ما وقتی کلمه صبر را می‌شنویم عموماً یاد رنج، مصیبت و بدبختی می‌افتیم. اگر به واقع این گونه است، چرا گفته‌اند «الصبر مفتاح الفرج / صبر کلید گشایش هاست». آیا چیزی که تجسم رنج و مصیبت و بدبختی است، می‌تواند مثل یک کلید گشایش عمل کند؟! اگر صبر این گونه خوار و ذلیل است، پس چرا حق تعالی فرموده: «استعینوا بالصبر والصلوة». آیا از یک موجود خوار و در مانده می‌شود انتظار یاری داشت؟! این همان نکته مهمی است که امروز در روابط خانوادگی، بسیاری از ما پشت به آن ایستاده‌ایم و با اولین تکران و ناملایمیتی جاکن می‌شویم و به خاطر دستمالی، قیصریه‌ای رابه آتش می‌کشیم و اسمش را هم می‌گذاریم: «یک پایان تلخ بهتر از یک تلخی بی‌پایان!»

■ چهار: در دفتر ششم مثنوی معنوی، داستانی شبیه به زندگی آیت‌الله قاضی، درباره شیخ ابوالحسن خرقانی تعریف می‌شود که داستان درس آموز و شیرینی است. حکایت با این بیت آغاز می‌شود: «رفت درویشی ز شهر طالقان / بهر صیت ابوالحسین خرقان». خلاصه داستان به نقل از «شرح جامع مثنوی معنوی» کریم زمانی، این گونه است: «درویشی از مریدان حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی از ولایت طالقان به قصد زیارت شیخ عازم خرقان شد.

او پس از پشت سر گذاشتن کوه‌ها و صحاری به خرقان رسید و یکر است سراغ شیخ خود را گرفت. وقتی به در منزل شیخ رسید، دق الباب کرد. همسر شیخ بیرون آمد و چون دانست او برای دیدار با شیخ آمده، سیلاب طعن را متوجه شوی خود کرد و آن مرید را به باد سخره گرفت. زن از بس در تشنوع شیخ به افراط رفت که مرید با همه صبر و حزمی که داشت، خشمگین شد و با نهبی او را تهدید کرد که اگر به خاندان پیرم وابسته نبودی، چنین و چنان می‌کردم و از آنجا دور شد و سراغ او را از اهالی محل گرفت. بدو گفتند شیخ به فلان بیشه رفته است تا هیزم جمع کند.

مرید فوراً بدان سو شتافت اما بین راه با خود می‌اندیشید که چرا شیخ با چنین زنی سر می‌کند و رفته رفته، خیالات ناصوابی بدو دست داد و پیش خود گفت شاید شیخ به خاطر احوای نفسانی و ادوای جسمانی بر جفای زن خود صبر می‌کند و از این قبیل ظنون ژاژ با خود می‌خاید. گاه نیز بر خود نهیب می‌زد که های! این چه ظنی است که بر مراد خود داری. در کشاکش این اخبار بود که ناگهان شیخ را دید که پشته‌ای از هیزم بر شیبی درنده نهاده و خود نیز بر سر بار نشسته است و ماری زهر آگین همچون تازیانه در دست دارد و در فضا می‌چرخاند و شیر را مانند حمار می‌راند. همین که چشم شیخ به مرید افتاد، ضمیرش را خواند و بی مقدمه بدو گفت به خاطر احوای نفس بر جفای آن زن صبر نیاورده‌ام، بلکه چون بد خوئی و زعارت او را تحمل می‌کنم به کرامتی نائل شده‌ام که شیری دژم - کنایه از نفس انسان - بیگار من کند. ■



**پس در حقیقت
مرد لباس و ساتر
زن است و زن ساتر
مرد است و این
خود استعاره‌ای
است لطیف که با
انضمایمتی به جمله
«أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ
الرَّقَّتْ إِلَى نِسَائِكُمْ..»
لطفات بیشتر
به خود می‌گیرد،
چون انسان با جامه،
عورت خود را از
دیگران می‌پوشاند،
اما خود جامه از نظر
دیگران پوشیده
نیست. همسر نیز
همین طور است**

خود می‌پوشاند و چنان که گویی بدون زن برهنه است و مرد نیز زن را در کسوت شخصیت و عشق و حمایت خویش می‌پوشاند، چنان که گویی بدون او عریان و بی حفاظ است. دو کلمه «لکم» یعنی برای شما مردان و «لهن» یعنی برای آن زنان، حامل این معنی لطیف است که زن و مرد علیه یکدیگر نیستند، بلکه این برای او و او برای این است، بدین معنی که هر یک در جهت سود و بهره‌مندی دیگری است. مرد باید بکوشد که خود را برای همسرش خرج کند و زن همچنین، زیرا رابطه ایشان «له و علیه» نیست، بلکه از هر دو طرف «له» است یعنی برای او، به نفع او و به خاطر او. ■

از آیه ۱۸۷ سوره بقره است، چنین می‌نویسد: «این عبارت کوتاه در مجموع مشتمل بر بیش از یک کلمه اصلی نیست و آن کلمه، لباس است. بقیه کلمات، همه ضمیر و حرف اضافه و غیره‌اند، بنابراین با کاربرد تنها یک کلمه، خداوند رابطه متقابل و برابری کامل زن و مرد را چنین بیان کرده است که زنان در حکم لباس و پوشش و شأن اجتماعی و شخصیت و آبرو و هویت و حیثیت شما هستند و شما نیز همین مقام را در مقابل ایشان دارید و این تعبیر در عین حال، نشان وحدت زوج است که هر یک برای دیگری است و در مواجهه با همسرش، شأن و مرتبه پیدامی‌کنند، بنابراین اگر کسانی بپرسند که یک نمونه کوچک از معجزه قرآن در چیست، می‌توان همین آیه را به عنوان یک مثال روشن عرضه نمود. چه تعبیر زیبایی است که زن همچون جامه‌ای فراگیر، مرد را در



رابطه زناشویی و طلاق در گفت و گو با آیت الله دکتر روح الله قهری، اندیشمند و تحلیلگر دینی

خداوند به مردان و زنان تنوع طلب بغض دارد

در رابطه همسری قرار نیست ثابت کنیم که من حق هستم

آیت الله دکتر روح الله قهری، اندیشمند و تحلیلگر برجسته حوزه معارف دینی و رئیس حوزه علمیه امام مهدی (عج) تهران، دکترای فلسفه غرب از دانشگاه هامبورگ دارد و مدرس دروس اخلاق، تفسیر قرآن، منطق و کلام به طلاب و دانشجویان جوان است. آیت الله قهری از جانبازان هشت سال دفاع مقدس است و مؤلف کتاب‌هایی چون «گوهرهای فوق عرشی» در شرح و تفسیر دعای ابو حمزه ثمالی، «خلوت دلدادگان» و «اکسیر رمضان». گفت و گوی ما با آیت الله قهری درباره مفهوم و مختصات عمیق و دقیق همسری از منظر یک متفکر دینی آغاز شد، در ادامه به شیوه و مهارت زوجها در مواجهه با اختلافات رسید و با مرور، شرح و تفسیر روایات‌هایی که از معصومین علیهم السلام درباره طلاق به دست ما رسیده پایان یافت.



بشوند. همسر یعنی دو نفر که چشم شان یکی شده باشد و یک چیز را ببینند، یعنی دویت و دو بودن از میان برداشته شده است و بالاتر از همه اینها همسری یعنی دو نفری که عهد و پیمان می بندند تفکرشان در زندگی یکی باشد.

آیه‌ای در قرآن وجود دارد که همه ما شنیده‌ایم: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ». ما عموماً این آیه را این طور می فهمیم که زن باید مثل یک پوشش و لباس، عیوب مرد را بپوشاند و مرد نیز چنین کند. این تعبیر درست و به جایی است اما یک معنای دیگر نیز وجود دارد و آن این است که همچنان که لباس ما را یکپارچه می کند - شما وقتی لباسی می پوشید که از سر تا قدم تان را می پوشاند، به واسطه آن لباس یکپارچه می شوید - زن و مرد هم در همسری به یکپارچگی می رسند، یعنی ظاهراً دو نفر هستند اما چون همسر شده‌اند مثل لباس همدیگر را یکپارچه می کنند.

حال اگر این همسری درک نشود، بنده نگاهم به زندگی یک جور باشد و به همسر یک جور دیگر، مطلوب‌هایم از همسر یک چیز باشد و از خودم چیز دیگر، این عقد پایدار نخواهد ماند چون من هنوز یکپارچه نشده‌ام نه با خودم و نه با دیگری. وقتی شما با کسی عقد می بندید، حقیقتاً با او گره می خورید. این گره خوردن در چشم، گوش، دهان و فکر شما باید مشهود باشد وقتی با کسی گره خوردید دیگر سر فقط سر شما نیست، سر، سر همسری است.

تعبیر فوق العاده زیبایی است اما به نظر تان ایده آلیستی نیست؟ به هر حال دو انسان با دو زاویه دید مختلف که به قول امروزی‌ها انگار از دو سیاره متفاوتند.

بنده متوجه هستم شما چه می گوید. ممکن است این پرسش بسیاری باشد که چطور می شود وقتی ما در دو خانواده رشد کرده‌ایم و خصوصیات فردی و اخلاقی مان تفاوت‌هایی با هم دارد، زیر سقف مشترک در زندگی به یک سر برسیم. اما این اندیشه

هم عهد و پیمان زندگی مشترک را ببندند. آنها علقه‌هایی بین خود یافته‌اند و می خواهند بر اساس همان علقه‌ها برای هم همسری کنند اما دو نفر ولو اینکه از لحاظ فکری و عقیدتی بسیار به هم نزدیک باشند، باز تفاوت‌هایی میانشان خواهد بود. دو فرد از دو خانواده مجزا کنار هم قرار گرفته‌اند. این دو ولو افکارشان بسیار شبیه هم باشد، اختلاف نظرهایی در ادامه زندگی خواهند داشت.

آیا از این اختلاف نظرها باید واهمه داشت؟

اختلاف نظر فی نفسه ترس ندارد و کاملاً طبیعی است اما اگر «اختلاف نظر» تبدیل به «اختلاف عمل» شود آن وقت باید درنگ کرد.

چه کنیم اختلاف نظر به اختلاف عمل نرسد؟

همسری پیشه کنیم. همسری معنای ژرفی دارد و ما به سادگی از کنارش عبور می کنیم. اصلاً اجازه بدهید از اینجا شروع کنیم که معنای همسری چیست؟ اگر ما عمیقاً با معنای همسری آشنا شدیم در آن صورت در گام بعدی به اینجا می رسیم که چگونه همسری کنیم؟

اصلاً چرا ما نمی گوئیم همدست یا همپا یا همزبان، چرا همسر؟

احسننت! ما می گوئیم همسر برای اینکه در سر، همه قوای حسیه وجود دارد. در سر زبان وجود دارد. دهان وجود دارد. قوه سخن وجود دارد. قوه سامعه و باصره و چشایی، قوه بینایی در سر موجودیت دارد و مهم تر از مجموعه این قوای حسی، قوه تفکر در سر گنجانده شده است. با این تعریف وقتی شما به کلمه همسر می رسید آن وقت قضیه روشن می شود که همسر یعنی دو نفر که دهان شان یکی شده باشد و یک حرف را در زندگی بزنند. همسر یعنی دو نفر که گوش شان یکی شده باشد و یک حرف را در زندگی

جناب قهری! خانواده ایرانی امروز درگیر نابسانمانی‌ها و آشفتگی‌هایی در درون و بیرون خود شده است. یعنی در بطن و اندرون روابط خود به سرگشتگی‌هایی رسیده است و هم اینکه ناهمگونی‌هایی هم از بیرون به او تحمیل می شود. از طرف دیگر آمارهایی که امروز درباره چالش‌های خانواده ایرانی ارائه می شود، نگران کننده است. نکته‌ای هم این وسط وجود دارد که ما انگار از آن منابع اصیل معرفتی مان که به بودن ما در سطوح مختلف از جمله سطح خانوادگی معنا می بخشد و آن بودن را توجیه می کند، دور می شویم. به عنوان کسی که دغدغه اجتماع و دین را با هم پیش می برید، وقتی به این چالش‌ها نگاه می کنید، چه مدل یا مدل‌هایی در ذهن تان برای طرح درست صورت مسئله و احیاناً رسیدن به پاسخ متناسب با آن گشوده می شود؟

موضوعی که جنابعالی مطرح می کنید، مسئله مفصلی است و نیاز به موشکافی دارد و با یک جلسه و دو جلسه هم شاید نتوان اس و اساس و بن مایه‌هایش را استخراج کرد. اما به نظر می رسد اولین مسئله این است که ما آگاهی غنی، جامع و فریه درباره زندگی زناشویی نداریم، نه مرد نسبت به زن و نه زن نسبت به مرد که همدیگر را همسر خطاب می کنند اما به واقع با همسری بیگانه‌اند. ما در اسلام واژه‌ای داریم به نام «کفو» که معادل فارسی‌اش می شود «همسر». بنده دفتر ازدواج ندارم اما برخی از جوان‌ها محبت دارند و می آیند خطبه عقدشان را جاری کنم. معمولاً به این جوان‌ها می گویم شما که بحمدالله پای سفره عقد نشست‌اید، بدانید که عهد و پیمان می بندید که زیر یک سقف، زندگی مشترک را آغاز کنید. اصلاً عقد یعنی عهد و پیمان، چون همه این واژه‌ها معنایی دارد که گاه در مراودات روزمره از آن معنای نخستین و اصلی تهی و دور می شود. عقد یعنی عهد و پیمان. حالا دو جوان به هم رسیده‌اند و می خواهند با



ایده آلیستی نگاه می کنید؟

بنده از جناب عالی می پرسم آیا انسان مستعد پرورش، تربیت و تزکیه است یا نه. اگر می پذیریم انسان تربیت پذیر است پس می شود با مدیریت، چنین انسان هایی را پرورش داد. پس اگر برای من و شما این نکات شگفت می آید به خاطر این است که ما از آن آموزه های وحیانی و اصیل فاصله گرفته ایم. ما از آموزش های اولیه در زندگی مشترک بی بهره ایم و عموماً هیجان ها ما را اداره می کند. آیا ما حقیقتاً جوان هایمان را به گونه ای تربیت می کنیم که بدانند وقتی وارد زندگی مشترک می شوند چه مطالبی را باید مراعات کنند؟ آیا جوان های ما این مهارت ها را در خانواده ها یاد می گیرند یا نه، یک هیجان بر فکر دو جوان غلبه پیدا می کند و آنها گمان می کنند این هیجان می تواند آنها را راهبری کند؟ چقدر مراجعه به کارشناس دین در میان ما متداول است؟ ما چقدر در گره های زندگی به کارشناس مراجعه می کنیم؟

همه ما عموماً خودمان را عقل کل و مغز

بادام آفرینش می دانیم. آقا جان! چه اشکالی دارد ما موضوع و مسئله مان را با یک کارشناس مطرح کنیم. مسئله را هم از این زاویه طرح نکنیم که حق با چه کسی است. از این زاویه طرح نکنیم که دیدی حق با من بود؟! دیدی بر نظر من صحت گذاشتند؟! از این زاویه طرح نکنیم که حق کجاست و نسبت من با آن حق چیست؟ دعاها و اختلاف ها وقتی از میان برداشته می شود که ما حتی وقتی دیدیم حق با ماست، حق بودن مان را به رخ نکشیم. به رخ کشیدن از وساوس شیطان و

وقتی عهد و پیمان می بندند، اگر این امر را محور زندگی قرار دهند این همسری شکل می گیرد و نه تنها اختلاف نظر ها به اختلاف عمل ها کشیده نمی شود بلکه آرام آرام اختلاف نظر ها هم برچیده می شود.

؟ و آن امر ثالث؟

حقیقت و فطرت. وقتی به حقیقت رسیدیم چه آن حقیقت در وجود زن باشد، چه در وجود مرد، چه در وجود یک کودک، چه در زبان زن، چه در زبان مرد و چه در زبان کودک تسلیم امر حق شویم. اجازه دهیم حقیقت سالار باشد و ما راه ببرد. این هم زمانی محقق می شود که ما دیگر سر نباشیم یعنی وقتی در خانواده قرار گرفتیم و در رابطه همسری، سر خودبین ما جایش را به سر دیگر بین بدهد و سر خودخواه ما جایش را به سر محبت و مودت بدهد. این نکته مهمی است که جوان های ما باید بدانند وقتی وارد زندگی مشترک می شوند، چشم خود را ببندند و از چشم همسر نگاه کنند. زن چشم خودش را ببندد و از چشم مرد نگاه کند و مرد با گوش های زن بشنود و زن با گوش های مرد، آن وقت دو بودن ها از میان برداشته می شود.

؟ اجازه بدهید این را عرض کنم که

تصویر هایی که شما می دهید عالی و درخشان است اما وقتی من به اطرافم نگاه می کنم چنین آدم هایی را نمی بینم یا دست کم سراغ ندارم. آیا ما بیش از حد از دست رفته ایم یا شما

سالار یعنی «وجود بی نقص» و کدام یک از ما می تواند ادعا کند وجود بی نقصی است. پس یک امر ثالث را به عنوان وجود بی نقص در نظر می گیریم و آن را محور قرار می دهیم. یعنی چه دختر و چه پسر وقتی عهد و پیمان می بندند، اگر این امر را محور زندگی قرار دهند این همسری شکل می گیرد و نه تنها اختلاف نظر ها به اختلاف عمل ها کشیده نمی شود بلکه آرام آرام اختلاف نظر ها هم برچیده می شود

زمانی محقق می شود که تغییری در بینش ها در باره سالار بودن به وجود آید. به این معنا که نه مرد ادعای سالاری کند، نه زن و نه فرزند.

؟ پس این سالاری را به چه کسی

بسیاریم؟ سالار یعنی «وجود بی نقص» و کدام یک از ما می تواند ادعا کند وجود بی نقصی است. پس یک امر ثالث را به عنوان وجود بی نقص در نظر می گیریم و آن را محور قرار می دهیم. یعنی چه دختر و چه پسر



❓ دقیقاً همین طور است.

لذا در این مطالب عرض من این است که ما متوجه نشدیم همسر شده ایم، همسری یعنی که یکی شده ایم. ما متوجه نشدیم یکی شده ایم. اگر متوجه می شدیم طلاق تا این حد عادی برای ما جلوه نمی کرد و حرمت خودش را از دست نداده بود. نمی گفتیم هیچ اشکالی ندارد. یک روز آدم‌ها با هم از دواج می کنند، یک روز هم از هم جدا می شوند. ما اگر می دانستیم یکی شده ایم آن وقت فرض نمی کردیم با خودمان که از دواج یعنی تخلیه شهوات و بعد هم بچه دار شدن. یکی شدن فقط در بُعد جسمانی نیست. لا حياء فی الدین، تن زن و مرد در بچه دار شدن یکی می شود. انعقاد نطفه یعنی یکی شدن اسپرم مرد و تخمک زن. تا تخمک و اسپرم از دو بودن درنیابند و یکی نشوند، فرزندی حاصل نمی شود. این یکی شدن زن و مرد در بُعد مجازی و جسمانی یک مرتبه عالی تر و والاتری هم دارد که یکی شدن روحانی است. البته ما ملاک مان این نیست که زن رفتار مردانه‌ای داشته باشد و مرد، رفتار زنانه. مهم این است که دید آنها به زندگی یکی شود. ما وقتی من و او شویم معلوم می شود که هنوز همسر شدن محقق نشده است.

اگر کسی این موضوع را به جد متوجه باشد هیچ اختلافی برایش پیش نمی آید. ما تا به این مرحله نرسیم، اوضاع همین خواهد بود. آن وقت کسی هم که می خواهد از دواج کند با خودش فکر می کند و می بیند هر کسی که دور و برش دیده از دواج کرده چند صباح بعد از همسرش جدا شده است، او هم با خودش فکر می کند اگر از دواج برای طلاق است اصلاً چرا از دواج کنیم. از همین نقطه خدای ناکرده ارتباط نامشروع در جامعه باب می شود. یعنی همان اتفاقاتی که در غرب می افتد. زنان و مردانی که سال‌ها کنار هم زندگی می کنند، بچه دار هم می شوند و هنوز با هم از دواج نکرده اند. امروز آدم‌هایی را می بینیم که مصداق آن شعرند که: «گر در یمنی چو با منی پیش منی / گر پیش منی چو بی منی در یمنی». آدم‌هایی که زیر یک سقف‌اند اما فقط کالبد‌هایشان آنجاست. مرد برای خودش و زن برای خودش، انگار که هزاران فرسخ با هم فاصله دارند. ظاهراً با هم‌اند اما قلب‌ها، فکرها و دل‌بستگی‌هایشان از هم دور است. این می شود که خدای ناکرده، خانم متأهل با دیگری رابطه دارد و دل مرد متأهل پیش دیگری است. چرا؟ چون این دو اگر چه زیر یک سقف‌اند اما همسر نشده‌اند.

❓ جناب قره‌ی! شما اشاره به حکم قرار

دادن حقیقت برای پایان دادن به نزاع‌های زن و شوهری داشتید. واقعاً این را با گوشت و پوست لمس کرده‌ام چقدر این توهم دانای کلی که بسیاری از ما گرفتارش هستیم و بر اساس این توهم شتابزده و هیجان‌آلود در برابر دیگری داوری می کنیم قاتل رابطه

عمیقاً متوجه باشیم که با دیگری یکی شده ایم. این را هم عرض کنم که ما در همین روابط زن و شوهری چیزهایی را به عنوان اصل مسلم پذیرفته‌ایم که هیچ بنیایی ندارد و همسران را از هم دور می کند.

❓ مثال می‌زنید؟

زن و شوهر تازیر سقف می روند، عاشقی از سرشان می رود. گمان می کنند عاشقی مال دوران نامزدی است و اگر بعد از آن عاشقی کنند، مثلاً مرد برای زنش گل بخرد یا همان کلمات عاشقانه دوران نامزدی را برای همسرش بنویسد، بد می شود. یا مثلاً درست نیست از یک بشقاب غذا بخورند در حالی که غذا و کلمه و راه رفتن و هر امکان دیگری می تواند در استخدام مودت و محبت زن و شوهر قرار گیرد. اگر قرار است ما به کسی بگوییم جان، آن جان همسرمان است. اگر قرار است به کسی بگوییم فدات بشم، عاشقتم، جیگر تو...

❓ (خنده بلند من) مر حبا حاج آقا!

متأسفانه ما آنقدر دچار اعوجاج و جابه‌جایی مطالب حقیقی با مطالب مجازی و عشق‌های همسری با عشق‌های کذایی هستیم که باور نداریم از این الفاظ می شود در جای حقیقی خودش استفاده کرد، یعنی آنقدر این الفاظ را در موقعیت‌های کذایی و دروغ شنیده‌ایم که در موقعیت و مکان حقیقی‌اش هم به کار نمی‌بریم.

متأسفانه ما آنقدر دچار اعوجاج و جابه‌جایی مطالب حقیقی با مطالب مجازی و عشق‌های همسری با عشق‌های کذایی هستیم که باور نداریم از این الفاظ می شود در جای حقیقی خودش استفاده کرد، یعنی آنقدر این الفاظ را در موقعیت‌های کذایی و دروغ شنیده‌ایم که در موقعیت و مکان حقیقی‌اش هم به کار نمی‌بریم

از خدعه‌های خناس است که در سینه انسان قرار می‌گیرد، چون در رابطه همسری قرار نیست ثابت کنیم که من حق هستم، حتی اگر حق با تو باشد باز نباید دنبال این باشی که خودت را ثابت کنی چون در آن صورت دیگر به فکر سر خودتی، نه سر همسری. اگر این طور باشد معلوم می‌شود که ما هنوز دو تا هستیم و یکی نشده‌ایم. این نکته بسیار مهمی است که ما



برخی تصور می‌کنند اگر طلاق دادند یا طلاق گرفتند، آزاد می‌شوند. به تعبیر عوام الناس «مهرم حلال، جانم آزاد»، در صورتی که این روایت از رسول الله (ص) با «يُبْغِضُ الطَّلَاقُ وَيُحِبُّ الْعَتَاقُ» می‌خواهد این مفهوم را در ذهن ما جا بیندازد که اتفاقاً در طلاق، جان آزاد نمی‌شود و طلاق آزادی نیست. برخی تصور می‌کنند طلاق، آزادی است، اما آزادی همان آزاد کردن بنده است، چون بنا نبود که در زندگی زناشویی کسی عبد و غلام دیگری باشد که نیاز به آزاد کردن هم داشته باشند

همسری و منشأ سوء تفاهم‌ها و سوءظن‌های بسیار است. قاعدتاً همین طور است. وقتی کسی خودش را محور قرار دهد، از درک دیگری عاجز خواهد بود. ما مسلمانیم و قاعده مسلمانی تسلیم بودن در برابر حق است، گاهی حق با دیگری است، پس با حق نزاع نمی‌کنیم. نکته مهم اینجاست که اگر آتش منیت‌ها شعله‌ور شود عالم را می‌سوزاند نه تنها خانواده‌ها که جامعه را به آتش می‌کشد. اگر هر کسی به دنبال این باشد که خودش را ثابت کند، این آتش به این سادگی خاموش نخواهد شد.

؟ اجازه بدهید یک فرض را در نظر بگیریم. اینکه پسر و دختری زیر یک سقف می‌روند اما به هر دلیل مهارت‌های همسری را ندارند. ازدواج‌شان واجد آن ویژگی‌هایی که شما بر شمردید نیست. فرض کنید بچه‌دار هم شده‌اند. چه نسخه‌ای برای این زوج می‌شود تجویز کرد؟

یک جایی ممکن است ما مجبور شویم پای کسی را هم قطع کنیم اما تا مجبور نشده‌ایم نباید آن پارا قطع کنیم. طلاق با اینکه حلال است اما منفورترین حلال است. یک جایی مجبوریم تجویز کنیم اما تا آنجا که ناچار نشده‌ایم نباید سراغ طلاق برویم. دو نفر باید با آگاهی، شریک زندگی‌شان را انتخاب می‌کردند اما این اتفاق نیفتاده است. از طرف دیگر همین زوج، بچه‌دار هم شده‌اند اینجا دیگر موضوع فقط همسری نیست. درست است که آنها حقیقتاً

همسر نیستند اما اینجا چیزی به نام پدر بودن یا مادر بودن موجودیت دارد. اینجا طرفین به خاطر حقی که فرزند بر گردن آنها دارد باید مدارا کنند، چون آن فرزند پدر و مادر می‌خواهد. این حق فرزند است که در کنار پدر و مادر و با عاطفه هر دو رشد کند. اینجاست که عصری به نام صبر و تحمل باید مداخله کند چون اگر این دو فرزند نداشتند و از هم جدا می‌شدند وظیفه پدر و مادری بر آنها مترتب نبود و صرفاً وظیفه همسری نسبت به هم داشتند اما اینجا با جدا شدن پدر و مادر آن وظیفه پدر و مادری از طرفین برداشته نمی‌شود چون طلاق پدر و مادری را نقض نمی‌کند. اینجا زوجین کاری که باید انجام دهند، تحمل یکسری مسائل است. شب، شب است و اگر من از شب خوشم نمی‌آید چون الان من در شب قرار گرفته‌ام باید با آن کنار بیایم.

؟ شما نقش مداخله‌های مشاوره‌ای را در این مواقع چطور می‌بینید؟ اگر زوج‌ها کسی را داشته باشند که مورد اقبال و اعتماد و وثوق طرفین باشد، مسلماً تأثیرگذار است به ویژه مشاوره‌های دینی که با فرهنگ ما تناسب بیشتری دارد. اینکه هیچ بعید نیست در بطن همین مشاوره‌های دینی کار آنقدر خوب پیش برود که طرفین مشاجره حتی از «موضع تحمل» خارج شوند و «حال همسری» را به وجود بیاورند. یعنی اول به خاطر فرزند یا فرزندان همدیگر را تحمل کنند و بعد حتی آنقدر کار خوب پیش برود که آن رابطه همسری به خاطر همین گذشت و تن دادن به مشاوره و اصلاح عادت‌ها حاصل شود. این هم زمانی محقق می‌شود که چه مرد و چه زن بدانند که معنای همسر بودن چیست. اینکه چه مرد و چه زن متوجه نیاز روحی و جسمی همسرشان باشند و آن نیاز را مرتفع کنند.



؟ جناب قره‌هی! اگر موافق باشید به شأنیت و جایگاه طلاق در اندیشه اسلامی و منابع اصیل دینی هم بپردازیم. چون گاهی ما تحت تأثیر فضا و گفتمان‌های مسلط روز ممکن است که خواه ناخواه از تصویری که طلاق در اندیشه اسلامی داشته دور بیفتیم.

پرسش زیبایی را مطرح فرمودید. پیامبر عظیم الشان (ص) از قول خدای متعال می‌فرماید: «ما أحل الله شيئاً أبغض إليه من الطلاق / خداوند چیزی که نزد او منفور تر از طلاق باشد حلال نکرده است.» حلالی نزد خداوند منفور تر از طلاق نیست. توجه می‌فرمایید که پیامبر (ص) تصریح می‌کنند که طلاق حلال است. نکته خیلی عجیبی است. قاعدتاً حلال نباید منفور باشد اما طلاق حلال منفور است. لذا وقتی کسی حرف از طلاق می‌زند متوجه باشد که این مفهوم عندالله چه تعبیری دارد، چون تصور عموم گاهی این است که خب طلاق را خود خدا مقرر و حلال کرده است. بله طلاق را خود خدا قرار داده است اما این طور نیست که تصور کنیم پس طلاق به راحتی باید در دسترس باشد و منعی هم ندارد. به خاطر همین است که رسول الله (ص) می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الطَّلَاقَ وَيُحِبُّ الْعَتَاقَ / خداوند نسبت به طلاق بغض دارد. طلاق را نکوهش می‌کند. نکته جالب در این روایت این است که بلافاصله می‌فرماید: «و يُحِبُّ الْعَتَاقَ / خداوند آزاد کردن بنده را دوست دارد.» آزاد کردن بنده هم به زبان امروزی یعنی گرفتاری را از مخمصه‌ای که در آن افتاده نجات دهی، فرض کنید زندانی دیه یا مهریه را از زندان آزاد کنی یا کسی را از غمی که دچارش شده رها سازی. اما پرسش این است که چرا آزادی بنده را اینجا آورده است؟ چه مناسبتی دارد؟ توجه کنید چه عرض می‌کنم: برخی تصور می‌کنند اگر طلاق دادند یا طلاق گرفتند، آزاد می‌شوند. به تعبیر عوام الناس «مهرم حلال، جانم آزاد» در صورتی که این روایت از رسول الله (ص) با «يُبْغِضُ الطَّلَاقَ وَيُحِبُّ الْعَتَاقَ» می‌خواهد این مفهوم را در ذهن ما جا بیندازد که اتفاقاً در طلاق، جان آزاد نمی‌شود و طلاق آزادی نیست. برخی تصور می‌کنند طلاق، آزادی است، اما آزادی همان آزاد کردن بنده است. چون بنا نبود که در زندگی زناشویی کسی عبد و غلام دیگری باشد که نیاز به آزاد کردن هم داشته باشند. بنا این بود که همسر باشند، نه اینکه کسی بر دیگری سلطه داشته باشد و اگر گاهی مادر جامعه می‌بینیم چه زن و چه مرد با گرفتن طلاق حس آزاد شدن دارند به خاطر آن است که رابطه شان همسری نبوده است که زن یا مرد حس می‌کند از زندانی گریخته است، اما خدای متعال از زبان پیامبر (ص) می‌فرماید این آزادی نیست. پس این هم یک نکته عالی و یک هشدار جدی است که آدم‌ها تصور نکنند با طلاق به آزادی خواهند رسید.

حکمت مجوز طلاق همین جاست که کار به آسیب و ضرب و جرح و قتل نکشد کما اینکه این اتفاق‌ها افتاده است و شنیده ایم و دیده ایم. البته با همه این تفصیلات، طلاق آنقدر تنفر دارد که اجازه رجوع داده نشده است، یعنی شرع پیش بینی کرده است که اگر کسی پیشیمان شد و خواست رجعت کند، راه برای او باز باشد. پیش بینی این رجعت هم از روی حکمت است. گاهی این قهر کردن‌ها حکمت‌هایی دارد و چه بسا آشتی بعد از قهر شیرینی خاصی داشته باشد

س من بیان شما را کاملاً قبول دارم. گرچه برخی مواقع به تعبیر شما وقتی آن رابطه همسری نیست، عملاً آن حس آزاد شدن در طلاق به آدم‌ها دست می‌دهد اما می‌خواهم کمی بیشتر این بحث را بسط دهید که چرا آدم‌ها با طلاق به آزادی نخواهند رسید؟

ثمره طلاق، آزادی و حریت نیست. اما چرا؟ وقتی کسی طلاق می‌دهد و کسی طلاق می‌گیرد و برای بار دوم به ازدواج فکر می‌کند او دیگر مثل کسی نخواهد بود که اول بار ازدواج می‌کند. مردم هم به او به چشم کسی که برای بار اول ازدواج می‌کند، نگاه نخواهند کرد. آیا این پرسش پیش نخواهد آمد که چرا آن مرد یا زن طلاق گرفته است؟ چرا آن زن یا مرد در ازدواج اول شکست خورده است؟ مرد یا زنی که طلاق گرفته‌اند چقدر در این طلاق و جدایی مقصر بوده‌اند؟ این پرسش‌ها بسیاری از افراد را می‌ترساند. چه تضمینی وجود دارد که اگر با چنین کسی ازدواج کنیم، ازدواج ما هم به شکست منجر نشود؟ به خاطر همین است که وقتی زن یا مردی طلاق می‌گیرد خیلی کم پیش می‌آید که با کسی ازدواج کند که قبلاً ازدواج نکرده باشد، او خواه ناخواه سراغ کسی خواهد رفت که وضعیت مشابهی داشته باشد. یعنی بعد از طلاق اگر کسی موفق به ازدواج شد، جبراً خانم مطلقه می‌گیرد چون به او که دختر نمی‌دهند. آن طرف هم جبراً با مردی که زنش را طلاق داده ازدواج می‌کند. پس اینجانه تنها حریت به وجود نمی‌آید، بلکه در جامعه نسبت به طلاق دهنده و طلاق گیرنده تنفر ایجاد می‌شود حداقل نوعی بی‌اعتمادی حاصل می‌شود.

امروز گاهی انسان این تفکر را در جامعه می‌بیند که

می‌گویند یک روز از دواج کردیم یک روز هم طلاق می‌گیریم. چه اشکالی دارد؟ یعنی انسان می‌بیند ازدواج و طلاق را هم وزن و در یک موقعیت می‌بینند. این تفکر مسمومی است که از فرهنگ ما نیست. با همین تفکرات شما می‌بینید کسی در غرب تن به ازدواج نمی‌دهد. حاضرند پنج سال، ۱۰ سال در یک خانه زندگی کنند و حتی بچه‌دار هم شوند ولی از دواج نمی‌کنند. دلیلش چیست؟ آنها از ترس طلاق، از دواج نمی‌کنند. یعنی از ترس یک حلال مذموم به دامن یک حرام می‌افتند و تن به ازدواج غیر شرعی می‌دهند چون در این نوع زندگی کسی نمی‌تواند به دیگری بگوید کجا بودی. کسی نمی‌تواند دیگری را مؤاخذه کند، به راحتی هم می‌توانند از هم جدا شوند، لذا از دواج نمی‌کنند که طلاق نگیرند. می‌خواهم عرض کنم که طلاق حتی در ممالک دیگر و نزد کسانی که ظاهراً باوری به دین هم ندارند منفور است. معلوم می‌شود فطرت بشر فی ذاته با طلاق خوبی ندارد، با نکاح خوی دارد اما با طلاق نه. نکته بعدی اینکه کسانی طلاق می‌گیرند و شاید این پیش فرض را در ذهن دارند که از دواج دوم آنها از ازدواج اول بهتر خواهد بود اما امکان دارد مردی در کش و قوس از دواج دوم فرار گیرد و به این نتیجه برسد زن اول او فرشته بوده، یا زنی در ازدواج دوم گرفتار مردی فحاش و بددهن و دست‌بزن شود. حالا اگر همان مرد یا زن دوباره طلاق بگیرند و برای بار سوم بخواهند از دواج کنند، دیگران درباره آنها چه قضایاتی خواهند داشت؟ این داغ و پیشانی آنها خواهد خورد که اینها موجودات هوس بازی هستند و به هر بهانه‌ای می‌خواهند از همسران شان طلاق بگیرند.

بعد هم اگر کسی دوسه بار طلاق بدهد یا طلاق بگیرد، ناخواسته تبدیل می‌شود به انسانی که تنوع طلب است، عادت می‌کند که دائم ازدواج کند و طلاق بگیرد. یعنی دیگر آن قبح و انده و ناراحتی آرام آرام برچیده می‌شود، اینجا دیگر چیزی به اسم خانواده و عاطفه معنا پیدا نمی‌کند، یک نوع هوس بازی و شهوت رانی است، لذا است که پیامبر عظیم الشان می‌فرمایند: «ان الله لا یحب الذواقین و الذواقات / خداوند مردان و زنانی را که مرتباً تغییر همسر می‌دهند دوست ندارد.»

امام باقر (ع) در روایتی می‌فرمایند: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِرَجُلٍ فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ امْرَأَتَكَ؟ / پیامبر به مردی برخورد کرد و از او پرسید همسرت چه می‌کند؟ قال: طَلَقْتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ؟! قال: مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ / مرد گفت: یا رسول الله! طلاقش دادم. پیامبر فرمود: بدون اینکه هیچ ایراد و مشکلی داشته باشد؟ مرد گفت: بله، بدون هیچ ایرادی. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ تَزْوُجَ فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: تَزْوُجَتْ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: مَا فَعَلْتَ امْرَأَتَكَ؟ قَالَ: طَلَقْتُهَا، قَالَ: مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ؟! قال: مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ / چندی بعد پیامبر به آن مرد برخورد کرد و از او پرسید از او پرسید گفت: بله. بعد از مدتی حضرت دوم تبه از او پرسید همسرت چه می‌کند؟ مرد گفت طلاقش دادم. پیامبر فرمود: بدون هیچ ایراد و علتی؟ مرد گفت: بدون هیچ ایرادی. یک بار دیگر هم همین رویداد تکرار می‌شود و

همین سؤال و جواب‌ها بین پیامبر (ص) و آن مرد تکرار می‌شود. این بار وقتی آن مرد می‌گوید دوباره زنم را بدون هیچ ایرادی طلاق دادم پیامبر (ص) می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُبَغِضُ أَوْ يُلْعَنُ كُلَّ ذَاقٍ مِنَ الرِّجَالِ وَ كُلِّ ذَوَاقَةٍ مِنَ النِّسَاءِ / خداوند عزوجل، مردان و زنانی را که همواره تغییر همسر می‌دارد، مبعوض می‌دارد و لعنت شان می‌کند.

س نکته‌ای که اشاره کردید که از کجا معلوم وقتی کسی طلاق می‌گیرد، کیفیت از دواج دوم او بهتر از اول باشد خیلی نکته قابل تأملی است. گمان می‌کنم چون ما قیاس‌های روشنی در این باره نداریم بعضی وقت‌ها با رؤیت کوچک تر بین نقاط ضعفی در طرف مقابل گمان می‌کنیم با همین نقطه ضعف می‌شود تیر خلاص را بر این رابطه زد و سراغ رابطه بعدی رفت.

ببینید آقایان! برخی تصورشان این است که طرف مقابل همه ایده‌آل‌هایشان را باید داشته باشد اما فکر نمی‌کند که آیا خود ایده‌آل هستم؟ بشهر ایده‌آل طلب است اما خود ایده‌آل زندگی نمی‌کند. دقت کنید در روایت آقا رسول الله (ص) سه بار تکرار می‌شود من غیر سوء / بدون هیچ ایرادی؟ یک وقت شما می‌بینید که همسر کسی اعتیاد شدید دارد و الکلی است و زندگی را بر طرف مقابل حرام کرده است و امکان ادامه زندگی با او وجود ندارد یک وقتی هم کسی می‌گردد در زندگی طرف مقابلش، نقطه تاریکی پیدا کند و همان را بهانه کند تا طلاق بگیرد. اینها با هم متفاوت است. یک وقتی زنی در خانه همسرش امنیت جانی ندارد. همسرش از این مواد مخدرهای توهم آور مصرف می‌کند و حتی ممکن است شب تحت تأثیر این مواد، زنش را به قتل برساند. این فرق می‌کند با وقتی که زن و شوهری بگومگوهایی دارند که می‌شود با دوراندیشی و بردباری حل و فصل کرد اما یک وقتی هم طرفین از دست هم امنیت جانی ندارند. خب این زن و شوهر از هم جدا شوند بهتر است.

حکمت مجوز طلاق همین جاست که کار به آسیب و ضرب و جرح و قتل نکشد کما اینکه این اتفاق‌ها افتاده است و شنیده ایم و دیده ایم. البته با همه این تفصیلات، طلاق آنقدر تنفر دارد که اجازه رجوع داده شده است، یعنی شرع پیش بینی کرده است که اگر کسی پیشیمان شد و خواست رجعت کند، راه برای او باز باشد. پیش بینی این رجعت هم از روی حکمت است. گاهی این قهر کردن‌ها حکمت‌هایی دارد و چه بسا آشتی بعد از قهر شیرینی خاصی داشته باشد.

س واگر بخواهید صورت مسئله طلاق را خیلی خلاصه بیان کنید؟

طلاق دو پایه دارد. اول آگاهی نداشتن به اصل ازدواج، اینکه عمیقاً ندانیم برای چه می‌خواهیم از دواج کنیم و دوم منیت‌ها، خودبینی‌ها، خودمحوری‌ها و خودخواهی‌ها.

سایه‌اندازی رابطه‌بندگی بر رابطه‌زن و شوهری

امین
هاشم زاده

یک: «إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِكُمْ لَأَشَدُّ دُونَ الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا / خدا به شما فرمان می‌دهد که

امانت‌ها را به صاحبانشان باز گردانید و چون در میان مردم به دوری نشینید به عدل دوری کنید خدا شما را چه نیکو پند می‌دهد هر آینه او شنوا و بیناست.»

این عبارات آیه ۵۸ سوره نساء است که توصیه‌ای مهم را با مادر میان می‌گذارد. فراتر از توصیه، صحبت بر سر امر و فرمان است، آن هم فرمانی از جانب خدا. پس معلوم می‌شود مادر معرض امری مهم قرار گرفته‌ایم که آیه با این لحن با ما سخن می‌گوید.

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان شان باز گردانید. پیام تا حد امکان واضح و روشن است اما فهم جامع ما از این آیه معطوف به این است که زاویه دید ما به امانت و صاحبان امانت چه باشد. یعنی وقتی واژه امانت را می‌شنویم، چه چیزهایی در ذهن ما مجسم شود. همچنین است وقتی واژه صاحبان امانت به گوش ما می‌خورد.

سایت قرآنی «تبیان» اجماع دیدگاه‌های مفسران درباره این آیه را این گونه آورده است: «به باور بیشتر مفسران، منظور آیه شریفه این است که هر نوع امانت دینی یا حقوقی، مردمی یا خدایی، اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی، مادی یا معنوی که به عنوان امانت به شما سپرده شد، آن را باز پس دهید و رعایت امانت کنید. از دو امام نور حضرت امام باقر و امام صادق علیهم السلام که درود خدای بر آنان باد نیز این دیدگاه روایت شده است.»

معلوم می‌شود نگاه انچه، مفسران و صاحبان خرد به واژه «امانت» نگاه موسعی است پس می‌شود هر مسئولیتی که به انسان سپرده شده، از جمله مسئولیت مهم زندگی مشترک راز در پیچه امانت نگاه کرد.

دو: حقیقت آن است که در نگاه و گفتمان دینی، انسان مالک چیزی نیست و اگر مالکیتی هم بر خود فرض می‌کند، مالکیتی اعتباری و قراردادی است. در نگاه توحیدی، انسان نه مالک همسرش است، نه مالک فرزند و نه حتی مالک مال و اموالش چرا که مالک حقیقی می‌تواند تا لحظه‌ای که اراده می‌کند ملک خود را برای خود نگه دارد اما آیا انسان می‌تواند تا زمانی که می‌خواهد مال و فرزند و همسر را برای خود نگه دارد؟ پاسخ منفی است و همین تفکر اگر در جامعه و میان افکار عمومی اشاعه پیدا کند که آدم‌ها به پدیده‌ها، مسئولیت‌ها و رابطه‌هایی که در آن قرار می‌گیرند به چشم امانت بنگرند، مثلاً معلم دانش‌آموزان را امانت بدانند، کارفرما کارمندان و کارگران را امانتی نزد خود فرض کند و کارمندان و کارگران هم به پروژه‌ای که در اختیار گرفته‌اند به چشم امانت نگاه کنند، اگر اموال عمومی به چشم امانت نگاه شود، اگر ذهن و قلب آدمی به عنوان امانت نگر بسته شود، امانتی که از سوسه‌ها و خلجان‌های شیطنانی باید حفظ شود، در آن صورت می‌توان امیدوار بود که در چنین جامعه‌ای با چنین مختصات بی‌رابطه همسری هم به چشم

امانت نگاه شود. این همان ضرورتی است که جامعه ما که در سپهر باورهای دینی قرار دارد، به شدت به آن نیاز دارد. سه: نیاز مهم ما در این عرصه این است که «محتوای غنی درون دینی امانت» را بیش از گذشته در جامعه خود عرضه کنیم. یکی از نقاط ضعف مهم ما این است که قادر به عرضه محتوای اصیل دینی در بسته‌های جذاب و به روز نیستیم. به خاطر همین است که فی‌المثل وقتی کلمه امانت را می‌شنویم، هنوز ذهنیت ما درباره این کلمه یک ذهنیت بسیار ساده، تنگ‌نظرانه و به دور از تحولات جامعه است. بسیاری از ما تا کلمه امانت را می‌شنویم کسی را تصور می‌کنیم که در خانه کسی را می‌زند و روی اعتمادی که به او دارد، اموال خود را به امانت پیش او می‌گذارد تا از سفر برگردد و دوباره آن مال را از او بگیرد، در حالی که مفهوم امانت بسیار وسیع‌تر از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم.

چهار: آنچه در تحلیل‌های جامعه‌شناختی و روانشناختی مربوط به طلاق و ارائه راهکارها معمولاً از چشم‌ها دور می‌ماند این است که ما اگر بتوانیم انسان طراز دینی و معتقد

به «تُؤَرِّدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» تربیت کنیم، خود به خود بار بسیاری از بحران‌های مربوط به طلاق حل می‌شود. بحران طلاق از کجا می‌آید؟ جز این است که دو طرف یا یکی از طرفین زندگی مشترک پایبند به زندگی مشترک نیست و این پیمان و امانت را به هیچ می‌انگارد و به راحتی به دیگری خیانت می‌کند؟ حال اگر در ذهن آدم‌های یک جامعه پایبند بودن به پیمان و باز

گرداندن امانت‌ها به صاحبان شان بر جسته شود، آیا تغییری در آنچه امروز در جامعه و در رشد تصاعدی طلاق می‌بینیم اتفاق نخواهد افتاد؟

پنج: موضوع مهم اینجاست که ما گاهی می‌خواهیم از انتهای یک چشمه آب گل‌آلود، آب را زلال کنیم اما منطقی‌تر این است که اگر می‌خواهیم جریان آب را زلال کنیم تا اندازه‌ای که ممکن است به سرچشمه نزدیک‌تر شویم چون وقتی آب از سرچشمه گل‌آلود می‌شود، هر علتی که مادر پایین دست جریان چشمه بررسی می‌کنیم خود معلول علتی است که نزدیک‌تر به سرچشمه است.

شش: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حکمت ۸۹ نهج البلاغه به این حقیقت اشاره می‌کند که: «مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ أَسْلَخَ أَمْرًا خَرِبَهُ أَصْلَخَ اللَّهُ لَهُ أَمْرًا دُنْيَا» هر کس رابطه میان خود را با خدا اصلاح کند، خدا رابطه میان او و مردم را اصلاح فرماید و هر کس کار آن جهان خود را به صلاح آورد، خدا

کار این جهان او اصلاح کند.» این حکمت امیرالمؤمنین علیه السلام به نظر می‌رسد شاه کلید فهم آن چیزی است که امروز بر سر ما و جامعه مان می‌آید. انسانی که رابطه بین خود و خدا را اصلاح کرده است، خداوند نیز رابطه او و مردم از جمله خانواده و همسرش را نیز اصلاح می‌کند. کسی که به مفهوم حقیقی کلمه، دیندار است امکان ندارد دینداری او در خانواده و در رابطه او با همسر و فرزندان او رسوخ و نفوذی نداشته باشد. کسی که به واقع میان خود و خدا را اصلاح کرده، نمی‌تواند چشم‌های خود را به روی پیمان زناشویی و زندگی مشترک ببندد و دنبال بوالهوسی‌ها و تنوع‌خواهی‌ها باشد.

هفت: ما متأسفانه رابطه زن و شوهری را کم‌تر در پرتو رابطه‌بندگی دیده‌ایم. اگر ما به رابطه خود با خدا به چشم یک امانت نگاه کنیم و از این امانت به درستی حفاظت کنیم، امانت‌های دیگر نیز محفوظ خواهد بود. مثل این می‌ماند که شما از بسته‌ای حفاظت می‌کنید که بسته‌های دیگری نیز در این بسته وجود دارد. حفاظت از بسته بزرگ



تر عین حفاظت از بسته کوچک‌تر است چرا که بسته‌های کوچک‌تر در بطن و درون بسته بزرگ گنجانده شده است و به تعبیری دیگر: چون که صد آمد، نود هم پیش ماست. هشتم: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ۲۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «و من لم یخلف سرّه و علانیته و فعله و مقاله فقد آذی الأمانة و اخلص العبادة / آن که پنهان و آشکارش، کردار و گفتارش با هم مخالف نباشند امانت الهی را ادا کرده و بندگی خدا را خالصانه انجام داده است.» معیار در این جا کاملاً روشن است. اگر کسی می‌خواهد بدانت امانت دار است و می‌تواند پاس امانت زندگی مشترک خود را بگذارد یا نه، عیار روشنی در برابر او قرار دارد. او باید نگاه کند ببیند تا چه اندازه پنهان و آشکار او، کردار و گفتارش با هم تطبیق دارند. هر چه این دو به هم نزدیک باشند و بیشتر با هم همپوشانی داشته باشند، می‌شود امیدوار بود که آدم‌ها به عهد‌ها و امانت‌های زندگی شان پایبندتر باشند. □



نگاهی به یک چالش رسانه‌ای، وقتی مخاطب به راحتی از تحلیل‌های هشدار دهنده عبور می‌کند

ماجرای آن زن که گفت می‌روم دنبال «کشف عشق»

یک بیانیته فرو کاسته می‌شود. مثلاً در این دسته از مطالب بین بالا رفتن آمار طلاق در جامعه ایرانی در سال‌های اخیر و رواج فرهنگی که از سوی برنامه‌های ماهواره‌ای گسترش یافته است، رابطه برقرار می‌شود. این رابطه اگر چه به استناد مشاهدات و بسیاری از مؤلفه‌های دیگر درست به نظر می‌رسد اما نوع پردازش مطلب، پختگی ارائه و ادبیاتی که به واسطه آن قرار است این ارتباط به مخاطب القا شود، ضعیف، شعاری و ناکارآمد است.



چرا مخاطب از گزارش‌های ما عبور می‌کند؟

جملات و عباراتی نظیر «ورود ماهواره در خانواده‌ها، سبب سست شدن بنیان خانواده می‌شود»، «فزایش طلاق‌ها در جامعه ایرانی و رابطه آن با سریال‌های خانوادگی شبکه‌های ماهواره‌ای»، «تهاجم فرهنگی، بنیان خانواده ایرانی را نشانه رفته است» و امثال آن اگر چه واجد واقعیتی است

یکی از ضعف‌های رسانه‌های ما در سطوح مکتوب، دیداری و شنیداری در پرداختن به آسیب‌های اجتماعی، اکتفا کردن به گزاره‌های کلی و بدون سند است که متن یک گزارش یا مصاحبه را در حد بیانیته‌های تهییجی پایین می‌آورد. این ضعف به عنوان مثال در پرداختن رسانه‌ها به آسیب‌هایی که امروز خانواده‌ها با آن مواجهند، خود را نشان می‌دهد.

گاهی حتی مصاحبه با یک کارشناس اعم از روانشناس یا جامعه‌شناس هم در این باره گرهی را باز نمی‌کند چون آن مصاحبه دانسته‌ای یا زاویه‌ای تازه به دانسته‌ها و زاویه نگاه‌های پیشین ما اضافه نمی‌کند و عملاً استفاده از پسوند کارشناس به خاطر آن است که مثلاً وجهه‌ای علمی به آن مطلب داده شود و نه اینکه با استناد به یک پژوهش مستند، زوایا و روزنه‌هایی تازه درباره یک مسئله فراگیر خانوادگی به روی ما گشوده شود.

حسن
فرامرزی

واقعیت آن است که اکتفا به کلی‌بافی مثل یک سم، محتوایی را که رسانه می‌خواهد برای مخاطب خود عرضه کند، مسموم می‌کند. فرض کنید رسانه‌ای دیداری یا مکتوب می‌خواهد درباره ارتباط میان «سست شدن پایه‌های خانواده در ایران» و «رابطه آن با شبکه‌های ماهواره‌ای» و برنامه‌ها و سریال‌های عامه‌پسند که از این شبکه‌ها عرضه می‌شود، گزارشی تهیه کند. این گزارش به عنوان یک سوژه روز و مهم می‌تواند با یک پرداخت درست، مستدل و با ارائه سندهای مختلف، تأثیری را که ما به دنبال آن هستیم، در ذهن مخاطب بر جای بگذارد و به این ترتیب هشدار ما از سمت جامعه مخاطبان شنیده شود. اما متأسفانه بخش قابل توجهی از تولیدات رسانه‌ای ما وارد دام کلی‌گویی می‌شوند و عملاً سطح این مطالب در حد

که جامعه ایران را نشانه گرفته و حتی در فرهنگ‌های به اصطلاح باز مثل فرهنگ اروپا هم احساس خطر می‌شود و به عنوان مثال مقررات سخت و سختی برای نمایش برخی از فیلم‌های هالیوودی که در ترویج خشونت و سکس است وضع می‌شود، اما همچنان که اشاره شد آن شیوه‌ها بیان و ادبیات به کار رفته در آن با توقف در کلی‌گویی و تکرار مکرر برخی کلیدواژه‌ها بدون چشاندن لذت هضم آنها در ذهن مخاطب، عملاً و رادچار ملال می‌کند و در ادامه مخاطب با نوعی شرطی شدن در برابر خبر، هرگاه به خبرهایی مشابه از این دست در رسانه می‌رسد، می‌خواهد خیلی سریع از آن خبر بگذرد، چرا که مثلاً هر زمان در برابر کلیدواژه‌های به نام «سست شدن بنیان خانواده» قرار می‌گیرد چون در گزارش یا گزارش‌های پیشین، محتوای پخته و قابل دفاعی حول و حوش این کلیدواژه به او عرضه نشده است، پس ترجیح می‌دهد به سرعت از آن عبور کند چون دچار ملال می‌شود و نمی‌تواند با خبر، رابطه همدلانه‌ای برقرار کند. حتی ممکن است برای اینکه این ملال را از خود دور کند، خبر را از وجه طنزآمیز ببیند و به عنوان یک امر کمیک با آن برخورد کند.



آسیب‌هایی که آسیب‌شناسی می‌زند

در واقع ما اینجا دچار آسیب مضاعفی می‌شویم، مثل این می‌ماند که کسی دیر کرده است. کسی را به دنبال او می‌فرستیم اما خبری از او هم نمی‌شود. پس دغدغه‌مان نه تنها حل نمی‌شود، بلکه دغدغه‌های دیگر به آن افزوده می‌شود.

می‌خواهیم در رسانه دست به آسیب‌شناسی بزنیم و مثلاً بررسی کنیم که چه رابطه‌ای بین طلاق و ماهواره وجود دارد اما همین آسیب‌شناسی خود به آسیبی مضاعف بدل می‌شود. در یک مسئله مهم و حیاتی برای کشور که بُعد فرهنگی و رفتاری جامعه را شکل می‌دهد، می‌خواهیم واگوی می‌کنیم اما عملاً کاوش با شکستن مته حفاری نه تنها به اهداف خود نمی‌رسد و جامعه مخاطبان را جلب نمی‌کند، بلکه با هر بار پیش کشیده شدن موضوع به جای آنکه توجه ما به حفاری جلب شود یاد مته‌های شکسته پیشین می‌افتیم، یاد گزارش‌ها و مصاحبه‌هایی که با لحنی مشابه و کلی‌نگر خواسته‌اند ما را به سوژه‌های مهم فرایخوانند اما عملاً در این دعوت ناکام مانده‌اند.

اما راهکار چیست؟ شاید سه یا چهار دهه پیش، تولیدات و محتوای کل نگر می‌توانستند مخاطب خود را قانع کنند اما اکنون دیگر مخاطب - حتی یک مخاطب آماتور و غیر حرفه‌ای - زیر باران تند و سیل آسای خبرهای بسیاری قرار گرفته و به ویژه با توجه به اینکه او امروز با تنوع منابع خبری با گزینش‌های مختلف تحلیلی روبه‌رو است، دست بازتری برای انتخاب دارد و نمی‌توان بدون ارائه آدرس‌های دقیق، استدلال و کاوش‌های مستند اجتماعی و فرهنگی ذهن او را در اختیار گرفت. پس ما در تحلیل آسیب‌های اجتماعی نیاز داریم که مستند و از زوایای جزئی‌تر به مسئله نگاه و افکار عمومی را انتاع کنیم



وقتی «کشف عشق» هر دایره واژگانی آن زن نبوده

شاید ذکر مثالی در این باره بتواند ابعاد این موضوع را روشن‌تر سازد. چند سال پیش، خبری در یکی از سایت‌های خبری می‌خواندم که جالب توجه بود. خبر این بود که در یکی از استان‌های جنوبی کشور، زنی خانه‌دار با وجود آنکه ۳۵ سال بیشتر نداشت، صاحب



یک مددکار اجتماعی که علاقه‌مند به این مباحث بوده، از همان استان موضوع را دنبال می‌کند و بعد از بررسی و مواجهه با آن زن و تطبیق‌هایی که انجام می‌دهد، متوجه می‌شود که او اصطلاحی به نام «کشف عشق» را از یک سریال شبکه ماهواره‌های فارسی وان که در آن ایام - یعنی حدود سه چهار سال پیش - پخش می‌شده گرفته است. در متن این سریال و در توجیه رابطه‌های مثلثی، ستاره بازیگر این فیلم گفته بوده که می‌خواهد از این روزمرگی بیرون بیاید و به دنبال کشف عشق برود. این زن خانه‌دار هم که احتمالاً بارها و بارها مخاطب این سریال بوده و قسمت‌های مختلف آن را با علاقه‌مندی دنبال می‌کرده، آرام آرام همانندسازی‌هایی میان خود و آن شخصیت‌ها برقرار می‌کند و با همان منطق درونی سریال، پس از مدتی با پسری آشنا می‌شود و با مراجعه به دادگاه در برابر قاضی قرار می‌گیرد و می‌گوید، می‌خواهد «کشف عشق» کند.



این شاخک‌های کهنه سوژه‌ها را تشخیص نمی‌کنند

همه موضع‌گیری این مطلب بر سر این است که اگر رسانه‌های ما می‌خواهند به آسیب‌شناسی موضوعات مهم اجتماعی از جمله بحران‌ها و چالش‌هایی که امروز خانواده‌های ما با آن مواجهند، بپردازند - که البته یکی از کارهای مهم رسانه‌ها همین توجه دادن افکار عمومی به این گره‌ها و چالش‌هاست - در این پروژه خود یعنی جلب افکار عمومی به مسئله کامیاب نخواهند بود، جز اینکه بتوانند بر گزاره‌ای که به عنوان ادعا مطرح می‌کنند - حتی اگر گمان می‌کنند آن گزاره بسیار بدیهی است - سندی زنده و منطقی بگیرند و مستدل اقامه کنند. شاید اگر رسانه‌های ما شاخک‌هایشان را تیزتر کنند و خبرنگاران ما از چابکی بیشتری در تعقیب سوژه‌های مهم اجتماعی که یک سر آن به بحران‌ها و آسیب‌های اجتماعی می‌رسد، برخوردار باشند مثال‌هایی از نوع «کشف عشق» که یک سند زنده از تأثیر برنامه‌های ماهواره‌ای بر یک خانواده ایرانی را نشان می‌دهد، کم نباشد اما وقتی ما صرفاً به گزاره‌هایی کلی و کلیشه‌ای بسنده می‌کنیم و به لایه‌های ملموس اجتماعی نقب نمی‌زنیم که مخاطب، خود یا همگنان خود را در آینه این گزارش یا گفت‌وگو ببیند، در آن صورت هر چقدر هم که بخواهیم صدایمان را بالا ببریم، مخاطب از ما نخواهد پذیرفت چون از پیش می‌داند که مقدمات و نتیجه‌گیری‌های ما چه خواهد بود و صید تازه‌ای برای او نداریم. ■



بحران جدایی‌های زن و مرد در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید کریمی
دکترای روانشناسی و کارشناس ارشد مشاوره خانواده

زن‌ها کنار شوهرانشان نیستند

پیامبر (ص) می‌گوید: بهترین زنان امت برای مردم، باحیاط‌ترین و برای شوهران خود بی‌حیاط‌ترین هستند

امیر حسین
اشراقی

تحصیلات حوزوی در دانشگاه‌ها، روانشناسی و مشاوره خوانده‌اند. آن روز حجت‌الاسلام سید کریمی به همراه چند روحانی دیگر در بخش جنبی سی و دومین دوره مسابقات قرآن کریم به مراجعان خود مشاوره‌های خانوادگی می‌داد. او به من گفت با اینکه در خیمه‌های معرفت، غرفه پاسخ به سؤالات شرعی، کلامی و اعتقادی هم دارند اما دغدغه پرننگ و اولویت اول مراجعان، چالش‌های زن و شوهری و خانوادگی است.

مواجهه من با حجت‌الاسلام والمسلمین سید کریمی، دکترای روانشناسی و کارشناس ارشد مشاوره خانواده و تربیت فرزند کاملاً اتفاقی بود. او به همراه تیمی از همکارانش، مبدع خیمه‌های معرفت هستند و به همسران و مراجعان در امامزاده‌ها مشاوره‌های خانوادگی می‌دهند. آنها تیمی از دانش‌آموختگان حوزه‌اند که علاوه بر

برای زن، حکم خدای دوم را دارد. چرا از چنین توصیفی استفاده کردید؟

خب این نیاز به تفسیر و توضیح دارد. خدای دوم می‌داند یعنی چه؟ آدم وقتی با بچه پنج ساله بیرون می‌رود و در بیابان راه را گم می‌کند، بچه پنج ساله دستش توی دست پدر است. اگر پدر راه خودش را گم کرد نباید به بچه بگوید راه خودمان را گم کرده‌ایم. نباید ترسش را بروز بدهد. هوا تاریک شده و مرد و بچه در بیابان گم شده‌اند اما بچه هیچ ترسی ندارد چون در امن‌ترین نقطه جهان ایستاده، یعنی دستش در دست پدرش است. پس این پدر حتی اگر ترسیده باشد نباید دل بچه را خالی کند. پدر تکیه‌گاه است. شما در مشاوره‌ها از هر خانمی بپرسید به نظر تان یک مرد ایده‌آل و یک شوهر خوب، چه مرد و چه شوهری است؟ همه‌شان می‌گویند شوهر خوب، شوهری است که قابل تکیه دادن باشد، قابل اتکا باشد. خدای دوم یعنی اینکه زن به غیر از خدا فقط مرد را دارد. مادر این باره روایت داریم. معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند. در وصیتنامه چهار معصوم آمده است. خدا آنقدر صبرش زیاد است هر چقدر بنده گناه کند می‌گوید شب اول قبر پیش منی. اما به سه گروه اگر ظلم کنی، خدا نمی‌گذارد به شب اول قبر برسی. این گناه را خدا کوتاه نمی‌آید. یکی از این گروه‌ها حیوان است. دوم کسی که حق بچه یتیم را بخورد، عرش خدا به صدا در می‌آید. سوم کسی که به همسر و خانم خودش ظلم کند. می‌دانید چرا خدا کوتاه نمی‌آید؟ برای اینکه این سه گروه به غیر از خدا کسی را ندارند. روی این جهت می‌گویم خدای دوم زن، شوهرش است. یعنی شوهر تکیه‌گاهش است. طبیعتاً اگر من حس کنم، دیواری محکم نیست، زنم را روی آن دیوار نمی‌اندازم و تکیه نمی‌دهم. من اگر حس کنم پایه‌های این صندلی لقی است به این صندلی تکیه نمی‌دهم، حداقل با آرامش تکیه نمی‌دهم. خدای دوم یعنی تو تکیه‌گاه زنی هستی که به غیر از خدا و تو کسی

بیفتد، تنه درخت نمی‌افتد اما اگر تنه بیفتد شاخه و میوه با هم می‌افتند. این یعنی چه؟ این یعنی زن باید بداند مرد تکیه‌گاهش است. زن بداند اگر تنه درخت را موربانه بزند شاخه، میوه خوبی نمی‌دهد یعنی اگر قرار باشد این شوهر در خانواده احترام نداشته باشد و زن جلوی فرزند یا فرزندانش به شوهرش بی‌حرمتی کند، این میوه هم میوه خوبی از آب در نمی‌آید. واسطه بین میوه و تنه درخت، شاخه است و زن نقش شاخه را بازی می‌کند و تکیه می‌دهد به شوهر. زن بداند شوهر، خدای دوم اوست، پس غیبت شوهر را پیش مادر و خواهر و اطرافیانش نکند. فرض زن این باشد که شوهرش درختی است که موربانه به آن نخورده، یعنی بر ندارد موبایل شوهرش را چک کند. رفتار همسرش را کنترل کند و حرمت شوهرش را بشکند. اینکه زن‌ها نمی‌دانند چه جایگاهی در زندگی دارند. اینکه مرد بداند اگر می‌خواهد بچه را امر و نهی کند این امر و نهی باید به واسطه شاخه درخت باشد. هیچ وقت تنه درخت مستقیم با میوه ارتباط برقرار نمی‌کند، شما هیچ وقت نمی‌بینید یک سیب روی تنه درخت روئیده باشد. در روانشناسی می‌گویند اگر پدر می‌خواهد بچه را تربیت کند باید از کانال مادر وارد شود. باید از مادر بخواهد، چون تربیت کار مادر است، میوه کار شاخه است و تکیه‌گاه بودن کار پدر.

شما سؤالت این است که بیشترین معضل خانواده‌های ما چیست. من عرض می‌کنم زن، جایگاه خودش را نمی‌داند. مرد در جای خودش نیست و طبیعتاً بچهای که زیر دست پدر و مادری بزرگ شده که به جایگاه خودشان واقف نیستند این بچه هم بچه خوبی از آب در نخواهد آمد.

؟ شما در توصیف مرد یا شوهر از عبارت «خدای دوم» استفاده کردید و گفتید مرد

؟ «خیمه‌های معرفت» که گروه شما دنبال می‌کنند، از این جهت برای من جذاب است که آدم‌هایی که در همین امامزاده‌ها رفت و آمد می‌کنند و لزوماً هم از قشر مذهبی جامعه نیستند، می‌توانند محل مراجعه شما قرار بگیرند و به این واسطه شما نوعی دماسنج خانوادگی هستید که از تب و تاب آنچه در زیر پوست خانواده‌های ایرانی می‌گذرد، باخبر می‌شوید. اگر بخواهید به چهار، پنج مسئله عمده زوج‌ها که بیشتر محل رجوع به شماست اشاره کنید روی چه نکاتی انگشت می‌گذارید که به گمانتان گره اصلی همانجاست؟

اجازه بدهید قبل از اینکه به پرسش شما جواب بدهم خیلی کوتاه درباره خیمه‌های معرفت بگویم که مقام معظم رهبری تأکید داشتند امامزادگان به قطب‌های فرهنگی تبدیل شوند. یعنی کسی که به اتفاق همسر و فرزندش می‌آید امامزاده در کنار اینکه دلمشغولی‌های معنوی دارد، نماز می‌خواند و زیارت می‌کند و به امورات مستحباتش می‌رسد، اگر نیازهای عاطفی، روانی و پرسش‌های کلامی و اعتقادی هم دارد در همین جا مطرح کند. پس این برنامه‌ها روی این مبنا شکل گرفته است.

اما سؤال شما این بود که بیشترین موضوعات و چالش‌هایی که خانواده‌ها به شما مراجعه می‌کنند چیست. اگر بخواهم لب‌مطلب را بگویم با توجه به اینکه تجربه مشاوره غیر از خیمه‌های معرفت در مراکز مشاوره دارم، چکیده همه حرف‌هایم این است که زن، شوهر و بچه جایگاه خودش را نمی‌دانند. این خلاصه‌ای از آن چیزی است که شما در پرسش خود به دنبال آن هستید و عصاره‌ای از آنچه بر سر خانواده ایرانی آمده است. زن اطلاع ندارد این شوهری که من به او تکیه داده‌ام، تنه درخت است. اگر تنه درخت بلرزد، شاخه درخت کنده می‌شود و می‌افتد. زن، شاخه درخت است. مرد، تنه درخت و بچه حکم میوه را دارد. اگر شاخه درخت



زن اطلاع ندارد این شوهری که من به او تکیه داده‌ام، تنه درخت است. اگر تنه درخت بلرزد، شاخه درخت کنده می‌شود، می‌افتد. زن، شاخه درخت است. مرد، تنه درخت و بچه حکم میوه را دارد. اگر شاخه درخت بیفتد، تنه درخت نمی‌افتد اما اگر تنه بیفتد شاخه و میوه با هم می‌افتند

را ندارد. یعنی بعد از خدا تو را دارد، عزیزترین کسی است که در دنیا دارد. پس آنقدر زن باید به تو مطمئن باشد که بداند اگر می‌روی بیرون با کسی ارتباط برقرار نمی‌کنی. مطمئن باشد اگر سفره نان می‌آوری، پول می‌آوری، این پول و نان و غذا از مال حرام نیست. بداند شوهر من آنقدر مرد خوبی است، مثل خدا آنقدر مقتدر است که اگر بیرون برود و با رفیقی بگردد دست از پا خطا نمی‌کند. می‌داند که شوهر آنقدر خوب است که لب به حرام نمی‌زند. خدای دوم بودن یعنی این.

؟ این حس را مرد باید به زن بدهد که تکیه‌گاهش است؟
زن باید این حس را به مرد بدهد که تو تکیه‌گاه منی.

اما چه کنم که بعضی از آقایان چنان اشتباهات و سوتی‌هایی می‌دهند که این حس ایجاد نمی‌شود. معنای این وضعیت می‌دانید، یعنی چه؟ ما همیشه در کلینیک‌ها می‌گوییم یک مرد ایده‌آل باید ۱۱ خصوصیت داشته باشد. حتی اگر به غیر از خصوصیت اول، چندتایی را هم نداشته باشد قابل رفع است اما اگر آن اولی را نداشته باشد حتی اگر همه آن ۱۰ خصوصیت دیگر را هم داشته باشد بلااثر است.

؟ آن خصوصیت اول چیست؟

اینکه زن نسبت به شوهر خودش اعتماد داشته باشد. طرف زن می‌گیرد، برمی‌گردد همان اول کار به زنش می‌گوید: خانم! من قبل از اینکه با تو ازدواج کنم، با خانمی دوست بودم. معنی ضمنی این حرف این است که فکر نکن من محتاج توام. من با یک اشاره سه تا خانم را در یک لحظه جذب خودم می‌کنم. من سر و زبان دارم. بعد هم می‌گویم من برای خودم می‌کشیدم. می‌خوردم. به اصطلاح بعضی‌ها جوانی می‌کردم. روانشناسی می‌گوید اگر مردی به خانمش این حرف‌ها را بزند زن نمی‌گوید مرد من زیادی ایهت دارد. مرد من زیادی جذاب و مقتدر است. نه! زن اعتماد خودش را به همسرش از دست می‌دهد.

زن می‌آید مرکز مشاوره، می‌گوید شوهر من قابل اعتماد نیست. من همیشه می‌گویم زن، مردش را مرد می‌خواهد. تصمیمات غلط مرد برای زن، شیرین‌تر از تصمیمات درست دیگران است اما وقتی که زن حس کند شوهر او یک مرد است. یعنی آنقدر من از شوهرم مطمئن باشم که بدانم دست از پا خطا نکرده است. آن وقت اگر مردی می‌آید می‌گوید من فلان اشتباه را

کرده‌ام فلان کار را انجام داده‌ام...

؟ شما می‌خواهید بگویید لزومی ندارد هر آنچه در گذشته اتفاق افتاده افشا شود؟

بله، می‌آیند به اسم داشتن صداقت هر آنچه در گذشته‌شان روی داده است، می‌گویند. بعضی‌ها فکر می‌کنند صداقت یعنی راستگویی. تجربه بنده در مراکز مشاوره و تحصیلاتم در زمینه روانشناسی می‌گوید صداقت به معنی راستگویی نیست. صداقت به معنی درستی در رفتار و مدیریت در گفتار است.

؟ همان تعبیر معروف: جز راست نباید گفت / هر راست نشاید گفت

مدیریت در گفتار یعنی رفتار من صادقانه باشد. اگر می‌روم بیرون با کسی نباشم. صادقانه سر زندگی خودم باشم و به زخم خیانت نکنم. اما این دلیل نمی‌شود که در کلام خودم هم صادق باشم.

؟ این نکته‌ای که شما می‌گویید شاید برای برخی قابل هضم نباشد. مثال می‌زنید؟

فرض کنید من در محل کار همکار زنی دارم که می‌خواهد با من ارتباط برقرار کند. من به این خانم توجهی نشان نمی‌دهم. خب کار خوبی است و نشان می‌دهد که من در رفتارم صادق اما دلیل نمی‌شود در گفتارم هم با خانمم صادق باشم و مثلاً بیایم در خانه به او بگویم که همکار خانمی دارم که هر روز به یک روشی می‌خواهد با من از در دوستی وارد شود و رابطه‌ای برقرار کند.

شما این را به بی‌خیال‌ترین خانم‌ها هم بگویید به هم می‌ریزند و حساس می‌شوند و در ذهن‌شان چقدر





ممکن است مردی به لحاظ غریزی در خانه خودش هم تأمین شده باشد اما باز سراغ زن دیگری برود. روانشناسی می‌گوید اگر خانمی بخواهد به همسرش خیانت کند و با مردی ارتباط برقرار کند دلیل خیانتش، نیازهای غریزی و جنسی نیست، دلیل خیانتش نیازهای عاطفی است. فلذا خانمی می‌آید کلینیک روانشناسی و می‌گوید حاج‌آقا! شوهر من با یک خانم، رابطه جنسی برقرار کرده، خودش هم اعتراف می‌کند. من هم برای اینکه حالش را بگیرم با یک آقای تلفنی حرف می‌زنم. می‌گویم خانم! کار شما خطرناک تر است. می‌گوید چرا؟ می‌گویم چون مرد، جسمش را برده، دلش را نبرده اما شما دلت را برده‌ای. زنی اگر بخواهد با مردی حرف بزند باید دل بدهد که با او حرف بزند.

سناریوهای متنوع می‌نویسند و بعد هم هر روز پرس و جو که آن خانم چه شد و چه گفت و چه کار کرد. دقیقاً! کل قضیه این است که مرد باید مقتدر باشد و بشود رویش حساب باز کرد. من خودم ترک موتورسواری که مطمئن نباشم نمی‌نشینم.

؟ شما در مشاوره‌ها بیتان ریشه تنوع طلبی‌ها را در چه می‌بینید؟ پیش تر ما می‌گفتیم مردها تنوع طلب هستند اما انگار امروز موازنه دیگری برقرار است. بسیاری معتقدند که هر دو جنس وارد این فضا شده‌اند. مرد یا زن متأهل، چه خلایی یا چه حفرة‌ای در ذهن و روان خود دارد که می‌رود سراغ یک زن یا مرد دیگر؟

من چند وقت پیش در حافظیه شیراز اجرا داشتیم. فیلم این اجرا در اینترنت و فضای مجازی هم منتشر شده و شما می‌بینید جمعیت قابل توجهی در حافظیه جمع شده‌اند و من در حال اجرای برنامه‌ام. آنجا نزدیک به ۲ هزار صندلی چیده بودند و جمعیتی هم سرپا ایستاده بودند. داشتیم بحث می‌کردیم یک خانمی آنجا بلند شد گفت حاج‌آقا! مردها همه‌شان چشم چراندند. گفتیم اگر ثابت کردم مقصر خانم‌ها هستند قبول می‌کنید؟ گفت نه حاج‌آقا! گفتیم پنج نفر از خانم‌ها دست بلند کنند و به نمایندگی جلو بیایند. تا اینجا را داشته باشید. روانشناسان می‌گویند اگر مردی بخواهد خیانت کند عمده دلیلش، نیازهای غریزی و جنسی است چون در خانه تأمین نمی‌شود. مرد می‌رود بیرون و با خانمی ارتباط برقرار می‌کند و نیاز غریزی‌اش را هم برطرف می‌کند اما شب سر سفره زن و بچه خودش است. دلش پیش خانم خودش است. دلیلی ندارد اگر مردی بخواهد به خانمی تن بدهد حتماً دل هم داده باشد، چون مرد جسم آن زن را می‌خواهد.

؟ ولی ممکن است مردی به لحاظ غریزی در خانه خودش هم تأمین شده باشد اما باز سراغ زن دیگری برود.

آن را هم عرض می‌کنم. پس دلیل خیانت آقایان از این مسیر، غریزی و جنسی است. اما توجه کنید روانشناسی می‌گوید اگر خانمی بخواهد به همسرش خیانت کند و با مردی ارتباط برقرار کند دلیل خیانتش، نیازهای غریزی و جنسی نیست، دلیل خیانتش نیازهای عاطفی است. فلذا خانمی می‌آید کلینیک روانشناسی و می‌گوید حاج‌آقا! شوهر من با یک خانم، رابطه جنسی برقرار کرده، خودش هم اعتراف می‌کند. من هم برای اینکه حالش را بگیرم با یک آقای تلفنی حرف می‌زنم. می‌گویم خانم! کار شما خطرناک تر است. می‌گوید چرا؟ می‌گویم چون مرد، جسمش را برده، دلش را نبرده اما شما دلت را برده‌ای. زنی اگر بخواهد با مردی حرف بزند باید دل بدهد که با او حرف بزند.

برگردیم به حافظیه! آن خانم گفت مردها عموماً خائن و چشم چراندند. پنج نفر از خانم‌ها آمدند جلو و نشستند. من گفتم این خانم‌ها نماینده خانم‌های حاضر در جمع هستند. اگر حرف‌های من غیر از منطق و عقل بود شما بفرمایید غیر منطقی است. حالا در این ۲ هزار نفر جرئت می‌خواست کسی ثابت کند اگر مردها چشم چراندند مقصرش خانم‌ها هستند. چون آن روز ۸۰ درصد جمعیتی که در حافظیه جمع شده بودند از خانم‌ها بودند. گفتم می‌دانید دلیل اول خیانت آقایان چیست؟ آقای آید مرکز مشاوره ما، خانم خودش را اطلاق بدهد. به هیچ صراطی هم مستقیم نشد. هر کاری کردیم گفت من می‌خواهم همسرم را اطلاق بدهم. روز آخر به او گفتم فلانی! می‌خواهی طلاق بدهی؟ گفت قسم خورده‌ام طلاقش بدهم. گفتم اگر در ارتباط غریزی، خانمت هر موقع بخواهی تأمینت کند، باز هم طلاقش می‌دهی؟ گفت نه!

در همان جمع گفتم چند وقت پیش خانم و آقای آمده بودند به مرکز مشاوره ما. مسئله‌شان هم روی مباحث جنسی بود. من آنجا به این زوج توضیح دادم. گفتم روانشناسی می‌گوید مرد از لحاظ غریزی، آرامش غریزی می‌خواهد. یعنی مرد بداند هر وقت تشنه‌اش شد آب هست. خانم گفت: حاج‌آقا! من هر وقت مرد من تشنه شده آب را دستش داده‌ام. گفتم اصلاً شما نباید منتظر شوی همسرت تشنه شود و بعد آب را بدهی دستش. چرا مرد بگوید؟ چرا مرد بر زبان بیاورد که تشنه‌ام است؟ روانشناسی می‌گوید مرد دوست دارد، آب کنارش باشد. تشنه هم نیست اما همین که آب را می‌بیند خیالش راحت است که هر وقت آب بخواهم هست، اما

اگر آب نباشد حتی اگر تشنه هم نباشد استرس دارد! خدا! اگر قرار باشد تشنه شوم آب را از کجا بگیرم؟ من از آن خانم پرسیدم خانم! اگر شما تشنه‌ات باشد چه کار می‌کنی؟ گفت آب می‌خورم. گفتم پس چرا وقتی شوهرت می‌گوید من تشنه‌ام، می‌گویی فردا بخور. چطور تو تشنه می‌شوی آب می‌خوری اما مردت که تشنه شد باید در روز منتظر باشد. گفتم خانم! شما چه بخواهی و چه نخواهی، مرد اگر بخواهد رفع تشنگی کند سراغ شامی آید. اما شما اگر نخواهی آب دستش بدهی یکی دیگر آب دستش می‌دهد. شما دور و بر خودت را نگاه کن. تادلت بخواهد آدم‌هایی هستند که دست‌شان آب است و می‌خواهند آب دست شوهرت بدهند. آنجا من توضیح دادم. گفتم مردی که یک لیوان آب جلوی‌اش نباشد می‌شود مرد چشم چران. چون دنبال آب است. آقا پسر! این آب را از کجا آوردی؟ خانم! این آب را کجا می‌فروشند؟ سوپرمارکت کجاست؟ مرد چشم چران به ناموس من و ناموس دیگری نگاه می‌کند و نگاهش، نگاه متجاوزانه‌ای است. چرا؟ چون مرد تشنه است و مرد تشنه هم آب می‌خواهد. گناه این مرد به گردن شماست خانم. چون پدری که چشم چران باشد نمی‌تواند برای بچه پدری کند، بنابراین بچه شما هم فاسد و هرزه می‌شود و یک محله را خراب می‌کند. تمام نفرین یک محله را شما می‌خری که لعنت به پدر و مادر این پسر که نتوانستند خوب تربیتش کنند. توضیح دادم که پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: وای بر آن زنهایی که امروز و فردا می‌کنند. روایت داریم اگر مرد، خانم خودش را برای انجام امیال غریزی خودش مطالبه کند و زن بگوید باشد، الان می‌آیم. زن به شوهر خودش بگوید صبر کن! باشد الان می‌آیم. الان می‌آیم. بعد زن اگر بیاید ببیند مردش خوابیده است، فرشتگان تا صبح این زن را لعن و نفرین می‌کنند.

پیامبر (ص) می‌فرماید: بهترین زنان امت من برای مردم باحیاطترین و برای شوهران خود بی‌حیاطترین هستند. همین فرمایش پیامبر را چقدر از زن‌های ما رعایت می‌کنند؟ ۸۳ درصد از طلاق‌های این مملکت به خاطر این است که زن‌ها کنار شوهرانشان نیستند. مرد می‌گوید: حاج‌آقا! من می‌خواهم سر سفره زن و بچه خودم باشم، اما وقتی سفره زن و بچه‌ام کثیف است، با منت است، هر وقت



پیامبر (ص) می فرماید: بهترین زنان امت من برای مردم با حیاترین و برای شوهران خود بی حیاترین هستند. همین فرمایش پیامبر را چقدر از زن‌های ما رعایت می‌کنند؟ ۸۳ درصد از طلاق‌های این مملکت به خاطر این است که زن‌ها کنار شوهرانشان نیستند

خواهم پهن نیست، می‌روم سر سفره دیگری می‌نشینم. اگر من سر سفره‌ای بنشینم و غذا بدمزه باشد، نمی‌خورم. می‌روم بیرون ساندویچی، غذایی، چیزی پیدا می‌کنم و می‌خورم. من به زن‌ها می‌گویم خانم! خیلی زشت است شوهر شما وقتی نگران باشد شما کنارش نیستی. وقتی می‌بیند شما برایش تعیین می‌کنی که کنارش باشی، مثل روباها است که شکار می‌کند و چال می‌کند برای روز مبادا. این زشت است و توهین. شما باید کنار شوهرانتان باشید.

مرد می‌گوید حاج آقا! وقتی می‌آیم خانه، زن من تازه لباس‌هایش را عوض می‌کند و آرایشش را می‌شوید. یعنی کاملاً برعکس. به جای اینکه زن، داخل خانه بهترین لباس و بهترین آرایشش را برای شوهرش داشته باشد، بهترین‌ها را برای بیرون می‌پوشد. بهترین رنگ و لعاب‌ها و لباس‌ها برای بیرون است، به همسر خودش که می‌رسد هیچ رنگ و عشوهای وجود ندارد، همه چیز می‌رود داخل کمد، انگار برای شوهرش ممنوع است. من آنجا برای زن‌ها مثال زدم. گفتم خانم! شما نان، پنیر و سبزی در شکم شوهرت

بریز تا خرخره. وقتی من نان، پنیر و

سبزی در شکم ریخته باشند

و سیر سیر سیر باشم وقتی

بیرون بروم چلو کباب و

جوجه کباب هم نمی‌توانم

بخورم. پس مقصر

چه کسانی شدند؟

گفتند اگر

اینطور است مقصر ماییم. یک زن بلند شد گفت حاج آقا! مرد ما بلد نیست. گفتم خب بلد نیست به شما بگوید سفره پهن کن. بلد نیست غذا بخورد. اصلاً ادب غذا خوردن ندارد. بلد نیست، بعدش بگوید دستت درد نکند. اما خانم! دلیل نمی‌شود شما به وظیفه ات عمل نکنی. این دلیل اول. گفتند پس در دلیل دوم آقایان مقصرند. گفتم نه! باز شما مقصرید!

؟ عجب! شما از جانتان سیر شده بودید؟

گفتند نه حاج آقا! نامردیه. گفتم من استدلال می‌کنم، اگر نامردی شد قبول نکنید. مثال زدم. گفتم زن و شوهری آمدند مشاوره. مرد خیانت می‌کرد. به مرد گفتم خانم تو کم می‌گذاری؟ گفت نه. گفتم هر موقع بخواهی هستی؟ گفت حاج آقا اصلاً خودش پیشنهاد می‌دهد. گفتم خانم از لحاظ تنوع غریزی ضعیف است؟ گفت نه حاج آقا خیلی هم عالی است. گفتم پس چرا چشم‌چرانی می‌کنی؟ چرا خیانت می‌کنی؟ خانومت که کم نمی‌گذارد. گفت حاج آقا! چی کار کنم. چشم و دلم سیره اما وقتی می‌روم خیابان و هزار مدل، هزار رنگ و هزار نوع آرایش می‌بینم، آدم سیر هم باشد گرسنه‌اش می‌شود. آنجا از خانم‌ها پرسیدم و گفتم می‌دانید چرا اسلام به این موها و زلف‌ها و نمایش اندام‌ها گیر داده است؟ برای اینکه مرد در خیابان تو را می‌بیند، اندام و زیبایی تو را می‌بیند در حالی که زن خودش این زیبایی و اندام را ندارد. آن وقت این عقده را می‌آورد سر زن و بچه خودش خالی می‌کند. مردی آمده بود مرکز مشاوره و اعتراف می‌کرد زن خودش را می‌زند. گفتم چرا زنت را می‌زنی؟ گفت حاج آقا! می‌روم بیرون، هزار مدل خوشگل و زیبا می‌بینم، زن خودم زیبا نیست. از لجم می‌زنمش. من آنجا به زن‌ها گفتم مرد اگر به شما نگاه کند، می‌شود چشم‌چران و هرزه. اگر به شما نگاه نکند می‌شود اقل و حزب‌اللهی! بالاخره این مرد چه کار کند؟ نگاه کند یا نکند؟ در حافظیه شیراز گفتم. گفتم خانم! مرد اگر نگاهتان نکند برمی‌خورد به شما. احساس عقده‌ای بودن می‌کنید. بعد مثال زدم. گفتم شما که برای ننه‌جون من آرایش نمی‌کنید. برای دیگران داری آرایش می‌کنی، برای مردها داری آرایش می‌کنی. چطور حق می‌دهی

گر به گرسنه به گوشت نزدیک شود، آن وقت حق نمی‌دهی وقتی شوهرت را بردی مجلسی که پر از گوشت است، پر از غذاهای خوشمزه است، شوهرت به آن گوشت‌ها و غذاهای لذیذ نزدیک نشود. آنجا گفتم یکی آمد پیش آیت‌الله بهجت و گفت آقا! من وقتی به زن‌ها نگاه می‌کنم، هیچ چی ام نمی‌شود. هیچ حس شهوتی ندارم. آیت‌الله بهجت فرمود برو دکتر. تو مریضی. اندام تناسلی ات مشکل دارد.

خانم! وقتی اسلام می‌گوید تحریک مرد از راه چشم است و شما وقتی خیابان می‌آیی هزار مدل آرایش می‌کنی شما برای همین مردها آرایش کرده‌ای. این رنگ و لعاب تو، سیر را گرسنه می‌کند چه برسد به اینکه یکی همین طوری گرسنه هم باشد. یک زنی بلند شد گفت حاج آقا! من به شوهرم تعهد و اعتماد دارم. می‌دانم به زن‌های دیگر هم نگاه کند هیچ چیزیش نمی‌شود. من هم وقتی به مردهای دیگر نگاه می‌کنم همینطورم. گفتم تو تعهد داری به شوهرت و اعتماد داری، بسیار خب! اما آن جوان ۲۴ ساله که از دواج نکرده به تو که تعهد ندارد. به تو نگاه می‌کند. شما وقتی هزار مدل آرایش می‌کنی، کانون خانواده‌ها را می‌ریزی به هم. باعث می‌شوی طرف با زنش بدرفتاری کند، زنش را طلاق بدهد. مرد به خاطر تو با بچه‌اش بدرفتاری می‌کند. خانم! گناه آن مرد پای تو نوشته می‌شود، چون اکثر مردها در مسائل غریزی سیر نیستند. شما هم یکجوری آرایش کرده‌ای که آدم، سیر سیر هم که باشد گرسنه می‌شود. این مرد زبان بسته چه گناهی کرده است. همان جا من توضیح دادم. گفتم مقصر شمای. گفت نه! حاج آقا حق ندارد، نگاه کند.

گفتم چطور تو حق داری آرایش کنی و به خودت برسی اما او حق ندارد نگاه کند. چطور شما برای مردهای دیگر آرایش می‌کنی، زن‌های دیگر هم حق دارند برای شوهر تو آرایش کنند. طبیعی است. پس آقایان! و خانم‌ها! بگویید مقصر دوم خیانت مردها به زن‌ها چه کسانی هستند؟ همه‌شان گفتند خانم‌ها! خیلی جرئت می‌خواهد آنجا این حرف‌ها را بزنی.

؟ بالاخره به مردها هم رسیدید؟

در مرتبه سوم گفتم آقایان مقصرند، چون نگاه‌هایشان را کنترل نمی‌کنند، چون مدیریتی بر احساس‌هایشان ندارند، چون اعتقاداتشان سست شده است. نه حاج آقا! مردها خیانت می‌کنند. گفتم خانم! اگر مرد خیانت می‌کند می‌رود با یکی از جنس زنان خیانت می‌کند.

طلاق قدر



بازخوانی ۲۵۰ خبر مربوط به طلاق در موتور جستجوی گوگل

موتور جستجوی گوگل برای ما خبرنگارها مثل یک دماسنج خبر عمل می‌کند، اگر چه حرارت معدلی که این دماسنج نشان می‌دهد به تعداد و کارآیی دماسنج‌هایی است که در نقاط مختلف کار گذاشته شده‌اند یعنی به اندازه تعداد خبرنگارها و کشش و فهم آنها از گفته‌ها و ناگفته‌ها در دادگاه‌های خانواده، اما در هر حال همین هم غنیمتی است. کافی است در آن کادر مستطیلی بنویسی «طلاق به خاطر» یا «دادخواست طلاق» تا چندین ۱۰ صفحه روبه‌رویت سبز شود و تو مواجه شوی با خبرهایی که بعضی‌ها کاملاً جدی به نظر می‌رسند و بعضی‌ها مضحک و غیرقابل دفاع، اما وقتی با طلاق‌هایی که در نگاه اول و در مواجهه آغازین با تیتر خبر، عجیب و غریب به نظر می‌آیند، کمی عمیق‌تر روبه‌رو شوی نظرت عوض خواهد شد، دست‌کم برای من که اینگونه بوده است. می‌بینی مثلاً اگر تیتر خبر «طلاق به خاطر خرید مانتو» است در متن خبر و با کنار هم قرار دادن قرائن می‌فهمی در واقع علت در خواست طلاق از جانب همان زن، استقلال نظر نداشتن همسر و وابستگی شدید او به خانواده‌اش بوده و چه بسا چیزهای دیگری که هیچ‌گاه در خبرها فرصت بازتاب پیدا نمی‌کنند. یا مثلاً در خبر «درخواست طلاق به خاطر نخریدن گوشی اپل» اول حق را می‌دهی به مرد و اینکه یک زن چقدر می‌تواند ناپخته عمل کند که به خاطر نخریدن گوشی گران از همسرش طلاق بخواهد، اما وقتی خبر را می‌خوانی آرام آرام نظرت عوض می‌شود و می‌بینی در پس ماجرا خبرهای دیگری است و البته در چندین خبر مثل «درخواست طلاق به خاطر اختلاف سر املت یا کوکوسبزی» حدس می‌زنی که مسئله با بد خیلی عمیق‌تر از این حرف‌ها باشد.

آیدین
تبریزی

در هر حال برای تدوین این خبرها حدود ۲۵۰ خبر در گوگل به طور کامل خوانده شده و سعی شده خبرها و دلایل طلاق تا حد امکان، سبب علت‌های متفاوت را برای طلاق پر کند. خبرهایی که از نظر تان می‌گذرد عمدتاً مربوط به پنج سال اخیر به ویژه سال‌های ۹۲، ۹۳، ۹۴ و اکثراً مربوط به دادگاه‌های خانواده تهران است، به خاطر اینکه متأسفانه پوشش خبری در شهرستان‌ها همچنان ضعیف است. خبرها برای خوانش بهتر، بازنویسی و نورنویسی شده‌اند و البته به خاطر فضای کم، کوتاه شده اما تصرفی در محتوای خبر روی نداده است.

طلاق به خاطر آشنایی شوهر با دختران جوان

در فیس بوک

زنی با مراجعه به دادگاه خانواده شهید محلاتی دادخواست طلاق خود را به یکی از شعب این مجتمع قضایی ارائه کرد و در برابر قاضی پرونده گفت: شوهرم وقتی پای اینترنت می‌نشیند دیگر حاضر نیست حتی برای شام با من سر سفره بیاید. در واقع شوهرم با فیس بوک ازدواج کرده و این موضوع، کابوس هر شب من است. شوهرم دائم با دخترهای ناآشنا در فیس بوک چت می‌کند و دیگر خانواده معنایی ندارد.

طلاق می‌دهم چون برده‌ام، نه داماد

مردی که برای درخواست طلاق به دادگاه خانواده مراجعه کرده بود، گفت: همسرم خیلی پولدار است و خانواده ثروتمندی دارد، از وقتی با او ازدواج کردم مدیر یکی از شرکت‌های پدرش شدم و در خانهای که پدرش به ما هدیه داد زندگی می‌کنیم اما همسرم مرتب مرا تحقیر می‌کند و با من مثل یک برده رفتار می‌شود. از دست کارهای او خسته‌ام. من برای او و خانواده‌اش تنها نقش یک برده را دارم و آنها اصلاً به من به چشم یک داماد نگاه نمی‌کنند برای همین تصمیم به جدایی گرفتم. بعد از صحبت‌های این مرد، قاضی همسر وی را نیز به دادگاه احضار کرد تا صحبت‌های او را هم بشنود.

طلاق می‌خواهم، مغازه شوهرم همیشه پر از دختر است

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده در خواست طلاق داد و به قاضی گفت: شوهرم مغازه عطرفروشی دارد و به واسطه شغلش با دختران زیادی در ارتباط است. این موضوع واقعاً مرا آزار می‌دهد و الان چند سال است دارم عذاب می‌کشم. هر بار به همسرم اعتراض می‌کنم یا من دعوا می‌کنم یا من دعوا می‌کنم و می‌گوید زیادی در کارهایش دخالت می‌کنم. شوهرم اصلاً به خواسته‌ها و نظرات من اهمیتی نمی‌دهد و کار خودش را می‌کند. چند بار از او خواستم شغلش را عوض کند و دیگر سر این کار نرود ولی او اصلاً به حرفم گوش نمی‌دهد. هر بار به مغازه همسرم رفته‌ام، شوهرم را در حال بگو و بخند با مشتریان دختر دیده‌ام، در حالی که مجبور بودم تحمل کنم و حرفی نزدم. اما خسته شده‌ام و تصمیم به جدایی گرفته‌ام.

شوهرم اختلاس کرده است، طلاق می‌خواهم

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده در خواست طلاق داد و به قاضی گفت: شوهرم مدیر مالی یک شرکت است. چند وقت پیش متوجه شدم او چند ماه پیش از شرکت اختلاس کرده و بدون اینکه کسی متوجه شود مقداری پول را جابه‌جا کرده و به حساب خودش ریخته است. از وقتی این موضوع را متوجه شدم به هم ریخته‌ام و هر روز دارم با خودم می‌جنگم. شوهرم پول حرام به خانه ما آورده و من می‌دانم دیگر این زندگی مثل قبل نمی‌شود و باید هر چه زودتر به این زندگی پایان دهم. شوهرم اختلاس کرده و من دیگر نمی‌خواهم لحظه‌ای در کنار او زندگی کنم. از وقتی متوجه این کار او شدم دیگر به شوهرم اعتمادی ندارم و از ادامه این زندگی می‌ترسم. برای همین می‌خواهم برای همیشه از شوهرم جدا شوم. بعد از حرف‌های این زن قاضی شوهر وی را نیز به دادگاه احضار کرد.

درخواست طلاق به خاطر هدیه پدر عروس

زن جوانی در دادگاه شعبه ۲۶۸ خانواده گفت: آقای قاضی! همسر من می‌خواهد از هدیه‌ای که پدرم روز عقد به من داده سوءاستفاده کند. پنج ماه پیش با شوهرم آشنا شدم و با او ازدواج کردم، روز عقد، پدرم مرا کاملاً شگفت زده کرد و کلید یک خانه را به عنوان هدیه به من داد. او یک آپارتمان ۷۰ متری برایم خریده بود و من اصلاً این موضوع را نمی‌دانستم. بعد از مراسم عقد به شوهرم گفتم در این چند ماه مانده به عروسی من برود و به دنبال خانه برای اجاره باشد، ولی او در کمال ناباوری به من گفت خانه‌ای اجاره نمی‌کند و باید در همان خانه‌ای که پدرم به من هدیه داده زندگی کنیم، در صورتی که وظیفه همسر من است برای من خانه و زندگی تهیه کند. پدرم این هدیه را به من داده و من هم می‌خواهم این خانه را اجاره بدهم اما شوهرم همچنان اصرار دارد خانه اجاره نکند، من هم می‌دانم اگر از همین اول کوتاه بیایم و خانه‌ام را به شوهرم بدهم او تنبل می‌شود، شوهرم از حالا به فکر مال و اموال من است، برای همین دیگر نمی‌توانم تحملش کنم.

درخواست طلاق به خاطر خرید مانتو

زن جوانی در شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده گفت: ما تازه پنج ماه است ازدواج کرده‌ایم و تا قبل از اینکه به دادگاه بیایم هیچ مشکلی با هم نداشتیم. اما چند روز پیش شوهرم متوجه شده ما نمی‌توانیم با هم زندگی کنیم و بهتر است طلاق بگیریم. آن هم به خاطر اینکه من دلم نمی‌خواست مانتویی بخرم که او انتخاب کرده بود. مرد که در تمام مدت شنونده بود، به میان حرف همسرش آمد و گفت: خانم! شما از خانواده من خوششان نمی‌آید. مشکل همین است. مگر مانتویی که انتخاب کرده بودم، چه ایرادی داشت؟ این مانتو همان مانتویی است که شوهرم خریده بود. زن که حسابی عصبانی شده بود با صدای بلند گفت: آقای قاضی! اگر من نخواهم مانتویی بخرم که مثل مانتوی شوهر شوهرم باشد، گناه کردیم؟ در ادامه قاضی از آنها خواست به مشاور خانواده مراجعه کنند، شاید مشکلمان حل شود.

۹ هزار طلاق

به خاطر بیماری ام‌اس

حسین کاکاونند، دبیر جشنواره فرهنگی و هنری ام‌اس گفت: ۹ هزار طلاق در انجمن ام‌اس به ثبت رسیده و نشان‌دهنده فقدان آگاهی زوج‌هاست که زندگی مشترک خود را به دلیل داشتن بیماری همسرشان از بین می‌برند و توجهی ندارند، این بیماران می‌توانند زندگی عادی داشته باشند.

همسرم هر روز بی‌نی و گونه عمل می‌کند

طلاق می‌خواهم

چندی پیش مرد جوانی به دادگاه خانواده رفت و درخواست طلاق داد و به قاضی گفت: سه سال است با مهناز ازدواج کرده‌ام. مهناز همیشه دوست داشت جلب توجه کند اما من اصلاً دوست نداشتم وقت همسرم صرف آرایش شود. یک سال بعد از زندگی مشترکمان، مهناز پایش را در یک کفش کرد که می‌خواهد بینی‌اش را جراحی کند. من خیلی مخالفت کردم ولی فایده‌ای نداشت و بالاخره مهناز بینی‌اش را با وجود مخالفت من عمل کرد. از چند ماه پیش دوباره درگیری‌های من و مهناز شروع شد. این بار مهناز می‌خواست گونه‌هایش را عمل کند. دیگر تحمل این کار را نداشتم. به او گفتم هر کاری کند اجازه این کار را به او نخواهم داد. تا اینکه یک شب بر سر این موضوع با هم درگیری شدیدی پیدا کردیم و مهناز وسایلیش را جمع کرد و خانه پدرش رفت. چند روز بعد تصمیم گرفتم خانه پدرش بروم و او را برگردانم. اما وقتی آنجا رفتم در کمال ناباوری دیدم مهناز بعد از رفتن به خانه پدرش، عمل جراحی زیبایی روی گونه‌هایش انجام داده است. اصلاً نمی‌توانستم باور کنم مهناز تا این حد خودسر و خودرأی باشد، برای همین می‌خواهم از او جدا شوم.

فوتبالیستی که همسرش را به خاطر

محجبه بودن طلاق داد

یکی از فوتبالیست‌های تیم مطرح لیگ برتری که امسال حاشیه‌های زیادی را برای خود و تیمش به وجود آورده در زندگی شخصی هم دچار حاشیه‌های زیادی شده است. در جدیدترین اقدام هم این بازیکن شهرستانی - که در سال اول به شهرت رسیدن، ظاهری ساده داشت و حالا تغییر چهره داده است - همسرش را به دلیل چادری بودن طلاق داده است.

طلاق می‌دهم، جهیزیه همسرم چینی است

تازه‌داماد به خاطر اینکه لوازم برقی جهیزیه همسرش چینی است به دادگاه خانواده رفت و درخواست طلاق داد. این مرد به قاضی پرونده گفت: مهریه همسرم ۶۶۶ سکه بهار آزادی است و عروسی مفصلی هم گرفته‌ام. فکر می‌کردم آنها هم در مقابل، جهیزیه خوبی تهیه می‌کنند اما وقتی جهیزیه را آوردند، فهمیدم بیشتر وسایلی مایه کیفیت و چینی است. این کار آنها عصبانی‌ام کرد و تصمیم گرفتم پیش از شروع زندگی مشترک از همسرم جدا شوم.

طلاق به خاطر خط اعتباری پنهانی همسر

چندی پیش مرد جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده در خواست طلاق داد و به قاضی گفت: همسر من یک خط اعتباری پنهانی دارد و من تازه متوجه این موضوع شده‌ام. به همسرم بدبین شده‌ام و با خودم می‌گویم چرا او باید پنهانی از من یک خط دیگر داشته باشد. وقتی به خودش این موضوع را گفتم خیلی راحت و ساده گفت دلیلی نمی‌دید به من بگوید خط دیگری دارد چون اصلاً از آن خط استفاده نمی‌کرده است، ولی من این حرف‌ها سرم نمی‌شود و آنقدر با خودم کلنجار رفته‌ام تا بالاخره تصمیم به جدایی گرفته‌ام. من نمی‌توانم در کنار این زن زندگی راحتی داشته باشم چون همیشه باید فکرم مشغول باشد.

درخواست طلاق به خاطر نصب تکر دن لاین و وایبر

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده در خواست طلاق داد و به قاضی گفت: شوهرم اصلاً اهل تکنولوژی نیست و وقتی هم من سرم را با اینترنت و لپ تاپ گرم می‌کنم، مرتب غر می‌زند و مسخره‌ام می‌کند که تو بیکاری و خودت را غرق در اینترنت و شبکه‌های اجتماعی کرده‌ای. هر چه به او می‌گویم برنامه‌های وایبر و لاین را در گوشی‌اش بریزد، فایده‌ای ندارد. حتی خودم برایش یک پیچ در فیس‌بوک باز کردم و با ذوق و شوق صفحه‌اش را به او نشان دادم ولی او اصلاً توجهی نکرد. شوهرم اصلاً مثل من نیست و من تصمیم به جدایی گرفته‌ام. بعد از صحبت‌های این زن، قاضی دلیل وی را برای طلاق کافی ندانست و او را به یک مشاوره خانواده معرفی کرد.

درخواست طلاق به خاطر عکس‌های مستهجن اینترنتی

همسر یک مرد جوان با مراجعه به دادگاه خانواده به خاطر نگهداری عکس‌های مستهجن از شوهرش شکایت کرد. این زن در شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده در حضور قاضی عموزادی گفت: همسرم ۳۰ سال سن دارد، در یک شرکت کامپیوتری مشغول به کار است و به خاطر شغلش همیشه یک کامپیوتر شخصی همراهش دارد. متأسفانه هدف همسر از جست و جوی اینترنت، جمع‌آوری عکس‌های مستهجن و تصاویر غیر اخلاقی است که در سایت‌های خارجی وجود دارد. دو سال است با هم زندگی می‌کنیم و از این موضوع خبر نداشتم اما چند روز پیش وقتی داشتم با کامپیوترش کار می‌کردم چند عکس خارجی از زنان برهنه دیدم، دانستن این موضوع که همسرم بیشتر اوقات در پی یافتن چنین عکس‌ها و تصاویری است، برآیم خیلی ناراحت‌کننده بود. وقتی از او درباره عکس‌ها توضیح خواستم از اینکه بدون اجازه وارد حریم خصوصی‌اش شده‌ام، عصبانی شد و گفت این تصاویرها را دوست دارد و موضوع بطلی به من ندارد. در ادامه، پرونده دادخواست طلاق این زن به مرکز مشاوره و شورای حل اختلاف ارجاع داده شد تا در این باره رسیدگی لازم به عمل آید.

درخواست طلاق به خاطر پیامک‌های شوهر ۶۰ ساله

زن میانسالی در دادگاه خانواده حضور یافت و درخواست جدایی‌اش را به قاضی دادگاه ارائه کرد. این زن ۵۲ ساله خطاب به قاضی گفت: ۳۴ سال از زندگی مشترکمان می‌گذرد و در این سال‌ها برای حفظ این زندگی، سختی‌های زیادی را تحمل کرده‌ام اما دیگر در این سن نمی‌توانم با مردی زندگی کنم که به من خیانت کرده است. شوهرم خیلی احساس خوش‌تیپی می‌کند و می‌گوید همه دخترها از او داشتند همسرش شوند. ۶۰ سال دارد، اما بیشتر از سن و سالش به خودش رسیدگی می‌کند و مدام با تلفن همراهش پیامک می‌فرستد. بارها از او خواستم بعضی از پیامک‌هایش را ببینم اما او هرگز اجازه نمی‌دهد و تلفن همراهش را پنهان می‌کند. مدرکی از خیانت او ندارم اما مطمئنم به من خیانت می‌کند.

همسر صبح ناشب کلاس می‌رود طلاق می‌خواهم

چندی پیش مرد جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده در خواست طلاق داد و به قاضی گفت: همسرم از صبح تا شب کلاس‌های مختلف می‌رود. او کلی پول صرف این کلاس‌ها می‌کند، تمام زندگی‌اش را رها کرده و نمی‌تواند از این کلاس‌ها دل بکند. هر بار هم از او می‌خواهم به این همه کلاس نروم، در خانه بماند و به کارهای خانه رسیدگی کند جنجالی راه می‌اندازد و می‌گوید در کارهایش دخالت نکنم. از این رفتارهای همسرم خسته شده‌ام و تصمیم به جدایی گرفته‌ام.

درخواست طلاق به خاطر ارتباط‌های پنهانی

چندی پیش زن جوانی به شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده رفت و درخواست طلاق داد و به قاضی گفت: شوهرم از وقتی که از دواج کردیم، مرتب به من خیانت می‌کند و هر بار هم قول می‌دهد دیگر این کار را نکند اما باز هم به کارهایش ادامه می‌دهد. چند وقت پیش باز هم متوجه ارتباط پنهانی‌اش با یک زن شدم و دستش را رو کردم، هر بار که می‌فهمم با یک زن در ارتباط است شروع به گریه و زاری می‌کند و می‌گوید اشتباه کرده و قول می‌دهد دیگر این کار را نکند. اما باز هم فایده‌ای ندارد. زندگی من در این سه سال این شده که با زن‌های مختلفی که با شوهرم ارتباط دارند، دعوا کنم و هر روز با آنها جنگ و جدال داشته باشم.

طلاق به خاطر کار شیفت شب

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده در خواست طلاق داد و به قاضی گفت: شوهرم به تازگی در داروخانه یک بیمارستان مشغول به کار شده و شب‌ها در خانه نیست. من از همان اول با این کار او مخالف بودم و دوست نداشتم شوهرم شیفت شب کار کند، ولی او اصلاً به خواسته من اهمیت نمی‌دهد و به خاطر اینکه علاقه دارد در بیمارستان کار کند، شغل قبلی خود را رها کرده است. او شب‌ها سر کار می‌رود و روزها هم مرتب خواب است. ما اصلاً همدیگر را نمی‌بینیم و با هم صحبت نمی‌کنیم. هیچ کجا نمی‌توانیم با هم برویم و اگر جایی دعوت شویم من باید به تنهایی به مهمانی بروم. برای همین دیگر خسته شده‌ام و درخواست طلاق دارم. بعد از حرف‌های این زن قاضی شوهر او را به دادگاه احضار کرد.

طلاق می‌خواهم، شوهرم به زودی طاس می‌شود

زنی ۲۸ ساله به دادگاه خانواده شماره ۲ تهران رفت و با ارائه دادخواست طلاق گفت: من و پسر دو سال قبل از دواج کردیم. پسر جوان خوش‌تیپی بود و یکی از دلایلی که من به خواستگاری‌اش جواب مثبت دادم همین چهره زیبایش بود. همه چیز در زندگی‌مان خوب بود اما از یک سال قبل شوهرم به تدریج دچار ریزش مو شد. پسرور را پیش متخصص پوست و مو که همه تعریفش می‌کردند بردم اما نسخه این متخصص هم جلوی ریزش موهایش را نگرفت. چهره همسرم روز به روز بدتر شد و امروز جلوی سرش تقریباً مویی ندارد. زندگی‌مان چنین مردی برایم سخت است تا چند ماه دیگر او کاملاً طاس می‌شود. من تازه ۲۸ سال سن دارم و می‌خواهم زندگی خوبی داشته باشم. امروز هم به دادگاه آمده‌ام تا مهریه‌ام - ۸۰۰ سکه بهار آزادی - را به اجرا بگذارم و وادارش کنم طلاق دهد.

طلاق می‌خواهم از محبت‌های همسرم خسته‌ام

چندی پیش زوج جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده در خواست طلاق توافقی دادند. مرد جوان به قاضی گفت: دو سال است از دواج کرده‌ام. در این مدت هر چه همسرم گفته گوش کرده‌ام و تمام امکاناتی را که می‌خواسته برایش فراهم کرده‌ام، ولی او هر روز بیشتر با من دعوا می‌کند و همیشه هم به من می‌گوید اینقدر به من محبت نکن. هر روز به یک بهانه برایش هدیه می‌خرم. هر بار قهر می‌کند، منتش را می‌کشم و سعی می‌کنم هر جور شده با او آشتی کنم. وقتی دلش می‌گیرد به هر شکلی شده تلاشم را می‌کنم از ناراحتی درش بیارم، ولی او می‌گوید تو خیلی به من وابسته هستی و زیادی به من محبت می‌کنی. زن جوان هم به قاضی گفت: شوهرم زیادی به من وابسته است و از این همه محبتش خسته‌ام کرده است. من دوست دارم روزهایی برای خودم باشم و تنها باشم، ولی شوهرم این را درک نمی‌کند و همیشه به من گیر می‌دهد. از محبت‌های زیادی شوهرم خسته شده‌ام. بعد از حرف‌های این زوج، قاضی دلیل آنها را برای طلاق کافی ندانست و این زوج را به مشاوره خانواده فرستاد.

شوهرم از وقتی که از دواج

کردیم، مرتب به من خیانت

می‌کند و هر بار هم قول می‌دهد

دیگر این کار را نکند اما باز هم

به کارهایش ادامه می‌دهد. چند

وقت پیش باز هم متوجه ارتباط

پنهانی‌اش با یک زن شدم و

دستش را رو کردم

طلاق به خاطر ارتباط پنهانی با دوست همسر

مرد جوان وقتی متوجه شد که همسرش قبلاً با دوست صمیمی‌اش در ارتباط بوده، تصمیم گرفت به دادگاه خانواده برود و درخواست طلاق بدهد. چندی پیش مرد جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده و درخواست طلاق گفت: یک سال پیش با همسرم آشنا شدم، به خواستگاری‌اش رفتم و با هم ازدواج کردیم. من خود را خوشبخت‌ترین مرد دنیا می‌دیدم تا اینکه چند وقت پیش پی به موضوعی بردم که خیلی مرا به هم ریخت. از آن روز به بعد زندگی‌ام به هم ریخته و شب‌ها اصلاً نمی‌توانم بخوابم. من متوجه شدم همسرم پیش از ازدواج و درست زمانی که ما با هم قرار ازدواج و خواستگاری گذاشته بودیم با یکی از دوستان صمیمی‌ام ارتباط پنهانی داشته است.

طلاق می‌دهم، زنم وابسته به خانواده‌اش است

مرد جوانی درخواست جدایی از همسرش را به قاضی دادگاه ارائه کرد و گفت: پنج سال از زندگی‌مان می‌گذرد و در این مدت همسرم همیشه تحت فرمان خانواده‌اش بوده و حرف‌های من برای او کوچک‌ترین اهمیتی نداشته است. خانواده همسرم احساس می‌کنند باید در تمامی امور زندگی ما دخالت کنند و همسرم نیز از دخالت‌های آنان به شدت استقبال می‌کند، به قول خودش علاقه دارد کسی برای زندگی او تصمیم بگیرد و او فقط تصمیمات را اجرا کند.



طلاق می‌دهم، همسرم از مادر پرستاری نمی‌کند

وقتی دیدم همسرم تا این حد ظالم و سنگدل است، تصمیم گرفتم از او جدا شوم. او حتی به احترام من هم حاضر نیست کنار مادرم بماند و از او پرستاری کند. چندی پیش مرد جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده و درخواست طلاق به قاضی گفت: مادر من پیر و بیمار است و باید کسی باشد از او مراقبت کند. او به جز من و دو پسر دیگرش کسی را ندارد. دو عروس دیگرش یک روز در میان پیش مادرم می‌روند و از او پرستاری می‌کنند ولی زن من حتی یک بار هم حاضر نیست از مادرشوهرش پرستاری کند. برای همین در خواست طلاق دارم. پس از صحبت‌های این مرد همسری نیز به دادگاه احضار شد تا قاضی صحبت‌های او را نیز بشنود.

درخواست طلاق به خاطر دو بار گم شدن حلقه ازدواج

زن جوان وقتی دادخواست طلاق خود را به قاضی شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده ارائه کرد، گفت: شش ماه است با فرهاد ازدواج کرده‌ام، اما نمی‌دانم چرا حس می‌کنم او دارد به من خیانت می‌کند. وقتی با فرهاد ازدواج کردم یک ماه بعد از زندگی مشترکمان او خیلی دیرتر از همیشه به خانه آمد. وقتی داشتم علت دیر آمدنش به خانه را می‌پرسیدم، متوجه شدم حلقه ازدواجمان دستش نیست. فرهاد گفت حلقه را گم کرده است. پرسیدم چطور؟ گفت وقتی حلقه را برای شستن دستش از انگشت در آورده پادش رفته دوباره دستش کند و بعد که برگشته دیده حلقه نیست. من آن روز خیلی از دست فرهاد ناراحت شدم اما اصلاً به روی خودم نیاوردم. چند روز بعد فرهاد به خاطر اینکه حدس زد من از موضوع ناراحت‌ترم رفتم و حلقه دیگری خرید. خیالم کمی راحت‌تر شد. اما چند شب پیش دوباره فرهاد آمد خانه و من دیدم باز هم حلقه دستش نیست. این بار خیلی هول شده بود و نمی‌دانست چه بگوید. مطمئن شدم شوهرم خیلی مشکوک است. احساس می‌کنم او به من خیانت می‌کند، برای همین نمی‌خواهد حلقه ازدواج دستش کند. من دیگر نمی‌توانم به زندگی با شوهرم ادامه بدهم و می‌خواهم برای همیشه از او جدا شوم.

درخواست طلاق به خاطر نخریدن گوشی ابل

زوج جوانی در دادگاه خانواده حضور یافتند و درخواست طلاق توافقی‌شان را به قاضی دادگاه ارائه کردند. مرد جوان که ۳۵ سال سن داشت، خطاب به قاضی گفت: همسرم زمانی که به درخواست ازدواج من جواب مثبت داد، اطلاع داشت از لحاظ مالی ضعیف هستم. در دوران نامزدی‌مان بسیار قانع بود و هیچ توقعی خارج از توانم از من نداشت. اما بعد از اینکه زندگی‌مان را شروع کردیم، اخلاق همسرم تغییر کرد، من عاشق همسرم بودم اما حالا نمی‌شناسمش. زندگی ما امروز به جایی رسیده که همسرم به خاطر نخریدن گوشی ابل دو ماه است مرا ترک کرده و به خانه پدرش رفته، حالا هم بعد از دو ماه از من خواسته جدا شویم. در ادامه جلسه دادگاه، همسر این مرد جوان به قاضی گفت: در این مدت شوهرم از قناعت و صرفه‌جویی من سوءاستفاده کرده، زمانی که به شوهرم بله گفتم می‌دانستم وضع مالی مناسبی ندارد. به همین دلیل نه مهریه سنگینی تعیین کردم و نه جشن ازدواجی برگزار کردیم اما شوهرم از علاقه من نسبت به خود سوءاستفاده کرده است. دو سال از زندگی‌مان می‌گذشت و من حتی از شوهرم یک بار نخواستم لباسی برای من بخرد. متأسفانه او فکر کرد این قناعت وظیفه من است، در حالی که من برای آینده زندگی‌مان با او مدارا می‌کردم. زمانی که از او گوشی ابل خواستم، گفت نمی‌تواند هزینه کند، اما بعد از گذشت چند روز همان گوشی را برای خواهرش خرید. آن موقع متوجه شدم حرف‌های همسرم دروغ است. دیگر نمی‌خواهیم با یکدیگر زندگی کنیم و من هم هیچ‌گونه ادعای مالی نسبت به شوهرم ندارم. قاضی دادگاه بعد از شنیدن اظهارات زوج جوان بنا بر اصرار آنها حکم طلاق توافقی‌شان را صادر کرد.

درخواست طلاق زن به خاطر خوش تیپ نبودن شوهر

زن جوانی که از تیپ و لباس پوشیدن شوهرش خسته شده بود، به دادگاه خانواده آمد و درخواست طلاق داد و به قاضی گفت: شوهرم اصلاً خوش لباس و خوش تیپ نیست و هر چه با او صحبت می‌کنم، طرز لباس پوشیدنش را عوض کند فایده‌ای ندارد. یک سال است با او ازدواج کرده‌ام ولی در این مدت سعی کرده‌ام با او بیرون بروم و در انتظار ظاهر نشوم. او اصلاً قشنگ لباس نمی‌پوشد و هر بار هم برایش لباس می‌خرم، نمی‌پوشد. شوهرم فقط لباس‌هایی را که خودش می‌خرد، می‌پوشد و همین باعث می‌شود من از نوع لباس پوشیدنش خجالت بکشم. هر چه با او صحبت و دعوا می‌کنم فایده ندارد و اصلاً به نظر من اهمیتی نمی‌دهد. برای همین دیگر خسته شده‌ام و طلاق می‌خواهم. پس از صحبت‌های این زن، شوهر وی به دادگاه احضار شد تا قاضی صحبت‌های او را نیز بشنود.

از خواهر شوهرم متنفرم، طلاق می‌خواهم

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده درخواست طلاق داد و به قاضی گفت: یک سال است با حمید ازدواج کرده‌ام، ولی در این یک سال به خاطر وجود خواهر شوهرم زندگی برایم زهر شده است. خواهر شوهرم بدجنس و بداخلاق است و مرتب در زندگی ما دخالت می‌کند، همین موضوع باعث شده زندگی من و شوهرم از همان روز اول با دعوا و درگیری شروع شود. بعد از پایان صحبت‌های این زن، قاضی دلایل وی را برای طلاق کافی ندانست و برای حل شدن مشککش او را به مشاوره خانواده معرفی کرد.

طلاق می‌دهم زنم آشپزی بلد نیست

زوج جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده درخواست طلاق دادند. مرد به قاضی گفت: روزهای اول زندگی مشترک سعی می‌کردم درکش کنم و حق بدهم آشپزی بلد نباشد. حالا دو سال از زندگی مشترک ما گذشته و همسرم همچنان بلد نیست غذا درست کند، هر بار هم می‌خواهد غذا درست کند خراب می‌کند و ما مجبور می‌شویم غذای بیرون بخوریم. در این دو سال ما یا مهمان بودیم، یا غذای بیرون خورده‌ایم یا از مادر زنم غذا گرفته‌ایم ولی من دوست دارم همسرم خودش برایم آشپزی کند و غذا بپزد. اما او این کار را انجام نمی‌دهد بنابراین تصمیم به جدایی گرفته‌ام. زن جوان هم گفت: آقای قاضی! مردی که تنها به خاطر آشپزی بخواد از همسرش جدا شود همان بهتر که برود و تنها زندگی کند. خب من نمی‌توانم آشپزی را یاد بگیرم و در این مدت هم خیلی سعی کردم ولی نشد. اما شوهرم هر شب و هر روز سر من غر می‌زند. واقعاً از رفتارهایش خسته شدم و تصمیم به جدایی گرفتم. بعد از صحبت‌های این زوج قاضی دلیل آنها را برای طلاق کافی ندانست و این زوج را با هم آشتی داد.

درخواست طلاق به خاطر اختلاف سر

اهلّت یا کو کوسیزی

به خاطر اینکه شام اهلّت بخوریم یا کو کو سبزی، دعویمان شد چون که همسرم فکر می‌کند همیشه حرف باید حرف خودش باشد و گرنه اعصاب خردی راه می‌اندازد. این بخشی از اظهارات زنی است که در سالن انتظار دادگاه خانواده در کنار شوهرش نشسته است تا نوبت پرونده‌شان برسد و با طلاق توافقی به زندگی مشترکشان پایان دهند.

طلاق به خاطر مهمانی‌های زیاد

مرد جوانی به قاضی دادگاه گفت: خانواده و بستگان همسرم خیلی زیادند. آنها مرتب در خانه ما رفت و آمد دارند و ما هر هفته باید از آنها پذیرایی کنیم. تعداد بستگان و دوستان همسرم آنقدر زیاد است که هر بار به خانه ما می‌آیند گویا یک جشن یا مهمانی بزرگ گرفته‌ایم. هر چقدر هم که به همسرم می‌گویم این مهمانی‌ها را کم کند، فایده‌ای ندارد. من هم دیگر نمی‌توانم از همه آنها پذیرایی کنم، نه پولش را دارم و نه وقتش را. ما یک آخر هفته آرام و راحت نداریم و مرتب باید مهمانی بدهیم یا به مهمانی برویم. بعد از حرف‌های مرد همسر او نیز به دادگاه احضار شد.

طلاق به خاطر قد کوتاه شوهر

چندی پیش زن جوانی پس از مراجعه به دادگاه خانواده درخواست طلاق داد و به قاضی گفت: هشت ماه است با حمید ازدواج کرده‌ام. از همان روز اول که حمید را دیدم متوجه شدم قدش از من کوتاه‌تر است آن زمان فکر نمی‌کردم این مشکل بزرگی باشد و بخواد تا این حد عذابم بدهد. وقتی با حمید در خیابان راه می‌رفتم متوجه می‌شدم قدش از من کوتاه‌تر است و حتی اوایل کمی از این موضوع ناراحت می‌شدم. روز جشن ازدواج مجبور شدم کفش بدون پاشنه بیوشم تا تقریباً هم‌قد حمید به نظر برسم. آن روز خیلی ناراحت بودم و حتی از ازدواج با حمید پشیمان هم شدم. رفته‌رفته این موضوع برایم به یک کلبوس بزرگ تبدیل شد، تا جایی که سعی می‌کردم اصلاً با حمید جایی نروم و کمتر با هم جلوی چشم‌ها دیده شویم. هر جا هم با او می‌رفتم کلی خجالت می‌کشیدم و اصلاً کنار حمید نمی‌ایستادم. امروز هشت ماه از ازدواجمان می‌گذرد و فهمیده‌ام ازدواجم از همان روز اول با حمید اشتباه بوده، من باین مشکل نمی‌توانم کنار بیایم.

درخواست طلاق به خاطر بی پولی همسر

زن جوانی با مراجعه به شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده پس از ارائه درخواست طلاق به قاضی گفت: شوهرم پول ندارد و من نمی‌توانم با بی پولی او کنار بیایم. وقتی ازدواج کردم فکر می‌کردم مشکلات مالی برای همه پیش می‌آید و من و حسام هم می‌توانیم با این مشکلات کنار بیاییم. ولی حالا پس از سه سال متوجه شده‌ام این مشکلات حل نشدنی است و من نمی‌توانم با بی پولی شوهرم کنار بیایم. ما از روز اول ازدواجمان به خاطر بی پولی و مشکلات همیشه استرس داشتیم و مرتب عذاب می‌کشیدیم. این سال‌ها به عنوان یک زن، حسرت خیلی چیزها به دلم ماند و از خیلی از آرزوهایم گذشتم، ولی دیگر نمی‌توانم به این زندگی ادامه دهم، مهره‌ام را هم می‌بخشم، فقط می‌خواهم طلاق بگیرم.

درخواست طلاق به خاطر پیامک‌های مشکوک

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده درخواست طلاق داد و به قاضی گفت: با چک کردن گوشی شوهرم متوجه شدم او دارد به من خیانت می‌کند. شماره ناشناس و مشکوکی روی تلفن همراه شوهرم بود. این شماره، پیامک‌های مشکوکی به شوهرم داده بود که تصور می‌کنم معشوقه شوهرم باشد. هر چه با آن شماره تماس می‌گیرم کسی جواب نمی‌دهد. برای همین مطمئن شدم شوهرم به من خیانت می‌کند. از وقتی این شماره را در گوشی شوهرم دیدم، خواب و خوراک ندارم. می‌دانم اگر این موضوع را به شوهرم بگویم قطعاً به من دروغ خواهد گفت. برای همین پس از کلی کلنجار رفتن با خودم، تصمیم گرفتم به این شک پایان دهم و از شوهرم جدا شوم. شوهرم هر چقدر هم انکار کند نمی‌توانم باور کنم که آن شماره تنها یک دوست معمولی باشد. بعد از صحبت‌های این زن، قاضی شوهر وی را نیز به دادگاه احضار کرد تا صحبت‌های او را هم بشنود.

یک سال پیش با

همسرم آشنا شدم، به

خواستگاری اش رفتم و با

هم از دواج کردیم. من خود

را خوشبخت ترین مرد دنیا

می‌دیدم تا اینکه چند وقت

پیش پی به موضوعی بردم

که خیلی مرا به هم ریخت.

از آن روز به بعد زندگی ام

به هم ریخته و شب‌ها اصلاً

نمی‌توانم بخوابم

درخواست طلاق به خاطر سر کار رفتن زن

زوج میان‌سال به خاطر سر کار رفتن زن راهی دادگاه خانواده شدند و درخواست طلاق دادند. زن درباره درخواست طلاق خود به قاضی گفت: ۳۰ سال است دارم با شوهرم زندگی می‌کنم. این سال‌ها او به خاطر کارش خیلی کم‌خانه می‌آمد و حتی گاهی اوقات چند روز و چند شب نبود و من تنها در خانه می‌ماندم. با وجود این با همه این سختی‌ها کنار آمدم و تحمل کردم. بچه‌هایمان را خودم به تنهایی بزرگ کردم و اصلاً حرفی نزد. حالا بعد از گذشت این همه سال به من کاری پیشنهاد شده و می‌خواهم سر کار بروم، اما شوهرم مخالفت می‌کند و می‌گوید بنشین در خانه و به خانه و زندگی‌ات برس. از وقتی متوجه شده من می‌خواهم سر کار بروم زندگی را برایم زهر کرده است، تا جایی که من از خانه قهر کردم و به خانه پدری‌ام رفتم. دیگر نمی‌خواهم با این مرد خودخواه زندگی کنم. مرد هم به قاضی گفت: دوست ندارم همسر بعد از این همه سال سر کار برود و از صبح تا شب در خانه نباشد. به او می‌گویم الان وقت کار کردن تو نیست و فکر هم نمی‌کنم حرف اشتباهی زده باشم. اگر می‌خواهد به خاطر این موضوع طلاق بگیرد، من حرفی ندارم.

درخواست طلاق به خاطر دندان‌های شوهر

زنی به خاطر آنکه شوهرش دندان‌های زیبایی ندارد و حاضر نیست آنها را ترمیم کند، به دادگاه خانواده رفت و با بخشش مهریه ۱۳۸۱ سکه‌اش از وی جدا شد. این زن به قاضی گفت: من به حمید علاقه زیادی دارم ولی او دندان‌های نامرتبی دارد و من از بودن در کنارش خجالت می‌کشم. ۹ سال از حمید بزرگ‌ترم. این موضوع هیچ مشکلی برایمان ایجاد نکرد ولی دندان‌های حمید باعث شد به‌رغم خواسته قلبی‌ام به دادگاه بیایم. حمید هم گفت: ندا با من مثل یک کودک رفتار می‌کند. او از اول ازدواج از من می‌خواست شب‌ها دندان‌هایم را مسواک بزنم. من از این وضع ناراحت بودم و می‌خواستم اقتدارم را به همسرم نشان دهم ولی یکی از نتایج این کار خراب شدن دندان‌هایم بود. پس از دو، سه سال دندان‌هایم از بین رفت. این بار ندا مادام به من توصیه می‌کرد به دندانپزشکی بروم ولی چون نمی‌خواستم به حرف‌هایش عمل کنم به دندانپزشکی نرفتم. مشکل اصلی من با همسر، اختلاف سنی زیادمان است.

طلاق به خاطر عشق شوهر به خواهر زن

چندی پیش زن جوانی با مراجعه به دادگاه خانواده درخواست طلاق داد و به قاضی گفت: همسرم مدتی است که عاشق خواهرم شده و مرتب مرا آزار می‌دهد. من تازه پی به علاقه شوهرم به خواهرم بردم و متوجه شدم او به شدت عاشق خواهرم شده است. شوهرم رفتارهایی از خودش نشان می‌دهد که من با پای خودم به دادگاه بیایم و از او جدا شوم. از وقتی متوجه علاقه او به خواهرم شدم، مریض شدم و حتی چند روزی در بیمارستان بستری شدم. اصلاً باورم نمی‌شود که شوهرم با من چنین کاری کرده باشد. او با پررویی تمام در چشم‌مانم نگاه کرد و گفت هیچ علاقه‌ای به من ندارد و می‌خواهد با خواهرم ازدواج کند. اصلاً احساس خواهرم خبر ندارم. فقط می‌دانم شوهرم به خواهرم علاقه‌مند شده است. برای همین تحمل نکردم و تصمیم به جدایی گرفتم.

طلاق به خاطر فارسی وان

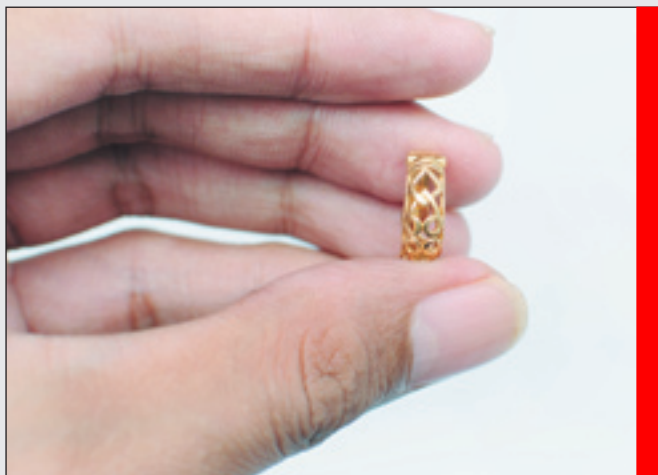
هفته گذشته زن جوانی در دادگاه خانواده گفت: ۲۰ روز قبل سرگرم تماشای یکی از سریال‌های شبکه ماهواره‌ای فارسی وان بودم، همسرم از سر کار آمده بود. بعد از عوض کردن لباس‌هایش رفت دستشویی و درست زمانی که سریال به جای حساس‌اش نزدیک شده بود، صدایم زد و از من صابون خواست. سریال جای حساسی بود و من نتوانستم آن لحظه صابون ببرم، همین مسئله باعث شد او عصبانی شده و بیاید مقابل تلویزیون قرار بگیرد. من هم که از رفتار همسرم ناراحت شده بودم، دیگر با او صحبت نکردم و همین اتفاق باعث شد چندین بار با هم مشکل پیدا کنیم تا اختلافمان شدیدتر شود. حالا هم چون تحمل این شرایط برایمان ممکن نیست، می‌خواهیم به صورت توافقی از یکدیگر جدا شویم. مرد جوان هم گفت: من و همسرم با هم بر سر مسائل مختلف توافق نظر نداشتیم اما همدیگر را تحمل می‌کردیم. حالا متوجه شده‌ام که همسرم به دیدن سریال‌های ماهواره‌ای بیشتر از نیازهای من اهمیت می‌دهد، بنابراین جدایی درخواست در طرفمان است و ما هر دو به این نتیجه رسیده‌ایم. قاضی هم حکم به طلاق را صادر کرد.

طلاق به خاطر پخش عکس‌های همسر با پوششی زننده در وایبر

جوانی ۲۴ ساله در حالی که جمله «ما با هم تفاهم نداریم» را تکرار می‌کرد، چشم به دادخواست طلاق روی میز مشاور کلاتری طبقه دوخت و گفت: زیبا زمان عروسی خواهرش، عکس‌هایی به شیوه دختران غربی و با پوششی بسیار زننده در آرایشگاه گرفته بود تا اینکه تعدادی از آن عکس‌ها را در وایبر و گروه دوستانم دیدم و احساس کردم او به من خیانت می‌کند. این ماجرا تمام ذهنم را به خود مشغول کرده بود اگر چه حدس می‌زنم که وقتی سیمکارت او را در گوشی تلفن خودم گذاشته بودم این اتفاق تلخ رخ داده است و آن عکس‌ها به اشتباه از گروه دوستان همسر منتشر شده است اما در واقع آبروی من با این عکس‌ها رفته است و دیگر نمی‌توانم چیزی هم به خانواده‌ام بگویم. به همین خاطر به همه گفته‌ام ما با هم تفاهم نداریم! و می‌خواهم او را طلاق بدهم. البته همسر انتشار چنین عکس‌هایی را موضوعی کاملاً عادی می‌داند، به همین دلیل خیلی از نظر روحی در رنج و عذابم.

طلاق توافقی به خاطر دروغ و اعتیاد

زوج جوانی در دادگاه خانواده حضور یافتند و درخواست طلاق توافقی‌شان را به قاضی دادگاه ارائه کردند. مرد خطاب به قاضی دادگاه گفت: سال ۸۳ با دختر خاله‌ام ازدواج کردم اما همان سال به دلیل نداشتن تفاهم از او جدا شدم. بعد از گذشت مدتی با همسر آشنا شدم و بعد از گذراندن دوران نامزدی، زندگی مشترکمان را شروع کردیم. همسر، حرف ندارد و این سال‌ها با تمام مشکلاتی که من داشتم کنار آمده اما دیگر به قول خودش کاسه صبرش لبریز شده و نمی‌تواند کنار من زندگی کند. زن جوان هم گفت: هشت سال از شروع زندگی‌مان می‌گذرد. شوهرم از همان اول به مواد مخدر اعتیاد داشت. اما من به دلیل اینکه برخلاف عقیده پدر و مادرم با شوهرم ازدواج کردم، هیچ وقت نتوانستم اعتراض کنم و از همان موقع چاره‌ای جز کنار آمدن با مشکلات را نداشتیم. زمانی که شوهرم از من خواستگاری کرد، دلیل جدایی از همسرش را نداشتن تفاهم عنوان کرد اما در واقع همسر اولش به خاطر اعتیاد از شوهرم جدا شده بود. من بدون تحقیق، حرف شوهرم را باور کردم و حالا هم دیگر نمی‌توانم با او زندگی کنم. این سال‌ها شوهرم مجبور می‌کرد برای تأمین مواد مخدرش جاهایی بروم که هیچ مردی اجازه نمی‌دهد زنش پا به آنجا بگذارد. اگر هم نمی‌رفتم آنقدر کتکم می‌زد تا چند روز در رختخواب بستری شوم.



۷ قصه از زیر گنبد طلاق

زهرا انصاری

محمد صفائیان: به این فکر کنید که طلاق گرفته‌اید و کسی با شما تماس می‌گیرد و می‌خواهد شما را دوباره برگرداند به روزهایی که چندان خوشایند نیست. مرور هر خاطره‌ای، کلافی از تصاویر و صداها، اصطکاک‌ها و استرس‌ها را دوباره در ذهن یک طلاق گرفته باز و بیدار می‌کند. پس باید به آدم‌ها حق داد نخواهند درباره طلاق صحبت کنند. اما از طرف دیگر مواجه شدن با آدم‌هایی که این تجربه تلخ و گزنده را از سر گذرانده‌اند، می‌تواند هم‌طراز با بررسی آکادمیک و کارشناسی این موضوع به مخاطبان آگاهی بدهد. از طرف دیگر در همین مواجه شدن‌های مختصر و کوتاه می‌شود به آدم‌ها حق داد نخواهند درباره همه لایه‌های رابطه خود حرف بزنند، حتی اگر به آنها اطمینان بدهی فقط نام استان را خواهی برد و هیچ اشاره‌ای به اسم آنها نخواهد شد. اصولاً فرق و فاصله بزرگ مصاحبه و بازجویی همین جاست که مصاحبه‌کننده نمی‌خواهد و نمی‌تواند طرف مقابل را زیر فشار گیره روانی بگذارد تا به هر قیمت به آنچه دنبال می‌کند، برسد. نکته دیگر اینکه در مصاحبه‌هایی از این دست، همواره خطر یک‌جانبه به قاضی رفتن مصاحبه‌شونده وجود دارد، اینکه ما ماجرا را به روایت یکی از طرفین طلاق می‌شنویم و تاجایی که ممکن است پرسش‌ها و پاسخ‌ها باید به گونه‌ای طرح شود که تا حد امکان، حرف‌ها و موضع‌ها وضوح و شفافیت بالایی داشته باشد تا ما حس کنیم فرد مصاحبه‌شونده مثلاً این جا دارد بی‌جهت خودش را تبرئه می‌کند و از ادانکار وار د شده بانه، با توجه به پس و پیش روایت کاملاً حق با اوست، با این همه داوری در این باره به هیچ عنوان کار ساده‌ای نیست. مصاحبه‌هایی که در ادامه خواهید خواند از طرف زهر انصاری، کارشناس ارشد مدیریت و فعال مطبوعاتی ساکن استان فارس با علاقه‌مندی‌ها و پیگیری‌های مجدانه و فراوان ایشان به صورت تلفنی و حضوری از استان فارس و چند استان دیگر گرفته شده است. کاش این امکان وجود داشت که این قصه‌ها از همه استان‌ها فراهم می‌آمد اما واقعیت این است که نه فضایی برای این کار وجود دارد و نه یافتن و هماهنگی با علاقه‌مندان و فعالان احتمالی در همه استان‌ها کار ساده‌ای است. در هر حال برای اینکه نوبت به روایت قصه‌های بیشتری برسد، اولاً قصه آدم‌هایی که احساس شد ناباورانه و جانبدارانه سخن گفته‌اند یا سهمی برای اشتباهات خود قائل نبوده‌اند و به صورت تک بعدی و تهییجی، انگشت اتهام را فقط به سمت دیگری نشانده رفته‌اند، حذف شده و از طرف دیگر، قصه آدم‌های طلاق گرفته تا حد امکان کوتاه شده، با این حال سعی بر این بوده اطلاعات اصلی و خطوط مهم قصه‌ها حفظ شود و به خواننده امکان بررسی و داوری درباره کنش آدم‌ها بدهد.

نگاه می‌کردم، دلیل برای از دواج فقط شرایط مالی بهتر و رهایی از سختگیری‌های پدرم بود. حالا پدرم نبود و من دلیلی برای ماندن در خانه مشترکمان نداشتم. گفتم من افسرده شده‌ام، بداخلاق و پکر بودم. خیلی بداخلاق. البته یک وقت‌هایی دلم برای مهربانی‌اش می‌سوخت. شب‌ها خواب نداشتم. اصلاً در کنارش نمی‌توانستم بخوابم. یک‌هو خر و پف کردن‌هایش به چشم آمده بود، انگار یک‌دفعه شنوا شده باشم. ساعت‌ها فقط فکر می‌کردم و به جایی زل می‌زدم. دچار یأس شده بودم. از خودم هم بد می‌آمد چه برسد به همسرم. نمی‌خواستم بیشتر از این در زندگی‌اش باشم. او بیشتر از من برای خوشبختی حق داشت. درخواست طلاق دادم. همسرم التماس می‌کرد برای ماندنم، اما رفتنم به نفعش بود. بالاخره طلاق گرفتم. همسرم مردانگی را به تمام معنا به جا آورد. آنقدر از مال دنیا به من داد که بی‌نیاز باشم. درست نبود که بی‌علاقه با او دواج کردم، ولی رفتنم از زندگی‌اش تصمیم درستی بود. اگر برگردم به گذشته، هنوز هم نمی‌دانم چه تصمیمی می‌گرفتم اما هیچ کجا آرامش خانه پدری را ندارد. همه غم‌های دنیا هم که داشته باشی باز راحت‌ترین خواب را داری و من قدرش را ندانستم.

خشکی پدرم خیلی حسرت‌ها بر دلم مانده بود، ولی رفتنش ز یاد سخت بود. به همین راحتی دیگر نبود. عمیقاً دچار افسردگی شده بودم. برایم فضای خانه آزاردهنده شده بود. از لحاظ روحی آمادگی هیچ نوع رابطه‌ای با همسرم را نداشتم. هر چه او خوب بود و به من محبت می‌کرد، من از او دورتر می‌شدم. مشکل مالی نداشتم اما لذتی از این رابطه هم نمی‌بردم. بدون هیچ عشق و علاقه‌ای از دواج کرده بودم و به دنبال چیزی می‌گشتم مرا به هیجان بیاورد. شاید باورتان نشود حتی نوع غذا خوردن همسرم، میوه خوردنش - مخصوصاً کیوی - توی ذوقم می‌زد. خستگی‌اش، بوی تنش و لباس‌های کثیفی که از سر کار برمی‌گرداند، برایم غیر قابل تحمل بود. تنهایی را به بودنش ترجیح می‌دادم. او معمولاً با کلی ذوق و هیجان از اتفاقات سر کار و تعمیرگاه برایم می‌گفت اما برای من مزخرف‌ترین حرف‌ها بود. بیشتر سر تکان می‌دادم برای حرف‌هایش و تشویقش نمی‌کردم که بیشتر بگوید. می‌دانید وقتی علاقه‌ای نباشد همه چیز طرف را زشت و بد می‌بینی و به چیزهایی که بی‌اهمیت بوده بیشتر توجه می‌کنی. مدام دنبال بهانه‌ای و این می‌شود سردی رابطه. این اواخر دچار وسواس فکری شده بودم. عمیق که

■ قصه اول «حبیبه - ر» از استان فارس نفهمیدم چه کردم، هنوز هم نمی‌فهمم

خدا رحمت کند پدرم را، ناخن خشک بود. از آنهایی که از روزگار فقط پس‌انداز یاد گرفته بود. پدرم سختگیر بود و به زور پولی برای هزینه‌هایم به من می‌داد. دبیرستانی بودم و همه هم‌کلاسی‌هایم عروس شده بودند. مرتب با خود فکر می‌کردم، نکند اصلاً از دواج نکنم و سرنوشتم تنهایی باشد. ذهنم مرتب درگیر این افکار بود. دلم می‌خواست جلوی هم‌کلاسی‌هایم کم‌نیارم و از طرفی حرفی برای گفتن جلوی دختران مجرد فامیل نداشته باشم، تا اینکه در مهمانی خانه پدری‌م با پسری آشنا شدم. ظاهرش معمولی بود، من هم مورد توجه آن پسر قرار گرفته بودم، برای خلاصی از سختگیری پدرم بدون اینکه شناخت چندانی داشته باشم یا علاقه محکمی، با آن پسر از دواج کردم. یک دفعه وارد زندگی‌ای شدم که از مسئولیت‌هایش آگاهی نداشتم. دوران عقد بودیم، همسرم برایم خرج می‌کرد و دیگر تنگناهای خانه پدری نبود. اما علاقه‌ای هم نبود، روزهایم عادی می‌گذشت. اولین سالگرد آشنایی و از دواج ما مقرر شد با فوت پدرم. هر چند نداشته‌هایم زیاد بود و به خاطر ناخن



■ قصه دوم - آقای الف - نون از بوشهر جنوب بودیم اما رابطه مان یخ زده بود

از دواج ما فامیلی بود. خاله‌ام از بچگی مرا داماد خودش حساب می‌کرد. من هم واقعاً به دختر یکی یکدانه خاله‌ام دل بسته بودم. ۲۵ سالم بود و شرایط کاملاً برای ازدواج مهیا بود. دختر خاله ام ۱۷ سال داشت. قبل از ازدواج، رفت و آمدهای زیادی با هم داشتیم و همدیگر را می‌شناختیم، پس همه چیز تند اتفاق افتاد. پس از مراسم خواستگاری هیچ تعللی صورت نگرفت و مراسم عقد خیلی سریع برگزار شد. برای مراسم هزینه زیادی متحمل شدم و به قولی سنگ تمام گذاشتم. دختر خاله‌ام ناز پرورده‌ام عشق تمام دوران زندگی‌ام بود و ارزش همه این هزینه‌ها را داشت. نظامی بودم و آن روزها محل خدمتم در یکی از شهرهای مرزی زابل بود، اما از هر فرصتی استفاده می‌کردم و به همسرم سر می‌زدم. یا لاقلاً سعی می‌کردم بر حسب علائقش کادوهایی بخرم و پست کنم. به مناسبت‌های مختلف کادوهایی که احساس می‌کردم دوست دارد، می‌خریدم. اما محبت او کم و زیاد می‌شد؛ گاهی سردی در رابطه و گاهی اشتیاق. البته من همه اینها را به حساب کم سن و سالی همسرم می‌گذاشتم و برایم آزار دهنده نبود. بعدها حتی کادوهای گران قیمت هم سر ذوقش نمی‌آورد. البته

جنوب بودیم ولی گرمای هوا هم نتوانست روابط یخ زده ما را سر و سامانی ببخشد. برای صدور اجازه عروسی لحظه شماری می‌کردم. غافل از اینکه به تیر خلاص زندگی مشترک مان نزدیک می‌شوم

در برابر دیگران خیلی خوب با من رفتار می‌کرد اما در خلوتمان، نداشته‌های زندگی، حتی رنگ پوست بدنم را محکم می‌کوبید توی صورت، از خانه و ماشین نداشته‌ام تاسبزه بودند.

واقعاً دل‌م می‌گرفت. دختر خاله‌ام همه شرایط را می‌دانست و ازدواج با من را قبول کرده بود اما حالا نارنگ پوستم پیش رفته بود. من دوست داشتم زن جسوری داشته باشم که بتواند بار مسئولیت زندگی را قبول کند، اما او اینطور نبود. صورتش نبود تا بتوانم خودم را جمع و جور کنم. خواستم عروسی کنیم تا هم دوری نباشد و هم اینکه شاید محبت‌مان به هم بیشتر شود اما خانواده همسرم به خاطر اینکه مراسم سالگرد یکی از فامیل‌های نزدیکشان برگزار نشده بود، اجازه عروسی ندادند. من هم

پایم را در یک کفش کرده بودم که می‌خواهم عروسی سر بگیرد و همسرم را با خودم ببرم زابل.

جنوب بودیم ولی گرمای هوا هم نتوانست روابط یخ زده ما را سر و سامانی ببخشد. برای صدور اجازه عروسی لحظه شماری می‌کردم. غافل از اینکه به تیر خلاص زندگی مشترک مان نزدیک می‌شوم. یک روز خیلی اتفاقی گوشی همسرم را چک کردم و متوجه حضور فرد سوم در زندگی‌مان شدم. عصبانی بودم و خدا می‌داند چه حالی به من دست داد. دور از انتظار بود و باور نکردنی. خیانتی که نمی‌دانم چقدر از عمرش می‌گذشت. سیلی محکمی به صورتش زدم، بی‌هیچ حرفی. شکسته شده بودم، خانواده همسرم هم بلافاصله به دادگاه رفتند و تقاضای طلاق دادند.

علت تنگ زدن را جویا شدند اما از دخترشان دفاع کردند و در نهایت گفتند دختر مانمی تواند به شهر دیگری بیاید. سریع‌تر از آنچه فکرش را می‌کردم، قید مرا زد. طلاق توافقی، بدون گرفتن مهریه انجام شد. روزی که طلاها را برگرداندند، هیچ وقت از یاد نمی‌برم. ضجه زدم اما همه چیز تمام شده بود.

حالا هم بعضی روزها با خودم می‌نشینم و می‌گویم شاید اگر برمی‌گشتم به آن روزها، طور دیگری رفتار می‌کردم. شاید اصرار به رفتن به شهر دیگری نمی‌داشتم. شاید می‌توانستم گذشت کنم و خیانتش را ببخشم. شاید او بچه بود و هزار شاید دیگر.



■ قصه سوم - آقای پ - میم از کرمان

من دیپلم بودم همسرم داشت ارشد می خواند

وقتی با او هم صحبت شدم، اصلاً احساس نمی کردم غریبه است. انگار مدت‌ها بود می شناختمش. هر کدام از خواسته‌ها و علاقیمان گفتیم. یکی از آشنایان معرّف ما بود. پس از دو بار رفت و آمد و صحبت‌های حضوری و تلفنی به این نتیجه رسیدیم که با هم جوریم. بر خلاف سایر اعضای خانواده‌ام که مدارج عالی علمی را طی کردند، من تا دیپلم بیشتر نخواندم و راهی بازار کار شدم. شغلم آزاد بود. درآمد و پس‌اندازم خوب بود ولی با این حال فراز و نشیب‌های کاری زیاد بود. من دیپلمه بودم و خانمی که به خواستگاری اش رفتم دانشجوی کارشناسی ارشد بود و یک سال از خودم بزرگ تر. به رغم تفاوت‌هایی که به ظاهر بزرگ بودند، ما تصمیم به ازدواج گرفتیم. قول و قرارهای عقد گذاشته شد خریدهای عقد و روزهای جشنی که انتظار ما را می کشیدند. عقد انجام شد، همه چیز به خوبی پیش می‌رفت که یکی از فامیل‌های نزدیک عروس خانم گفت کادوی پدر و مادرم نفیس و مناسب نیست و در شأن ما نیست. ناراحتی از صورت مادرم می‌بارید، فقط توانست بگوید متأسفانه وقت نشده بهتر از این کادو بخرند و جبران می‌کنند. من تازه داماد کمی دماغ شدم. اما همه چیز به خیر

و خوشی تمام شد. صبح فردا پدر و مادرم کادوی گران قیمت تری گرفتند و برای همسرم بردند تا اگر هم کدورتی بوده برطرف شود. دو روز بعد از مراسم عقد به بقیه خریدهایمان رسیدیم. اولین بار که با هم بیرون رفتیم، بعد از خرید از همسرم خواستم به منزل ما بیاید. سرزده و بی‌خبر به خانه پدری رفتیم. البته که خانواده با آغوش باز پذیرای عروس جدید خانواده بودند. بعد از اینکه همسرم را به خانه‌شان رساندم هنوز پایم به داخل راهرو و خانه‌مان نرسیده بود که صدای صحبت تلفنی پدرم با مادر همسرم را شنیدم. مضمون صحبت‌هایشان گله و شکایت از این بود که چرا برای دخترشان قربانی نکرده‌ایم. پدرم هم در جوابشان می‌گفت ما هنوز دعوتشان نکرده‌ایم و آمدن دخترشان سرزده بوده. بعد از آن، رسماً خانواده همسرم را دعوت و گوسفند قربانی کردیم. تا اینجا باز به خیر گذشت. رفتار خانواده همسرم بالاخص برادرش با من خیلی خوب بود. همسرم اجتماعی‌تر، زرنگ‌تر و به قولی سر و زبان دار تر از من بود. من با فرهنگ پدرسالارانه بزرگ شده بودم و همسرم زن‌سالارانه. این مسئله و تفاوت سنی‌مان باعث می‌شد همسرم بخواهد بر اوضاع و رابطه‌مان مسلط باشد. اما با این احوالات، برایم دوست داشتنی بود و تحمل دوری‌اش را نداشتم. عاشق خرید بود و من هم سعی می‌کردم برایش کم نگذارم. چند روز بعد بود که دوباره مادر همسرم با پدرم تماس گرفت و گلایه و شکایت که چرا برای روز دختر کادو

نیاورده‌اید؟ این قضیه هم یک جوری فیصله پیدا کرد. هفت ماه از عقدمان گذشته بود و قرار بود سر یک سال عروسی کنیم. سعی می‌کردم وقت و بی‌وقت برای همسرم کادو بخرم تا بهانه‌ای دست مادر همسرم ندهم اما مثل اینکه نتوانستم خوب از عهده‌اش بر بیایم. مادر خانم دوباره شروع کرد به بهانه‌گیری و اینکه تا حالا من دخترشان را خرید نبرده‌ام و کادوهایی گران قیمت نخریده‌ام. عصبانی شدم و این بار داد زدم و دعوا راه افتاد. هم با همسرم و هم با مادرشان. کاسه صبرم لبریز شده بود. من همسرم را دوست داشتم و هر روز به بهانه‌ای باید تنش به وجود می‌آمد. قید همه چیز را زدم و صدایم را بلندتر کردم و کار از کار گذشت. دیگر انگ پر خاشگری و عصبانیت و از کوره در رفتن و نداشتم تعادل روانی به بقیه معایب من اضافه شد. دهن به دهن توی فامیل چرخید. همسرم به شدت تحت تأثیر مادرش بود و قهر کرد. از خانواده من و بزرگان فامیل، پادرمیانی و وساطت کردند برای آشتی، همسرم را دوست داشتم اما اصرارهایم فایده‌ای نداشت و این کشمکش‌ها شش ماهی طول کشید و آخر سر هم وکیل و دادگاه و پایان زندگی نیمه‌مشتراکمان. کلاهم را که قاضی می‌کنم فکر می‌کنم دخالت‌های بیجای بزرگ‌ترها روی روابط ما سایه انداخت. ناآشنایی خانواده من با رسم و رسومات و توقعات آنها هم اختلافات کوچک را بزرگ و بزرگ‌تر کرد و نتیجه‌اش طلاق توافقی بود قبل از شروع زندگی مشترک. ■



■ قصه چهارم: خانم پ - جیم از فارس دو بچه دارم و طلاق گرفتم اما پشیمان نیستم

تازه دیپلم گرفته بودم، دوست داشتم دنبال خواسته‌های خودم باشم و ادامه تحصیل بدهم. آن زمان از نظر همه سنم داشت بالا می‌رفت و من فرصت‌های ازدواج را از دست می‌دادم اما من انگیزه‌های برای ازدواج نداشتم، با این حال آن قدر اطمینانم از بالا رفتن سن و تنها ماندنم گفتند که مجاب شدم از ازدواج کنم. وقتی همسرم به خواستگاری‌ام آمد، همه از خوبی‌هایش می‌گفتند، اینکه خانواده‌شان در سطح ما هستند و او هم خوب و برآزنده است. بالاخره ازدواج کردم اما شناختم کافی نبود و آنچه می‌دانستم حد تعریف‌ها و حرف‌های دیگران بود. پس از ازدواج بود که فهمیدم همسرم مشروب می‌خورد و الکی است. چیزی که در هیچ گوشه‌ای از تصوراتم نمی‌گنجید. بی‌مسئولیت و لایالی بود و بیشتر اهل مهمانی و رفیق بازی و خیلی رفتارهای دیگر که بعد از شش سال از طلاقم زیاد در خاطرمان مانده؛ یعنی به عمد خواسته‌ام این خاطرات را پاک کنم. دو فرزند پسر به دنیا آوردم. تمام سعی‌ام را می‌کردم تا زندگی‌ام بهبود پیدا کند و بتوانم تا حدودی روی رفتارهای همسرم تأثیر بگذارم، اما نشد و نتوانستم زندگی مشترکمان را حفظ کنم. باید هر دو طرف بخواهند تا زندگی مشترکشان دوام بیاورد و بماند، تلاش یک نفر کافی نیست. زندگی مشترک ما هم از پا درآمده بود و چاره‌ای نبود جز جدایی در سن ۳۸ سالگی. از اینکه طلاق گرفتم پشیمان نیستم چون واقعاً نمی‌توانستم ادامه دهم، بیشتر از این پشیمانم که چرا چنین زندگی‌ای را شروع کردم. می‌توانستم برای مهم‌ترین اتفاق زندگی‌ام بیشتر تأمل کنم و هدف و شروع علاقه‌ای برای ازدواج داشته باشم. ■

در حال تصمیم‌گیری برای طلاق با پسری آشنا شدم. او به من وعده همه نداشته‌هایم را داد. بالاخره طلاق گرفتم و با پسری که مدت زیادی از آشنایی‌مان نمی‌گذشت، ازدواج کردم. حالا شرایطم از گذشته بدتر شده که بهتر نشده اما نه توان طلاق دوباره دارم و نه کسی که حمایت کند





قصه پنجم: خانم میم - ف از فارس هنوز طلاق نگرفته بودم که با پسری آشنا شدم

۳۲ سال دارم اما خودم را یک زن پنجاه و چند ساله حس می‌کنم. انگار بیش از ۵۰ سال خستگی را یدک می‌کشم. هشت سال قبل طلاق گرفتم. فرزندم تازه می‌خواست برود کلاس اول ابتدایی. وقتی از دواج کردم کم سن و سال بودم. آشنایی من و همسر سابقم در خیابان اتفاق افتاد. همدیگر را خوب درک می‌کردیم، به من محبت می‌کرد و ابراز علاقه‌اش مرا به زندگی بسا و ترغیب می‌کرد. به خواستگاری ام آمد و از دواج کردیم. آن زمان رابطه‌ام با مادر

و پدرم خوب نبود. خانواده‌ام به نیازهایم توجه نمی‌کردند. مدام دعوا بود و اصلاً مرا درک نمی‌کردند. هیچ محبتی از آنها نمی‌دیدم. برای فرار از خانه پدری به از دواج با پسری رو آوردم که از هیچ محبتی دریغ نمی‌کرد و جای خالی احساسی که در قلب و ذهنم بود پر می‌کرد. وقتی در ۱۵ سالگی وارد زندگی متأهلی شدم، انتظار یک زندگی سراسر شادی همراه با حمایت و نوازش‌های همسرم را داشتم. فکر می‌کردم همسرم آن قدر مرا دوست دارد که دنیا را به پایم می‌ریزد، اما دریغ از یک پول سیاه که خرج من و زندگی مان کند. از همان ابتدا کم توجهی‌هایش به من شروع شد. خیلی به حرف دیگران گوش می‌کرد و برای کوچک‌ترین تصمیمات زندگی مان حتماً باید با خانواده‌اش مشورت می‌کرد. به مرور زمان رفتارهایش

بدتر می‌شد تا جایی که دست بزن هم پیدا کرده بود. داشتن فرزند هم هیچ تغییر مثبتی در زندگی مان به وجود نیاورد. روز به روز فاصله‌مان بیشتر می‌شد. پیش خودم فکر می‌کردم همسرم نوازش و محبت بلد نیست و می‌توانم شخص دیگری را جایگزینش کنم و زندگی بهتری داشته باشم. در حال تصمیم‌گیری برای طلاق بودم که با پسری آشنا شدم. او به من وعده همه نداشته‌هایم را داد. بالاخره طلاق گرفتم و زندگی و فرزندم را رها کردم و با پسری که مدت زیادی از آشنایی مان نمی‌گذشت، از دواج کردم. حالا شرایطمان شاید از گذشته بدتر شده که بهتر نشده‌امانه توان طلاق دوباره دارم و نه کسی که حمایت کند. ترجیح می‌دهم راجع به کم و کاستی‌های زندگی ام سکوت کنم و به زندگی متأهلی ادامه دهم. ■



قصه ششم: خانم الف - ز - از بوشهر می‌دانستم خواستگارم قاچاقچی است اما قبولش کردم

من موقع از دواج ۱۷ سال داشتم و همسرم ۲۰ سال. خانه صمیمی‌ترین دوست من بود و با هم زیاد رفت و آمد داشتیم. خانه با پسری از شهری دیگر از دواج کرد. در این بین، همسر خانه مرا برای از دواج به پسر خاله‌اش پیشنهاد داده بود و باب آشنایی ما از این طریق باز شد. همه چیز به سرعت برق و باد پیش رفت. مراسم خواستگاری انجام شد. پدر و مادرم برای اینکه کسی از فامیل نفهمد و فامیل دخالتی نکنند، به هیچ کس نگفتند و مشورتی با هیچ کس صورت نگرفت. فقط برای مراسم عقد همه را دعوت کردیم و از داماد رونمایی شد. با اینکه ۲۰ ساله بود، وضع مالی اش خوب بود. البته خانواده‌ام می‌دانستند که از طریق قاچاق کالا امرار معاش می‌کند اما برایشان مهم نبود. برای خودم هم که در آسمان‌ها سیر می‌کردم هیچ اهمیتی نداشت. عقد و بعد هم عروسی کردیم و من به شهر دیگری رفتم. یادآوری این زجرها برایم سخت است. هم زدن این حماقت برای مهم‌ترین تصمیم زندگی ام برایم ناراحت‌کننده است. زندگی ما شروع شد. بیرون رفتن، خرید کردن و مهمانی‌های اوایل از دواج زود تمام شد. همسرم برای کارش، سه هفته می‌رفت و بر نمی‌گشت و من تنها و غریب چشم به راهش بودم. در ماه یک هفته با ۱۰ روز در خانه بود که البته بیشتر مواقع هم خواب بود چون می‌گفت خسته است. چند باری هم گیر نیروی انتظامی افتاد و در نهایت قاچاق را کنار گذاشت. هر چند از لحاظ مالی کم می‌آوردیم ولی کنار گذاشتن قاچاق حداقل این خوبی را داشت که دیگر همسرم بالای سرم بود. اما این خیال هم زیاد دوام نیاورد. از اینکه مجبور شده بود کارش را کنار بگذارد بدخلقی می‌کرد. دعاها و سرو صداهایمان طوری بود که همسایه‌ها همه باخبر می‌شدند.

فقط من اعتیادش را نمی‌دانستم که این آخری‌ها خودش از آن هم پرده برداشت. اگر قبلاً پاتوقش خانه دوستانش بود الان بی‌پروا در خانه خودمان مصرف می‌کرد. دعا و مراجعه برای اعتیادش بی‌فایده بود. دعاها را هر روزه دیگر رمقی برایم نمی‌گذاشت.

هیچ کدام از اینها را به خانواده‌ام نمی‌گفتم. جلوی آنها تظاهر می‌کردم به اینکه همه چیز خوب و آرام پیش می‌رود. در آخرین دعوایمان هم سبلی محکمی به من زد، چنان که چراغ در چشمم روشن شد و صدای وحشتناکی در گوشم پیچید. به دو کتر رفتم و متوجه آسیب جدی در پرده گوشم شدم. دیگر طاقتم طاق شد. قهر کردم و راهی خانه پدرم شدم. نمی‌دانم چرا مثل احمق‌ها این سه سال را با خواری و ذلت تحمل کردم. حالا هم برای طلاق اقدام کرده‌ام. خانواده‌ام هم حمایت می‌کنند. نمی‌خواهم برای جدایی لحظه‌ای تعلل کنم و گوشم بدهکار دوستم دارم و وعده‌های دروغ باشد. ■



قصه هفتم: آقای عین - ف از مشهد در روابط جنسی به مشکل برخوردیم اما گفتیم تفاهم نداریم

از دواج که کردم، ۳۵ سالم بود. ریزترین موضوعات هم در این سن حساس برانگیزی می‌شوند، سخت می‌گیرد آدم برای خودش در انتخاب کردن حتی لباس، چه برسد به انتخاب همسر، من هم که تا این سن از دواج نکرده بودم و انتخاب برایم سخت بود، تصمیم گرفتم به شکل کاملاً سنتی از دواج و اعتماد کنم به انتخاب خانواده‌ام.

همسرم از فامیل‌های دور مادرم بود. پیشنهاد خانواده بود و من هم از خدا خواسته پذیرفتم. دیدارها و صحبت‌ها سر گرفت. از همدیگر بدمان نیامد، به نظر مکمل هم بودیم. من مدرس موسیقی هستم و دنیای خودم را دارم. سعی کردم دوره شش ماهه نامزدی مان به بهترین وجه ممکن، خیلی لطیف و شاعرانه بگذرد. دوست داشتن‌ها و شناختن بیشتر شد. یا حداقل من اینطور فکر می‌کردم. همسرم بیشتر از خودم برای مراسم عروسی و رفتن به خانه خودمان عجله داشت. عروسی کردیم و به خانه خودمان رفتیم اما نمی‌دانم چه دلیلی داشت که خانم من اخلاقی از این رو به آن رو شد. سر جزئی‌ترین مسائل که هیچ ربطی به زندگی مان نداشت، حساسیت به خرج می‌داد. مثلاً از برادرزاده سه ساله ام هم ایراد می‌گرفت که چرا باز بگوش است.

چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای در رفتار همسرم بعد از عروسی اتفاق افتاده بود. مثل قبل به خودش نمی‌رسید و لباس‌های قشنگ نمی‌پوشید. لباس‌هایی که برایش می‌خریدم اصلاً نگاه نمی‌کرد. یک جورایی انگار با من لج کرده بود. راستش همسرم، سرد مزاج بود و زندگی ما بی‌هیچ شادی یا لذتی از همدیگر سپری می‌شد. حتی به کلام و زبان، نیازها و خواسته‌هایم را به او می‌گفتم اما در صدد برآورده کردن خواسته‌هایم نبود. در ظاهر هیچ مشکلی نبود. حتی با هم دعوایم نمی‌کردیم که به من نظر من وقتی طرف مقابل برایت مهم باشد و دوستش داشته باشی دعوایم پیش می‌آید، یعنی باید جزئی از زندگی باشد. کار من تدریس موسیقی است و همسرم شکاک بود، دوست نداشت به دخترها موسیقی درس بدهم. راه درآمد من تدریس بود و نمی‌توانستم شاگردانم را از دست بدهم. همه سعی ام بر این بود تا جایی که می‌شود از حساسیت همسرم به این مسئله بکاهم. روزها سپری می‌شد و ما زیر یک سقف بودیم اما هیچ رابطه عاطفی و جنسی که برایمان رضایت‌بخش باشد، بین ما نبود. برای بهبود رابطه‌مان از همسرم خواستم که به مشاور مراجعه کنیم. چند جلسه مشاوره بی‌هیچ تأثیر مثبتی بر روابط ما هم گذشت. شاید مشکل بزرگ این بود که همسرم سکوت را ترجیح می‌داد. از نظر من روابط جنسی رضایت‌بخش می‌توانست به استحکام زندگی ما کمک کند اما خب این چنین نشد.

کم کم من هم به روابط بی‌خردمان عادت کردم و رفتاری مشابه همسرم در پیش گرفتم. آدم اجتماعی و اهل بگو بخندی بودم، ولی کم کم روحیه‌ام گرفته شد. به یک بن بست رسیده بودیم. تصمیم گرفتیم توافقی از هم جدا شویم، بدون اینکه خانواده‌هایمان بدانند طلاق گرفتیم و دلیلمان برای دیگران عدم تفاهم بود.

پس از طلاق تا یک ماهی، تماس‌های تلفنی بین ما برقرار بود و هر دو گریه و زاری می‌کردیم. یک ناراحتی غیر منطقی، چرا که کسی ما را مجبور به جدایی نکرده بود. شاید دلیل ناراحتی مان پس از طلاق، عادت به زیر یک سقف بودن یا هر چیز دیگری بود، نمی‌دانم شاید شناختن از هم کم بود. شاید اعتماد کافی به همدیگر نداشتیم. به هر حال من از طرف خودم و شاید حق به جانب صحبت کرده باشم. الان بیش از دو سال از جدایی مان می‌گذرد و من تنها نکات برجسته‌ای که در ذهنم مانده ذکر کردم. خب مسلماً من هم معایبی داشتم که اگر همسرم سکوت نمی‌کرد می‌توانستم بر طرف کنم. اما این را مطمئنم که من از زندگی مشترک انتظارات غیر واقع بینانه‌ای نداشتیم. ■



زخمی که زنان از اعتیاد مردها به پورنوگرافی می‌خورند

رفتی در این چاه و من طنابی ندارم

بررسی اعتیاد به هرزه‌نگاری و تأثیر آن بر روابط زناشویی و راه درمان آن

غرق گردد، یعنی مبتلا به اعتیاد به پورنوگرافی اینترنتی شود.

اما نوع دیگری از فعالیت‌های جنسی در اینترنت وجود دارد که جنبه ارتباطی در آن برجسته‌تر است. یعنی فرد، کسی یا کسانی دیگر را هم در تجربه جنسی خود مشارکت می‌دهد که این رابطه، فاقد خصوصیات مهمی مثل توجه به نیازهای روانی و صمیمیت واقعی و احساس‌های فیزیکی یک ارتباط - مثل لمس کردن - است.

ادامه چنین ارتباطی به دلیل سهولت، گمنامی و نداشتن خطرات بیرونی می‌تواند به اعتیاد اینترنتی به روابط جنسی بینجامد. این ارتباط، سطوح پیچیده‌تر و بالاتری هم دارد. شاید چنین انگیزه‌ای در پشت خیلی از فعالیت‌های مشترک و جمعی اینترنتی مثل عضویت در گروه‌های بحث یا گفت‌وگو در فضای اتاق‌های چت هم نهفته باشد.

بسیاری از روابط جنسی عادت‌آور اینترنتی از گفت‌وگوهای ساده اجتماعی درباره مسائل روز، ماشین، تحصیل، زبان و بدون قصد آگاهانه ارتباط جنسی شروع شده است.

امروز یکی از مهم‌ترین حاشیه‌های فضای اینترنتی که سایه سنگینش در روابط برخی از زوج‌ها گسترانده شده، حضور سایت‌های پورنوگرافی است که اگر چه در فضای فیلتراسیون هستند اما عرضه گسترده فیلتر شکن‌ها آنها را در دسترس معتادان تفریحی و جدی این سایت‌ها قرار داده است. اثر تخریبی این سایت‌ها می‌تواند خلل و چالش بزرگی در رابطه زوج‌ها ایجاد کند، به طوری که گفته می‌شود یک پنجم طلاق‌های عاطفی در کشور، مربوط به اعتیاد یکی از طرفین - عموماً مردها - به فیلم و عکس‌های هرزه‌نگاری است.



فرد عملاً ارتباطی با کسی ندارد. خودش است و خیالاتش و تصاویر و قصص. شاید پشت بسیاری از این فعالیت‌ها یک جور وسواس وجود داشته باشد و ترس از صمیمیت. عده‌ای هم که تمایل دارند کنترل اوضاع کاملاً در اختیارشان باشد و به شرایط مسلط باشند نیز ممکن است به اینگونه فعالیت فردی و یک‌طرفه مایل شوند.

در این زمینه هم منابع اینترنتی نامحدود است و ممکن است فردی که وارد چنین فعالیتی شده تا بی‌نهایت دچار خیالپردازی و اشتغال ذهنی شود و در این وادی بی‌انتهای تصاویر و قصص

«اعتیاد به اینترنت و موبایل، بررسی عوارض وابستگی به اینترنت، موبایل و بازی‌های کامپیوتری» اثر دکتر فرود حمیدیان، متخصص اعصاب و روان و دانش‌آموخته دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه شهید بهشتی، یکی از منابع ارزشمند در بازشناسی فصل مهمی از این دسته از آسیب‌های خانوادگی است. آنچه در ادامه می‌آید الهام گرفته از مباحث این کتاب ارزشمند است. فعالیت‌های مربوط به جنس و جنسیت در اینترنت دو نوع است: یک نوع آن غیراجتماعی است - مثل جمع‌آوری عکس یا قصه‌های مربوطه - که

حتی در افرادی که راه را به اشتباه رفته‌اند نیازهای عمیق تر و مهم تری وجود داشته‌است. بسیاری احساس تنهایی می‌کنند و نیاز به صمیمیت و همدلی دارند. برخی از شادی و لذت در زندگی واقعی خود محرومند و در جست‌وجوی آن، آدرس را در اینترنت گم می‌کنند و به سمت ارضای نیازهای جنسی در این فضا می‌روند

از احساس تنهایی تا تنیده شدن در تن

آگاهی و بصیرت به این که شاید این نیاز پنهان و نیرومند، کنترل و عنان را در روابط به دست خود بگیرد و بر فرد و ارتباط اولیه‌اش مسلط شود نیز خالی از فایده نیست. از سوی دیگر نگاه صرفاً جنسی، آن هم در سطحی اولیه و خام به فعالیت‌های اجتماعی اینترنتی نیز صحیح نیست. حتی در افرادی که راه را به اشتباه رفته‌اند نیازهای عمیق تر و مهم تری وجود داشته‌است. بسیاری احساس تنهایی می‌کنند و نیاز به صمیمیت و همدلی دارند. برخی از شادی و لذت در زندگی واقعی خود محرومند و در جست‌وجوی آن، آدرس را در اینترنت گم می‌کنند و به سمت ارضای نیازهای جنسی در این فضا می‌روند. عده‌ای از افراد هم انگیزه جنسی را در خفیف‌ترین و سطحی‌ترین وضعیت به صورت کلام بی‌پرده و صریح در اینترنت دنبال می‌کنند و هرگز فراتر از آن نمی‌روند. لفظ لاس زدن (flirtation) - که نام گروهی از سایت‌ها است، کلمه

مناسبی به نظر نمی‌رسد ولی ظاهراً گریزی از استعمال آن نیست - بهتر است که این افراد هم از نیازهای خود آگاه شوند. شاید ترس و تردید از صمیمیت در زندگی واقعی باعث بروز چنین رفتاری شده است. رفتاری که ممکن است به تدریج به عادت فرآگير - و به خصوص در فرهنگ و جامعه ما مذموم و ناپسند - تبدیل شود. متأسفانه در بسیاری از موارد تلاش برای جست‌وجوی عواطف، محبت و جنسیت در اینترنت - به جای دنیای بیرونی - فرد را به ورطه عادت به سکس اینترنتی - چه پورنوگرافی و چه روابط جنسی - می‌اندازد که جز آسیب بیشتر به طبیعت و عملکرد او و افتادن در مشغولیت ذهنی و سواس گونه با نازل‌ترین سطوح نیازهای جنسی ثمری ندارد.

پورنوگرافی - هرزه‌نگاری - اینترنتی چیست؟

قلب مسعود وقتی که آنلاین شد، می‌تپید. شاید امشب به آنجا سر نزنند. شاید امشب قوی تر و مسلط باشد. فقط یک نگاه گذرا... و این نگاه مثل هر شب تا صبح به درازا کشید. دوباره راز و نیاز و التماس‌ها شروع شد: «این آخرین بارم بود. خدایا این چه بلایی است که این همه سال دچارش شده‌ام؟!»

از زمانی که سزار تیبریوس، امپراتور دوم روم برای احساس لذت و برانگیختگی به نقاشی‌های طومارهای مصری و نمایش شهوت‌آلود مردان و زنان رقصنده متوسل می‌شد، قرن‌ها گذشته است. واژه پورنوگرافی در اصل کلمه‌ای یونانی و به معنای نوشتن در باره فحشا - یا به اختصار هرزه‌نگاری - است. این واژه مثل استفاده از آن، قدمتی چند هزار ساله دارد. به تدریج با رشد تکنولوژی ابتدا چاپ تصاویر - مجلات و کتب - و تکنولوژی فیلم و سپس ویدیو کاست‌ها جایگزین روش‌های قدیمی تر شدند. در ۳۰ ساله اخیر هم براساس بعضی از نظریه‌های جامعه‌شناسی، تغییر نگرش افراد به زندگی و همین‌طور مسامحه‌های

اخلاقی و قانونی و مهم‌تر از همه انگیزه‌های مالی سبب شده مسائل جنسی نه از باب آموزش طبیعی و بهداشتی و آگاهی‌رسانی بلکه از تجاری‌ترین و آلوده‌ترین نوع آن از طریق تلویزیون و ماهواره و اینترنت به منازل مردم سرازیر شود. امکان استفاده از محصولات این بازار بدون نگرانی از شناسایی شدن و بی‌آبرویی، ویژگی گمنامی، در کنار دسترسی آسان و کم‌هزینه در منزل یا حتی در محل کار، ویژگی سهولت - برای افرادی که در زندگی پراسسترس و پر تنش امروزی به دنبال راه‌گریز از مشکلات هستند - و ویژگی فرار، این پدیده را به مشکلی شایع و گسترده و در عین حال نگران‌کننده تبدیل کرده است. متأسفانه با حضور اینترنت مسئله از یک تماشای و برانگیختگی صرف جنسی به صورت ارتباط‌های متقابل یعنی سکس اینترنتی درآمده که در طبقه‌بندی اختلالات روانپزشکی هم جزو انحراف جنسی محسوب می‌شود. با ورود اینترنت به ایران در سال‌های اخیر دو رویکرد غالب را در جامعه شاهد بوده‌ایم. یکی ناپدیدانگاری موضوع و تعلل و تأخیر در کنترل آن که شاید هنوز هم عوارض آن در سلوک نسل‌های کنونی مشخص باشد و دیگر انکار حضور پورنوگرافی بعد از فیلتر کردن سایت‌هاست. اما متأسفانه مسئله هنوز به صورت آتش زیر خاکستر ادامه دارد چرا که تکنولوژی فیلتراسیون نارساست و به علاوه با حضور ماهواره و حتی موبایل، پورنوگرافی در زندگی آدم‌ها حضور و جریان دارد. پس راه‌حل چیست؟

آموزش و اطلاع‌رسانی مهم‌ترین گام است. با وجود این که امروزه دیدگاه طبیعی و بهداشتی از مسائل انسانی و اخلاقی قابل تفکیک نیست، سعی خواهیم کرد به موضوع نگاهی طبیعی داشته باشیم. شاید در ذهن برخی این سؤال باشد که چه اشکالی دارد ما از این نوع خدمات تکنولوژیک استفاده کنیم؟ می‌خواهیم از دو جنبه به قضیه نگاه کنیم: فردی و اجتماعی. نگاه فردی یعنی این که ببینیم عوارض مستقیم پورنوگرافی برای خود ما چیست؟

عوارض فردی استفاده از پورنوگرافی اینترنتی

موضوع اول، اعتیاد جنسی است. یعنی آنکه رفته‌رفته تماشای مکرر این تصاویر به عادت تبدیل می‌شود که همچون خوره به جان زندگی شخص می‌افتد. تماشای تصاویر و ورود به سایت‌ها عادت اجتناب‌ناپذیر می‌شود و معمولاً در ضمن یا بلافاصله بعد از آن نیز خودارضایی انجام می‌شود. چرا می‌گوییم اعتیاد جنسی؟ چون شخص قادر به ترک این عادت که در واقع اعتیادی روانی و رفتاری است، نیست. پورنوگرافی اینترنتی اعتیادآور است و یکی از دلایل آن، ماهیت عادت‌آور فعالیت جنسی است. ابتدا فکر و سپس بدن با تصاویری که بسیار حرفه‌ای طراحی شده‌اند تا حداکثر تحریک جنسی را ایجاد کنند، برانگیخته می‌شود و با آزاد شدن هورمون‌ها در مغز و در بدن، احساس سرخوشی و هیجان در کنار انگیزش جسمی تجربه می‌شود. به





ساعت‌های ارزشمندی که در این سایت‌ها می‌سوزند

ویژگی سوم، زمان و انرژی فراوانی است که افراد صرف این عادت خود می‌کنند. ساعت‌های متمادی برای ورود و حضور در سایت‌هایی که تمامی ندارند و بلکه هر روزه به حجم‌شان افزوده می‌شود صرف می‌شود. به علاوه در ساعتی که در اینترنت نیستند نیز مدام در ذهن‌شان مشغول خیالبافی‌های جنسی و تداعی تصاویر و نقشه برای اینکه در فرصت بعدی به کدام سایت بروم و چه کنم می‌شود. مسعود می‌گفت: «حتی موقعی که به کامپیوتر خاموش هم نگاه می‌کنم و سوسه و فکر موضوع به سرانجام می‌آید» و این همان حکایت معروف شرطی شدن پاولوفی است. به همه اینها تلاش، صرف فکر و وقت برای پنهان کردن موضوع از همسر و خانواده را هم بیفزایید تا میزان خسارت آشکارتر شود.



اعتیاد به هرزه‌نگاری پیش‌رونده است

ویژگی چهارم، «پیش‌رونده» بودن عادت است که موضوع را درست شبیه اعتیاد به مواد کرده. یعنی اینکه عادت به پورنوگرافی اینترنتی یکجا متوقف نمی‌شود و رفته‌رفته نیاز به میزان استفاده بیشتر می‌شود. اگر در اوایل صرفاً نگاهی گذرا به بدنی برهنه، لذت‌بخش و مهیج بود پس از مدتی دیگر کافی و جواگو نیست و متأسفانه به دلیل امکانی که اینترنت برای جلو رفتن تا بی‌نهایت فراهم کرده، شخص به سمت تماشای غیرطبیعی‌ترین و آلوده‌ترین انواع صحنه‌های جنسی پیش می‌رود.



وقتی فصل بی‌اعتباری و آبروریزی فرامی‌رسد

دو ویژگی آخر آنکه عادت به چنان شدت و عمقی می‌رسد که بر روحیه و آرامش فرد، آبرو و اعتبار او، روابطش با همسرش و خانواده، کار و تفریح و سایر جنبه‌های مهم زندگی‌اش آثار سوء و مخربی می‌گذارد و باین همه رفتار عادت و مرضی او دوباره و دوباره تکرار می‌شود. پس در جمع‌بندی می‌توان گفت که یکی از عوارض پورنوگرافی اینترنتی، اعتیاد جنسی است و شخص با زمینه قبلی و یا بدون آن به تماشای مکرر و پیش‌رونده تصاویر عادت می‌کند که غالباً نیز به خودارضایی منجر می‌شود. ما روانپزشکان شاهدیم که چگونه خودارضایی به دلیل ناهمخوانی با باورهای اجتماعی و اعتقادی جامعه‌مان منشأ خودملامت‌گری، احساس گناه و تنش فراوان در برخی مراجعان ما می‌شود.



پورنوگرافی و عادت به نظر بازی

موضوع دوم اما عادت به نظر بازی است که از عوارض پورنوگرافی اینترنتی به شمار می‌رود. نظر بازی یعنی وسواس نگاه شهوت‌آمیز به زنان که گاه آنقدر مکرر و

تدریج فرد ترغیب می‌شود که دوباره با هر کلیک و هر جست‌وجو، چنین تجربه‌ای را کسب کند و هر بار بیشتر از قبل ببیند تا بیشتر برانگیخته شود. دیری نمی‌گذرد که او به زمره معتادین جنسی پیوسته است.



برخی اعتیاد خود به پورنوگرافی را انکار می‌کنند

افرادی که از روش انکار استفاده می‌کنند باید توجه داشته باشند که ماهیت و خاصیت مسائل جنسی طوری است که در خیلی‌ها می‌تواند وابستگی و اعتیاد ایجاد کند و گفتن این که «من تأثیر نمی‌پذیرم» یا «کنترلش می‌کنم» شاید دروغی است که به خود یا اطرافیان می‌گوییم. به گمان بعضی‌ها افرادی که عادت می‌کنند حتماً زمینه آن را از قبل داشته‌اند. بله! شاید در بسیاری از افراد این زمینه پنهانی و خاموش بوده و با ورود به این عرصه، تمایلات ناخودآگاه و نهفته‌شان، شعله‌ور و آشکار شده است. اما مطالعات نشان می‌دهد که لزوماً این گونه نیست و حتماً زمینه سابقه قبلی نباید وجود داشته باشد. در بسیاری از موارد گزارش شده ورود فرد به این وادی صرفاً با باز کردن پنجره‌های روی صفحه کامپیوتر و فقط برای رفع کنجکاوی بوده است. حتی شاید تجربه اول چیزی به جز احساس بی‌زاری و ناراحتی در بر نداشته است اما مشکل به صورت پیش‌رونده‌ای بزرگ و بزرگ‌تر شده و به صورت عادتی مرضی و غیرقابل مهار درآمده و بدین صورت ناظری تصادفی و بی‌گناه به معتادی جنسی مبدل گشته است. اما اعتیاد به پورنوگرافی اینترنتی بسیار شبیه اعتیاد به مواد مخدر است که به این مشابهت‌ها اشاره می‌کنیم.



از انکار تا احساس تقصیر و گناه

ویژگی اول، انکار و کوچک شمردن موضوع است. یعنی فردی که به پورنوگرافی اینترنتی عادت کرده، مانند سایر معتادان درباره فعالیت‌هایش به اطرافیان، اطمینان خاطر غلط و غیرواقعی می‌دهد و مشکل را نادیده می‌گیرد. برای مثال به همسرش می‌گوید: «من دارم کارم را می‌کنم و تو اشتباه می‌کنی.» یا مشکل و عوارض حاصل از آن را کوچک و ناچیز می‌شمرد. مثلاً می‌گوید: «مسئله در حد تفریح و رفع خستگی است و هر وقت بخواهم کنارش می‌گذارم.» ویژگی دوم، احساس تقصیر و گناه است. بیشتر افراد معتاد به پورنوگرافی این حس را تجربه می‌کنند. به همین دلیل حتی در صدد رفع مشکل و ترک عادت نیز برمی‌آیند. درست مثل تلاش سایر معتادان در سیر اعتیادشان. البته این تلاش شخصی و خام، معمولاً ناموفق است و شکست می‌خورند.



هوش بالای هیجانی و عاطفی - که امروزه اهمیت آن را حتی بیش از ضریب هوشی می‌دانند - تشخیص تأثیر رفتار هایمان بر اطرافیان است. گاهی برخی تصور می‌کنند که همسرشان متوجه تغییر ذائقه‌شان نمی‌شود، در حالی که مطالعات چیز دیگری را نشان می‌دهد: در مطالعاتی که روی زنان افراد مبتلا به وابستگی به پورنوگرافی اینترنتی انجام شده زنان آنها در تمام موارد یکی یا چند نمونه از این احساس‌ها را گزارش کرده‌اند: احساس‌هایی مثل لطمه و آسیب روحی، تحقیر و طرد شدن، مورد خیانت واقع شدن، تنهایی عمیق، تأثر و سرخوردگی از اینکه ناخواسته با زنان دیگر مورد مقایسه قرار گرفته‌اند. ضمن آنکه دروغ‌های مکرر شوهرانشان درباره عادت مذکور نیز آنها را رنج می‌داده.

اینها نمونه‌های بارز سوءاستفاده و نادیده گرفتن هیجانی و عاطفی است و وجود چنین مسئله‌ای برخلاف ذهنیت قدیمی عده‌ای در جامعه ما امری طبیعی و قابل قبول نیست.



آسیب روانی اعتیاد به پورنوگرافی زنان بیشتر است

۶۸ درصد این زنان گزارش کرده‌اند که شوهرانشان به روابط زناشویی سرد و بی‌علاقه شده‌اند و ۲۲ درصد، این نوع از طلاق را فقط به ورود اینترنت و سایت‌های جنسی به حریم زندگی‌شان نسبت داده‌اند.

طلاق فقط یک حکم قانونی نوشته بر کاغذ نیست و جنبه‌های مختلف دارد. مثل طلاق عاطفی و زناشویی.

اعتیاد جنسی غالباً در مردان دیده می‌شود اما با کمال تأسف، گاهی معدودی از زنان از سایت‌های جنسی یا پورنوگرافی ماهواره‌ای استفاده می‌کنند. به عقیده صاحب‌نظران، آثار مخرب و زیانبار روانی چنین رفتاری بر شوهران آنها فاجعه‌بار است. آثاری به مراتب عمیق‌تر و شدیدتر - به دلیل ناهمخوانی این رفتار با زمینه‌های فکری، تربیتی و فرهنگی - که باعث فروریختن عزت نفس مرد می‌شود. مردان در مواجهه با چنین اتفاقی به دلیل شرمساری و ناتوانی از ابراز مشکل معمولاً به مشاور و پزشک مراجعه نمی‌کنند و ضمن سکوت ممکن است شروع به اعمال کنترل و رفتارهای سلطه‌جویانه بر زن و فرزند کنند. مقوله پورنوگرافی اینترنتی حتی اگر با میزان کم شروع شود می‌تواند به اعتیادی دردآور و مخرب تبدیل شود. اعتیادی که شاید تلاش خود فرد هم برای خروج از آن ناکام بماند و مداخله و کنترل بیرونی بطلبد. به قول مولانا:

بنده شهوت ندارد خود خلاص

جز به فضل ایزد و انعام خاص

در چاهی انداخت او خود را که من

در خور قعرش نمی‌بایم رسن



خانمی دچار استرس می‌شویم، صرفاً به جنسیت و اندام او توجه می‌کنیم. چنین روشی بیمارگونه و معیوب است و باید جایش را به روش‌های پخته‌تر و آگاهانه‌تر بدهد.



هرزه‌نگاری و احساس تملک کاذب در مردان

عارضه دیگر این که نگاه و ورود به روابطی که در بیشتر موارد چیزی جز ارتباطی یکسویه و در واقع به جز خودارضایی نیست، احساس تملک و قدرت را به گونه‌ای کاذب در مردان رشد می‌دهد. معمولاً این احساس فقط در فضای سایت‌های جنسی باقی نمی‌ماند و به تدریج در ارتباط زناشویی و حتی در ارتباط عاطفی با همسر نیز خودش را نشان می‌دهد و مرد احساس می‌کند که می‌تواند با همسرش هر طور که دلش بخواهد رفتار کند. تسری این احساس، تملک و تسلط‌طلبی به فضای خانواده نیز عوارضی در پی خواهد داشت و در نهایت اینکه در بسیاری از مردان معتاد به پورنوگرافی، دیدار زن‌هایی که عموماً با مقاصد تجاری از ویژگی‌های ظاهری استثنایی برخوردارند و مقایسه دائمی با همسر، سبب احساس سرخوردگی و یأس و فرورفتن در خطاهای فکری و دور شدن از واقعیت‌های زندگی و ارتباط زناشویی خواهد شد و میل طبیعی زناشویی مرد - برخلاف ذهنیت و تصور عده‌ای که گمان می‌کنند پورنوگرافی آن را زیاده‌تر می‌کند - نیز مختل می‌شود.



احساس تحقیر زنان در اعتیاد به پورنوگرافی مردها

آیا تا به حال تأمل کرده‌ایم که استفاده از پورنوگرافی - اینترنتی، ماهواره‌ای - چه تأثیری بر فکر و احساس همسرمان دارد؟ از نشانه‌های

شدید می‌شود که به برقراری ارتباط جنسی نیز ترجیح داده می‌شود. در پورنوگرافی اینترنتی، شخص به جای آنکه از طریق سالم و آرامش‌بخش به ارضای نیازهای جنسی خود بپردازد با تماشای تصویر غریبه، اقدام به ارضای خود می‌کند. به طور کلی اختلال نظربازی جزو انحراف‌های جنسی است و علاوه بر عوارض روانی، عوارض قانونی نیز محتمل است و در هر صورت نیاز به درمان روانپزشکی دارد.



مردانی که از توانمندی زنان استرس می‌گیرند

موضوع سوم، تغییر تدریجی نگرش و فکر مردان است - اعتیاد جنسی عموماً در مردان دیده می‌شود - یعنی نگاه غیرانسانی به زنان و آنها را مثل اشیاء دیدن. این چنین مردانی، زنان را مثل مجسمه‌هایی می‌بینند که بر حسب اندازه و شکل و نسبت اجزای بدن، قابل طبقه‌بندی هستند. مجسمه‌هایی که مطابق اراده یا تصور آنها قابل استفاده‌اند. چنین نگاه و تفکری علاوه بر آنکه غیراخلاقی و غیرانسانی است، رفته‌رفته سبب می‌شود که در یک رابطه جنسی موفق، نقش غیرقابل انکار و اساسی عواطف و احساسات فراموش شود. این موضوع به خصوص برای زنان مهم است و در زنان - برخلاف مردان - ابراز عواطف و دوست داشتن در آغاز و دوام یک رابطه جنسی اصل است و غلبه دارد. صاحب‌نظری در این باره می‌گوید: در یک رابطه - زناشویی - زنان با رابطه جنسی به دنبال صمیمیت هستند و مردان با جلب صمیمیت به دنبال رابطه جنسی هستند. فراموش کردن این مسئله با نگاه صرفاً جسمی و جنسی به زن در واقع آسیب زدن به رابطه و محروم شدن از کیفیت ارتباطی است که خود مرد نیز می‌خواهد از آن بهره‌بردارد. نگاه جنسی به زنان می‌تواند یکی از روش‌های دفاعی ناخودآگاه نیز باشد. مثلاً وقتی از دیدن توفیق و توانمندی‌های

گاهی در مرور خبرهای حوادث ردی پررنگ از پارانویا - شک به همسر - دیده می‌شود

بدبینی، طلاق و خون انتخاب بین بد و بدتر



وقتی سوءظن، پای خون را وسط می‌کشد

گاهی مجبوریم بین بد و بدتر، بد را انتخاب کنیم. شاید یکی از موقعیت‌هایی که می‌توان نه یک زندگی مشترک بلکه جان دو انسان را نجات داد، موقعیتی است که یکی از طرفین به بیماری بدبینی و شکاکیت شدید مبتلاست. این یعنی همه زوجها مثل زوجی که خبرش را در بالا خواندید، آن قدرها هم خوش شانس نیستند. شاید با خودتان بگویید طلاق گرفتن و جدا شدن که خوش شانس نیست اما اگر این خبر را با خبرهایی قیاس کنید که در آنها سوءظن و پارانویای شدید موجب قتل همسر یا یکی از اعضای خانواده شده است، دآوری ما

می‌شود. به من و خانواده‌ام شک دارد. وقتی دارم با خانواده‌ام صحبت می‌کنم، مشکوک می‌شود و فکرهای غلط می‌کند. ما هر شب سر این موضوع‌ها با هم دعوا داریم. او حتی به همکارانش هم مشکوک است و وقتی شب‌ها به خانه می‌آید، پشت سر آنها حرف می‌زند و به هر کدام تهمت می‌زند. مثلاً می‌گوید فکر می‌کنم فلاشی دزد باشد یا فلاشی قصد کلاهبرداری دارد. وقتی از او پول می‌خواهم هزار تا سؤال می‌پرسد که این پول را برای چه کاری می‌خواهی. حالا هم که از رفتارهایش خسته شده‌ام و می‌خواهم جدا شوم می‌گوید من با مرد دیگری ارتباط دارم. شوهرم یک بیمار است و بیماری بدبینی دارد. دیگر تحمل زندگی با او را ندارم. اما بعد از حرف‌های این زن و پس از بررسی‌های لازم، قاضی عموزادی حکم طلاق توافقی را صادر کرد.»

تیبتر خبر را مرور می‌کنم «طلاق به خاطر علاقه همسر به مرد خیالی». کمی روی تیبتر توقف می‌کنم و بعد ادامه خبر را



می‌خوانم «بدبینی‌های مرد جوان برایش در دسر ساز شد و او را شش ماه پس از زندگی مشترک با همسرش به دادگاه خانواده کشاند. زوج و مرد جوان به شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده رفتند و درخواست طلاق توافقی خود را ارائه کردند. وقتی قاضی، علت درخواست طلاق را پرسید، مرد گفت: همسر من می‌خواهد با مرد دیگری ازدواج کند. برای همین می‌خواهد از من جدا شود. من هم دیگر نمی‌توانم با او زندگی کنم. در ادامه زن جوان به قاضی گفت: آقای قاضی! دیگر از بدبینی‌های شوهرم خسته شده‌ام. او به همه چیز مشکوک است. از وقتی با او ازدواج کردم، به همه چیز مشکوک

همه زوجها در زندگی مشترک خود حضور مثلث‌ها را حس می‌کنند

از پاره خط زناشویی تا مثلث‌های گسست

دختر و پسری که از دواج ایده‌آلی را تجربه می‌کنند، یعنی هم به همدیگر عاطفه دارند و هم با چشم‌های باز همدیگر را انتخاب کرده‌اند، عموماً روزها و ماه‌های اول زندگی، شکل رابطه‌شان با هم معلوم است. آنها پاره خط هستند. هر کجا هست، «هم هست و هر کجا» باشد، هم حضور دارد. آنها یک پاره خط هستند؛ پاره خطی که یک سرش به مرد می‌رسد و سر دیگریش به زن. اما رابطه همسری هم مثل بسیاری از پدیده‌ها بدون غریب و الکت نیست. آنها بسیار سریع‌تر از آنچه گمان می‌کنند، در معرض این الکت‌ها و غریب‌ها قرار می‌گیرند تا کیفیت رابطه‌شان معلوم شود.



کوچک اظهار نظر کنند. اینجا باز یک مثلث در شرف تشکیل است: زن، مرد و خانواده زن. دگر دیسی پاره خط زن و شوهری به مثلث درست شبیه یک بازی است. زن و مرد در متن این بازی قرار گرفته‌اند. آنها در این بازی نباید اجازه بدهند پاره خط رابطه‌شان تبدیل به یک مثلث شود. بازی این طور پیش می‌رود. دو سال از زندگی مشترک گذشته است و یک مثلث در حال شکل‌گیری است. زن احساس می‌کند زمان زیادی برای از دست دادن ندارد و پیش از آنکه قدرت باروری‌اش را از دست دهد باید بچه دار شود. اما مرد احساس می‌کند هنوز گرایش عاطفی چندانی به پدر شدن ندارد. مرد استدلال‌ها و احساس‌هایی را هم با خود حمل می‌کند. احساسش این است که چسبیده شدن واژه پدر به او قبل از ۳۰ سالگی، حس پیری را به او می‌دهد. احساس می‌کند خیلی زود شانه‌هایش زیر بار این پیشوند خمیده



غریب‌هایی که خیلی زود سر و کله‌شان پیدا می‌شود

می‌شود این طور گفت که مهم‌ترین غریب زندگی زناشویی یا مهم‌ترین غریب پاره خط همسری، مثلث‌های رنگارنگ و متنوعی هستند که به مرور به این پاره خط می‌چسبند و آن را از شکل پاره خطی به مثلثی تبدیل می‌کنند. فرض کنید همه چیز خوب پیش می‌رود اما در همان سال اول ازدواج، مرد به ناگهان کارش را از دست می‌دهد. حالا یک موقعیت مثلثی ایجاد شده است. یک مثلث با سه رأس: زن، مرد و بیکاری. غریب‌ها و الکت‌هایی به کار افتاده‌اند تا کیفیت یک رابطه معلوم شود. یا فرض کنید خانواده دختر، خانواده‌ای مداخله‌جو هستند. آنها می‌خواهند درباره ریزترین موضوعات این خانواده



متفاوت خواهد بود. این دو خبر نمونه‌هایی از این دست است.



قتل پدر توسط پسر به خاطر سوءظن جوان داشتن به عروس جوان

جوانی که پدرش را به دلیل سوءظن با ضربات چاقو از پا در آورده بود، در جلسه محاکمه گفت به دلیل حرف‌های همسرش این جنایت را مرتکب شده است. روز ۲۰ فروردین ماه سال ۹۱ افسران اداره دهم پلیس آگاهی پایتخت راهی یک شرکت خصوصی شدند تا درباره قتل صاحب آن تحقیق کنند. مقتول که مردی میانسال بود، جمال نام داشت و به دلیل اصابت ضربات متعدد چاقو به قفسه سینه‌اش جان باخته بود. شواهد نشان می‌داد عامل این جنایت بعد از قتل جمال، مقداری پول از آنجا سرقت کرده است.

دو هفته بعد از قتل جمال، کارآگاهان به اطلاعاتی دست یافتند که نشان می‌داد پسر او به نام هادی با وی دچار اختلاف بوده و ممکن است در این جنایت

دست داشته باشد. به همین دلیل وی به عنوان نخستین مظنون دستگیر شد. هادی ابتدا حاضر نبود اتهام قتل پدرش را بپذیرد اما وقتی تحقیقات از او ادامه یافت سرانجام اعتراف کرد و گفت من و پدرم در یک ساختمان زندگی می‌کردیم. مابقه سوم بودیم و پدر و مادرم در طبقه اول. از مدتی قبل از حادثه، همسرم حرف‌هایی درباره پدرم می‌زد. او گفت پدرم نسبت به او نظر بدی دارد. با وجود اینکه من و همسرم با یکدیگر اختلاف داشتیم اما من روی این موضوع حساس شدم. روز حادثه به دفتر پدرم رفتم تا با او صحبت کنم اما چون می‌دانستم کار به جاهای باریک کشیده می‌شود، یک چاقو هم با خودم بردم. آن روز با پدرم درباره مسائل مختلفی صحبت کردم تا اینکه من حرف‌های همسرم را پیش کشیدم. پدرم گفت حرف‌های همسرت دروغ است اما من عصبانی شدم و به او حمله کردم. همه چیز در چند لحظه اتفاق افتاد و من چند ضربه چاقو به قفسه سینه پدرم زدم. آن روز خشمم و عصبانیت همه وجودم را فرا گرفته بود اما بعد فهمیدم همسرم به من دروغ گفته است. به همین دلیل او را اطلاق دادم.



قتل همسر با ۲۵ ضربه کارد به خاطر سوءظن

مردی که در یک جنایت هولناک، همسر دوم خود را به خاطر سوءظن با ۲۵ ضربه کارد کشته بود، دو ساعت پس از وقوع جنایت با صدور دستورات ویژه قضایی در جنگ عدالت گرفتار شد. شب سه شنبه مرد ۲۵ ساله وقتی از سرکار بازگشت، به سمت آرایشگاه همسرش رفت تا دختر هفت ساله‌اش را که پس از تعطیلی مدرسه نزد مادرش رفته بود، به منزل ببرد. ساعتی بعد هم زن ۲۵ ساله به خانه آمد و آنها سر سفره شام نشستند. مرد ۳۵ ساله که شبانه از سوی قاضی حسینی مورد بازجویی قرار گرفت، ضمن اعتراف صریح به قتل همسرش گفت: ۱۰ سال قبل از همسر اولم جدا شدم که از او یک پسر ۱۶ ساله دارم. یک سال بعد هم با این زن - مقتول - ازدواج کردم اما به او سوءظن داشتم. وقتی او وارد اتاق خواب شد، احساس کردم با فرد دیگری صحبت می‌کند که ناگهان وارد اتاق شدم و او را کتسم. ■

می‌شود. استدلالش هم این است: به دنیا آوردن کودک پیش از آنکه رابطه زناشویی به پنج سال برسد، یک ریسک است اما زن می‌خواهد حس مادری را تجربه کند. احساسی را هم با خود حمل می‌کند: به دنیا آمدن بچه، مرد را نسبت به خانواده متعهدتر می‌کند. اینجا به تدریج ما از وضعیت پاره خط به وضعیت مثلث وارد می‌شویم. مثلث مرد، زن و کودک. ممکن است این مثلث به گونه دیگری هم تشکیل شود. مرد و زن هر دو درباره بچه دار شدن توافق دارند، آنها مثلاً در طول شش سال، سه فرزند را به خانواده اضافه می‌کنند، با آمدن فرزندان ما وارد وضعیت‌های مثلثی می‌شویم. آنها مطابق با الگوهای ذهنی که از پدر و مادر یا فرهنگ عمومی یاد گرفته‌اند، تصورشان این است که حالا دیگر پدر و مادر هستند، پس رابطه‌شان با هم‌دیگر در نسبت

با یک موجود دیگر - بچه - تعریف می‌شود، یعنی اگر تا دیروز بدون واسطه با هم در ارتباط بودند و نام رابطه‌شان همسری بود، حالا با حضور فرزند یا فرزندان دیگر، نام و کارکرد و ماهیت رابطه‌شان عوض شده است.



با این رأس سوم چه کنیم؟

مثال دیگر در این رابطه را از زبان دکتر لیلا خواصی، روانپزشک در کتاب «معنای حریم همسران» در ازدواج‌های موفق، حریم و مرزهای زناشویی در مواجهه با عامل یا شخص سوم بشنویم: فرض کنید مرد علاقه دارد همسرش شغلش را رها کند و به خانه‌داری بپردازد. مرد را «الف»، زن را «ب» و شغل زن را «ج» در نظر بگیرید. چنانچه زن بنا به دلایل مختلف، موافقت خود را با نظر همسرش اعلام کند، چالش بین آنها می‌تواند با توافق بر سر ترک شغل از جانب زن خاتمه یابد و رأس سوم مثلث با این توافق و هماهنگی ایجاد شده از بین برود و در نتیجه حریم زناشویی آنها شکل مثبتی به خود بگیرد، البته این توافق در صورتی سبب حذف رأس سوم و کارکرد مثبت در حریم زناشویی می‌شود که تصمیمی که از جانب زن گرفته شده، با رضایت کامل و میل درونی او باشد و هیچ گونه تهدید یا فشار بیرونی‌ای موجب اخذ آن نباشد.

البته رأس «ج» و حذف آن می‌تواند به شیوه دیگری نیز رقم بخورد و نقش و کارکرد دیگری هم داشته باشد. به عنوان مثال اگر دو طرف، شاغل بودن زن را بنا به دلایل مختلف و با تجربه و تحلیل نکات مثبت و منفی آن مثبت و ارزشمند ارزیابی کرده‌اند، این بار برخلاف مورد قبلی که با طرد رأس «ج» موضوع حل شد و مثلث به شکلی

مثبت از بین رفت، جذب موضوع و پذیرش رأس ج، عامل حل مسئله و از بین رفتن مثلث می‌شود و حریم زناشویی این بار با جذب رأس سوم خود را آرایش می‌کند. در واقع آنچه به همسران کمک می‌کند حریم زناشویی پویا و روبه تکامل داشته باشند، استفاده از بخش بالغ ذهن هر کدام و نوازش‌هایی به شکل درک و همدلی و نیز ایجاد تغییر و تحول و ساخت وضعیتی مطلوب‌تر برای زوج است. اما در صورتی که هیچ‌یک از حالات ذکر شده اتفاق نیفتد و زن و شوهر به هیچ‌گونه توافق و هماهنگی با یکدیگر نرسند، به مرور زمان از یکدیگر دور و با هم بیگانه می‌شوند. در نتیجه روابط زوج درگیر یک کشمکش دو جانبه می‌شود و حریم زناشویی‌شان صدمه می‌بیند و چون زن و شوهر با یکدیگر بر سر موضوع توافق ندارند، رابطه هر یک از آنها با حضور رأس سوم ج، به شکل یک رابطه خطی و یک سویه درمی‌آید که اگر چه این بار نیز مثلث از بین می‌رود اما این دفعه حذف رأس سوم با توافق بر سر موضوع مطرح شده نیست بلکه برعکس این بار عدم هماهنگی بین زوج است که موجب از بین رفتن مثلث بین زن و شوهر می‌شود.

بنابراین موضوعات و عوامل تشکیل دهنده مثلث‌ها گاهی باعث بهبود و ارتقای روابط زناشویی و گاهی سبب تخریب و آسیب دیدگی حریم زوج می‌شوند. در واقع همسرگزینی و رابطه زناشویی با شکل‌گیری این مثلث‌ها هم می‌تواند عمیق‌تر، جذاب‌تر و چندبعدی‌تر شود یا برعکس ظهور هر مثلثی می‌تواند شکاف بین زن و شوهر را عمیق‌تر و فاصله آنها را از یکدیگر بیشتر کند تا جایی که حتی ممکن است زوج پس از مدتی متوجه ظهور و بروز طلاق عاطفی بین خودشان شوند و از حریم زناشویی جز بخش بیرونی و ظاهری آن چیزی باقی نماند. ■





می‌کند. مثلاً اگر طلاق در یک طبقه، چند علت مشخص داشته باشد، در قشر و طبقه دیگر ممکن است علت‌های دیگری غیر از آن علت‌های پیشین داشته باشد. یعنی در طبقات مرفه اجتماعی به گونه‌ای است، در طبقات میانی به گونه‌ای دیگر و در قشر فقیر به گونه‌ای متفاوت. البته عوامل جامع‌تری را می‌توانید در نظر بگیرید که روی همه این علت‌ها و قشرها اثر گذار است.

❓ مثلاً چه عواملی؟

فرض کنید رسانه‌ها، اینترنت و ماهواره‌ها که در واقع همه این طبقات را پوشش می‌دهند و بر عادت و تفکرات همه این طبقه‌ها اثر می‌گذارند.

❓ آقای دکتر حسینی! آمار و داده‌ها

خوشبختانه در ازدواج و طلاق کاملاً روشن هستند و اگر ما ابهامی درباره صحت و سقم آمارهای سایر پدیده‌های اجتماعی داشته باشیم دست کم درباره ازدواج و طلاق این ابهام وجود ندارد چون آمارها از دفاتر رسمی و ثبت احوال و اسناد جمع‌آوری می‌شود. وقتی شما در این چند دهه به این داده‌ها نگاه می‌کنید، چه برداشت و تحلیلی از آنها دارید؟

بله بگذارید یک مقدار با هم راجع به آمار و تحلیل‌های آماری مرتبط با این موضوع صحبت کنیم. شما اگر خوب به آمارهای ارائه شده از دهه ۷۰ تا دهه ۹۰ نگاه کنید، می‌بینید از دهه ۷۰ تا ۹۰ که جلو می‌آیید، تعداد ازدواج‌ها به لحاظ آماری زیاد می‌شود. این زیاد شدن هم علت کاملاً روشنی دارد، برای اینکه در دهه ۶۰ انفجار جمعیت به وجود آمد. از طرف دیگر متولدین این دهه در دهه ۹۰ به سن ازدواج رسیدند و آن انفجار جمعیت، خودش را در افزایش تعداد ازدواج‌ها در این دهه نسبت به دهه ۷۰ نشان داد. در واقع این یک پدیده پیش‌بینی‌پذیر بود که متولدین دهه ۶۰ در ۲۰ سال آینده به تعداد ازدواج‌ها خواهند افزود. اما از دهه ۹۰ به بعد یعنی در این چند سال مجدداً شاهد کاهش آمار ازدواج‌ها هستیم که ناشی از رد کردن آن انفجار جمعیت است. به عبارت دیگر این تعداد از ازدواج‌ها ناشی از کاهش جمعیتی مادر دهه ۷۰ است.

ببینید در واقع مسئله ساده است. شما به هرم سنی جمعیتی تان نگاه می‌کنید. وقتی در جایی - یعنی دهه ۶۰ - هرم سنی جمعیتی ما در تعداد کودکان متورم است، ۲۰ سال بعد تعداد ازدواج‌های شما متورم خواهد شد، یعنی نقطه تراکم هرم به سمت جوان‌ها خواهد بود. همچنان که الان می‌توانیم پیش‌بینی کنیم، هرم سالمندی مادر ۲۰ سال بعد متورم می‌شود، یعنی ۲۰ سال بعد ما با یک جمعیت قابل توجه سالمندی مواجه خواهیم بود.

می‌خواهم به این نکته برسیم که وقتی مادر دهه ۶۰ با انفجار جمعیت و آمار بالای کودکان روبه‌رو شدیم، باید به ۲۰ سال بعد این کودکان فکر می‌کردیم، یعنی سیاستگذاران و برنامه‌ریزان به این فکر می‌کردند که

دلایل و آسیب‌های طلاق

در گفت‌وگو با دکتر سید حسن حسینی، جامعه‌شناس

زوج‌ها در اوج سن باروری و نیاز جنسی طلاق می‌گیرند

گفت‌وگو با دکتر سید حسن حسینی، جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و دانشگاه پل ورن متز فرانسه درباره چشمگیرترین چالش و بحران خانواده‌های ایرانی، یعنی طلاق با نگاهی به آمارها آغاز شد. آمارهایی که قامت چالش را در برابر ما به تصویر و تصور می‌کشد. گفت‌وگو سپس به ظرایف موجود در تحلیل این آمارها کشید و در ادامه مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی سهیم و دخیل در شیوع پدیده طلاق به بحث گذاشته شد.



زندگی سایه‌ها پیش را بر این مفهوم انداخته است. نگاه شما به این پدیده شایع اجتماعی چیست؟
ببینید، پدیده‌های اجتماعی اصطلاحاً Multi Causal یا «چندعلتی» هستند، بنابراین در تحلیل این پدیده‌ها به این خصالت توجه می‌شود. ضمن اینکه ویژگی پدیده‌های اجتماعی از گروهی به گروه دیگر فرق

❓ جناب دکتر حسینی! امروز درباره افزایش و عادی‌سازی پدیده طلاق در ایران به علل و عوامل گوناگونی اشاره می‌شود و به تعبیری هر کسی از ظن خود می‌خواهد تحلیل‌هایش را در این باره ارائه کند. حالا علل روانشناختی، جامعه‌شناسی و حتی شاید در یک افق بالاتر، معنای بودن و

در دهه ۵۰ رقم ۳۲۰ هزار ازدواج در سال ثبت می‌شده که از این تعداد ۳۰ هزار ازدواج به طلاق منجر می‌شده، منتها شما دقت کنید که نسبت جامعه روستایی با جامعه شهری در آن دهه چگونه است. در دهه ۶۰، آمار طلاق در روستاها ۳ تا ۴ درصد است

این کودکان دو دهه بعد به سن جوانی رسیده‌اند و می‌خواهند کار کنند، اشتغال و ازدواج می‌خواهند.

❓ درباره آمارهای مربوط به طلاق چه نظری دارید. چون این جا هم ممکن است تفاسیر متنوعی داشته باشیم؟

ما وقتی به طلاق می‌رسیم، فقط نشان می‌دهیم که از دهه ۷۰ به این طرف، آمار طلاق سال به سال زیاد شده است. ما این افزایش طلاق را می‌بینیم اما از آن سو باید افزایش ازدواج‌ها را هم در این دو دهه ببینیم. افزایش طلاق در جامعه ما به نسبت افزایش ازدواج‌ها در این دو دهه صورت گرفته است. از طرف دیگر این جا ما با چند شاخص روبه‌رو هستیم.

❓ چه شاخص‌هایی؟

اولین شاخص این است که اگر ما وضعیت مان را با کشورهای صنعتی مقایسه کنیم، می‌بینیم رشد طلاق در آن جوامع بسیار شدیدتر بوده است. الان در امریکا از هر دوازده ازدواج، یکی به طلاق منجر می‌شود. در اروپا ۴۰ تا ۴۵ درصد ازدواج‌ها به طلاق می‌رسد. البته زمانی که ۵۵ درصد هم رسیده بود ولی ما هنوز به این درصد نرسیده‌ایم. ما امروز مطابق با آمارهایی که ارائه می‌شود، میزان طلاق به ازدواج مان زیر یک چهارم است یعنی به ازای هر چهار ازدواج کم‌تر از یک طلاق. البته آمار در تهران، استان البرز و خراسان رضوی بالاتر است. مادر تهران و این مناطق به ازای سه ازدواج، یک طلاق را داریم اما وقتی شما به استان‌هایی مثل ایلام، سیستان و بلوچستان و کهگیلویه و بویراحمد نگاه می‌کنید، می‌بینید یک ششم است، یعنی به ازای هر شش ازدواج یک طلاق. پس در استان‌های گوناگون با نسبت‌های مختلفی هم روبه‌رو هستیم. در استان‌هایی مثل یزد و سیستان ما با یک رشد بطئی و کند طلاق روبه‌رویم که البته در مقام قیاس با دهه‌های پیشین، طلاق در همین استان‌ها بیشتر شده است اما آهنگ رشدشان در برابر تهران و البرز کمتر است. آمارها به ما می‌گوید در دهه ۵۰ رقم ۳۲۰ هزار ازدواج در سال ثبت می‌شده که از این تعداد ۳۰ هزار ازدواج به طلاق منجر می‌شده، یعنی تقریباً به ازای هر ۱۰ ازدواج، یک طلاق. منتها

شما دقت کنید که نسبت جامعه روستایی با جامعه شهری در آن دهه چگونه است. در دهه ۶۰، آمار طلاق در روستاها ۳ تا ۴ درصد است به ازای هر ۱۰۰ ازدواج در روستاها سه، چهار ازدواج به طلاق می‌رسد اما همان موقع طلاق در شهرها ۸ تا ۱۱ درصد بوده است. همان موقع آمار طلاق در شهرهایی مثل تهران، مشهد و شیراز بالاتر از این مقدار بوده که البته به لحاظ جامعه‌شناسی قابل قبول است.

❓ آقای دکتر! اگر چه آمارهای مربوط به طلاق، جهت‌گیری‌های اجتماعی و فرهنگی را نشان می‌دهد اما واقعیت این است که اگر این آمار به خوبی تحلیل نشود یعنی تعابیر و تفاسیر ما از این شاخص‌های کمی واقع بینانه نباشد شاید حتی همین آمارها در مرحله تفسیر، فریب‌دهنده هم باشند. تحلیل شما از این آمارها چیست؟

همین طور است. شما وقتی به این آمارها نگاه می‌کنید در کنارش باید بپردازید به علت‌هایی که باعث شده‌اند این آدم‌ها هم طلاق بگیرند. بپردازید به علت‌هایی که زوج‌ها موقع طلاق ابراز کرده‌اند. من از سال‌های پیش روی پرونده‌های طلاق کار کرده‌ام. واقعیت این است که یک مقدار اطلاعات از این پرونده‌ها به دست می‌آید اما با اتکالی صرف بر این پرونده‌ها نمی‌شود به تحلیل درستی در این باره رسید.

❓ چرا پرونده‌ها راهنماهای کاملی نیستند؟

به خاطر اینکه وقتی افراد برای طلاق به دادگاه مراجعه می‌کنند باید به قول معروف، دلایل محکمه‌پسند و محکم بیاورند. منظورم از دلایل محکم، دلایلی است که قانون مطابق آنها اجازه می‌دهد زوج‌ها از هم جدا شوند. این را اضافه کنم که بیشتر مطابق با قانون مدنی ایران، مرد هر وقت می‌خواست می‌توانست زنش را طلاق بدهد. به همین دلیل بود که در سال ۱۳۴۸ برای اولین بار و در تکریم آن در سال ۱۳۵۳، قانون حمایت از خانواده وضع شد. قانونی که می‌گفت این طور نیست که مرد هر وقت بخواهد، بتواند زنش را طلاق بدهد. از آن طرف در این قانون به زن‌ها اجازه داده شد تحت شرایطی، فرض کنید اگر شوهرش معتاد باشد یا نتواند نفقه بدهد، یا خشونت به خرج بدهد، زن بتواند درخواست طلاق بدهد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون حمایت از خانواده لغو شد و دوباره قانون مدنی رایج شد که مرد هر وقت می‌خواست، می‌توانست زنش را طلاق بدهد بنابراین گاهی زن و شوهرها با کمترین اختلافی از هم جدا می‌شدند. خوب این وضعیت واقعاً فاجعه بود و ما آن موقع با چند نفر از دوستان از جمله آقای قاضی طباطبایی که آن موقع خودشان دفتر ازدواج و طلاق داشتند، نشستیم و روی قوانین حمایتی از خانواده کار کردیم و با مراجعه به شورای عالی قضایی آن موقع مجدداً قوانین حمایتی به نام «قانون حمایت از خانواده» وضع شد. با وضع این قانون، شوهرهایی برای مشاوره دادن به زوج‌هایی که به

اختلاف رسیده بودند تشکیل و یک مقدار آن وضعیت فاجعه بار تعدیل شد.

البته ما برای تشکیل این شورا از یک مبنای قرآنی استفاده کردیم. آیه ۳۵ سوره نساء مبنای مادر آن زمان بود: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأِنبِئُوهُمَا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنَّ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا! اگر از اختلاف میان زن و شوهر آگاه شدید، داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برگزینید. اگر آن دو را قصد اصلاح باشد خدا میانشان موافقت پدید می‌آورد، که خدا دانا و آگاه است.» در این آیه اشاره به این شده بود که اگر دیدید، زن و مردی به اختلاف رسیده‌اند، حکمی از طرف زن و حکمی از طرف مرد را انتخاب کنید تا آن دو در حل اختلاف بکوشند. ما از این آیه و حکم قرآنی مندرج در آن استفاده کردیم و دیدیم می‌توانیم این آیه را به صورت یک قانون حمایتی ببینیم و همین دفاتر مشاوره‌ای هم از همین جا آغاز شد. همان موقع ما در برخی از مساجد، NGOهایی برای این کار تشکیل دادیم که این کار را در مساجد انجام می‌دادند.

❓ بحث ما در این زمینه که پرونده‌های طلاق به تنهایی نمی‌توانند ما را به یک تحلیل درست راهنمایی کنند نا تمام و ناقص ماند.

بله ما صرفاً نمی‌توانیم متکی به این پرونده‌ها باشیم چون همچنان که اشاره شد گاهی زوج‌ها علت اصلی طلاق را بیان نمی‌کنند چون می‌خواهند پروسه طلاق سریع‌تر انجام شود یا به دلایل دیگر. بنابراین این جا ما از مطالعات دانشگاهی، پایان‌نامه‌ها و به خصوص آنهایی که با پرسشنامه‌ها جلو رفته‌اند و با زن و شوهری که طلاق گرفته‌اند صحبت کرده‌اند استفاده می‌کنیم. البته منابع ارزشمند دیگری هم در اختیار ما قرار دارند مثل دفاتر مشاوره خانواده، روانپزشک‌ها و روانشناس‌ها که چون مستقیماً با زوج‌ها در تماس هستند می‌توانند منبع علت‌شناسی باشند.

❓ جمع‌بندی شما از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر طلاق با لحاظ کردن همه این منابع و داده‌ها و پژوهش‌هایی که انجام داده‌اید چیست؟

یکی از عوامل مهم، بحث اعتیاد است. ما طبق آماري که ستاد مبارزه با مواد مخدر و وزیر کشور اعلام کرده‌اند یک میلیون و ۳۵۰ هزار معتاد در کشور داریم و مصرف کننده تفتنی هم ۲ تا ۳ میلیون نفر است. یکی از شاخصه‌های جامعه آماری معتادان هم نسبت ۹۲ درصدی مردها به ۸ درصدی زن هاست، یعنی از هر ۱۰۰ معتاد، ۹۲ نفر مرد و هشت نفر زن هستند. ما چیزی در حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار معتاد مرد داریم که طبق برآوردهای صورت گرفته، ۶۵ تا ۷۰ درصد از اینها متأهل هستند، یعنی ما ۸۰۰ هزار خانواده داریم که مرد آن خانواده معتاد است، مردانی که نمی‌توانند با تمرکز کار کنند یا کار ندارند و نمی‌توانند هزینه‌های خانواده را تأمین کنند. اگر فرزندی داشته باشند در این خانواده‌ها پدر نمی‌تواند نقش پدری‌اش را

سریال‌های ماهواره‌ای با انواع رنگ و لعاب‌ها در اختیار زنان خانه‌دار است و آنها خواه ناخواه ظاهر و سبک و شیوه زندگی‌شان را با زنان و دختران این سریال‌ها مقایسه می‌کنند. از طرف دیگر مردی که برای تأمین نیازهای خانواده تلاش می‌کند، تلاش‌هایش چندان به چشم خانواده نمی‌آید

ایفا کند و مشکلات همین طور روی هم تلنبار می‌شود. پس یکی از جاهایی که می‌توانیم پیش بینی کنیم از این نقطه، تقاضای طلاق صورت می‌گیرد، در خواست طلاق زنان به خاطر اعتیاد همسران‌شان است. پژوهش‌هایی که در این باره صورت گرفته نشان می‌دهد ۶۰ درصد از زنانی که در یک سال اول از دواج به دادگاه مراجعه کرده و تقاضای طلاق داده‌اند، همسران معتمد داشته‌اند. یعنی اینها به مرز بی‌تحملی رسیده‌اند و دیده‌اند نمی‌توانند آن زندگی را ادامه بدهند. پس اعتیاد می‌تواند یکی از عوامل مهم باشد.

نکته دیگر اینکه مطابق با قانون مدنی ایران، مرد رئیس و نان آور خانه است. وقتی ما می‌گوییم مرد، رئیس و نان آور خانه است، مفهومش این است که در دنیای شهرنشینی امروز که دیگر کار کردن روی زمین کشاورزی و گوسفندداری معنایی ندارد، این مرد باید شغل و درآمد داشته باشد تا رئیس و نان آور بماند. خوب وقتی در جامعه‌ای بحران اقتصادی و بیکاری باشد، مردهایی که نان آور هستند از این وظیفه‌شان باز می‌مانند. از آن طرف وقتی مرد از این وظیفه اصلی باز ماند عملاً اقتدار و ریاست خود را در خانواده از دست می‌دهد و بحران خانوادگی و زناشویی پیش می‌آید. اینجا دیگر مرد رئیس نیست و مطابق با قانون مدنی ایران، زن زمانی می‌تواند از مرد تمکین کند که مرد نان آور باشد. شما این را در قانون و شرع دارید که زن از شوهرش تمکین می‌کند چون شوهرش نان آور است. باز می‌بینیم درصدی از کسانی که کارشان به طلاق می‌رسد، قبلاً شاغل بوده‌اند یعنی آن اقتدار را داشته‌اند اما بعد بنا به دلایلی شغل خود را از دست داده‌اند و ورشکست یا معتمد شده‌اند یا کارخانه‌ای که در آن کار می‌کردند تعطیل و بعد از مدتی هم اختلافات زناشویی شروع شده است چون نتوانسته‌اند اجاره خانه‌شان را پرداخت کنند و هزینه‌های زندگی همین طور روی هم انباشته شده است.

آقای دکتر! برخی از کارشناسان، عامل اقتصادی را در وقوع طلاق‌ها چندان مهم

نمی‌دانند. یعنی مثلاً می‌گویند اگر واقعاً بین زن و مرد همدلی و وفاق باشد بحران اقتصادی را در می‌کنند. دیدگاه شما در این باره چیست؟

عرض بنده این نیست که هر خانواده‌ای به مشکلات اقتصادی بر خورد کرد، بلافاصله متلاشی می‌شود اما شما نمی‌توانید همین مشکلات اقتصادی، دامنه و تداومش را هم نادیده بگیرید چون به هر حال تنش زاست. بله ممکن است یک زن آن قدر خوب عمل کند که با وجود بیکاری همسرش، خانواده پابرجا بماند یعنی هم مدیریت بیشتر در هزینه‌ها کند و هم اینکه خودش کاری پیدا و بخشی از هزینه‌ها را تأمین کند اما واقعیت این است که وظیفه تأمین معاش در شرع و قانون برعهده مرد است و اگر زنی کار نکند هیچ کس حق بازخواست از او را ندارد. یا مثلاً شما در رابطه بین اعتیاد مرد و فروپاشی خانواده می‌بینید مهم است که شدت و میزان اعتیاد همسر چقدر باشد. مهم است که آیا او با وجود اعتیاد می‌تواند وظایف شغلی‌اش را انجام دهد یا نه؟ آیا آنقدر اندوخته دارد که خانواده بتواند تا زمان ترک از آن اندوخته استفاده کند یا دست کم خانواده مرد یابستگان او قدرت حمایت از او را دارند یا نه. مهم است بدانیم او جزو کدام طبقه است. چون اعتیاد در طبقات بالا چندان ضربه اقتصادی نمی‌زند، اعتیاد در این طبقات ضربه منزلتی می‌زند. زنی که در طبقه بالا هستند احساس می‌کنند منزلت اجتماعی آنها پایین آمده است اما زانی که در طبقات پایین هستند وقتی همسرشان معتمد می‌شود، بیشتر ضربه اقتصادی برایشان محسوس است. پس همه این متغیرها نقش بازی می‌کند اما به هر حال نمی‌شود منکر عامل اقتصادی بود.

عامل مؤثر دیگر تغییراتی است که در نوع زندگی و نگاه ما به خانه رخ داده است. این تغییرات به تدریج از دهه ۶۰ به بعد با تولید انبوه و مصرف انبوه آغاز شد و ما به شدت درگیر تطبیق دادن نیازهایمان با درآمد‌هایمان شدیم. خوب این تحولات مصرف روی اختلافات زناشویی اثر گذاشت. آدم‌ها به تدریج برای آنکه در مسابقه مصرف بیشتر و گران‌تر و لوکس‌تر عقب نمانند، دوشغله و سه شغله شدند. شما در نظر بگیرید وقتی کارگری هشت ساعت به طور مداوم کار می‌کند، یعنی هشت ساعت به لحاظ جسمی، روانی و ذهنی انرژی خودش را از دست داده است. پس او باید بعد هشت ساعت کار برگردد پیش خانواده و همسر، دو ساعت استراحت کند و بعد با روحیه باز نقش همسری و پدری خود را ایفا کند. ولی ما امروز آدم‌های بسیاری را در جامعه می‌بینیم که از ۵ و ۶ صبح بیرون هستند تا ۱۰ - ۹ شب بلکه بیشتر. شما از مردی که ۵ و ۶ صبح از خانه بیرون رفته و ۹ شب به خانه برمی‌گردد چه انتظاری دارید؟

انتظار یک جنازه.

بله، از این مرد همان قدر باید انتظار داشت که از یک جنازه انتظار داریم. یک مردی که ۶ صبح رفته و ۱۰ شب برمی‌گردد، آیا می‌تواند تکالیف عاطفی خودش را انجام بدهد؟ حالا وظیفه تربیتی بماند. این جاست که ما کم‌کم شاهد روابط سرد زناشویی حتی در

میان گروه‌های جوان خواهیم بود. تردید نکنید روابط زناشویی یکی از عوامل تحکیم رابطه زوج هاست و اگر دغدغه معاش چنان ذهن آدم‌ها را درگیر کند که همه فضای جسمی و ذهنی آنها با این دغدغه همراه باشد، آدم‌ها نخواهند توانست به وجوه دیگری از تکالیف خود در خانواده عمل کنند.

از آن طرف ناهمگونی‌های فرهنگی و ذهنی عجیبی هم پیش می‌آید. شما امروز در طبقات متوسط جامعه می‌بینید که اشتغال مردها نسبت به زن‌ها بیشتر است. زن‌ها فرصت بیشتری برای حضور در خانه‌ها دارند. از طرف دیگر ابزارهای جدید و نوین ارتباطی به همراه ماهواره در دسترس زنان خانه‌دار است. سریال‌های ماهواره‌ای با انواع رنگ و لعاب‌ها در اختیار زنان خانه‌دار است و آنها خواه ناخواه ظاهر و سبک و شیوه زندگی‌شان را با زنان و دختران این سریال‌ها مقایسه می‌کنند. از طرف دیگر مردی که برای تأمین نیازهای خانواده تلاش می‌کند، تلاش‌هایش چندان به چشم خانواده نمی‌آید چون تلاش‌های او با مردانی در سریال‌ها مقایسه می‌شود که آنها بهترین خانه‌های مجلل و بهترین ماشین‌ها و غذاها را در اختیار همسر و فرزندان خود قرار داده‌اند و این در اختیارگیری به عنوان یک واقعیت محرز پذیرفته شده است. زنان، دختران و پسران این خانواده‌ها خودشان را با شخصیت‌های این سریال‌ها همانندسازی می‌کنند. بنابراین زن انتظار دارد مرد او همان رفتارها را داشته باشد که در سریال‌ها می‌بیند. کادوهای گران قیمت بخرد، هر چند وقت یک بار همسرش را به اصطلاح سورپرایز کند. خانواده را به گردش و تفریح‌های آن چنانی ببرد.

حتی اگر این انتظار را هم نداشته باشند، به هر حال آن حسرت و اندوه در دل این آدم‌ها کاشته می‌شود که چرا به این امکانات دسترسی ندارند.

دقیقاً! برنامه‌های ماهواره‌ای، ایده‌های جدیدی را در ذهن افراد جاگیر می‌کنند. چون این سریال‌ها عموماً در فضاهای مجلل ساخته می‌شود و ستاره‌های این فیلم‌ها از بهترین لباس‌ها و امکانات برخوردارند.

شما به نکته خیلی مهمی اشاره کردید. اینکه تلاش‌های یک مرد به خاطر نوع فضا سازی‌های ذهنی - فرهنگی این سریال‌ها ممکن است به چشم همسر و فرزندان او نیاید. یا حتی ممکن است مرد و زن توأمان کار کنند اما فرزندان اینها به خاطر قرار گرفتن در یک چتر مجلل مجازی جلوی تلویزیون و در قالب یک برنامه ماهواره‌ای آن تلاش‌ها را کم‌رنگ ببینند یا به هیچ‌بینگارند.

ببینید در جوامع صنعتی، اشتغال زنان بالاست و یکی از نکات مثبت درگیر بودن زنان در اشتغال این است که آنها با سختی کار مواجه هستند و با لمس واقعیت‌های اجتماعی به این موضوع پی می‌برند که بیرون، بهشت نیست. یک زن می‌داند باید هشت ساعت پشت صندوق دریافت کالا نشست و تند و تند کدبارهای کالاها را خواند و پول‌ها را حساب کرد و با یک سری رفتارهای تکراری و روزمره مواجه شد تا آخر ماه به یک درآمد

بیکاری و بی‌ثباتی در حوزه اشتغال برای اصناف نگرانی و تشویش خاطر ایجاد می‌کند و این نگرانی‌ها خواه ناخواه به درون خانواده‌ها هم منتقل می‌شود. از آن طرف ما نزدیک به یک میلیون خانواده داریم که سرپرست خانوار آنها اعتیاد به مواد مخدر دارند. پس بحث اعتیاد به مواد مخدر و الکل را در جامعه باید جدی‌تر بگیریم و با سیاست‌های کوتاه مدت و دراز مدت در صدد مهار اعتیاد افراد به مواد مخدر بر بیاییم. البته به نظر من یک کار مهم‌تر که قانونگذاران و دولت‌های ما نکردند، توجه به همین تعداد طلاق‌هایی است که امروز صورت می‌گیرد. وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم اکثر این طلاق‌ها، طلاق‌هایی است که در پنج سال اول زندگی مشترک اتفاق می‌افتد.

❓ می‌خواهید بگویید آثار زیانبار طلاق‌های زیر پنج سال بیشتر است؟

مسئله بیشتر است. امروز سن ازدواج برای مردها به ۳۲ سال و برای زن‌ها به ۲۹ سال رسیده است. وقتی اینها مثلاً پنج سال بعد یا کمتر از هم جدا شوند، یعنی سن زن به ۳۴ سال و سن مرد به ۳۷ سال رسیده و این زن و مرد در اوج جوانی و قدرت جنسی از هم جدا می‌شوند. به عبارت دیگر ما عموماً در طلاق‌های زیر پنج سال زندگی، فرزند نداریم که یک نقطه مثبت و منفی محسوب می‌شود. مثبت است چون فرزند طلاق نداریم و منفی است، چون سن باروری را از دست می‌دهیم. از آن طرف هم این زوج در اوج توانایی و نیاز جنسی از هم طلاق می‌گیرند در حالی که معلوم نیست آیا اینها چه مرد و چه زن مجدداً می‌توانند ازدواج کنند؟ البته بخش قابل توجهی از زنان مطلقه ما شاغل نیستند و در صورت طلاق با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو خواهند شد. با

مختصری رسید، بنابراین این زن می‌داند که سختی کار یعنی چه، پس او توقعات خود را پایین خواهد آورد چون می‌داند همسر او هم در شرایطی مشابه یا بدتر از او قرار دارد. ولی ما عموماً در جامعه مان، نه فرزندان و نه همسران مان را با این فضاها آشنا نمی‌کنیم و آنها نمی‌دانند سختی کار یعنی چه. در صورتی که خانواده‌ها چه در مقام فرزند و چه همسر باید بدانند پول در آوردن، اغلب کار سختی است. اگر خانواده‌ها در جریان این واقعیت‌ها قرار گیرند، این روحیه تلون و رنگ و لعاب در جامعه ما که از عوامل طلاق هم محسوب می‌شود تعدیل خواهد شد. ما امروز این تلون را چه در جامعه شهری و چه جامعه روستایی مان می‌بینیم، در صورتی که در گذشته نوعی هم شکلی ظاهری و فکری در جوامع شهری و روستایی ما برقرار بود. شما امروز در جامعه شهری این تلون و تنوع خواهی را چه در ظاهر و چه در ذهن و افکار آدم‌ها می‌بینید. از طرف دیگر آدم‌های جامعه ما حتی نخبه‌ها متأسفانه عمدتاً اهل مطالعه نیستند و بنیان‌های فکری ما ضعیف شده است، بنابراین ظواهر، زودتر چشم آدم‌ها را می‌گیرد و انتخاب آدم‌ها بیشتر از آن که عقلانی باشد احساسی است.

❓ شما به چند عامل مهم و اثرگذار در موضوع

طلاق اشاره کردید که به زعم جنابعالی بیشترین نقش آفرینی در بسط و تشدید پدیده طلاق را در جامعه ایرانی بازی می‌کند. اگر بخواهید مؤلفه‌ها و عوامل مهار کننده را تبیین کنید، چه نکاتی به چشم خواهد آمد؟

اول اینکه اگر می‌خواهیم راهکارهایی در این زمینه ارائه کنیم، حتی الامکان راهکارهای ما واقع بینانه باشد. این یک واقعیت است که ما امروز نمی‌توانیم تکنولوژی را کنار بگذاریم. ما نمی‌توانیم در جامعه به ویژه طبقات متوسط و رو به پایین با تکنولوژی مقابله کنیم. تکنولوژی روز به روز پیش می‌رود و زندگی ما را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. مثل یک توفانی که شما را در بر گرفته است، اما این تمام صورت مسئله نیست، یعنی اینکه ما نمی‌توانیم عملادر فضای تقابلی با تکنولوژی قرار بگیریم به این معنا نیست که پس باید دست‌هایمان را بالا ببریم و هیچ اقدامی نکنیم. ما از آن طرف باید ببینیم چه بنیان‌هایی را در جامعه ایجاد کنیم تا در برابر این توفان‌ها یک سد مناسب باشد. برای این کار حتماً نیاز داریم آدم‌هایی داشته باشیم که اهل اندیشیدن، استدلال کردن و احترام به منطق هستند و می‌توانند اصل و فرع موضوعات را تشخیص دهند و در این قیاس‌های مع الفارق به راحتی سرشان کلاه نرود. در کنار این موضوعات ما نیاز به جامعه‌های با ثبات اقتصادی بالا داریم. به ویژه تأمین شغلی کسانی که در سنین ۲۰ تا ۵۰ سال قرار دارند، بسیار مهم است چون این سنین عملاً در فرآیند تولید و تکاپو قرار دارند و بیشترین بازدهی فکری و تولیدی و عملی از همین گروه انتظار می‌رود، پس ما برای مردانی که در این بازه سنی قرار دارند، حتماً باید برنامه داشته باشیم. این میزان از





چالش‌های خانواده ایرانی بانگ‌ش به حوزه ارتباطات
در گفت‌وگو با دکتر مهدی منتظر قائم، استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

امروز نه خانواده پیوسته داریم نه خانواده هسته‌ای خوب

دکتر مهدی منتظر قائم، استاد بار گروه ارتباطات اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران چهره‌ای بسیار جدی و سختگیرانه دارد و با یک خبرنگار هم که بعد از کلی چانه‌زنی به حضور پذیرفته مثل یکی از دانشجویانش رفتار می‌کند، با این همه من جرئت به خرج می‌دهم و در طول مصاحبه حرف‌هایش را قطع می‌کنم تا گاهی ابهام‌ها را مطرح کنم و گاهی اگر بتوانم گفت‌وگو را به سمت فضایی که در پرسش‌های آماده و لحظه‌ای مهیا می‌شود، بکشانم. جذابیت گفت‌وگو با این چهره علوم اجتماعی، نگاه به تحولات خانواده ایرانی از دو منظر اجتماع و ارتباطات است. گفتنی است عنوان رساله دوره دکتری این تحلیلگر اجتماعی، «اثرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ویدئو در ایران» است. وی مؤلف کتاب‌هایی چون «مخاطب شناسی»، «مجموعه گفت‌وگو با صاحب‌نظران رسانه پیرامون حال و آینده رادیو»، «روسی‌گری در ایران» و مقالات «بررسی و نقد سیاست ماهواره‌ای ایران با تکیه بر تجربه کشورهای آسیایی» و «پنترنت سرمایه اجتماعی و گروه‌های خاموش» است.

سعيد
کیان‌مهر

جناب دکتر منتظر قائم! بحث مادر باره خانواده ایرانی است و چالش‌هایی که امروز خانواده ایرانی با آن مواجه است. عموماً یکی از مهم‌ترین موارد اتهام هم به سمت فناوری‌های ارتباطی جدید رفته است که به ویژه در این دو سه ساله از رشد عجیبی برخوردار بوده و به نوعی بدنه جامعه ما را درگیر کرده است. نگاه شما به عنوان یک متخصص حوزه ارتباطات به این حواشی که امروز در خانواده‌های ما دیده می‌شود، چیست؟ اجازه بدهید من ابتدا توضیحی کلی بدهم. ببینید تکنولوژی‌های ارتباطی، بسترها و ابزارهایی هستند که کیستی و چیستی هویت فردی و زندگی جمعی ما از طریق و به واسطه آنها شکل می‌گیرد. این نه در عصر حاضر که در همیشه تاریخ بوده و گفتن این حرف هم به این معنا نیست که این تکنولوژی‌ها به تعبیری فعال مابنده هستند و عاملیت مطلق دارند، بلکه اتفاقاً این تکنولوژی‌ها خیلی کم ایجادکننده چیزی هستند و بیشتر انتقال‌دهنده یا تکثیرکننده عواملی هستند که بدون این تکنولوژی‌ها هم در جهان بشری وجود دارند اما به دلیل اینکه در گذشته امکان انتقال نمی‌یافتند، اثرگذاری سریع یا وسیع

پیدانمی‌کردند در حالی که با ظهور تکنولوژی‌های جدید ممکن است اثرگذاری مورد نظر را پیدا کنند.

البته این کیستی و چیستی انسان شامل همه ابعاد، گرایش‌ها و نگرش‌ها، رفتارها و هویت فردی و جمعی ما می‌شود. خانواده هم به عنوان ساخت و نهاد اجتماعی لاجرم تحت تأثیر مستقیم و غیرمستقیم فضای نگرشی، عاطفی، احساسی و کارکردی و شناختی است که مستقیم یا غیرمستقیم از طریق تکنولوژی‌های ارتباطی به وجود می‌آید و تغییر این تکنولوژی‌ها ممکن است آن گرایش‌ها و نگرش‌های پایه زندگی خانوادگی را تحت تأثیر قرار بدهد، کما اینکه می‌تواند هویت ملی یا قومیتی یا زبانی یا بقیه انواع هویت‌های اجتماعی و فرهنگی را تحت تأثیر قرار بدهد، یعنی اگر ما هر کدام از ساخت‌های اجتماعی را انباشت و تراکمی از مجموعه نگرش‌ها، ارزش‌ها، دانش‌ها، آگاهی و رفتارها تصور کنیم، تکنولوژی‌های ارتباطی می‌توانند شدت، میزان و جایگاه برخی از مؤلفه‌ها را کمابیش تحت تأثیر قرار دهند، در نتیجه آن ساخت‌هایی تا حدودی می‌توانند تغییر کنند.

من مثالی خدمت‌تان بزنم. فرض کنید غذایی هست که همه اقوام ایرانی این غذا را می‌پزند اما فلان نوع سبزی که مال یک منطقه جغرافیایی است قبلاً در غذاهای همان منطقه به کار می‌رفته، حالا وقتی جاده ساخته می‌شود و ماشین می‌آید و تولید آن گیاه بیشتر می‌شود آن گیاه انتقال پیدا می‌کند به بقیه اقوام. ممکن است همه اقوام هم از آن نوع گیاه استفاده نکنند اما هستند خانواده‌هایی که خوش‌شان می‌آید که در تولید فلان غذا از گیاه استفاده کنند.

ببینید ارتباط کاری که می‌کند این است که بستر انتقال را فراهم می‌کند تا آن مقوله‌ها از برای مرزها - هر نوع مرزی - عرضه شود. تازه انسان‌ها هستند که آن مفهوم را باید دریافت کنند، بپذیرند و به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه وارد فرآیند ساخت‌دهی به جهان اجتماعی خودشان کنند. این اتفاقی است که همیشه افتاده و البته

تکنولوژی قابلیت‌هایی دارد اما جامعه این قابلیت‌ها را درک نمی‌کند و از آن قابلیت‌ها استفاده می‌کند اما به دلیل کمبود دانش و مهارت برای درک و کنترل آن ویژگی‌های تکنولوژی آن ظرفیت نهفته در تکنولوژی است که عملیاتی می‌شود تا زمانی که جامعه آگاهی، دانش و مهارت لازم برای کنترل آن ظرفیت‌ها و کارکردهای منفی را به دست بیاورد و در مقابل تکنولوژی بتواند قدم علم کند و به تعبیری این هیولا را رام و جن را در درون بطری کند

در این ۲۰ - ۱۰ سال گذشته به شکل شدیدتری دارد می‌افتد.

در جهان جدید، انقلابی اتفاق افتاده؛ انقلاب دیجیتال یا تکنولوژی‌های مجازی. این تکنولوژی‌ها به دلیل استفاده از کامپیوتر و پروسوسور - پردازنده - کاری که کرده‌اند این بوده که امکان ارتباطی را بسیار سریع، راحت، سهل الوصول و ارزان تقریباً در اختیار همه انسان‌ها قرار داده‌اند. این رواج زیاد تکنولوژی‌ها در کنار کامپیوتریزه شدن، مینیاتوری‌زده شدن و چندرسانه‌ای شدن باعث شده که تولید، عرضه، نگهداری، آرشو، بازیابی و مصرف انواع محتواها از جمله کلامی، صوتی و تصویری از طرف هر تولیدکننده‌ای برای هر تعداد از مخاطبان یا مصرف‌کنندگان فراهم شود.

؟ یعنی هر فرد به مثابه یک رسانه عمل می‌کند؟

بگذارید بدون تعارف بگویم، حقیقتاً از این اصطلاحات خوشم نمی‌آید که مثلاً هر فرد را یک رسانه در نظر بگیریم. اینها بیان علمی نیستند و متأسفانه در فضای ذهنی جامعه ما چنین تعبیری امکان‌پذیر است و زیاد دارند.

؟ کسی که در اینستاگرام یا فیس‌بوک ۵ هزار یا ۱۰ هزار دنبال‌کننده دارد، مثل یک رسانه عمل نمی‌کند؟

نه، در واقع هر فرد امکان این را پیدا می‌کند که از حالت گیرندگی یا مخاطب بودن محض تبدیل بشود به تولیدکنندگی و عرضه‌کنندگی، بنابراین مفهوم

«مخاطب منفعل محض خطاب» گذشته، تبدیل می‌شود به «مخاطب - تولیدکننده» یا «مخاطب - مشارکت اجتماعی» یا «مخاطب - ژورنالیست» یا تعبیر دیگر.

ببینید اینکه ما هر تولیدکننده پیام را یک رسانه بنامیم، تعبیر درستی نیست به خاطر اینکه رسانه اعم از تولیدکننده است و شامل تکنولوژی واسط هم می‌شود. رسانه خودش تولیدکننده را دربردارد، کما اینکه محتوا را هم در بر دارد.

امروز ده‌ها هزار وبلاگ نویس یا صدها هزار نفر در شبکه‌های اجتماعی مثل اینستاگرام یا فیس‌بوک هر کدام یک یک رسانه نشده‌اند. ما در واقع یک فضای ارتباطی داریم اما هر کسی در این فضا امکان این را پیدا می‌کند که توان تولید خودش را به کار ببرد و این تولید را در فضایی شخصی شده عرضه کند. در واقع ما الان در عصری به سر می‌بریم که یک سورسانه و تولیدکنندگان

سیاسی و از این دست. در واقع در یک جامعه شبکه‌ای این امکان فراهم می‌شود که آدم‌ها هم جنس خودشان را بهتر و زودتر پیدا کنند و با آنها بتوانند فضای ارتباطی تعاملی را به وجود بیاورند که بر اساس خواست و تمایل مشترک به تولید، انتقال، عرضه و دریافت محتواهای ارتباطی بپردازند.

؟ آقای دکتر! انقلاب و تحولی که به تعبیر شما در شکل ارتباطات ما صورت گرفته، چه تأثیری بر ساختار خانواده ایرانی گذاشته است؟

قبل از اینکه این پرسش را پاسخ بدهم، اجازه بدهید یک مقدمه عرض کنم. بحث اولی که من داشتم که تکنولوژی‌های ارتباطی متحول شدند و به دنبال آن پدیده‌های اجتماعی می‌توانند تغییر کنند ما باید به این لفظ امکان در این گزاره دقت کنیم. معنای این حرف این نیست که حتماً تغییر تکنولوژی‌ها فلان اثر حتمی



و قطعی را به دنبال می‌آورد، بلکه تغییر تکنولوژی‌ها امکان تحقق اثرات مثبت یا منفی را افزایش می‌دهد ولی تحقق این امکان در نتیجه کاربری و رفتار انسان‌هاست که عملیاتی می‌شود. ما در واقع آن محتمل را ممکن می‌کنیم و ممکن را محقق می‌کنیم. انسان‌ها هستند که این کار را انجام می‌دهند نه خود تکنولوژی. البته ما باید گزاره دیگری را هم این وسط اضافه کنیم که بالاخره تکنولوژی، ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها و آثار نهفته‌ای در خودش دارد که معمولاً هم در لحظه اختراع یا اشاعه تکنولوژی از سوی اکثریت مردم کشف نشده و مردمان با آگاهی‌های قدیمی‌شان رفتار می‌کنند و این رفتار با توجه به قابلیت‌های نهفته در تکنولوژی ممکن است غالباً هم به آثار منفی در یک دوره زمانی منتهی شود، یعنی تکنولوژی قابلیت‌هایی دارد اما جامعه این قابلیت‌ها را درک نمی‌کند و از آن قابلیت‌ها استفاده می‌کند اما به دلیل کمبود دانش و مهارت برای درک و کنترل آن ویژگی‌های تکنولوژی آن ظرفیت نهفته در تکنولوژی است که عملیاتی می‌شود تا زمانی که جامعه آگاهی، دانش و مهارت لازم برای کنترل

حرفه‌ای حضور دارند و در سوی دیگر مخاطب محض دریافت‌کننده دیگر وجود ندارد. به اصطلاح ما می‌گوییم ارتباطات به صورت عمودی از بالا به پایین تبدیل شده به ارتباطات افقی و شبکه‌ای.

؟ یعنی ارتباطات عمودی و سنتی دیگر وجود ندارد؟

این بدین معنا نیست که ارتباطات عمودی و سنتی وجود ندارد اما سهم این ارتباطات از کل فرآیندهای ارتباطی در جامعه به شدت کاهش پیدا کرده است. در این فضا هم ارتباطات عمودی پایین به بالا ممکن می‌شود، هم ارتباطات افقی بین خود مردمان جدا از ساختارهای قدرت فراهم می‌شود، بنابراین جامعه به شکل یک جامعه شبکه‌ای درمی‌آید که هر فرد می‌تواند حرف و پیام خودش را به صورت افقی به همه انسان‌های دیگری که به نوعی با آنها دارای علایق، سلیق، خواست‌ها، ذهنیت و منافع مشترک است عرضه کند؛ از جمله سن، جنسیت، شغل، جایگاه‌های اقتصادی - اجتماعی، رویکردهای

آن ظرفیت‌ها و کارکردهای منفی را به دست بیاورد و در مقابل تکنولوژی بتواند قدم علم‌کنند و به تعبیری این هیولا را رام و جن را در درون بطری کند.

می‌خواهم بگویم ظرفیت نهفته تکنولوژی امر قابل قبولی است اما این امری نیست که ورای اختیار، آگاهی و اراده فردی و جمعی ما عمل کند. علت غلبه آسیب‌زایی تکنولوژی، کمبود دانش و مهارت جامعه به کاربرنده آن است. حالا اگر جامعه هر چه سریع‌تر، عمیق‌تر و جدی‌تر این ظرفیت‌های آسیب‌افزایی تکنولوژی را درک کند و در برابر آن بدلش را بزند، این جامعه می‌تواند توفیق داشته باشد که اثرات منفی را هر چه سریع‌تر کم‌تر کند و اثرات مثبت را به حداکثر برساند.

؟ شما فناوری‌های ارتباطی را به مثابه ابزار تلقی می‌کنید اما شاید کسانی معتقد باشند که به خود این فناوری به مثابه یک پدیده فرهنگی می‌شود

جامعه‌ما می‌شوند قطعاً تکنولوژی‌ها جهت‌گیری درونی دارند که فرهنگ اختراع‌کننده آن به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه در این ابزار نهادینه کرده اما ما جامعه کاربر هستیم که این تکنولوژی را باید به کار بگیریم و اگر ما این ظرفیت‌ها را هر چه زودتر درک کنیم امکان این را پیدا می‌کنیم که تکنولوژی را در اختیار منافع فرهنگی خودمان بگیریم یا اینکه با مقاومت کمتری با تغییرات فرهنگی هم‌نوا شویم.

ببینید صد سال پیش قطعاً ساخت خانواده در ایران پیوسته بود، یعنی حداقل سه نسل در درون خانواده زندگی می‌کردند. فرزندان از دواج کرده از خانه خارج نمی‌شدند و پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ کانون نقل خانواده بودند و روابط سه‌نسلی به وجود می‌آمد و بسیاری از این عوامل ساختاری و ارزشی در آن ساخت معنا پیدا می‌کرد اما به هر حال نظام شهرسازی ما، آپارتمان‌نشینی، خودرو، لوازم زندگی، ارزش‌های مدرنیته، مصرف‌گرایی

را در ایران تحت تأثیر قرار می‌دادند، بنابراین امروز به جایی رسیده‌ایم که خانواده پیوسته فروپاشیده، خانواده هسته‌ای با دوام هم نتوانستیم درست کنیم. چرا؟ برای اینکه دموکراسی بین جنسیتی یا اصول فرزندداری در درون خانواده هسته‌ای را نپذیرفتیم و در وظایف تربیتی متناسب با این خانواده هم ناکام بودیم. ببینید ما تشویق می‌کنیم به ازدواج در سنین پایین، از آن طرف پدر و مادر جوان، قبل از اینکه به بلوغ ارزشی و فرهنگی رسیده باشد، مسئول تربیت فرزندان می‌شود که نمی‌تواند از عهده این کار بر بیاید، بنابراین وظیفه تربیت را واگذار می‌کنیم به آموزش و پرورش، نهادهای اجتماعی و رسانه‌های جمعی. الان ۲۰-۱۰ سالی است که والدین مادر واقع از ایفای نتیجه تربیتی خودشان باز مانده‌اند. بنابراین آن اتفاقی که در غرب، آسیب خانواده هسته‌ای تفسیر می‌شد و متولیان و متخصصان کلی برنامه می‌دادند که آن آسیب محدود شود، در جامعه ما تبدیل به تیپ زمال شده است. عرض من این نیست که ما حتماً باید مقاومت یا همنوایی می‌کردیم ولی می‌گویم هر کاری می‌خواستیم انجام بدهیم باید آن کار را آگاهانه و با برنامه‌ریزی انجام می‌دادیم. نه اینکه بنشینیم و فقط منفی بافی کنیم و بعد از آنکه نیروهای طرفدار تغییر از حد تحمل ما بیشتر شد، یکباره درها را باز کنیم و بگویم این تغییرات اتفاق می‌افتد و هیچ کاری هم نمی‌شود کرد.

؟ چرا ما نتوانستیم آگاهانه در برابر موج این تغییرات قرار بگیریم؟
سؤال بزرگی است.

؟ یعنی همه ساخت‌ها را در بر می‌گیرد؟
همه ساخت‌ها، ببینید چرا ما در عرصه سیاسی نتوانستیم با وجودیک چالش ۲۰۰ ساله بین فرهنگ ایرانی اسلامی - با همه همنوایی‌ها و چالش‌های درونی‌اش - یا مدرنیته غربی یک مدل کارا ارائه و این فرآیند مدرنیته و معاصر شدن را با چالش‌های کمتری طی کنیم. ما در خیلی از عرصه‌ها نتوانستیم، حالا اینکه چرا نتوانستیم عوامل بسیار زیادی دارد. شاید یکی از عوامل اصلی که قابل ذکر باشد فقدان یک نظریه بنیادین باشد.

ببینید دور کن فرهنگ ایرانی و اسلامی ما اسلام و به ویژه تشیع و ایرانی بودن ماست اما چهار پنج قرن است که ما به یک مدل قابل دفاع از ترکیب این دو نرسیده‌ایم. در نتیجه سلطه حکومت‌های مختلف که هر کدام منطبق بر یکی از ایدئولوژی‌های محتمل در این طیف هستند باعث شده که بقیه ایدئولوژی‌ها را به سکوت وادار کند و به حاشیه براند و هیچ وقت یک گفت‌وگوی ملی در ایران در نگرفته که بالاخره هویت ملی از دور کن ایرانی بودن و اسلامی بودن چگونه باید تعریف شود. به همین دلیل ما ۲۰۰ سال است که نتوانستیم ترکیب دارای کار کرد گسترده و عمیق که کمترین چالش را ایجاد کند، در بین نیروهای مختلف اجتماعی تولید کنیم و حالا این هویت ایرانی و اسلامی ما بر خورد کرده با مدرنیته و این برخورد هم روز به روز در حال عمیق‌تر شدن و گسترده‌تر شدن است و در همین تعامل ما بیشتر رویکردهای نفی‌گرایانه



و بسیاری از این پدیده‌ها وارد جامعه ما شد و الان تیپ خانواده پیوسته وجود ندارد و قطعاً خانواده هسته‌ای شده است.

حالا اگر ما در این صد سال گذشته درک می‌کردیم که خانواده هسته‌ای خیلی هم چیز بدی نیست، می‌توانستیم بهتر سیاستگذاری کنیم تا لاقلاً خانواده هسته‌ای از هم گسیخته و متلاشی نداشتیم. خانواده هسته‌ای با دوام داشته باشیم یا نه، ما معتقد می‌شدیم که خانواده هسته‌ای خوب نیست ولی می‌توانستیم آگاهانه مقاومت کنیم و جلوی فروپاشی خانواده پیوسته خودمان را بگیریم. ببینید ما نه آگاهی پیدا کردیم به اینکه کدام یک از ساخت‌های خانواده خوب است و نه اینکه چگونه باید از آن دفاع کنیم.

؟ چرا این آگاهی به وجود نیامد؟
برای اینکه ما فقط مقاومت منفی کردیم، بدون آگاهی درباره عواملی که جبراً یا اختیاراً داشتند ساخت خانواده

نگاه کرد چون به هر حال از یک سامانه فرهنگی دیگری با باورها و علایق دیگری وارد جامعه دیگری شده است.

می‌شود این را گفت اما گفتن این حرف چه مشکلی را از ما حل می‌کند. شما نگاه کنید خودرو وارد ایران شد و کل نظام شهرسازی، روابط اجتماعی و بُعد خانوادگی را هم متحول کرد، حالا فرض کنید ما بنشینیم و از منظر دفاع از ارزش‌های خانوادگی ۱۰۰ سال قبل، علیه خودرو موضع بگیریم این نوع موضع‌گیری‌ها چه چیزی را تغییر خواهد داد. آیا خودرو از جامعه ما حذف خواهد شد. ما ظرفیت‌های تکنولوژی را زودتر درک کنیم، می‌توانیم به حفظ ارزش‌های جامعه خودمان بهتر نائل شویم یا اینکه صرفاً بنشینیم و حتی نقادانه هم نه، نق‌زانه درباره ساختار فرهنگی این تکنولوژی‌ها افسانه‌سرایی کنیم و هیچ وقت هم این افسانه‌سرایی‌ها ما را به یک کنش مثبت و بازدارندگی جدی هدایت نکند. بله، تکنولوژی‌ها قطعاً یک محصول فرهنگی‌اند، از یک فرهنگ دیگری وارد



۱۰۰ سال پیش قطعاً ساخت خانواده در ایران پیوسته بود، یعنی حداقل سه نسل در درون خانواده زندگی می کردند. فرزندان ازدواج کرده از خانه خارج نمی شدند و پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ کانون ثقل خانواده بودند و روابط سه نسلی به وجود می آمد و بسیاری از این عوامل ساختاری و ارزشی در آن ساخت معنا پیدا می کرد اما به هر حال نظام شهرسازی ما، آپارتمان نشینی، خودرو، لوازم زندگی، ارزش های مدرنیته، مصرف گرایی و بسیاری از این پدیده ها وارد جامعه ما شد و الان تیپ خانواده پیوسته وجود ندارد و قطعاً خانواده هسته ای شده است

را پسندیدیم. اصلاً باید پرسید چرا پسند ایرانی غالباً به سمت افراط در امتناع حرکت می کند. این هم باز برمی گردد به خصلت های ملی و فرهنگی که مادر طول قرن های متمادی داشتیم. شاید بشود گفت دسترسی به پول نفت به عنوان پشتیبان دولت های مرکزگرا، حاکمان را از جامعه و واقعیت تاریخی بی نیاز کرده است، بنابراین حاکمان ایدئولوژی هایی را پروراندند که کمترین ارتباط معنادار و کارکردی را با خیابان و توده های مردم داشته است، بنابراین واقعیت گفت و گوها و گفتمان های جامعه ما هیچ وقت آن چیزی نبوده که مادر عرصه رسانه های رسمی می دیدیم.

حال این وسط خانواده ایرانی یک ساختار است که مبتنی بر پایه هایی شکل گرفته و این پایه ها اقتصادی، سیاسی، حقوقی، ارزشی و فرهنگی است. تکنولوژی های ارتباطی جدید بخش های زیادی از این پایه ها را در معرض چالش قرار می دهند.

منظور تان از چالش دقیقاً چیست؟

چالش به این معنا نیست که این پایه ها حتماً فرو خواهد ریخت. چالش به این معناست که زلزله ای آمده است اما اگر ما بلد باشیم خانه هایمان را محکم بسازیم، زلزله قوی هم نمی تواند این خانه را فرو بریزد. چالش حتماً به معنای تهدید نیست. چالش به معنای امکان وقوع تهدید است، اگر ما آمادگی مقابله با آن را نداشته باشیم. اجازه بدهید

من مثال ساده ای بزنم. ببینید یک نوجوان آخرش قرار است با گذر شب و روز تبدیل به جوان شود. این تغییر یک حرکت جبری است. هیچ پدر و مادری نمی تواند نوجوان خودش را در سال های نوجوانی فیکس نگه دارد. بالاخره شب و روز می چرخد و با این چرخش این نوجوان در درون خودش تحولاتی را حس می کند و آخرش باید تبدیل به جوان شود. موقعی که یک نوجوان در شرایط زندگی قرار می گیرد، اگر بتواند نوجوان خوبی بوده باشد و بشود جوان خوبی، ما می گوئیم این نوجوان گذار موفقیت آمیزی را طی کرده و هیچ بحرانی را حس نمی کند اما به هر حال چالشی حادث شده است. فرض کنید ما از عهده چالش برآمده ایم و یک نوجوان خوب تبدیل شد به جوان خوب. این هم نیست که این تبدیل، طبیعی و بدون هیچ برنامه ریزی اتفاق افتاده باشد. نه! همین تبدیل شدن به یک جوان خوب و کارا چالش بوده اما توانسته ایم این چالش را خوب مدیریت کنیم. حالا اگر این نوجوان خوب

و بگوئیم ما چه کار می توانیم بکنیم. تکنولوژی آمده، هست، خواهد بود و قطعاً در آینده تکنولوژی هایی که دو سه دهه گذشته وارد جامعه ما شده اند، تشدید هم خواهند شد. ببینید ویدئو آمد، ما ۱۰ سال با ویدئو مبارزه کردیم اما نه تنها از بین نرفت، تکنولوژی ماهواره هم به آن اضافه شد. ماهواره آمد ما ممنوع کردیم، نه تنها از بین نرفت، اینترنت هم به آن اضافه شد. اینترنت آمد نه تنها از بین نرفت، گسترش پیدا کرد و تبدیل شد به شبکه های مجازی و موبایلی و در آینده تبدیل خواهد شد به اینترنت در آسمان، یعنی دسترسی همه به محتواهای اینترنتی حتی بدون نیاز به مخابرات و بسیاری از تغییرات دیگر. دقت می کنید؟ اینها تغییرات جبری فناوری است که اتفاق می افتد. این تغییرات نه موقتی هستند، نه آمده اند که بروند و نه آمده اند که صرفاً با ما مبارزه سیاسی - فرهنگی کنند. این تغییرات، تطور های فناوری اند که در کره زمین و برای کل بشریت اتفاق می افتند. حالا



تغییر کند و تبدیل شود به یک جوان نه چندان خوب ما می گوئیم چالش حادث شده است. نه! اینجا تعبیر غلط است. چالش در حال انتقال از نوجوانی به جوانی حادث می شود اما اگر ما از عهده این چالش بر بیاییم و مهارش کنیم و بتوانیم از این چالش، برون داد و نتیجه خوبی به دست بیاوریم موفق شده ایم، اگر نتوانیم این فرآیند را خوب طی کنیم ما از عهده چالش بر نیامده ایم نه اینکه چالش امروز به وجود آمده باشد. چالش در هر دو حالت هست.

و این وسط ما نباید نقش خودمان را پنهان کنیم

این نکته مهمی است و نه اینکه نقش خودمان را نباید پنهان بکنیم، ما به عنوان یک انسان، تنها چیزی که در اختیار داریم نقش خودمان است. ما به جای فراقنی تکنولوژی و تمدن غربی و فراقنی آثاری که رسانه های خارجی و رقبا در جامعه ما می گذارند، باید بنشینیم

ما به عنوان یک تمدن، به عنوان یک جامعه دینی، به عنوان یک ملت باید بگردیم ببینیم ما چگونه می توانیم خویش خویشتن خویش را در درون این بستر سیال فناورانه حفظ بکنیم. یعنی بیش از آنکه وا بدهیم و تسلیم بشویم و فناوری را قاهر و مسلط بدانیم برگردیم به خودمان و ببینیم در برابر این تکنولوژی ها چگونه می توانیم سیاست گذاری و عمل کنیم.

یعنی این فضا را به شکل بازار ببینیم که ما چه کالایی به این بازار ارتباطی می توانیم اضافه کنیم؟

ما هم به عنوان یک بازیگر فعال و رقیب جدی به زبان معاصر مسلط شویم و وارد شویم. اگر رقابت برای جلب توجه و وقت مصرف کنندگان است، ما هم محتوایی عرضه کنیم که بتواند جذابیت داشته باشد و وقت و توجه مخاطبان را جذب کند و ما از طریق آن بتوانیم به آن ارزش ها و هویت تاریخی خودمان تداوم ببخشیم

و به نسل‌های آینده متصل شویم، چون اگر ما نتوانیم عرضه خوبی کنیم رابطه آموزشی و تربیتی ما با نسل‌های آینده کمرنگ‌تر شود و قطعاً رقبای ما خواهند بود که وقت و توجه را به خودشان جلب می‌کنند و ارزش‌ها و دانش‌هایی که خودشان می‌خواهند در ذهن و ناخودآگاه کودکان و نوجوان‌های ما خواهند کاشت.

؟ فهم این بازار و شرکت در این محصول‌سازی به عهده چه کسانی است؟

به عهده همه. به عهده یک‌کایک ۸۰ میلیون ایرانی، به عهده یک‌کایک والدین ما، به عهده یک‌کایک معلمان و مسئولان تربیتی و آموزشی ما. به عهده یک‌کایک روحانیت معزز، به عهده یک‌کایک دلسوختگان، فرهیختگان، هنرمندان، دانشمندان و دانشگاهیان. ببینید این تغییری که ما با آن مواجه هستیم یک تغییر مقطعی یا موضوعی یا موردی نیست که بگوییم یک گوشه از تمدن اسلامی و ایرانی ما را تحت تأثیر قرار خواهد داد. این یک شیفت تمدنی خیلی بزرگ است. تمام تمدن ایرانی الان در معرض چنین چالشی قرار گرفته است، بنابراین افراد دارای باورهای دینی برای حفظ باورهای دینی‌شان، افراد دارای گرایش‌های ملی‌گرایانه برای حفظ ارزش‌های ملی‌گرایانه، افراد باورمند به هویت‌های قومی و زبانی برای حفظ مرزهای زبانی و قومیتی، والدین سنتی برای حفظ سنت‌ها و والدین مدرن برای حفظ عقلانیت و خودمختاری باید به میدان بیایند.

؟ یعنی همه این ظرفیت‌ها باید به کار گرفته شود؟

بله، باید عملیاتی کنیم. ما هیچ راهی نداریم جز یک مفاهیم، همراهی و هم‌اندیشی ملی با همه گروه‌های اجتماعی. البته در عمل با جایگاه‌های متفاوت، برای اینکه بتوانیم این چالش را مهار کنیم و سربلند از آن بیرون بیاییم. تجربیات تاریخی هم این را نشان می‌دهد. موقعی که ماهواره وارد ایران شد، ملی‌گراها از جمله فعال‌ترین افراد در برشمردن خطرات و آسیب‌های ماهواره‌ها و پخش مستقیم تلویزیونی بودند. خیلی قبل‌تر از اسلام‌گرایان یا مقامات سیاسی ماملی‌گراها این خطر را گوشزد می‌کردند. ببینید دلسوزان اقوام ایرانی نه آن‌ها که دنبال تجزیه طلبی محض هستند، نوعی که هویت‌طلبی و خودمختاری فرهنگی را درون مرزهای ملی تجویز می‌کنند، الان دارند فریاد می‌زنند از اثرات منفی تکنولوژی‌های ارتباطی که بر تجزیه طلبی فرهنگ سیاسی اثر می‌گذارد اما ما موقعی که می‌آییم و مدار سیاسی را بر اساس افراط پوز بسیونی قرار می‌دهیم، قطعاً خودمان را از همراهی بسیاری از نیروهای اجتماعی محروم می‌کنیم، بنابراین افرادی که در ساخت‌های هویتی در نقطه‌های میانی قرار دارند، برای ما فرقی با اپوزیسیون افراطی و تجزیه طلب پیدا نمی‌کنند. ما هستیم که نقطه اپوزیسیون را مدام تنگ‌تر و محدودتر تعریف می‌کنیم و خودمان را از اثرگذاری مثبت و همراهی سازنده بقیه گروه‌های ایدئولوژیک و گفتنی محروم می‌کنیم.

؟ در تحلیل و ارزش‌یابی آن چیزی که امروز سر خانواده ایرانی آمده است، چقدر ما درگیر تحریف‌های شناختی هستیم؟

من یک نکته درباره سؤال قبلی بگویم. بحث‌ها زیاد است و من فقط می‌رسم که یک گوشه از حرف‌ها را بزنم و طبیعتاً خیلی از حرف‌ها نگفته می‌ماند. من در سؤال قبلی وقتی پرسیدید این نقش آفرینی به عهده کیست گفتم همه، اما همه نقش یکسان ندارند. اینکه چگونه این نقش‌ها عملیاتی شود، نیازمند بحث است. ما باید بتوانیم نظام گفت‌وگو از ادراک عملیاتی کنیم. نهضت ملی مسئله آفرینی را نهادینه کنیم. مشارکتی همگانی در هویت‌سازی و هویت‌مندی ایجاد کنیم، به گونه‌ای که اکثر انسان‌ها درباره چیستی و کیستی خودشان و افراد تحت تکفل‌شان دغدغه‌مند باشند و برای پاسخ به این دغدغه هم راه و روش و طی طریق و رسیدن به پاسخ را در اختیار داشته باشند. خب این ارزش گفتن دارد و جای بحث است که چگونه این باید اتفاق بیفتد.

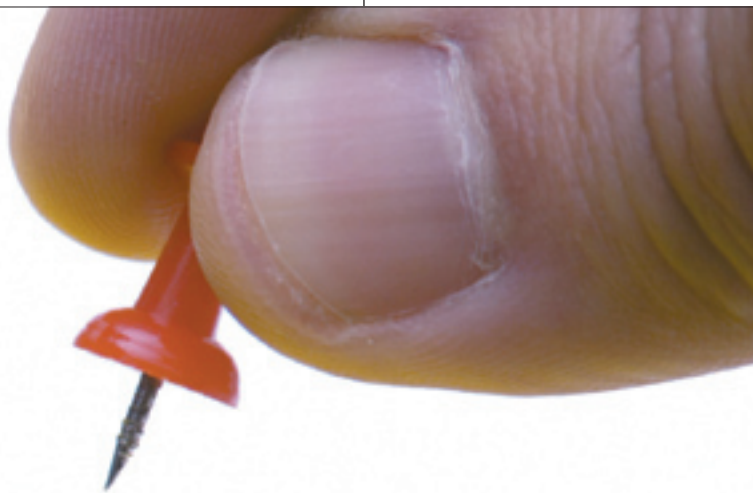
اما برگردیم به این پرسش‌تان. البته من جسارت نمی‌کنم بگویم تحریف‌های شناختی، اما مسئله را با لفظ دیگری بیان می‌کنم. به نظر من ما کم شناختی زیاد داریم. البته ممکن است بخشی از این کم شناختی ماصورت تحریف هم به خودش بگیرد. اما من نمی‌گویم قطعاً و همیشه، قصد و عمدی ذیل مفهوم تحریف وجود دارد. یک وقت‌هایی عمق کم و گستره ناچیز دانش ما درباره مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که ما را به سمت نتیجه‌گیری‌های غلط و خطرناک می‌کشاند. من کل حرفم این بود که ما برای مدیریت کلان جامعه خودمان در شرایط فعلی نیاز به یک دانش متناسب با زمانه خودمان داریم. در این دانش هم قطعاً علم اجتماعی، علوم انسانی، ارتباطات، فلسفه و بسیاری از رشته‌ها باید عملیاتی شود و دخالت کند. معنای حرف من این نیست

که ما به جای گفتن، دانشگاه را باید مسلط کنیم، برای اینکه دانشگاه هم بحتل وارث آن دانشی که باید باشد نیست اما ما باید روح زمانه و عوامل مؤثر در حرکت‌های تمدن‌ساز یا تمدن‌سوز را درست درک کنیم تا در مراحل بعدی از عهده این فرآیندها بر بیاییم.

نظام مشاوره، نظام تحقیق، نظام علم، نظام تحقیق و توسعه در ایران بیش از آنکه افق‌های آینده یا لایه‌های زیرین روابط را به ما نشان بدهد به باز تولید دانش ایستا و غیرمولد کمک می‌کند، تا زمانی که ما نتوانیم دانشگاه نیمه‌مستقل داشته باشیم، نمی‌توانیم دانشی گسترده‌تر یا عمیق‌تر از وضع موجود عرضه کنیم. وقتی تحقیقی طرح نشده نتیجه‌اش روی کاغذ یا در ذهن محقق نوشته می‌شود و سفارش دهنده تحقیق می‌داند نتیجه این تحقیق چه خواهد بود، این تحقیق نمی‌تواند دانشی اضافه کند. درباره خانواده هم همین است. درباره حجاب هم همین است، درباره روابط بین زن و مرد همه همین است. همه چیز متصل به هم است، هم متصل به هم و هم متصل به واقعیتی که روز به روز ما از آن فاصله بیشتری می‌گیریم، بنابراین اینکه چه باید کرد و وظیفه کیست، پاسخ این است که وظیفه همه است، با بازگشت به ارزش‌های پایه ایرانی - اسلامی، با بازگشت به امر به معروف و نهی از منکر، با بازگشت به عقلانیتی که در اسلام هیچ چیز بالاتر از آن شمرده نشده است. با بازگشت به نظم درست و کارای بین دین و حکومت.

مادر این رابطه از ظرفیت‌ها و ارزش‌های دینی و اخلاقی مان هم دست استفاده نکرده‌ایم.

یک نکته کلی بگویم. ما نه می‌توانیم ادعا کنیم انسان را درست و کامل درک کردیم، نه تاریخ را، نه دین را، نه گذشته را، نه حال را و نه آینده را. دقت کنید. مدیریت کلان جامعه به هیچ وجه به معنای تعریف کردن سنت‌ها با تنگ‌نظرانه‌ترین روش ممکن و



ما به عنوان یک انسان، تنها چیزی که در اختیار داریم نقش خودمان است. ما به جای فرافکنی تکنولوژی و تمدن غربی و فرافکنی آثاری که رسانه‌های خارجی و رقبا در جامعه ما می‌گذارند، باید بنشینیم و بگوئیم ما چه کار می‌توانیم بکنیم

ایستادگی بر سر این ارزش‌ها نیست. ما در طول تاریخ شاهد بسیاری از تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده‌ایم که قطعاً حتی دینداران صد سال قبل، امکان این تغییرات را نه می‌پذیرفتند و نه حاضر بودند این تغییرات را هم‌نوا با ارزش‌های دینی خودشان تصور کنند. صد سال پیش واقع قضیه این است که بسیاری از تکنولوژی‌ها شیطانی تفسیر می‌شد و فتاوایی مبنی بر حرمت‌شان وجود داشت اما الان خانواده روحانیون و دینداران، جزو پیشگام‌ترین بخش‌های جامعه ما در بر خورداری از همین موهبت تکنولوژی هستند. بسیاری از جاها ما در تفکیک اینکه کجا باید مقاومت کنیم و وظیفه داریم در دفاع از آن ارزش‌ها ایستادگی کنیم و حتی جان و مال خودمان را فدا کنیم و کجا ارزش‌های ما ارزش‌های لایتنیغیر نیست، بلکه برداشت ما از این ارزش‌ها در شرایط موجود است و ممکن است در دهه‌ها یا سده‌های آینده همین ارزش‌ها تغییر کند دچار سرگشتگی هستیم.

بگذارید یک مثال حساس بزنم از روابط زن و مرد در سال‌های انقلاب که من نوجوان بودم. در زمان دانشجویی ما از سال ۶۶ تا ۷۰ دختر و پسرها حق نداشتند با هم سلام و علیک کنند و حرف بزنند. ارزش اسلامی در تعریف یک دختر و پسر خوب این بود که حتی جنس مخالف را نگاه نکنند، حتی سلام و علیک هم نکنند. بسیاری از جوان‌های ما به دلیل اینکه سلام و علیک کرده بودند مجبور به ازدواج اجباری شدند یا حتی در معرض تنبیهات جدی قرار گرفتند. اما امروز شما نگاه کنید در سیاسی‌ترین ارگان و دستگاه دولتی که وارد می‌شوید زنان و مردان کارمند با هم می‌گویند، می‌خندند و شوخی می‌کنند. الان در هیچ جای جامعه ایران نمی‌گویند یک خانم حق ندارد برود بالای سن و کنفرانس بدهد. حالا سؤال من این است که آیا ما امروز از ارزش‌های اسلامی عدول کرده‌ایم یا اینکه ما در دهه ۶۰، ارزش‌های جنسیتی اسلامی را افراطی تفسیر می‌کردیم؟ هنوز ما به این سؤال پاسخ ندادهایم. سؤال مشخصی است. آیا ما آن موقع افراط می‌کردیم و الان به تعادل رسیده‌ایم یا نه آن موقع ما حرف درستی می‌زدیم و الان به بی‌بند و باری رسیده‌ایم و این بی‌بند و باری را هم می‌پذیریم، طوری که فرزندان بسیاری از مسئولان ما جزو همان جوانان نرمال جامعه ما هستند و خیلی هم مثل جوان‌هایی که در دهه ۶۰ زندگی می‌کردند، رفتار نمی‌کنند. حالا نرم چیه، نرم مال کیه؟ گنهکار کیه؟ ثوابکار کیه؟ ما هنوز به این سؤال پاسخ ندادهایم. مسئله حجاب هم همین است. مسئله روابط جنسی درون و بیرون خانواده هم همین است. مسئله صیغه و تعدد زوجین هم همین است. ما ارزش‌ها را طوری باید تعریف کنیم که بدانیم آن جنبه لایتنیغیری که تکلیف ماست، چیست و آن جنبه قشری چیست که

لاجرم در طول زمان تغییر می‌کند و اگر این تغییر کرد به این معنا نیست که ما از تکالیف الهی خودمان عدول کرده‌ایم. این تغییر در واقع به این معناست که نرم زمان چیزی بوده و در زمان دیگری نرم می‌تواند تغییر کند. ما باید این را با یک آگاهی تاریخی تحلیل کنیم.

حالا ایستادگی بر سر اینکه فلان تعریف از حجاب، زن، مرد، دختر و پسر لایتنیغیر است و نباید به هیچ وجه در هیچ شرایطی تغییر بکند چه دستاوردی دارد؟ شما به بنده بفرمایید در ۳۰ سال گذشته کدام تعریف ما بوده که لایتنیغیر مانده باشد؟ شما بفرمایید پیشگامان همین ایدئولوژی در جامعه ما الان از پیشگامان نقطه مقابل هستند یا نیستند؟ و اگر من نمی‌توانم یا آگاهی من محدود است به احکام شرع و دین یا ابزارهای من در دفاع از آن حریم‌های شرع محدود است و من در جریانی بالاجبار با این تغییرات گسترده همراهی می‌کنم در سطح گفت‌وگویی اصرار بیش از حد بر حفظ سنت‌ها داشته باشم و در عمل کوتاه بیایم و این شرایط نفاق شناختی و رفتاری را در جامعه ایجاد کند آیا من کاری خیری کرده‌ام یا کار شرعاً؟ الان در جامعه ما به جایی رسیده‌ایم که پاک‌ترین، خوب‌ترین، متواضع‌ترین و مثبت‌ترین دختر و پسر و انسان می‌تواند در خلوت خودش، خودش را خیلی ناسالم، ناپاک و گناهکار تفسیر کند و در نقطه مقابل ناپاک‌ترین آدم هم می‌تواند خودش را خیلی پاک، سالم، به حق و بهشتی تفسیر کند. وقتی ما استانداردها و معیارها را که به انسان‌ها هویت می‌بخشد فروپاشانده‌ایم و فضا به جایی رسیده که هر کس می‌تواند خوب نباشد و خودش را خوب جلوه بدهد و از آن طرف کسی که می‌تواند خوب باشد اعتماد به نفس نداشته باشد یا آنچنان استانداردهای سخت‌گیرانه‌ای به خودش تحمیل کند که در مقایسه با آن استانداردها، وضع موجود خود را خراب بداند، بنابراین آن آدم بد که خودش را خوب می‌داند دلیلی برای توبه پیدا نمی‌کند و آن آدم خوب هم که خودش را بد می‌داند، تشویق نمی‌شود در مسیر رشد قرار بگیرد. حالا شما برگردید بگوئید زن، مرد، دختر، پسر، جنسیت، سن، طبقه تمام اینها روی هویت فردی و ساختی از انسانیت بنا می‌شود.

؟ و تصویری که آن فرد از خودش دارد؟

تصویری که از خودش دارد در وضع موجود، تصویری که از خودش دارد در وضعیت مطلوب و رابطه‌ای که ما با وجدان الهی خودمان پیدا می‌کنیم دچار آشفتگی شده است. من موقعی که نتوانم خودم را در چشم خدا تصور کنم که من آدم خوب یا بدی هستم - دقت کنید بفرمایید چه می‌گویم - من هر آن کار خیری که بتوانم می‌کنم اما آنچنان به من مدل‌های آرمان‌گرایانه عرضه شده است که هیچ وقت خودم را خوب نمی‌دانم. بله من قطعاً هیچ وقت معصوم نخواهم بود ولی با انسان خوبی هستم یا نه، کجا این امکان برای من تفسیر و معنا شده است و از آن طرف من اگر آدم بدی باشم این را در جامعه چه کسی جرئت می‌کند بگوئید تو آدم بدی هستی.

خوشبین نیستم

گفت‌وگو با دکتر مسعود کوثری، تحلیلگر فرهنگی و استاد ارتباطات اجتماعی

۱۲۰ درصد ضریب نفوذ تلفن همراه با پنهان داشتن و کلک زدن نمی‌خواند

داوود
علیخانی

«تعاملی بودن و بازی بودگی در بازی‌های رایانه‌ای دینی»، «مصرف تلفن همراه در بین جوانان، مطالعه دانشجویان دانشگاه تهران»، «سکولاریسم، پاساسکولاریسم و تلویزیون» و «نشانه‌شناسی عشق در زمان معاصر فارسی». دکتر کوثری، پیش‌تر به خاطر ارائه مقاله «نشانه‌شناسی موسیقی مردم‌پسند» جایزه بهترین مقاله فرهنگی را در سال ۱۳۸۳ از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دریافت کرده است. گفت‌وگوی ما با دکتر مسعود کوثری می‌کوشد از دو منظر جامعه‌شناختی و ارتباطی به موضوع خانواده ایرانی و آسیب‌هایی که متوجه ساختار و کارکردهای این خانواده است نزدیک شود.

دکتر مسعود کوثری، استاد ارتباطات، مدیر گروه ارتباطات اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و مدیر عامل انتشارات علمی-فرهنگی است. او «نظریه‌های مطالعات فرهنگی» را در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری تدریس می‌کند و مؤلف کتاب‌های متعددی در این حوزه است از جمله «نظریه‌های آنومی اجتماعی» و «جهان فرهنگی کاربران ایرانی در شبکه دوست‌یابی اورکات». این پژوهشگر مقالات متعددی هم در این باره نوشته است از جمله «جهانی-محلی شدن: به سوی یک بریکولاژ اسلامی-ایرانی».

؟ و ما حاصل این بازی‌ها در هویت و نقش‌ها را چگونه می‌بینید؟

به زعم من این طرز تفکر و تغییر نگرش تا حدودی رها شده است. می‌تواند به سمت و سوی مثبت برود، یعنی بازی‌ها فی‌نفسه اشکال ندارد اما به شرط اینکه سبب شود ما با یک زن اجتماعی‌تر، تولیدگرتر و خلاق‌تر روبه‌رو شویم چون جامعه ما به این زن نیاز دارد، یعنی ما حاصل این بازی‌ها طوری باشد که علاوه بر نقش‌های همسری و زنانگی ما با یک زن خلاق و مدیر و تولیدکننده و مشارکت‌کننده در عرصه اجتماع روبه‌رو شویم اما می‌تواند سویه‌های دیگری هم پیدا کند.

؟ چه سویه‌هایی؟

اینکه مثلاً نگرش زن نسبت به بدنش می‌تواند به سمت افراط در زیبایی‌گرایی برسد که تجلی این افراط در زیبایی‌گرایی در انواع عمل‌های جراحی‌گونه و صورت و لب و در مصرف زیاد لوازم آرایشی است و گاه حتی از جامعه غربی هم که مهد و مبدع این حرکت‌هاست، جلو می‌زند. خب این نشان می‌دهد توجه به بدن و زیبایی سویه انحرافی و افراطی هم دارد که نشانه‌هایش را در جامعه ما می‌بینیم و ممکن است زنان و دختران ما آسیب ببینند.

پس این یک وجه رها شده است. دوم اینکه امروز تغییری در نرخ رشد و باروری به وجود آمده است. به عبارت دیگر زن دارد بازنگری می‌کند که نقش او به عنوان مادر چیست و تولد چند بچه، مادر بودن او را ثابت می‌کند و اصلاً لازم است که بچه بیاورد؟! اینکه اگر بچه بیاورد از ریخت نمی‌افتد و زیبایی خود را از دست نمی‌دهد؟! مجموعه این تفکرات و این پرسش‌ها و پاسخی که زن به این پرسش‌ها می‌دهد با سیاست‌های جمعیتی ما مرتبط است، یعنی از یک طرف سیاست‌های جمعیتی ما سعی می‌کند به انحراف مختلف پاداش بدهد که جمعیت و

زمان حال، حضور زنان و دختران در جامعه بیشتر شد، البته این حضور یک دلیل وضعیتی داشت. خانواده‌ها به جامعه‌ای که بعد از انقلاب به وجود آمد اعتماد داشتند، بنابراین خیلی راحت‌تر از گذشته زنان و دختران به جامعه آمدند و مشغول کار و فعالیت و آموزش شدند، میدان وسیعی به آنها داده شد و یک نوع اعتماد هم بین خانواده‌ها و حکومت به وجود آمد که به حضور زنان در اجتماع مداومت می‌بخشید.

از این طرف ما طبق فرمایش حضرت امام، میدان دادیم به زنان و دختران که در جامعه حضور داشته باشند. از طرف دیگر تغییراتی در توزیع شغل در جامعه به وجود آمد و از سویی تحولاتی در عرصه ارتباطی به وجود آمد، یعنی سه ضلع یک مثلث به تدریج به هم پیوستند که هر کدام سهمی در تغییر خانواده‌ها داشته است.

؟ حالا اگر بخواهید اولویت به یکی از اضلاع این مثلث بدهید کدام وجه مهم‌تر و کارساز‌تر خواهد بود؟

گمان می‌کنم بیشترین تغییرات، متوجه زنان و دختران است و این قشر امروز بیشترین تغییرات را تجربه می‌کند، به خاطر اینکه وارد عرصه‌های مختلف اجتماعی شده‌اند و شما می‌بینید در خیلی از دوره‌ها و مقاطع آموزشی تعداد دختران بیشتر از پسران است به رغم اینکه سهمیه‌هایی وجود دارد و سعی می‌شود تعداد دختران از یک نسبتی بالاتر نرود - مثلاً ۴۰ به ۶۰ باشد - تازه اگر ضریب‌ها یا نسبت‌ها رعایت نشود، من گمان می‌کنم که در خیلی از رشته‌ها تعداد دختران به بالای ۸۰ درصد می‌رسد. خب مجموع این مسائل باعث شده نگرش زنان نسبت به خودشان و اینکه چه جایگاهی دارند، تغییر پیدا کند. اصلاً زنان شروع کرده‌اند به فکر کردن راجع به خودشان که چه کسی هستند؟ چه کاره‌اند؟ و چه باید بکنند؟

؟ جناب دکتر کوثری! بحث ما در رابطه با بحران‌هایی است که امروز خانواده ایرانی با آن مواجه است. سعی می‌کنیم از اضلاع متفاوتی به موضوع نگاه کنیم چون اساساً موضوع چندوجهی است. هر نگاهی می‌تواند پر توی به این مسئله بیفکند و زاویه‌ای را روشن کند. می‌خواستم به عنوان استاد ارتباطات و کسی که در فضای ارتباطات اجتماعی پژوهش کرده‌اید، نظرتان را درباره مهم‌ترین بحران‌های امروز خانواده ایرانی جویا بشوم.

بحث خانواده ایران، ابعاد گوناگونی دارد و از وجوه مختلف باید به این موضوع نگاه کرد. هم ارتباطی و هم جامعه‌شناختی. من فکر می‌کنم در خانواده ایرانی چند اتفاق مهم افتاده و کسی هم نیست در برابر این اتفاقات پاسخگو باشد، بنابراین خود خانواده دارد آرام آرام تلاش می‌کند راه‌حلی برای این موضوع پیدا کند و ببیند به چه جمع‌بندی‌ای می‌رسد.

خب خانواده ایرانی طی سه چهار دهه به سمت کوچک شدن رفته و این کوچک شدن به خاطر ضرورت زندگی جدید بوده، از شغل و هزینه‌ها تا تغییراتی که در نگرش زنان نسبت به خودشان به عنوان مادر وزن به وجود آمده است. خب این عوامل و نگرش‌ها طبیعتاً جامعه ما را به سمت کوچک‌تر شدن خانواده‌ها سوق داده اما علاوه بر این، تغییراتی هم در عرصه‌های ارتباطی اتفاق افتاده که این دو عرصه دست به دست هم داده و جامعه ایران دچار تغییر در خانواده‌ها شده است.

؟ منظورتان از این تغییر چیست؟

شما امروز می‌بینید که زنان دارند از نقش سنتی خود بیرون می‌آیند. انقلاب اسلامی که آمد، زنان و دختران را به عرصه‌های اجتماعی دعوت کرد که نقش ایفا کنند. در دوران جنگ و انقلاب به شیوه‌ای و بعد از آن هم در



زن دارد بازنگری می‌کند که نقش او به عنوان مادر چیست و تولد چند بچه، مادر بودن او را ثابت می‌کنند، اینکه اگر بچه بیاورد از ریخت نمی‌افتد؟! مجموعه پرسش‌ها و پاسخی که زن به این پرسش‌ها می‌دهد با سیاست‌های جمعیتی ما مرتبط است

فرزندآوری زیاد شود، از آن طرف نگرش یک چیز دیگر است، یعنی ما یک نگاه مقاومتی درباره سیاست حمایت از زاد و ولد را می‌بینیم و حتی این نگاه مقاومتی در شهرها و روستاهای کوچک ما وجود دارد، می‌بینیم که در روستاها میل به یک بچه و دو بچه پیدا کرده‌اند. آقای دکتر! ممکن است کسانی با این تز شما مخالف باشند و بگویند مسئله فرزندآوری بیشتر معطوف به متغیرهای اقتصادی - معیشتی است. اینکه هزینه‌های تولد و پیش از تولد و آموزش و رشد یک کودک بسیار بالا رفته است و خانواده‌ها نمی‌توانند چهار، پنج بچه داشته باشند. من می‌پذیرم که متغیرهای اقتصادی هم نقش بازی می‌کند اما فقط متغیرهای اقتصادی نیست چون خانواده‌هایی هم که تمکن مالی بالایی دارند عموماً تمایلی به فرزندآوری بالا نشان نمی‌دهند. اقتصاد و بیکاری و شغل و دوشغله بودن تأثیر دارد ولی مسئله بیشتر به خاطر آن تغییر نگرشی است که در زنان به وجود آمده که چه کاره‌اند و چه باید بکنند، بنابراین آیا

لازم است مثل مادران قدیمی خودشان را کاملاً فدای بچه‌ها کنند یا نه باید سهمی برای خودشان بگذارند و اینکه این سهم چقدر است و چه تأثیری می‌گذارد روی فرزندآوری‌شان.

نکته دیگر رها شده و بلا تکلیف که می‌تواند خطرناک باشد، تغییر نگرش‌ها نسبت به زندگی زناشویی و همسرپایی است که این به نظرم در ایران خیلی خطرناک است، یعنی تحت تأثیر آن بازنگری در نقش و امواجی که از آن طرف می‌آید با سریال‌ها و فیلم‌های هالیوودی، با رمان‌ها و خیلی چیزهای دیگر. به هر حال این ارتباط با دنیای بیرون وجود دارد. خب اگر این تغییرات مدیریت نشود، ممکن است به نوعی افسارگیختگی در رابطه دو جنس در جامعه ما منجر شود، یعنی مشروع شدن اینکه تو می‌توانی کنار زندگی خانوادگی‌ات، روابط دیگری هم داشته باشی، مثلاً اسمش را می‌گذارند «دوست اجتماعی»، یعنی زن یا مرد متأهل باشی اما دوست اجتماعی هم داشته باشی. خب این دوست اجتماعی با آن خانواده سنتی ما و نگرش دینی ما جور در نمی‌آید. بعد این دوست اجتماعی یواش یواش عرصه‌ای می‌شود که خیلی چیزها می‌تواند از دلش بیرون بیاید. این هم عرصه‌ای رها شده است.

یعنی تغییر بزرگی در نگرش جنسی دارد به وجود می‌آید به ویژه در زنان که اگر روشن و آشکار نشود و راجع به آن تحلیل و مشاوره داده نشود، می‌تواند آسیب‌های بزرگی را در جامعه ما به وجود بیاورد که یکپه‌ما چشم‌مان را باز کنیم و ببینیم تحولات عجیبی در جامعه ما رخ داده است، البته این تحولات ممکن است زیر پوست جامعه باشد، یعنی شما در لایه ظاهری چیزی نمی‌بینی اما یک ذره که به عمق بروی، ببینی این مسائل وجود دارد.

؟ اشاره کردید به تغییر نگرشی که در جامعه بین زنان اتفاق افتاده و اسمش را گذاشتید «تغییر نگرش نسبت به بدن» که موضوع قابل توجهی است. جهت گیری دیدگاه تان هم معلوم است، یعنی که بدن تمام موجودیت ماست. وقتی هم این بدن تمام موجودیت آدم باشد، طبیعتاً سعی می‌کند با هر ترفندی آن را نگه دارد و نه تنها نگه دارد بلکه در معرض دید قرار دهد چون تمام موجودیت و سرمایه‌اش است. سؤال من این است که این تغییر نگرش نسبت به بدن تحت تأثیر چه عواملی روی می‌دهد؟ آیا ما فقط انگشت‌مان را باید به سمت دیگران و ماهواره‌ها بگیریم و آنها را متهم کنیم یا نه این نوع واکاوی مسائل نوعی ساده‌اندیشی و ندیدن لایه‌های مرئی و نامرئی دیگر است؟

خب این خیلی نکته خوبی است. ببینید این بدن در گذشته که اصلاً مورد توجه نبوده و شما وقتی نگاه می‌کنید پدر و مادرهای ما ۳۰ یا ۴۰ سالگی به دلیل فشارهای زندگی کاملاً پیر می‌شدند و چهره‌شان کاملاً چروکیده بوده. امروز فضا تا اندازه زیادی تغییر پیدا کرده است. زنان ما زمان بیشتری در اختیار دارند چون فرزندان کم‌تری دارند یا شما می‌بینید در گذشته در همان سال اول از دواج، زن باردار می‌شد اما امروز شما می‌بینید پنج، شش سال گاهی تا ۱۰ سال از دواج زن و مرد گذشته اما آنها به طور خودخواسته نمی‌خواهند بچه دار شوند، بنابراین خواه ناخواه توجه به بدن بیشتر می‌شود. سؤالی که ما باید جواب بدهیم این است که آیا سرمایه زن زیبایی‌اوست؟ بله، زیبایی برای زن سرمایه است اما تمام سرمایه‌اش نیست و اگر خودش و شما کمک کنید که او به سمتی برود که تمام سرمایه‌اش را از زیبایی بداند، همین راه را خواهد رفت، یعنی راهی که به بدن توجه افراطی



❓ و این سه عامل وقتی با هم جمع می شوند؟

این سه عامل در واقع به نظرم یک نقطه کانونی، یک پیچ تاریخی و وضعیت خاصی را برای زنان به وجود آورده که باید تکلیف خودشان را با این تغییرات روشن کنند.

❓ سوی این تغییرات هم معلوم نیست؟

این تغییرات می تواند به هر سمتی برود. می تواند به گرایش های فمینیستی خیلی تند و افراطی منجر شود یا می تواند به گرایش های خلاقانه هدایت شود. می تواند به سمت سوء استفاده از بدن و بدن نمایی برود یا می تواند به سمت تعادل و مشترکات بیشتر در جامعه سوق داده شود. اینها امکانات و سناریوهایی است که وجود دارد. اینکه کدام یک از این سناریوها پیش برود بستگی به این دارد که مجموع جامعه و کسانی که برنامه های فرهنگی برای جامعه دارند چگونه عمل کنند.

❓ و شما گمان می کنید کنش های مادر این پیچ تاریخی چگونه باشد؟

من فکر می کنم این یک فرصتی است برای اینکه ما بنشینیم از نو بحث هایمان را انجام بدهیم و بحث ها را مخفی نکنیم. بنشینیم در تلویزیون و مطبوعات اینها را مورد بحث قرار دهیم تا به یک نتیجه و سنتر قانع کننده برسیم. این سنتر قانع کننده خیلی کمک می کند ما در مسیر درست برفتیم.

❓ منظور تان از سنتر قانع کننده چیست؟

یعنی مثلاً دختر دانشجوی ما بپذیرد آمدن به دانشگاه اقتضاتی دارد و بیرون اقتضات دیگر، یعنی بپذیریم محیط دانشگاه ها برای یکسری فعالیت ها طراحی شده است و رفتارهای متناسب با آن فعالیت ها را می طلبد و بیرون به گونه ای دیگر. خوب دانشجویی که بخواهد با لباس شب یا آرایش یک مهمانی به دانشگاه بیاید، یعنی که اقتضات محیط را نمی داند یا نمی خواهد اعتنا کند. آرایش و لباس شب مال یک فضا است و کار علمی فضای دیگری می طلبد. شما حتی در غرب هم می بینید که ممکن است دانشجویی شب در کلپ شبانه هم باشد اما او وقتی فردا صبح به دانشگاه می آید لباس و آرایش و رفتارش کاملاً متفاوت است، چون می داند وارد یک فضای علمی شده است.

❓ یعنی شما می گوید که ما آن هوش و حواس

تمایز فضاها را از دست داده ایم؟

ما فضاهايمان دارد قاطعی می شود. شما می بینید طرف با لباس مهمانی پا شده آمده دانشکده.

❓ یا کوه.

بله، یا کوه.

❓ آقای دکتر! من چند وقت پیش کوه بودم.

خانمی را دیدم که باور کنید لباس و کفش و آرایش این خانم به گونه ای بود که یک لحظه گمان کردم

داشته باشد و فکر کند تنها سرمایه ای که دارد همین بدن است. ما اگر می خواهیم خانواده ایرانی سمت و سوی روشن تری به خود بگیرد، این اتفاق باید در جامعه ما بیفتد که زنان جوان و دختران ما بدانند ظاهر و زیور بخشی از سرمایه آنهاست، بنابراین جامعه ما باید به سمتی برود که به خلاقیت و مدیریت زن میدان بدهد و برجسته اش کند و اگر این طور باشد می تواند آن مسیر عوض شود. اگر ما مراقب نباشیم این راه می تواند ادامه پیدا کند و این سرمایه بودن اتفاقاً در جامعه مدام برجسته تر شود.

به زعم من این طرز تفکر و تغییر نگرش تا حدودی رها شده است. می تواند به سمت و سویی مثبت برود، یعنی باز بینی فی نفسه اشکال ندارد اما به شرط اینکه سبب شود ما با یک زن اجتماعی تر، تولیدگر تر و خلاق تر روبه رو شویم چون جامعه ما به این زن نیاز دارد، یعنی ما حاصل این باز بینی ها طوری باشد که علاوه بر نقش های همسری و زنانگی ما با یک زن خلاق و مدیر و تولید کننده و مشارکت کننده در عرصه اجتماع روبه رو شویم اما می تواند سوبه های دیگری هم پیدا کند

❓ آقای دکتر کوثری! تخصص دانشگاهی شما در حوزه ارتباطات است و پژوهش های شما عموماً معطوف به فرهنگ عامه است که در واقع نیاز و ضرورت امروز جامعه جهانی از جمله ایران است، چون روز به روز سطح مشارکت آدم های عادی در فرهنگ آفرینی و تولید متن و تصویر بیشتر می شود که یکی از بسترهای همین اپلیکیشن های مربوط به تلفن های همراه است. نقش این نرم افزارها در تغییر عادت های خانواده ایرانی چگونه می بینید؟

کاری که این رسانه ها انجام داده اند، امکان بازنمایی را بیشتر فراهم آوردند. اگر در گذشته زنان مجالش نداشتند که بگویند چه کسی هستند و چه تعریفی از خودشان دارند، الان این تکنولوژی ها کمک کرده است که تعریف از خودشان بدهند و بگویند من چه کسی هستم، یعنی اگر با همسرشان به رستوران می روند عکس غذایی را که می خورند منتشر کنند یا عکس مهمانی ای که رفته اند یا عکس لباس تازه ای که خریده اند، بنابراین این فناوری می تواند زمینه بازنمایی و اظهار وجود بیشتر و راحت تر را برایشان فراهم کند. پس اگر بخواهم جمع بندی کنم این می شود که تکنولوژی های جدید ارتباطی، فرصت بیشتری را به زنان در زمینه اظهار وجود و بازنمایی خود داده است. دوم اینکه ما برای زنان تعریف جدیدی از سرمایه وجودی و اجتماعی شان نداریم و سوم موج تغییراتی است که با آموزش از سوی زنان و آمدن آنها به اجتماع فراهم شده است.

من اشتباه آمده‌ام! یک لحظه دنبال در می‌گشتم که بیرون بیایم! یعنی مکان را یک لحظه گم کردم که نکنند این جا عروسی است و من اشتباه آمده‌ام! شاید باور نکنید اما این خانم با کفش پاشنه بلند آمده بود توچال.

خب این به خاطر این است که ما نسبت رفتارها و پوشش‌هایمان را با محیط از دست داده‌ایم. شما اگر با لباس خواب تان بخواهید بروید دانشگاه، به عقل شما شک می‌کنند. این یعنی منطقی میان پوشش و رفتار با محیط باید برقرار باشد. ما عرصه‌ها را قاطی کرده‌ایم و وقتی عرصه‌ها قاطی می‌شوند هم کنترل ناپذیر می‌شوند هم آسیب می‌زنند، یعنی ما در آن عرصه‌ها نمی‌دانیم با چه پدیده‌ای مواجه خواهیم شد یا چگونه باید رفتار کنیم. مثلاً ما الان با یک مشارکت علمی و فضای پژوهشی مواجه خواهیم شد یا با فضای مهمانی و پارتی و باید متناسب با فضای پارتی رفتار کنیم.

؟ و طبیعتاً اغتشاش ذهنی و کار کردی هم به وجود می‌آید؟

بله، اصلاً تعریف عرصه‌ها به هم می‌ریزد، مثلاً شما آمده‌اید محیط کار اما همه حواس تان جای دیگر است، در صورتی که این جا محیط کار است.

؟ یعنی انگار آدم‌ها در مکان‌ها حضور ندارند؟

آفرین. آدم‌ها حضور ندارند و عرصه درست عمل نمی‌کند. شمارفته‌اید کارخانه و در محیط کار حضور دارید اما فکر و ذهن شما جای دیگری است. بعد آنجایی هم که چند ساعت پیش در فکرش بودی وقتی به آنجا می‌رسی، فکر و ذهنت می‌رود به کارخانه. این آشفتنگی باعث می‌شود هیچ کدام از این محیط‌ها درست عمل نمی‌کند. من فکر می‌کنم این بحث در جامعه ما باید باز و راجع به ابعاد آن حرف زده شود تا جامعه ما به سمت و سوی مثبتی برود. آخرین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم، این است که

خانواده‌ها به سمت دموکرات شدن باید بروند. چاره‌ای نداریم چون هم دانش ما بیشتر شده و هم در یک جامعه شهری زندگی می‌کنیم. پس نمی‌توانیم با الگوهای «من می‌گویم» و «من دستور می‌دهم» عمل کنیم. نه مرد نسبت به زن و نه پدر و مادر نسبت به بچه و نه بچه نسبت به پدر و مادر. این مدل قدیمی که من می‌گویم و شما هم فقط گوش می‌دهید دیگر جواب نمی‌دهد. این باید عوض شود، البته این دموکرات رفتار کردن با دین هم ناسازگار نیست، یعنی اعضای خانواده حرف هم را بشنوند و با هم همکاری کنند و با هم تصمیم بگیرند. الگوهای استبدادی ما امروز در خانواده جواب نمی‌دهد و اگر این کار شود با آن تغییراتی که در پس زمینه دارد اتفاق می‌افتد خانواده ایرانی منفجر می‌شود.

؟ آقای دکتر! شما بیشتر روی الگوهای زنانه تأکید می‌کنید. الگوهای مردانه چه؟ آیا این الگوها و زنی در این باره ندارند که مثلاً مرد ایرانی امروز در باره خودش و نقش‌هایی که قرار است در خانواده بپذیرد، بازبینی‌ای نخواهد داشت؟

چرا این اتفاقات در این حوزه - بی‌صداتر البته - می‌افتد. حتی بعضی وقت‌ها مردان ما هم دارند فراری می‌شوند. اگر توجه کرده باشید مثلاً خیلی از مردان می‌روند گم و گور می‌شوند!

؟ (خنده من)

جدی می‌گویم چون او هم با خودش این محاسبات را دارد که من تا کی باید زحمت بکشم که زن و بچه‌هایم را جواب بدهم. آن وقت بچه‌هایم بروند ازدواج کنند، نوه‌هایم را هم جواب بدهم. تا کی من باید بروم کار کنم. چه کسی گفته که من باید اینقدر کار کنم؟ پس کی زندگی کنم؟ کی از زندگی ام لذت ببرم؟ بعضی‌ها سر به بیابان می‌گذارند و عملاً از خانواده فرار می‌کنند، یعنی ما عموماً فرار دختران و زنان را مورد توجه قرار می‌دهیم اما فرار مردها را هم داریم، مردهایی که زیر این فشار، پرس و خرد می‌شوند یا ممکن است به اعتیاد کشیده شوند یا بپزند و زندگی را رها کنند. پس این مدل جواب نمی‌دهد. مدل ازدواج ما هم باید تغییر کند، از دواجی که ۳۰۰ سکه مهر کنی و بعد هفته اول مهریه را به اجرا بگذاری و طرف را بفرستی زندان، این جواب نمی‌دهد. البته مهر درست است و مبنا دارد اما این مهر نیست، این تعبیر از مهریه با آن تغییرات سازگار نیست، چون شما می‌روی با هزار عشق و علاقه از دواج می‌کنی، بعد خانمت هفته اول مهرش را به اجرا می‌گذارد. حداقل مهریه‌های الان هم ۳۰۰ سکه است. ۳۰۰ سکه برای یک دختر جوان در تهران یعنی پول رهن یک خانه خوب یا پول خرید یک ماشین خوب!

؟ و چرا وسوسه نشود؟

بله و چرا حرف مرد را قبول کند، بنابراین حرف او را تاب نمی‌آورد. با این پول می‌رود خانه مستقلی رهن می‌کند و ماشینش را هم دارد. یک شغلی هم دارد یا برای خودش دست



و پا می‌کند. پس این روابط و این مدل ازدواج باید عوض شود. مدل ازدواج باید بر اساس مهریه کم و شناخت متقابل باشد.

؟ و مهریه جبران آن ضعف شناخت نباشد.

بله مهریه امروز جبران ضعف شناخت می‌کند و پاسخی به این سؤال که دختر من اگر طلاق بگیرد در این جامعه چه آینده‌ای خواهد داشت؟ یعنی شغل و درآمد او چه می‌شود؟ آقای دکتر! الان مادر رابطه با خانواده ایرانی گاهی حس می‌کنیم خانواده ایرانی مثل کتک خورده‌ای است که آنقدر گوشه‌ریز و گریه‌ناز به او مشت زده‌اند که دارد از حال می‌رود، پس نمی‌توانیم آن ذهنیت مبتکرانه و خلاقانه را از او انتظار داشته باشیم. از طرف دیگر ذهن برنامه ریزان و تحلیلگران اجتماعی ما بیشتر تدافعی است. من مثال می‌زنم: امروز فلان اپلیکیشن وارد بازار شده است. مثل وایبر، الان وایبر و اخیراً تلگرام خانواده‌ها را درگیر کرده و واقعاً تحول بزرگی ایجاد کرده است. حالا تازه بعد از اینکه این اپلیکیشن‌ها خوب جاگیر شدند و آن قوس صعودی را طی کردند ما تازه بیدار می‌شویم و نهایت کاری که می‌خواهیم بعد از مالیدن چشم‌هایمان انجام بدهیم آسیب شناسی است. گمان می‌کنم این یک روحیه تدافعی و منفعلانه میان ماست ولی اینکه ما خودمان

با هم همونوا شوند، خانواده ایمن می‌شود، یعنی مصون می‌شود و می‌تواند نسبت به شرایط پیش آمده درست کار کند، در غیر این صورت شکست می‌خورد و لطمه جدی می‌بیند.

پس حرف من این است که تغییرات بیرون، متناسب با تغییرات درون باشد. چنین خانواده‌ای می‌تواند خودش را با سازی و متناسب‌سازی کند. شما نمی‌توانید در جامعه خود ۱۲۰ درصد ضریب نفوذ تلفن همراه داشته باشید و از این طرف بخواهید در خانواده کلک بزیند و گوشه پنهان داشته باشید. نه! ۱۲۰ درصد ضریب نفوذ یعنی همه در این بازی شرکت کرده‌اند. هر کسی دست کم یک دستگاه موبایل دارد. پس ما اگر این کار را در عرصه مخابرات و ارتباطات انجام می‌دهیم و فضای ارتباط و دسترسی روز به روز تسهیل پیدا می‌کند، آن طرف در خانواده باید سالم‌سازی و شفاف‌سازی را به عنوان اصول زندگی جا بیندازیم. اما اگر ما بخواهیم در خانواده پنهان کاری داشته باشیم، از این طرف تکنولوژی‌های نوین هم بیایند، این هم افزایشی می‌تواند به زندگی‌هایی منجر شود که چندین پستوی پنهان دارند، بنابراین روابط مخفیانه اوج می‌گیرد و بعد هم شرایط پیچ در پیچی پیش می‌آید که آدم‌ها دائم در حال پیچاندن همدیگر هستند یا اگر از آن طرف زنان تحصیل کرده ما در حال افزایش هستند، در فراهم کردن شغل هم باید به گونه‌ای عمل کنیم که فرصت‌های شغلی برای آنها فراهم باشد. در خانواده‌ها هم شرایط مساوات در کار کردن و نیازهای زندگی برقرار شود. این تناسب‌سازی را باید انجام بدهیم. به جای مقاومت کردن در برابر تغییرات که کار منطقی‌ای نیست شعار ما این است که ما باید نقش‌هایمان را با سازی و متناسب‌سازی کنیم. ما باید ساختارهای اجتماعی مان را هم متناسب با شرایط جدید و نقش‌های تازه آدم‌ها ترمیم، با سازی و متناسب‌سازی کنیم. این تمهیدات اتفاقاً سازگار با عقاید اسلامی است. اسلام از آزادی دفاع کرده است. از برابری زن و مرد دفاع کرده است، حتی در ایده‌های فقهی‌اش وقتی می‌گوید زن که شیر می‌دهد شما باید پولش را بدهی، منظورش پول نیست. منظور این است که تو به زور نمی‌توانی بگویی چون تونزی، بچه را باید شیر بدهی. منظور این وجه است. می‌خواهیم بگوییم به جای ترس و وحشت یا مقاومت در برابر شرایط جدید ما باید متناسب‌سازی کنیم. ظرفیت‌های جدید ایجاد کنیم، چه در خانواده‌ها، چه در مدارس و چه در محیط‌های کار.

؟ به آینده خانواده ایرانی خوشبین هستید؟

اگر بخواهیم تعارف نکنیم، با این رهاشدگی، نه! خوشبین نیستیم و فکر می‌کنم ما با چالش‌های جدی‌ای در یک دهه آینده مواجه خواهیم بود و آسیب‌ها و انحرفات زیادی را ممکن است تجربه کنیم. اگر واقعاً همین طور نسبت به مسائل خونسرد نگاه کنیم و برنامه و مدیریت جامع و مؤثری نداشته باشیم، خانواده‌ها و سطوح پنهان دچار مشکلات اساسی خواهند بود، یعنی روی کار ممکن است همه چیز آرام به نظر برسد اما در عمق، آشوب و غوغایی برپا باشد. ■



مبدع بخشی از این تحولات باشیم و متناسب با آن فرهنگ بومی، زمین بازی را خودمان تعریف کنیم و مثلاً یک نرم‌افزار ارتباطی بومی اما محبوب و فراگیر داشته باشیم، روی این موضوع سرمایه‌گذاری خاصی دیده نمی‌شود. دیدگاه تان در این باره چیست؟

همین طور است. این نگاه تدافعی کار ساز نیست و اگر همه فعالان، مدیران، برنامه ریزان و مسئولان جامعه به فکر طرح این مسائل و راه حل جستن نباشند، اتفاقات خیلی ناخوشایندی ممکن است در سال‌های آینده برای خانواده ایرانی بیفتد و نوعی رهاشدگی به وجود آید که در دل این رهاشدگی هر اتفاقی بیفتد. من به نظرم حتی راجع به همین تکنولوژی‌هایی که شما می‌گویید جامعه ما مثل جوامع دیگر چاره‌ای ندارد جز اینکه با این تکنولوژی‌ها زندگی کند اما از آن طرف باید ساختار خانواده‌اش را درست کند نه اینکه این را نفی کند. برود آن ساختار را درست کند، یعنی خانواده را متناسب با شرایط جدید پیش ببرد، یعنی اگر امروز پسر جوان ما یک گوشی و یک وایبر دارد و دختر جوانی در یک گوشه از شهر یک گوشی و یک وایبر دارد، این دو اگر می‌خواهند ازدواج کنند باید صداقت در زناشویی داشته باشند و بدانند می‌خواهند چه کار کنند. این وسیله‌هایی برای پنهان کردن و گوشه‌های پنهان و پستوهای زندگی نباشد. پس شرطش این است که ما در ازدواج صداقت را ترویج کنیم، یعنی در آموزشی که می‌دهیم بگوییم دست‌ها رو باشد. می‌خواهیم بگوییم هر تغییری که در بیرون می‌افتد ما این طرف باید متناسب‌سازی کنیم. پس اگر آن طرف آموزش می‌دهیم که زن و مرد برابرند، در خانواده هم شرایط برابری و تغییرات لازم را فراهم کنیم که این دو با هم همونوا شوند. اگر این طور



گفت‌وگو با دکتر محمد مهدی لیبی،
جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی



ما تقصیر کاران و جوانان قربانیان طلاق هستند

مدرن‌ترین جوانان ما ریشه‌های عمیق دینی دارند
ولی حتی نظریه پردازان هم جوانان را مقصر طلاق می‌دانند که این گول زدن خودمان است
شبکه خویشاوندی در گذشته سپری مقابل طلاق بود

گفت‌وگوی ما با دکتر محمد مهدی لیبی، دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی و مدیر کل دفتر پژوهش‌های رادیو آزادی دو سپهر فرهنگی ایران و غرب در نگاه به طلاق آغاز شد و در ادامه به شبکه خویشاوندی رسید که در گذشته‌ای نه چندان دور، کارکردهای مثبت خانوادگی و بستگانی خود را ایفا می‌کرد. به این معنا که هم به عنوان یک حلقه واسطه در ازدواج جوان‌ها عهده‌دار نقش مثبتی بود و هم با مداخله‌های مثبت، جلوی شکل‌گیری بسیاری از طلاق‌ها را می‌گرفت، شبکه‌ای که امروز یا از هم پاشیده یا توش و توان خود را آن قدر از دست داده که انتظار چندانی از آن نمی‌رود. در ادامه این بحث اما به پدیده «بی‌سر شدن خانواده ایرانی» و ضرورت مهم دیگری که این سال‌ها در فرهنگ عمومی ما مغفول مانده، یعنی منافع فردی را مجزا و ممتاز از منافع جمعی دیدن، پرداخته شده است.



ایمان جعفری
سپیدرودی

و با کفن سفید هم از خانه‌اش بیرون می‌آید. این یک قانون عرفی بود و جز در موارد خاص شکسته نمی‌شد.

؟ و آن موارد خاص چه بود؟

زمانی که دلایل طلاق برای افراد خانواده و حتی فامیل توجیه داشته باشد، به عبارت دیگر پدر و مادر عروس و داماد و بستگان درجه یک باید کاملاً در جریان قرار می‌گرفتند و توجیه می‌شدند که چرا این زوج می‌خواهند از هم جدا شوند. اما امروز این دوران سپری شده و ما وارد دنیایی شده ایم که با مختصات و ویژگی‌های جهان پیشین و روابطش کاملاً متفاوت است.

؟ به تعبیر شما ما امروز به دوران جدیدی با مناسبات جدید پرتاب شده ایم و هر چقدر هم

جناب دکتر لیبی! گاهی ممکن است ما روزنامه‌نگارها در هیاهوی اعداد و آمار و روزمرگی‌ها منفک از بستر تاریخی گذشته عمل کنیم، به فرض حکمی درباره طلاق صادر کنیم در حالی که شاید آن حکم بدون درک و هضم رویدادهای پیشین خود باشد. تصور می‌کنم بد نباشد بحث مان درباره طلاق به عنوان یک آسیب اجتماعی را از همین نقطه آغاز کنیم.

ما به موضوع طلاق از دو دالان تاریخی و غیر تاریخی یا همان دوران معاصر و مدرن می‌توانیم ورود کنیم. اگر شما از منظر تاریخی به بحث طلاق نگاه کنید، می‌بینید طلاق اتفاقاً پدیده نوظهور و تازه‌ای نیست که مختص دوران جدید باشد. قرن‌هاست این پدیده در جوامع شایع است اما موضوع اینجاست که وقتی به گذشته‌ها نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تفاوت نگاه به طلاق در آن دوره با دوران جدید در این است که اولاً میزان طلاق در جوامع مختلف دنیا از جمله ایران پایین بوده و در ثانی فرد مطلقه از منظر هنجارهای اجتماعی، «stigma» یا انگ و داغ شمرده می‌شده، به طوری که اگر آن زن یا مرد طلاق گرفته، انسان قابل و توانمندی هم می‌بود، عملاً پس از طلاق به مشکل برمی‌خورد و جامعه او را به عنوان یک بیمار جسمی یا اخلاقی به حساب می‌آورد. این داغ و انگ‌ها البته برای هر دو جنس بود اما اگر طلاق در سن بالاتر - یعنی وقتی فرزندان بزرگ شده بودند - صورت می‌گرفت، انگشت اتهام‌ها بیشتر به جانب مردها بود چون عملاً نشان می‌داد طلاق به خاطر نبود باروری صورت نگرفته و اتهام مرد این می‌شد که وفادار و قدردان زحمات همسرش نیست. اما اگر طلاق در سال‌های اولیه ازدواج صورت می‌گرفت، انگشت اتهام به سمت زن بود که نتوانسته بچه بیاورد یا شرایط زندگی مشترک را فراهم کند. پس هنجار در گذشته این بود که اصلاً طلاق نباید صورت بگیرد. زن با چادر سفید به خانه شوهرش می‌رود

که نوستالژی گذشته را زنده کنیم و داشته داشته کنیم، بسیاری از مناسبات آن دوران بر نخواهد گشت. پرسش من این است که لوازم و اقتضائات تحلیل واقع بینانه تر پدیده طلاق چیست؟ به عبارت دیگر اگر یک آسیب شناس می خواهد ورود کند به طلاق به چه حلقه هایی باید ورود کند؟

شما از واژه «حلقه» نام بردید که این جا یک واژه کلیدی و مهم است چون طلاق حلقه ای است در درون ازدواج و ازدواج در درون حلقه روابط زناشویی و روابط زناشویی هم در حلقه مسائل اجتماعی و فرهنگی. پس ما اگر می خواهیم طلاق را تحلیل کنیم، گریزی نداریم جز اینکه به این حلقه های تودرتو ورود کنیم. غربی ها به این حالت، «Chain network» یا شبکه زنجیره ای می گویند که یک حلقه، حلقه دیگر را تقویت می کند و روی آن سایه می اندازد. بنابراین ما اگر طلاق را که در داخل این زنجیره ها قرار دارد، همین طور به صورت انفرادی بیرون بکشیم، ممکن است به چند عامل تأثیر گذار هم برسیم اما بقیه عوامل در جاهای دیگر پنهان خواهد ماند و ما در ک واقع بینانه ای از صورت مسئله نخواهیم داشت.

❓ **خب برای اینکه ما به فهم واقع بینانه ای در این باره برسیم، چه نقاطی نشانه های خوبی برای رصد درست مسئله به ما خواهد داد؟**

اول از هم متوجه باشیم که بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه ما با جامعه غربی متفاوت است. در کشورهای غربی امروز اتفاق جدی ای درباره طلاق وجود دارد و آن قبح زدایی از طلاق است. آنها می گویند ما این تفکر را که طلاق بد است، باید کنار بگذاریم. می گویند اتفاقاً طلاق خیلی هم خوب است، چون هر لحظه ای که به هر دلیل فرد تصمیم گرفت به زندگی مشترک خود خاتمه دهد، این وظیفه دولت و نهادها و سازمان هاست که کمک کنند این اتفاق زودتر صورت بگیرد و زوجی که تصمیم به طلاق گرفته اند، سریع تر از هم جدا شوند. بلافاصله هم تسهیلاتی برای آنها فراهم شود. مثلاً اگر این زوج، فرزندی دارند و توان نگهداری این کودک را ندارند، دولت سرپرستی این کودک را به عهده بگیرد.

امروز نوع تعریف شبکه های خویشاوندی عوض شده است می بینید شما در خانه برادر تان هستی، در خانه عمو یا خاله یا برادرزاده تان هستی اما هیچ حرفی برای گفتن با هم ندارید. آن برادر در دنیای خودش سیر می کند و برادر دیگر در دنیای دیگر

کسی هم در این میان اصلاً سؤال نکند که چرا می خواهید از هم طلاق بگیرد. به کسی مربوط نمی شود. این همان «نگاه دور کیمی» است، نگاه مبتنی بر واقعیت اجتماعی. مطابق با این نگاه انسان موجودی است که هم عقلانی می اندیشد و هم احساسی، پس نمی شود انتظار داشت همه حرکت های انسان، منطقی و مستدل باشد. بنابراین لازم هم نیست که داد و بیداد کنیم و مثلاً در رسانه ها برنامه بسازیم و هشدار بدهیم که لطفاً طلاق نگیرید یا اگر طلاق بگیرید چنین و چنان می شود.

ما امروز در آثار خانم «Ulrike Zartler» جامعه شناس معاصر اتریشی که تألیفات مهمی درباره طلاق داشته می بینیم که ایشان صراحتاً می گویند در جامعه پیشرفته امروز طلاق بالاست، چون فردگرایی در این جامعه رشد کرده است و در این جامعه کسی دلیلی نمی بیند با یک فرد الی الاابد یک زندگی را ادامه بدهد. در واقع در این جامعه طلاق نه پدیده نادر بلکه پدیده شایع است و آنچه در روابط فرهنگی و اجتماعی این جامعه جاری است این است که انسان همچنان که بعد از مدتی ممکن است خانهاش دلش را بزند یا ماشینی که سوار می شود برایش قدیمی و فرسوده شود، همچنان که بعد از مدتی آدم دوست دارد تابلوی نقاشی ای را که به دیوار زده بوده، پایین بیاورد و تابلوی دیگری بزند یا اصلاً بگذارد جای آن تابلو خالی بماند، همسرش هم ممکن است بعد از مدتی دلش را بزند و احساس کند که نیازی نیست با این فرد برای همیشه در یک خانه زندگی کند.

❓ **آقای دکتر! امروز به نظر می رسد جامعه ایرانی در یک وضعیت بینابینی قرار گرفته است؛ نه ما آن اخلاق کهن نیاکانی را به صورت کامل داریم و**

نه یکسره مطابق با آنچه که امروز در غرب متداول است رفتار می کنیم. تحلیل شما از این وضعیت بینابینی نه این و نه آن چیست؟

ما به چند دلیل نمی توانیم مثل آن چیزی که در غرب شایع است رفتار کنیم. یک عامل، فرهنگ بومی است. شما اگر در طول زمان به خانواده ایرانی نگاه کنید می بینید پدیده طلاق در جامعه ایرانی یا روی نمی داده یا نادر بوده. مردان ایرانی، مردان صبوری بودند و مردسالاری با نوعی اطاعت زنانه همراه بود. در واقع زنان جامعه ما با این قضیه کنار می آمده اند و چون مردان، کار آمد بودند، بنابراین حتی اگر همسر زنی بداخلاق هم بود و رفتار تندی داشت آن زن این رفتار را تحمل می کرد. این بود که مرد، بزرگ تر خانواده به حساب می آمد و حرف اول را می زد. من البته این تفکر را تأیید نمی کنم اما این تفکر یک مانع جدی در طلاق بود.

دومین عامل علیه طلاق، تعداد بالای فرزندان بود. در واقع یکی از آن حلقه هایی که در شبکه زنجیره ای طلاق عمل می کند، تعداد فرزندان است و تعداد بچه های یک خانواده در گذشته به عنوان یک مانع جدی در طلاق عمل می کرد اما امروز شما در اغلب خانواده ها و زوج های جوان می بینید یا فرزندی وجود ندارد یا اگر وجود دارد یکی بیشتر نیست. عامل مهم بعد، حضور اطرافیان بودند. ما در گذشته یک «شبکه خویشاوندی» قوی داشتیم که حامیان از دواج بودند و وقتی زوج ها به اختلاف برمی خوردند، اختلاف خود را به این شبکه خویشاوندی منتقل می کردند. دایی ها، عموها، خاله ها، عمه ها، پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها، اما امروز از آن شبکه خویشاوندی تقریباً چیزی نمانده و به حداقل رسیده است. نکته مهم دیگر این است که در گذشته رابطه خویشاوندی مبنای زیستی داشت و روابط خویشاوندی بر مبنای زیستی تعریف می شد اما امروز روابط خویشاوندی بر مبنای زیستی تعریف نمی شود.

❓ **متوجه نشدم! یعنی چه بر مبنای زیستی تعریف نمی شود؟**

ببینید. شبکه خویشاوندی ما در گذشته همان هایی بود که در شناسنامه های ما و روابط ما به عنوان برادر و خواهر، خاله و خواهرزاده و عمو و برادرزاده تعریف شده بود. در گذشته شبکه خویشاوندی ما حتی سرمایه اقتصادی هم بودند و شراکتی فعالیت می کردند. یک نسل قبل از پدران ما در مزارع و روستاها خانواده های خویشاوندی با هم می کاشتند و با هم درو می کردند و در بخش اجتماعی روابط اینها با هم و مناسکی که داشتند مشترک بود و از لحاظ باورها شبیه هم بودند و اصلاً یک مدل فکر می کردند.

وقتی اینها به خانه های همدیگر می رفتند از مصاحبت با هم لذت می بردند، چون سوژه مشترک برای حرف زدن داشتند اما امروز نوع تعریف



این یک واقعیت است که درصد بالا و قابل توجهی از طلاق‌ها در جامعه ما مربوط به اختلالات جنسی است اما عملاً شیوه ما برای مقابله با این اختلالات ناکارآمد است و بهتر است بگویم شیوه‌ای در این باره نداریم

شبکه‌های خویشاوندی عوض شده است. می‌بینید شما در خانه برادران هستید، در خانه عمو یا خاله یا برادرزاده‌تان هستید اما هیچ حرفی برای گفتن با هم ندارید. آن برادر در دنیای خودش سیر می‌کند و برادر دیگر در دنیای دیگر. این دو دنیا آن قدر از هم دورند که همیوشانی با هم ندارند چون افق ذهنی، فرهنگی و علاقه‌مندی‌های شما کاملاً با او متفاوت است.

از آن طرف شما در شبکه خویشاوندی جدید، کسانی را می‌بینید که به ظاهر رابطه خویشاوندی با هم ندارند اما می‌توانند ساعت‌ها کنار هم بنشینند و از مصاحبت هم لذت ببرند چون افق فکری و ذهنی‌شان به هم نزدیک است. بنابراین امروز شبکه خویشاوندی در همکار و همکلاس و دوست صمیمی بیشتر معنا دارد. ما در دانشگاه تحقیقی انجام دادیم و از مخاطبان مان پرسیدیم که اگر برای شما ناگهان یک مشکل شدید مالی پیش بیاید چه می‌کنید؟ از چه کسانی کمک می‌گیرید؟ برادر؟ خواهر؟ پدر؟ پاسخ‌هایی که به ما داده شد نشان می‌داد اکثر آدم‌ها ترجیح می‌دهند دوست صمیمی و همکار خود را در جریان مشکل مالی خود قرار دهند اما خانواده در جریان نباشد، این همان جابه‌جایی و آلترناتیوی است که صورت گرفته است.

نکته بعد اینکه نظام خویشاوندی ما در گذشته مسئولیت‌پذیر بود، مثلاً اگر در یک خانواده‌ای پسری یا دختری هنوز ازدواج نکرده بود و فامیل و خویشاوندان احساس می‌کردند که او دارد از سن ازدواج عبور می‌کند ناراحت بودند. به فکر بودند. اگر دختر بود دنبال پسری می‌گشتند که در قواره‌های او باشد و اگر پسر بود، دختری برایش معرفی و دست و پا می‌کردند.

یعنی این حس را داشتند که حتماً برای فلانی باید آستین بالا بزنیم اما امروز این احساس مسئولیت وجود ندارد و کسی خودش را درگیر این مسائل نمی‌کند. چه برای ازدواج و چه برای طلاق؛ یعنی بخواهد شرایط ازدواج کسی را در فامیل تسهیل کند یا مانع طلاق زوجی شود. امروز واقعاً ما این رفتار را نمی‌بینیم که کسی در شبکه خویشاوندی ناراحت شود!

؟ آقای دکتر لبیبی! اگر بخواهیم به طلاق به عنوان یک موضوع جهانی نگاه کنیم یعنی مثلاً صرف جامعه ایران یا حتی غرب را در نظر نگیریم آیا تحقیقی در این باره صورت گرفته که ببینیم روند طلاق در جوامع مختلف جهان چگونه است؟

بله، «دیوید شیل» تحقیقی در سطح کشورهای دنیا انجام داده و به این نتیجه رسیده که چه در شرق و چه در غرب با روند رو به افزایش طلاق مواجهیم. این اتفاق در همه قاره‌ها دارد می‌افتد به استثنای جوامع مسلمان آسیای جنوب شرقی، مثلاً مسلمان‌هایی که در اندونزی زندگی می‌کنند. جالب اینجاست که در این مناطق درصد طلاق پایین‌تر هم آمده است.

؟ چرا الگوی این مناطق با سایر نقاط جهان متفاوت است و چرا اصلاً نرخ طلاق پایین آمده است؟

خب این موضوع برای این محقق هم عجیب بوده و بعد از کنکاش متوجه شده در این مناطق با شیوه‌های کارآمدی مهارت‌های زناشویی کار و آموزش‌های خوبی از طریق رسانه‌ها و مراکز آموزشی به مردم ارائه شده است. در واقع یک جور هنجارسازی در این مناطق اتفاق افتاده و کوشیده‌اند در عین حال که باورهای مذهبی مردم خدشه‌نبیند، از آن طرف مهارت‌های زناشویی را به مردان و زنان در آستانه سن ازدواج ارائه کنند.



در واقع این گونه نبوده که مثلاً بیایند به زوج‌ها بگویند فقط همدیگر را تحمل کنید! بلکه شیوه‌های برخورد در خانواده به ویژه میان زوج‌ها را به صورت علمی در این مناطق اصلاح کرده‌اند و این مهارت آموزشی‌ها مانع از طلاق شده است.

؟ واگر بخواهید از همین منظر یعنی بحث روابط زناشویی و عاطفی و مهارت مدیریت جنسی در ایران نظر بدهید؟

خب این یک واقعیت است که درصد بالا و قابل توجهی از طلاق‌ها در جامعه ما مربوط به اختلالات جنسی است اما عملاً شیوه ما برای مقابله با این اختلالات ناکارآمد است و بهتر است بگویم شیوه‌ای در این باره نداریم. یعنی بحث سلامت جنسی و آموزش‌های جنسی هیچ جایگاهی در مدارس ما از ابتدایی تا متوسطه ندارد، در حالی که آگاهی‌های جنسی متناسب با هر سنی باید رشد کند. به خاطر همین است که افراد در حالی وارد روابط زناشویی می‌شوند، که مهارت و اطلاعاتی در این باره ندارند یا اطلاعات آنها بسیار مغشوش و تحریف شده است.

از طرف دیگر فرق جامعه ما با جوامعی که روی این موضوعات کار کرده‌اند این است که ما خواسته‌ایم موضوع را نادیده بگیریم، در حالی که دیگران مسئله را پذیرفته‌اند و بر راهکارها متمرکز شده‌اند. شما امروز وقتی کودک تان می‌پرسد من چطور به دنیا آمده‌ام عموماً به او دروغ می‌گویید یا جواب‌های بسیار کلی می‌دهید، مثل اینکه خدا تورا به ما

داده است. در حالی که همین موضوع در کتاب‌های درسی آلمان کاملاً کنترل شده و متناسب با ذهن یک کودک به کودکان آموزش داده می‌شود.

📌 نگاه شما به این تابو کردن چیست؟ آیا این تابوسازی‌ها به باورهای دینی برمی‌گردد؟

اتفاقاً به نظر من نگاه دین یعنی دین ما اسلام کاملاً نگاه باز و معقولی است. آنچه به زعم من در دین خط قرمز است و نباید از آن عبور کرد، پرده دری و بی‌حیایی است. بله نباید پرده دری کرد اما آموزش درست و علمی و اصولی، پرده دری و بی‌حیایی نیست، از طرف دیگر دین با آموزش هیچ مشکلی ندارد. اینکه یک زوج تحت تأثیر الگوهای غلط ذهنی و باورهای اشتباه دچار اختلالات جنسی می‌شوند و نمی‌توانند از رابطه جنسی‌شان لذت ببرند و همین موضوع آنها را به سمت طلاق می‌کشد، آیا مداخله در این باره به وسیله آموزش و قبل از این مرحله، آموزش‌های پیشگیرانه مصداقی از پرده دری و بی‌حیایی است؟ آیا یک پدر یا مادر آگاه وقتی درباره مسائل جنسی با فرزند خود صحبت می‌کند و می‌داند دنبال چیست و زبانش را هم یافته است پرده دری می‌کند؟ ما در اروپا دکتراهای سکسولوژی داریم. مباحث کاملاً جدی و علمی است. همان طور که شما تخصصی به نام روانشناسی یا جامعه‌شناسی دارید و کسی هم چشمانش از شنیدن نام این تخصص‌ها گرد نمی‌شود، تخصصی هم به نام سکسولوژی دارید که مداخله‌های درمانی درباره اختلالات جنسی در روابط زناشویی را صورت می‌دهند. اما ما متأسفانه با اینکه به لحاظ اعتقادات اصیل، کمبود و مانعی در این زمینه نداریم چه در رسانه‌ها، چه در خانواده‌ها و چه از طرف نهادهای کشور با نوعی پنهان‌کاری در این زمینه‌ها روبه‌رو هستیم.

امیدوارم از این حرف‌ها این طور استنباط نشود که مثلاً ما باید برگردیم به گذشته و از زن بخواهیم حتی اگر در شرایط زورگویی قرار دارد تحمل کند. من در واقع می‌خواهم به این موضوع اشاره کنم که هر شرایط اجتماعی که ما در آن قرار می‌گیریم اقتضانات خاص خودش را دارد. وقتی زن استقلال مالی دارد نگرانی کمتری در طلاق دارد.

البته موضوع چندلایه و چندوجهی است. به قول ماکس وبر، انسان موجودی است که بیشتر از منطقی بودن احساسی رفتار می‌کند اما شاید آموزش و مهارت آموزی به ما یاد بدهد که وقتی اختلاف جدی در رابطه زوجین پیش می‌آید، اولین گزینه‌ای که سراغش می‌رویم طلاق نباشد بلکه طلاق را برای آخرین گزینه بگذاریم. اگر ما در واقع جوان‌هایمان را طوری تربیت کرده باشیم که به بلوغ فکری و عاطفی برسند و با اولین تکان و خلاف آمد، به فکر بی‌وفایی نباشند اگر آنها بدانند وقتی همسرشان از موضوعی ناراحت شده چگونه باید برخورد کنند، در آن صورت بسیاری از این بحران‌ها فروکش خواهد کرد.

📌 آقای دکتر! ما امروز جوان‌های نسل

چهارم را متهم می‌کنیم که بی‌عاطفه و طلبکار و بدون آرمان بار آمده‌اند. پدر و مادرها را دستگانه‌های عابر بانک و خدمات رسان شبانه‌روزی می‌بینند و حاضر نیستند مسئولیتی را در زندگی قبول کنند. از آن طرف ابراز نگرانی هم می‌شود که اگر این جوان‌ها ازدواج کنند، سرنوشت زندگی مشترک و فرزندان احتمالی آنها چه خواهد شد. شما با این تحلیل‌ها چقدر موافقت می‌کنید؟

بله آدم این روزها خیلی این طرف و آن طرف در سخنرانی‌ها می‌شنود که مثلاً امروز جوان‌ها مادی‌گرا شده‌اند و خلاصه انگشت اتهام‌ها به سمت جوان‌هاست اما واقعاً این طور نیست. من نمی‌خواهم بگویم عامل اقتصادی در طلاق‌ها مؤثر نیست اما آنقدر عامل اقتصادی را کارساز نمی‌دانم. نکته اینجاست که شما همین جوان‌هایی را که می‌بینید احتمالاً نوع حرف زدن‌شان یا لباس پوشیدن‌شان متفاوته یا به قول بعضی‌ها «جیج» شده از نظر ریشه‌های فکری کاملاً سنتی هستند. گرچه رویه و سطح حرف‌ها و هیجان‌هایشان ممکن است مدرن به نظر برسد اما پایه فکری‌شان سنتی است، برعکس جامعه غرب که از نظر ریشه‌های مدرن است و سنت در سطح روابط‌شان وجود دارد. شما یک جوانی را در خیابان می‌بینی از نظر ظاهر از اروپایی‌ها هم جلوتره اما وقتی دنبالش می‌کنی می‌بینی دارد با ماشینش نداری می‌برد پخش کند، یعنی که پایبند اعتقاداتی است. اگر به اعتقاداتش هم توهین کنی برافروخته می‌شود. شما می‌بینی همین جوان‌ها با این ظاهرشان در شب‌های قدر و مراسم اعتکاف حاضر می‌شوند و آن عشق درونی به اعتقاداتشان

مسئله اینجاست که خیلی از ما همیشه انگشت اتهام مان به سمت دیگران است، چون راحت‌ترین کار ممکن است. اما می‌شود از همه پدر و مادرها پرسید که چقدر تلاش کرده‌اید دنیای جوان‌هایتان را بشناسید؟ چقدر همراهی کرده‌اید؟

📌 یکی دو سال پیش که گفت و گویی با شما داشتم از اصطلاحی نام بردید به نام **Headless family** یا «خانواده‌های بی‌سر» که برایم تازه‌گی داشت. اعتقاد داشتید که امروز خانواده‌های ایرانی نه مردسالارند، نه زن‌سالار و نه فرزندسالار، بلکه نوعی بی‌سری در خانواده‌های ایرانی دیده می‌شود و کانون تصمیم‌گیری در حال از دست رفتن است. آیا با این **Headless family** می‌توان به موضوع طلاق نگاه کرد؟

ببینید. ما در گذشته شکل خانواده‌هایمان عموماً مردسالار بود. عملاً مدیریت و هدایت خانواده با مرد بود و یک احم و قهر مرد می‌توانست تعیین‌کننده خانواده باشد اما حالا با شعار «همه در شرایط مساوی» خانه‌ها را عملاً تبدیل به سرا کرده‌ایم. هر کسی هر ساعتی دوست داشت می‌آید خانه و کسی هم نمی‌تواند بازخواستش کند چون عملاً قدرت مرد را از او گرفته‌ایم. در اینجا ارتباطها دیگر قطع شده و کارکرد خانه یک خوابگاه است که آدم‌ها چند ساعتی در آن بخواهند و فردا صبح هر کسی سراغ کار خودش برود. این سال‌ها آمدیم مردسالاری را کوبیدیم و گفتیم که مرد بودن موهبت الهی نیست و مردها به صرف مرد بودن نباید خود را برتر بدانند. آمدیم یک موضع طلبکاری از مردها را در جامعه رواج دادیم و در رسانه‌ها و محافل از حقوق برابر و برابری زن و مرد سخن گفتیم و در محیط‌های خانوادگی هم به این بحث‌ها دامن زدیم بدون اینکه نگاه کنیم این حرف‌ها و مواضع چه تبعاتی خواهد داشت. شما می‌دانید که فمینیست‌ها در اروپا چندین دهه فشار آوردند و گفتند مردها در هیچ زمینه‌ای نباید بالاتر از زنان باشند و آنقدر تند رفتند که نتیجه‌اش همین اتفاقاتی است که امروز در غرب عادی شده و نمونه‌اش را در طلاق هم می‌بینیم.

در واقع، وقتی زن از حیث مالی هیچ وابستگی به همسرش نداشته باشد و مشکل اشتغال او حل شده باشد چه اتفاقی می‌افتد؟ اتفاق اینجاست که زن در اولین بدرفتاری تصمیم به طلاق می‌گیرد چون تمکن مالی لازم را برای اداره زندگی‌اش دارد. البته

مادر طلاق جوان‌ها را مقصر می‌دانیم اما آنها در واقع قربانیان طلاق هستند. خیلی از نظریه پردازان ما مسئله را جابه‌جا مطرح می‌کنند، در صورتی که وقتی شما پای صحبت مدرن‌ترین جوان‌هایی که فکر می‌کنید می‌نشینید می‌بینید اینها ریشه‌های سنتی و دینی دارند

را دارند. بالاخره همین ملت، نیمه شعبان کوچه‌ها و خانه‌ها و خیابان‌ها را چراغانی می‌کند. همین ملت در مناسبت‌های مختلف مذهبی از جان مایه می‌گذارد. همین آدم‌ها می‌روند عتبات و پیاده روی روزربعین، البته همچنان که اشاره کردم در لایه‌های سطحی ممکن است مدرن عمل کنند. بنابراین به اشتباه نیفتیم و نشانی غلط ندهیم. جوان‌ها مقصر نیستند. اگر کسانی کوتاهی کرده‌اند در درجه اول پدر و مادر هستند، بعد خویشاوندان، بعد نهادهای دولتی و دست آخر خود آن جوان. واقعا ظلم است که جوان‌ها را در طلاق مقصر بدانیم. یک خطای علمی است که انگشت اتهام را به سمت جوان‌ها نشانه برویم. شما امروز مدام این را می‌گویید که چرا ظاهر جوان ۲۰ ساله با جوان‌های ۲۰ سال پیش یکی نیست اما توجه نمی‌کنید که ظاهر جوان ۲۰ سال پیش هم با جوان‌های ۴۰ سال پیش یکی نیست. از آن طرف اگر امروز سرعت تحولات در این نسل زیاد است، به خاطر این است که ۲۰ سال پیش یا ۴۰ سال پیش این دنیای عظیم و عجیب اینترنت و روابط مجازی نبود. ما امروز به واسطه این ابزارها شکل زندگی مان عوض شده است حتی آدم‌های میانسال هم مجذوب این وسایل شده‌اند. آن وقت این آدم‌ها انتظار دارند که جوان‌هایشان در نیم قرن پیش سیر کنند. مسئله اینجاست که خیلی از ما همیشه انگشت اتهام مان به سمت دیگران است، چون راحت‌ترین کار ممکن است. اما می‌شود از همه پدر و مادرها پرسید که چقدر تلاش کرده‌اید دنیای جوان‌هایتان را بشناسید؟ چقدر همراهی کرده‌اید؟ چقدر دوستی کرده‌اید؟ احترام پدر و مادر درست اما از آن طرف هم باید ببینیم پدر و مادر چقدر به فرزند احترام گذاشته‌اند. چقدر با او مشورت کرده‌اند؟ شما امروز می‌گویید این نسل مسئولیت پذیر نیستند اما نمی‌گویید چقدر این نسل محل مشورت بوده است.

ممكن است برخی با این تحلیل شما مخالف و بر این باور باشند که اتفاقا یکی از

آسیب‌های نسل حاضر به خاطر پشتیبانی بیش از حد والدین بوده. اینکه پدر و مادر همه چیز یا دست کم آنچه را می‌توانسته‌اند برای فرزند یا فرزندان خود فراهم کرده‌اند و آنها سرد و گرم روزگار را نچشیده‌اند. در حالی که شاید درست‌تر این بود که اجازه نمی‌دادیم فرزندان ما در یک محیط گلخانه‌ای و بیش از حد کنترل شده رشد کنند چون دیر یا زود آنها از این شرایط بایرد بیرون بیایند.

ببینید در جامعه‌ای که از هر نظر درست عمل می‌کند، حرف شما معقول است. پدر و مادر می‌گویند من تلاش کردم شما را بزرگ کردم حالا هم باید روی پای خودتان بایستید. اما وقتی شما در جامعه تان مشکل اشتغال دارید و من جوان نمی‌توانم کار پیدا کنم، پدر و مادر که نمی‌توانند جوان‌شان را از خانه بیرون کنند که تو دیگر بالغ شده‌ای و هزینه‌هایت را باید خودت پیدا کنی. گاهی شما قیاس‌هایی انجام می‌دهید اما متوجه نیستید که این قیاس‌ها در چه بستر اجتماعی انجام می‌شود. حتی اگر شما بگویید جوان‌های ما ذهن کارآفرین و پول‌ساز ندارند باز این ما هستیم که به آنها یاد نداده‌ایم چطور فرصت شغلی برای خود و دیگران ایجاد کنند.



حالا ما در چنین شرایطی گیر کرده‌ایم. چه کنیم؟

شما زمانی می‌توانید از این گردنه عبور کنید که از خودگذشتگی‌های فامیلی ما دوباره احیا شود. مثلا کسی که در فامیل سه بار در سال عادت دارد به عمره برود یا مثلا سه بار برود سفر خارجی، چنین کسی می‌تواند با در نظر گرفتن شرایط کشور و فامیل، سفر خارجی را دو سال یک بار برود یا سالی یک بار برود یا عمره نرود و هزینه‌هایی را که برای این کار صرف می‌کرده اختصاص بدهد به جوان‌های فامیل. فامیل‌ها صندوق‌های قرض‌الحسنه درست کنند و به جوان‌هایی که در آستانه سن ازدواج هستند وام‌های بدون بهره با اقساط طولانی بدهند. ما اگر آن شبکه‌های خویشاوندی را آرام آرام احیا کنیم آن وقت آن علقه‌های عاطفی هم دوباره برقرار می‌شود. اینها چیزهای خلق‌الساعه و عجیب و غریب نیست، اینها از قدیم در متن روابط اعتقادی و فرهنگی ما وجود داشته است. این نکته را هم عرض کنم. کسانی که می‌خواهند این کارها را انجام بدهند، به خاطر خودشان این کار را انجام می‌دهند و حتی از منظر ثواب هم نباید به قضیه نگاه کنند. چون همان حاج آقا یا غیر حاج آقا، همان فرد مذهبی یا به ظاهر مدرن جامعه ما که به عمره می‌رود یا به سفر خارجی اگر به فرض آمار طلاق در جامعه بالا برود او هم آسیب خواهد دید. اگر مفاسد اجتماعی در جامعه بالا برود او هم آسیب خواهد دید، هیچ کس بر کنار نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم نه، خانواده ما چنین و چنان است. ما در بستر واقعیت‌های اجتماعی زندگی می‌کنیم و اگر آمار مفاسد اجتماعی بالا برود حتی خانواده‌های مذهبی و خیلی مقدس ما هم آسیب خواهند دید. حتی خانواده‌هایی که هیچ مشکلی نداشتند آنها هم از تبعات این آسیب‌های اجتماعی بر کنار نخواهند بود.

وقتی اشتغال در جامعه پایین باشد، گرایش به اعتیاد و سرقت و خودکشی و ابتلا به بیماری‌های روانی بیشتر می‌شود و همه خانواده‌ها به صورت مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر این آسیب‌ها خواهند بود، بنابراین کسی که در فامیل خودش کمک می‌کند که دو جوان با هم ازدواج کنند، در واقع به خانواده خودش کمک کرده است و این قدم را برای خودش برداشته است.

؟ کسی که در فامیل خودش مداخله مثبتی کند و اجازه ندهد دو جوان به سادگی از هم طلاق بگیرند در واقع اجازه نداده دو مطلقه به مطلقه‌های جامعه اضافه شود، پس به خانواده خودش کمک کرده است.

شما اگر همه بودجه کشور را فقط اختصاص بدهید به مسکن و اشتغال جوان‌ها باز نمی‌توانید به همه جوان‌ها کار و خانه بدهید. این جاست که شبکه خویشاوندی، نهادهای غیر دولتی و خیرین باید به کمک بیایند



همچنان که اشاره کردم ما عادت کرده‌ایم انگشت اتهام و عیب و ایراد گرفتن مان همیشه به سمت دیگران باشد. عادت کرده‌ایم ساده‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین گزینه را که متهم کردن جوان هاست انتخاب کنیم چون گزینه راحت و دم دستی است. ما در طلاق جوان‌ها را مقصر می‌دانیم اما آنها در واقع قربانیان طلاق هستند. خیلی از نظریه پردازان ما مسئله را جابه‌جا مطرح می‌کنند، در صورتی که وقتی شما پای صحبت مدرن‌ترین جوان‌هایی که فکر می‌کنید می‌نشینید می‌بینید اینها ریشه‌های سنتی و دینی دارند اما ما مدام در حال فراق‌کنی هستیم. در واقع اینها گول زدن خودمان است. کسی از خود نمی‌پرسد آیا می‌تواند یک روز از ماه خودش بدون هیچ چشمداشت مالی به جامعه‌اش کمک کند؟ کدام یک از ما از خودمان می‌پرسیم این هفته پنج‌شنبه، جمعه به جای اینکه بزیم جاده چالوس و برویم شمال، پول شمال رفتن را یا وقت شمال رفتن مان را اختصاص بدهیم به یک گروه گشایی اجتماعی. همه چیز هم پول نیست. شما در یک زمینه کاری می‌توانید به یک جوان یا چند جوان مشاوره بدهید و ذهن او را هشیار کنید. یک پنج‌شنبه شمال نمی‌روی. در صورتی که این سال‌ها این جمله «مشکل شخصی خودتان است» تقریباً به یک اپیدمی اجتماعی دارد بدل می‌شود. من تأکید می‌کنم که این کارها را در واقع ما برای خودمان انجام می‌دهیم.

؟ همه ما روی یک قایق نشسته‌ایم.

دقیقا همه ما روی یک قایق نشسته‌ایم. ما جامعه خودمان را با ارو یا مقایسه نکنیم.

آنجا صراحتاً می‌گویند طلاق مهم نیست چون آنها به شکلی از خانواده‌ها رسیده‌اند که ما نمی‌توانیم قبول کنیم. ما نمی‌توانیم بگوییم طلاق مهم نیست. ما اگر ادعای مسلمانی و دینداری داریم که داریم این نوع رفتاری که امروز در جامعه ما دارد شایع می‌شود، نسبتی با مسلمانی و دینداری ندارد. گاهی ما دچار افکار هذیان گونه هستیم. مثلاً می‌گویند دولت باید به همه جوان‌های در شرف ازدواج وام مسکن بدهد و برای همه‌شان اشتغال ایجاد کند. این از محالات عقلی است. شما اگر همه بودجه کشور را فقط اختصاص بدهی به مسکن و اشتغال جوان‌ها باز نمی‌توانید به همه جوان‌ها کار و خانه بدهید. این جاست که باید نهادهای غیر دولتی و خیرین به کمک بیایند. از طرف دیگر احیای آن شبکه خویشاوندی بسیار کار ساز خواهد بود.

به نظرم ما باید این منطق را در جامعه خودمان جا بیندازیم که اگر در اصلاح روابط اجتماعی سهمی شوی خودت سودش را خواهی برد. امروز اگر در جامعه غربی کسی در ترافیک لایی نمی‌کشد و به قانون احترام می‌گذارد، اگر در ترافیک و راه‌بندان دستش را روی بوق نمی‌گذارد به خاطر اخلاق یا باور دینی نیست. او به خاطر منافع فردی خودش این کارها را می‌کند چون آموخته است منافع فردی‌اش از درون منافع جمعی بیرون می‌آید. آموخته است که من زمانی می‌توانم زودتر به خانه یا محل کارم برسم که ترافیک روان باشد و ترافیک زمانی روان است که من لایی نکشم و بین خطوط رانندگی کنم. اگر من بین خطوط رانندگی کنم آن وقت ترافیک برای همه از جمله من روان‌تر خواهد شد.

ما هم در جامعه باید این تفکر را جا بیندازیم که اگر آسیب‌های اجتماعی بالا رفت همه ما خواهیم باخت، کسی مصون نخواهد ماند. حتی کسی هم که باوری به دین ندارد باز چاره‌ای ندارد در همین جامعه با این الگو حرکت کند که اگر آسیب‌های اجتماعی بالا برود من ضرر خواهم کرد، پس برای اینکه ضرر نکنم باید به سهم خودم جلوی آسیب‌های اجتماعی بایستم. یعنی مثلاً بخشی از زمان یا پول یا امکاناتم را اختصاصاً بدهم به امور عام‌المنفعه. اگر کسی به این فکر کند که اگر تعداد مطلقه‌ها بالا برود پسر او هم که ازدواج کرده در مواجهه با مطلقه‌ها که همکار یا همسایه او هستند ممکن است دچار مشکل شود در آن صورت نخواهد گفت به من چه که آمار طلاق بالا می‌رود. اگر آسیب‌های اجتماعی بالا برود شما وقتی خانه ات را ترک می‌کنی نگرانی. وقتی ماشینت را گذاشتی کوچکی با اینکه دزدگیر و قفل فرمان دارد اما باز نگرانی. وقتی دخترت کمی از دانشگاه دیر می‌آید نگرانی چون در متن خبرهای منفی قرار می‌گیری و این خبرهای منفی بر ذهنیت تو اثر می‌گذارد. ■



گفت و گو با سید حسن موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران

منبع لذت در خانواده‌های ما کجاست

امروز میانگین صحبت زوج‌ها با هم به ۱۵ دقیقه در روز کاهش یافته است
باید لذت پایدار را جایگزین لذت آنی کرد

همچنان که در بخش آمارها هم ارائه کردم ما امروز در شرایطی قرار گرفته‌ایم که روز به روز بر تعداد خانواده‌های تک سرپرست اضافه می‌شود و ما با زنانی مواجه هستیم که به دلیل طلاق یا از دست دادن همسر خود تنها زندگی می‌کنند. یکی از چالش‌های دیگر مادر این موضوع ظهور و پررنگ شدن پدیده‌ای به نام «تجرد قطعی» است. منظور از تجرد قطعی یعنی کسانی که - عمدتاً زنان - با افزایش سن و تعویق از دواج عملاً از سن ازدواج و باروری عبور کرده‌اند و حالا تنها زندگی می‌کنند یا اینکه پیشتر از دواج کرده بودند اما اینک با گرفتن طلاق و عبور از سن ازدواج به زندگی مجردی روی آورده‌اند.

❓ نگرانی مادر باره این زنان چه حوزه‌هایی را در برمی‌گیرد؟

شما یک سبب را در نظر بگیرید و حمایت‌های عاطفی، روانی، شغلی و پاسخ به نیازی‌های جنسی را در آن ببینید. شما وقتی می‌بینید بخش قابل توجهی از گروه زنان مطلقه ما به دلیل اینکه مهارت‌های لازم ورود به بازار کار را ندارند، نمی‌توانند به راحتی جذب بازار کار شوند، چراغ هشدار آسیب اجتماعی در اینجا به شما چشمک می‌زند چون عملاً در نبود مهارت‌های شغلی و امکان جذب شدن به بازار کار، افراد پشت نوبت سازمان‌های حمایتی مثل کمیته‌امداد و بهزیستی روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شوند در حالی که اولاً خدمات و کمک‌های این سازمان‌ها کفاف این همه جمعیت را نمی‌دهد و در ثانی برای گذران یک زندگی ناکافی است.

باز در این حوزه پدیده‌ای که به ویژه در میان زوج‌های طلاق گرفته‌ای که بچه‌دار شده‌اند شاهد آن هستیم، تبعات افزایش میزان طلاق‌ها در کیفیت زندگی و تربیت فرزندان است که در بهترین شرایط و با وجود مدیریت منطقی از

سید حسن موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران در بخشی از گفت‌وگوی مان از اصطلاحی نام برد به نام «منبع لذت در خانواده ایرانی» و پرسید امروز منبع لذت در خانواده‌های ما کجاست؟ این پرسشی است که ذهن هر علاقه‌مندی را می‌تواند به بازی بگیرد و به چالش بکشد. آن مخزن مشترکی که چشم و گوش و هوش همه ما در آن غوطه‌ور باشد تا به لذت و شادی برسیم کجاست؟ پس پرسش از منبع لذت جمعی در یک خانواده می‌تواند پنجره و روزنه تازه‌ای بگشاید به اینکه نگاه دوباره‌ای به عوامل و اگرایی در خانواده‌ها به ویژه در طلاق بیندازیم. موسوی چلک، کارشناس ارشد علوم اجتماعی است. او پیشتر مدیر کلی دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور را در اختیار داشته است.

L
امیر محمد
صادق‌وند

کشور است. اگر آمار سرشماری سال‌های ۷۵-۸۵ و ۹۰ را تحلیل کنیم، می‌بینیم در سال ۷۵ بیش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر زن سرپرست خانوار در کشور وجود داشته است. این آمار در سال ۸۵ به یک میلیون و ۶۶۳ هزار نفر رسیده است اما در سال ۹۰ با یک شیب قابل توجه به ۲ میلیون و ۵۶۳ هزار نفر رسیده‌ایم، یعنی در فاصله ۱۰ ساله سرشماری سال‌های ۷۵ تا ۸۵، درصد تغییرات و رشد زنان سرپرست خانوار حدود ۳۹ درصد بوده است اما در فاصله پنج ساله ۸۵ تا ۹۰ این رشد به بیش از ۵۳ درصد رسیده است. از طرف دیگر فاصله زندگی مشترک که قبلاً پنج سال بود، امروز به سه سال رسیده است.

❓ منظور تان از فاصله زندگی مشترک چیست؟
یعنی از زمانی که زوج‌ها زندگی مشترک‌شان را آغاز می‌کنند تا زمانی که طلاق بگیرند.

نکته مهم بعدی، طلاق‌های هنگام عقد است که باز اطلاعات و داده‌های مراکز ارائه‌کننده خدمات کاهش طلاق نشان می‌دهد که در صد رو به رشد این نوع طلاق‌ها هم روند نگران‌کننده‌ای به خود گرفته است.

❓ جناب موسوی چلک! نگاه یک مددکار اجتماعی خواه ناخواه به آسیب‌ها و نقاط تاریک جامعه است. به عنوان یک مددکار اجتماعی وقتی به وضعیت و آمار ازدواج و طلاق در جامعه ایرانی چشم می‌دوزید، چه تحلیلی از این آمارها دارید؟

ببینید، بررسی روند اجتماعی ایران به طور مشخص در حوزه ازدواج و طلاق نشان می‌دهد ما در این باره با موانع متعددی روبه‌رو هستیم. تغییرات طلاق در طول سال‌های گذشته همیشه با افزایش همراه بوده است یعنی وقتی میزان طلاق‌های سال‌های اخیر را نسبت به سال‌های قبل بررسی می‌کنیم، می‌بینیم درصد تغییرات رو به رشد است. در نقطه مقابل اکثر این سال‌ها رشد ازدواج منفی بوده، یعنی ما اگر در محور مختصات درصد تغییرات این دو پدیده را نمایش دهیم، طلاق قسمت بالای تغییرات و ازدواج در بخش پایین خواهد بود و این فاصله و شکاف با یک شیب قابل توجهی در حال افزایش است و با توجه به جمعیت ۱۱ میلیون نفری مجردها که در سن ازدواج قرار دارند نگران‌کننده است. نکته دوم، افزایش تعداد زنان سرپرست خانوار به عنوان یکی از تبعات افزایش طلاق در

بگذارید این طور بگویم که حوزه اجتماعی هیچ وقت دغدغه جدی سیاستگذاران ما نبوده، به عبارت دیگر این حوزه کاملاً در حاشیه قرار گرفته و متناسب با وزن و اثرگذاری اش بر سایر حوزه‌ها بهای لازم به آن داده نشده است

طرف زوجی که طلاق گرفته‌اند، اثرات منفی جدایی والدین در ذهن کودک از بین نمی‌رود چه برسد به اینکه برنامه‌های هم این وسط وجود نداشته باشد. پس این هم موضوعی است که به سادگی نمی‌شود از روی آن رد شد، به عنوان مثال اگر امروز بخواهیم تحلیلی از وضعیت کودک کان بزهار ارائه کنیم، می‌بینیم این حوزه سخت تحت تأثیر پدیده طلاق است و همین یک واقعیت اجتماعی نشان‌دهنده عمق تأثیرات منفی بر زندگی، ذهنیت و سرنوشت کودک کان طلاق است. از سوی دیگر افزایش روزافزون پدیده طلاق به نوعی قبح این مسئله را شکسته و نوعی عادی‌سازی در این زمینه پدید آورده است. در باورهای دینی ما طلاق در عین حال که فعل حلال است اما در عین حال ایضاً الحلال نیز به حساب می‌آید. آن هم به دلیل موج تبعات و ظهور پدیده‌های منفی‌ای که بعد از طلاق، افراد و جامعه را در بر می‌گیرد و درگیر می‌کند.

❓ پس شما در یک نگاه کلی چشم‌انداز ازدواج و طلاق را چندان آفتابی نمی‌بینید؟

دست کم آمارها بیانگر چنین وضعیتی هستند. ما امروز به ازای هر پنج ازدواج با یک طلاق روبه‌رو هستیم. به عبارت دیگر هر ساعت حدود ۲۰ طلاق اتفاق می‌افتد. طبیعتاً این شرایط، شرایط خوبی نیست برای خانواده‌ها و جامعه ما، شاید این آمارها اتفاقاً برای یک جامعه دیگر امیدبخش هم باشد اما در جامعه ما وضعیت فرق می‌کند. امروز در بعضی از استان‌ها ما به آمار یک طلاق به ازای کمتر از چهار ازدواج رسیده‌ایم که خب طبیعتاً این وضعیت نگران‌کننده‌تر است و ادامه این روند پیامدهای منفی قضیه را بیشتر می‌کند. لذا در یک کلام ازدواج و طلاق اصلاً در وضعیت نرمال و طبیعی قرار ندارد.

❓ تحلیل شما از چرایی این تغییرات در جامعه و خانواده ایرانی چیست؟ یعنی اگر ازدواج و طلاق را محصول باور و کنش‌هایی در جامعه و خانواده به حساب بیاوریم که اقبال و ادبار به ازدواج و طلاق می‌تواند محصول و برآیند آن باور و کنش‌ها باشد، چه اتفاقی در جامعه و خانواده ایرانی روی داده که امروز ما حاصل این اتفاقات به زبان آمارهایی که شما در باره ازدواج و طلاق ارائه می‌کنید، خودش را نشان می‌دهد؟

بینید در تحلیل موضوع طلاق اول از همه باید متوجه این

موضوع باشیم که طلاق یک جزیره نیست. این یک نکته کلیدی و مهم است و روی نگاه مقدمه و پروسه و نتایج مادر تحلیل وضعیت طلاق اثر می‌گذارد. اگر می‌خواهیم موضوع طلاق را بررسی کنیم، متوجه باشیم که نه طلاق جزیره است و نه حوزه اجتماعی یک فضای منفک و جدا افتاده از مؤلفه‌های پیرامونی خود. شما باید ببینید در سطح کلان در سیاستگذاری‌های کلان کشور چه اتفاقاتی افتاده است. آیا مادر برنامه‌ریزی و مدیریت کلان کشور، حوزه اجتماعی را جدی‌تر از سال‌های قبل گرفته‌ایم؟ آیا رسانه‌ها، مشورت‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و طرح‌های ما در این باره کارا و مؤثر بوده است؟ به نظر من نوعی رهاشدگی در این حوزه وجود دارد. بگذارید این طور بگویم که حوزه اجتماعی هیچ وقت دغدغه جدی سیاستگذاران ما نبوده، به عبارت دیگر این حوزه کاملاً در حاشیه قرار گرفته و متناسب با وزن و اثرگذاری اش بر سایر حوزه‌ها بهای لازم به آن داده نشده است. طبیعی است وقتی موضوعی به این مهمی در حاشیه قرار می‌گیرد در عمل توجه جدی به آن صورت نمی‌گیرد.

❓ اصلی‌ترین یا مهم‌ترین گره‌ها در این زمینه در چه می‌بینید؟

مادر تصمیم‌گیری‌های کلان کشور در مسکن، رسانه، آموزش و پرورش و آموزش عالی، تلفن همراه، شبکه‌های مجازی، مسافرت، مناطق آزاد، رایانه و امثالهم ورود کرده‌ایم اما به این امر دقت نکرده‌ایم که همه این حوزه‌ها نیاز به پیوست اجتماعی دارد. بینید اصلاً نمی‌شود پذیرفت یک طرح در مجلس ارائه شود و به تصویب برسد یا دولت لایحه‌ای را ارائه کند و در کشور اجرا شود اما این طرح یا آن لایحه پیوست فرهنگی نداشته باشد. پیوست فرهنگی یعنی اینکه ما تبعات شکل زندگی امروزی و ابزارهای جدید و طرح‌های کلان را بررسی کرده باشیم و غافلگیر نشویم اما متأسفانه این سال‌ها این اتفاقات روی نداده است. به عبارت دیگر ما ارزیابی جدی، اثرگذار و دامنه‌داری از تأثیرات تصمیم‌گیری در سایر حوزه‌های بخش اجتماعی نداریم.

❓ شما می‌گویید ما غافلگیر شده‌ایم. یعنی چشم باز کرده‌ایم و می‌بینیم در سطح و رویه زندگی ما تغییرات شگرفی روی داده، در صورتی که آن لایه‌های پایین فرهنگی و ذهنی با این تغییرات روبه‌همخوان نیست. از این رو سرگشتگی‌هایی برای ما پیش آمده که نمی‌دانیم چطور می‌شود این دو سطح را با هم، هم‌آوا و هماهنگ کرد؟

ما این سال‌ها آدمیم و فضای مجازی را گسترش دادیم اما نیامدیم ببینیم تبعات و آثار گسترش فضای مجازی در زندگی ایرانی‌ها چه خواهد بود. نیامدیم ببینیم که آیا می‌شود این گسترش و توسعه را به فرصت تبدیل کرد. بیشتر خواستیم ببینیم، رویه‌رو نشویم با این امید که اگر ببینیم مسئله هم پنهان خواهد شد. البته ما در این زمینه دچار کاستی بزرگ دیگری هم هستیم.

❓ چه کاستی‌ای؟

اینکه گاهی می‌بینیم به حوزه مسائل اجتماعی با رویکرد سلبی، سیاسی، امنیتی، انتظامی و قضایی نگاه می‌شود، یعنی ما در رسانه‌هایمان رد پای نگاه تحلیلی در حوزه

آسیب‌های اجتماعی را کمتر می‌بینیم. به همین خاطر هم در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی مان بیشترین ممیزی‌ها را داریم و عملاً اقدامات مؤثری به چشم نمی‌آید. این گفته البته ناقلض زحمات دستگاه‌های مختلف دولتی و غیردولتی نیست اما نتیجه ملموسی که نشان از بهبود وضعیت باشد، عملاً نمی‌بینیم. اینها در سطح کلان قضیه است.

در سطوح و لایه‌های پایین‌تر باید ببینیم ما چه محتوایی به خانواده‌هایمان داده‌ایم که انتظار محصول فوق‌العاده از آنها داریم. ما همه ناسامانی‌ها را بر سر خانواده‌ها ریخته‌ایم و انتظار داریم که آنها خم بر ابرو نیآورند.

برخی گمان می‌کنند که فرهنگ عمومی قابل مدیریت نیست و هر گونه تصمیم‌گیری و سیاستگذاری برای فرهنگ عمومی محکوم به شکست است. یعنی کنش‌ها و رفتارهای جمعی قانون و قاعده نامرئی خودش را دارد و به حال خودش باید رها شود اما مطابق با نظر رهبر معظم انقلاب، کنش‌های جامعه و فرهنگ در سطوح رفتارهای عامه قابل مدیریت و کنترل است. حرف بنده هم همین است که ما کمتر این مدیریت جامع و هدفمند و یکپارچه را می‌بینیم، مثلاً وقتی فناوری چندوجهی و مهمی در حوزه ارتباطات بین‌فردی به نام فناوری‌های تلفن همراه به کشور می‌آید، در رفتارهای چند نسل اثر می‌گذارد و مثل بزرگراهی که از وسط یک محله می‌گذرد می‌تواند دو دنیای متفاوت در دو نسل پدران و مادران و فرزندان پدید آورد. اینها واقعیت‌های اجتماعی ماست و امروز نشانه‌های این تحولات را می‌بینیم اما مدیران و برنامه‌ریزان فرهنگی و اجتماعی ما درباره تبعات این ابزار و آثار فرهنگی آن، عکس‌العمل‌های به موقع و مؤثری انجام نمی‌دهند. نهایتاً همه این تبعات و آسیب‌ها در جایی به نام خانواده جمع می‌شود چون عملاً سد و بند آبی پیش از خانواده نداریم.

❓ یعنی شما می‌گویید ما خانواده‌ها را در جریان تحولات زندگی امروز تنها گذاشته‌ایم؟

خانواده‌ها هم از بیرون تنها شده‌اند و هم از درون. هم از بیرون تهدید می‌شوند و هم از درون مناسبات و تحولات درونی خودشان، مثل کسی که هم از بیرون زخم برمی‌دارد و هم از درون. امروز سبک زندگی ما تغییر کرده است. نوع معماری ما تغییر کرده است. مساحت خانه‌های ما تغییر کرده است. روابط اجتماعی ما تغییر کرده است. در گذشته ما با تدابیری که در همین خانواده‌ها وجود داشت اجازه نمی‌دادیم مشکلات حاد شود اما حالا آن کار کردها وجود ندارد، یعنی خانواده زخم درونی خودش را نمی‌تواند پانسمان کند. کسی یا کسانی که در گذشته از درون خود خانواده‌ها زخم‌ها را می‌پستند و اجازه خونریزی بیشتر را نمی‌دادند امروز غایبند چون تعاملات ما با هم کم شده است. نه فرصتی برای مداخله‌های قدیم وجود دارد و نه فرهنگ امروزی ما این مداخله‌ها را برمی‌تابد. از طرف دیگر ما تابویی به نام «دخالت نکردن در زندگی زوج‌ها» ساخته‌ایم و به زوج‌ها هم گفته‌ایم که کسی نباید در زندگی شما دخالت کند. اگر چه این سخن وجوه مثبتی هم دارد اما همه قضیه نیست و گاهی مصداق‌هایی که ما برای این دخالت نکردن‌ها می‌تراشیم مصداق‌های کاملاً

بخش قابل توجهی از گروه زنان مطلقه ما به دلیل اینکه مهارت‌های لازم ورود به بازار کار را ندارند، نمی‌توانند به راحتی جذب بازار کار شوند چراغ هشدار آسیب اجتماعی در اینجا به شما چشمک می‌زند چون عملاً در نبود مهارت‌های شغلی و امکان جذب شدن به بازار کار، افراد پیش‌ت نوبت سازمان‌های حمایتی مثل کمیته امداد و بهزیستی روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شوند

انحرافی هستند. ما امروز در تعارضات درون خانوادگی، مداخله گرهای مثبتی نداریم. بسیار مهم و کلیدی است که ما این تعارضات خانوادگی را با بهره‌گیری از منابع اجتماعی مان مدیریت کنیم. به نظر می‌رسد ما دچار تغییر الگوها و اولویت‌های زندگی هم شده‌ایم. چیزهایی در چشم شما بر جسته شده که پیشتر آن قدر بر جسته نبودند و چیزهایی در چشم شما کوچک شده‌اند که قبلاً آنقدر محقر نبودند. کاملاً می‌پذیرم. شما امروز می‌بینید آدم‌ها برای ابزارها و ماشین‌ها وقت دارند. خرابی ماشین و استهلاک آن را به عنوان یک واقعیت مسلم می‌پذیرند و وقتی خودروی شان خراب شد، شاخ در نمی‌آوردند یا مثلاً آن را از یک پرنگاه پایین نمی‌اندازند با این استدلال که دیگر خراب شده است و کارایی پیشین خود را ندارد بلکه می‌روند و متناسب با خرابی‌ای که پیش آمده هزینه می‌کنند.

ماشین را به جای پرنگاه به یک تعمیرگاه می‌برند.

بله اما همین آدم‌ها وقتی به رابطه‌شان می‌رسند به جای اینکه رابطه‌شان را تعمیرگاه ببرند و خرابی‌اش را درست کنند، رابطه‌شان را می‌برند به سمت پرنگاه فکر نمی‌کنند که همسر موفق بودن یا پدر و مادر شایسته بودن، هزینه و مراقبت و زمان می‌خواهد. همین طور در یک مسابقه قرعه‌کشی نمی‌توانند این چیزها را به عنوان جایزه به آدم‌ها بدهند.

نگاه شما به گسترش شبکه‌های اجتماعی و تأثیر آن بر روابط اعضای خانواده با هم چیست؟

امروز وایبر در خانه‌های ما سکوت سنگینی برقرار کرده است. آمارها نشان می‌دهد که میانگین صحبت زوج‌ها با همدیگر به ۱۵ دقیقه در طول روز رسیده است. من از شما می‌پرسم منبع لذت در درون خانواده‌ها چیست؟ اگر ما بتوانیم به این پرسش، پاسخ دقیقی بدهیم صورت مسئله و راهکارها برای ما عیان‌تر خواهد شد. منبع لذت

در خانواده‌های ما چیست؟ چه چیزی خانواده‌های ما را به سمت خودش جلب و جذب می‌کند تا همچنان کنار هم بمانیم و از کنار هم و با هم بودن لذت ببریم؟ صفحه مانی‌تور است؟ صفحه گوشی مان است؟ حرف‌های خوبی که بین ما رد و بدل می‌شود؟ روابط زناشویی سالم و همراه با لذت؟ کدام یک از اینهاست؟ وقتی ما منابع لذت را در خانواده‌ها تعریف نمی‌کنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ اتفاقی که می‌افتد این است که اعضای یک خانواده کنار هم نشستند اما با هم نیستند. خانه هستیم اما با هم نیستیم. خانه هستیم اما همه‌مان تنها هستیم، با هم کار نمی‌کنیم. خانه هستیم اما اهداف مشترکی نداریم. برادر و خواهر و پدر و مادر وزن و شوهر هیچ پروژه مشترکی با هم ندارند، در حالی که پیشتر اعضای خانواده با هم پروژه و اهداف مشترک داشتند. در کنار این بخشی از مسائل ما معطوف به نارضایتی زوج‌ها از روابط زناشویی است که عموماً بیان نمی‌شود. گاهی ما این نارضایتی از روابط را در تنوع طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌های

چطور می‌شود این بینش را در خانواده‌ها پیاده کرد؟

با شناخت عمیق از خود و دیگران. اینکه چقدر ما روان و ذهن و وابسته‌های روانی و ذهنی همدیگر را می‌شناسیم. چقدر می‌توانیم استرس‌ها و منابع ایجاد کننده استرس در خانواده‌ها را مدیریت کنیم؟ مثلاً آیا ما می‌توانیم فضایی را در خانواده فراهم کنیم که آدم‌ها روزی یک ساعت بدون اینکه فکرشان معطوف به جایی دیگر باشد، دور هم بنشینند و با هم گپ بزنند؟ چالش ما این است که صحبت‌های عمیق در خانواده‌های ما رد و بدل نمی‌شود، یعنی طرفین خیلی چیزها را برای خودشان نگه می‌دارند یا در خانواده بروز نمی‌دهند و در خودشان می‌ریزند یا آنچه در درون ریخته‌اند در جمع دوستان و همسالان خود بیان می‌کنند. نکته بعدی این است که ما باید کاری کنیم در خانواده‌ها، لذت پایدار جایگزین لذت



آنی شود. باز در این زمینه نقص‌های ما جدی است. چقدر به آدم‌ها یاد داده‌ایم به لذت‌های اصیل و پایدار توجه کنند، مثلاً ممکن است یک مردی از اینکه خارج از رابطه همسری با کسی دیگر رابطه عاطفی داشته باشد به یک لذت آنی برسد و همان لذت آنی هم آرام آرام زمینه را برای فروپاشی یک زندگی فراهم کند چون او نمی‌تواند لذت‌های پایدار را جایگزین لذت‌های آنی کند.

از طرف دیگر امروز خانواده‌های ما آن ثبات و نشاط لازم را ندارند. مسئولیت‌پذیری‌ها در خانواده‌ها پایین آمده است. موضوع دیگر این است که سفره‌های ما با ظهور تلویزیون سه‌ضلعی شد، یعنی به جای اینکه مادر تادور سفره بنشینیم یک ضلع را به تلویزیون دادیم و حالا تلویزیون رقیب‌های قدرتمندتری هم یافته است.

البته عوامل دیگری هم وجود دارد از کنجکاوای‌های جنسی و لذت‌جویی‌ها تا اعتیاد و سردمزاجی و نازایی که هر کدام در جای خودش می‌تواند بر رابطه زوج‌ها اثر بگذارد. ■

جنسی می‌بینیم. موضوع بعدی این است که بپذیریم از دواج می‌کنیم و ویژگی‌های مشتری‌کی هم با هم داریم اما در واقع هیچ وقت مثل هم نیستیم. پس موضوع اینجاست که در عین حال که ویژگی‌ها و نقاط مشترک باعث می‌شود ما زندگی مشترک را در خانواده آغاز کنیم اما در ادامه شیوه مدیریت مادر اختلاف‌هاست که تعیین کننده خواهد بود چون دیر با زود آن و جوه اختلاف‌آمیز در زندگی عیان خواهد شد. اینجاست که ما باید ببینیم آیا زوجها این مهارت و ویژگی شخصی‌تی و فرهنگی را در خود دارند که به نقاط اختلاف شخصیتی همدیگر احترام بگذارند یا نه. آیا این مهارت را دارند که وقتی می‌بینند کسی به یک سری موضوعات حساسیت دارد با نوع رفتار خود آن نقاط را بی جهت بزرگ نکند؟

و حل این موضوعات با چه بینش یا مهارتی امکان‌پذیر است؟

بستگی به این دارد که من احترام به حقوق فرد متقابل را یاد گرفته‌ام یا نه.

نمودار نسبت ازدواج و طلاق های ثبت شده



نسبت ازدواج به طلاق سال ۹۲

سال ۹۲ در کل کشور ۷۷۴ هزار و ۵۱۳ ازدواج و ۱۵۵ هزار و ۳۶۹ طلاق اتفاق افتاده است که نسبت ازدواج به طلاق در کل کشور ۵ (به ازای هر ۵ ازدواج، یک طلاق) است. اما بیشترین طلاق ها در این مدت متعلق به استان البرز با ۳ (به ازای هر ۳ ازدواج، یک طلاق) استان تهران با ۳/۲ (به ازای هر ۳/۲ ازدواج یک طلاق) و گیلان با ۳/۹ است. در همین مدت کم ترین تعداد طلاق به ازدواج در استان های سیستان و بلوچستان با ۱۳/۱ (به ازای هر ۱۳/۱ ازدواج یک طلاق) ایلام با نسبت ۱/۶ و چهارمحال و بختیاری با نسبت ۱۰ است.

نمودار نسبت ازدواج به طلاق ثبت شده در سال ۹۳

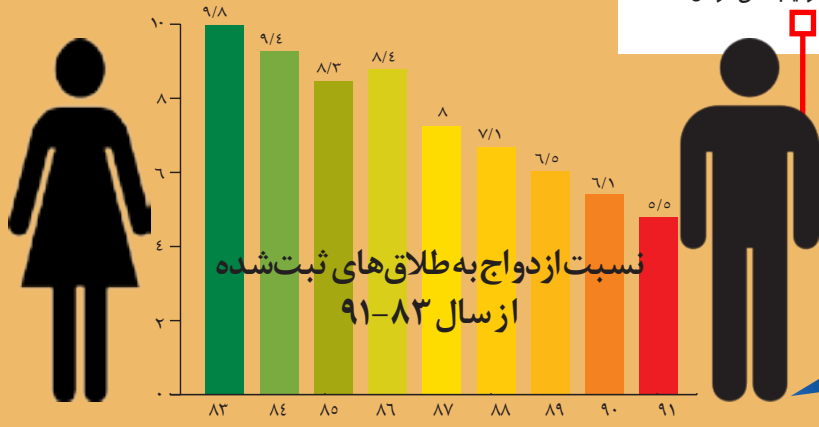
با توجه به این جدول در سال ۹۳ در کل کشور ۷۲۴ هزار و ۳۲۴ ازدواج و ۱۶۳ هزار و ۵۶۹ طلاق اتفاق افتاده است که نسبت ازدواج به طلاق در کل کشور ۴/۴ (به ازای هر ۴/۴ ازدواج، یک طلاق) است. اما بیشترین طلاق ها در این مدت متعلق به استان تهران با ۲/۶ (به ازای هر ۲/۶ ازدواج، یک طلاق) استان البرز با ۳ (به ازای هر ۳ ازدواج یک طلاق) و گیلان با ۳/۳ است. در همین مدت کم ترین تعداد طلاق به ازدواج در استان های سیستان و بلوچستان با ۱۲/۸ (به ازای هر ۱۲/۸ ازدواج یک طلاق) ایلام با نسبت ۹ و چهارمحال و بختیاری با نسبت ۸/۸ است.

نسبت ازدواج به طلاق سال ۹۰

سال ۹۰ در کل کشور ۸۷۴ هزار و ۷۹۲ ازدواج و ۱۴۲ هزار و ۸۴۱ طلاق اتفاق افتاده است که نسبت ازدواج به طلاق در کل کشور ۶/۱ (به ازای هر ۶/۱ ازدواج، یک طلاق) است. اما بیشترین طلاق ها در این مدت متعلق به استان تهران و البرز با ۳/۲ (به ازای هر ۳/۲ ازدواج، یک طلاق) استان مازندران با ۵/۴ (به ازای هر ۵/۴ ازدواج یک طلاق) و کرمانشاه و قم با ۵/۶ است. در همین مدت، کم ترین تعداد طلاق به ازدواج در استان های سیستان و بلوچستان با ۲۰/۲ (به ازای هر ۲۰/۲ ازدواج یک طلاق) و ایلام با نسبت ۱۳/۹ و چهارمحال و بختیاری با نسبت ۱۲/۵ است.



۰۸ درصد طلاق ها در میان جوانان زیر ۳۰ سال



نسبت ازدواج به طلاق های ثبت شده از سال ۸۳-۹۱

۸۳ سال

۷۳ هزار و ۸۸۲ طلاق روی داده است. بیشترین تعداد طلاق با ۹ هزار و ۴۵۷ طلاق مربوط به ترکیب سنی مردان ۲۹-۲۵ سال با زنان ۲۴-۲۰ سال است.

۸۴ سال

۸۴ هزار و ۲۴۱ طلاق روی داده است. بیشترین تعداد طلاق با ۱۰ هزار و ۹۷۸ طلاق مربوط به ترکیب سنی مردان ۲۹-۲۵ سال با زنان ۲۴-۲۰ سال است.

۸۵ سال

۹۴ هزار و ۳۹۹ طلاق روی داده است. بیشترین تعداد طلاق با ۱۲ هزار و ۱۸۱ طلاق مربوط به ترکیب سنی مردان ۲۹-۲۵ سال با زنان ۲۴-۲۰ سال است.

۸۶ سال

۹۹ هزار و ۸۵۲ طلاق روی داده است. بیشترین تعداد طلاق با ۱۳ هزار و ۴۰۰ طلاق مربوط به ترکیب سنی مردان ۲۹-۲۵ سال با زنان ۲۴-۲۰ سال است.

۸۷ سال

۱۱۰ هزار و ۵۱۰ طلاق روی داده است. بیشترین تعداد طلاق با ۱۴ هزار و ۱۶۹ طلاق مربوط به ترکیب سنی مردان ۲۹-۲۵ سال با زنان ۲۴-۲۰ سال است.

۸۸ سال

۱۲۵ هزار و ۷۴۷ طلاق روی داده است. بیشترین تعداد طلاق با ۱۵ هزار و ۶۱۵ طلاق مربوط به ترکیب سنی مردان ۲۹-۲۵ سال با زنان ۲۴-۲۰ سال است.

تبعات و تأثیرات روانی طلاق در مردها و زن‌ها یکی نیست

دنیای آبی‌ها و صورتی‌های طلاق

وقتی خانواده‌ای شکل می‌گیرد، زن و مردی هستند که دست در دست هم می‌گذارند و خانه مشترکشان را می‌سازند. وقتی خانواده‌ای از هم می‌پاشد، باز هم زن و مردی وجود دارند که این بار هر کدام تکه‌ای از وجود و خاطراتشان را برمی‌دارند و خانه مشترکشان را دو نیم کرده و هر کدام به سمت خود می‌روند. طلاق گاهی آخرین راه حلی است که باید انتخاب شود و اگر نه مسئله‌ای برای همه عمر حل نشده، باقی خواهد ماند اما وقتی طلاقی اتفاق می‌افتد روی دیگر سکه وضعیت زن و مردی است که شرایط جدیدی را در زندگی‌شان تجربه می‌کنند. همان‌طور که با ازدواج، وضعیت زندگی دختر و پسر دیروز که زن و شوهر امروز شده‌اند، به کلی فرق می‌کند، با طلاق هم همین اتفاق می‌افتد در حالی که حتی اگر توافقی و با میل طرفین هم باشد باز هم کار آسانی نیست و تلخی طلاق‌های بجا و لازم هم تا مدت‌ها در گلو می‌ماند. در هر صورت باید وضعیت جدید را شناخت و فردی که قصد جدایی دارد یا جدا شده است با آگاهی کامل خود را و موقعیت جدید را مدیریت کند. اول از همه چه خانم‌ها و چه مردانی که جدا می‌شوند باید بدانند که طلاق آخر یک مشکل نیست بلکه حداقل تا چند ماه طول می‌کشد که مشکلات زندگی قبلی از بین برود - برای زوج‌هایی که بچه نداشتند یا پیوند نزدیک خانوادگی بین‌شان نبوده است - یا چند ماه طول می‌کشد که بتوان برای مشکلات بعد از طلاق روشی پیدا کرد که کمترین آسیب را به طرفین برساند - برای زوج‌هایی که فرزند دارند یا جزو اقوام نزدیک هم هستند - پس نمی‌توانند تا آخر عمر خود را کامل از زندگی هم حذف کنند.

طلاق، صورت مسئله‌ای است که باید به حل هر چه بهتر آن فکر کرد اما همان‌طور که روانشناسی متفاوت زن و مرد باعث می‌شود وقتی زیر یک سقف هستند، با برخی موضوعات مشابه برخورد‌های گوناگونی داشته باشند، همین ویژگی‌های فردی متفاوت به علاوه نگاه متفاوت جامعه به زن و مرد می‌تواند شرایط گوناگونی بعد از طلاق ایجاد کند. برای آشنایی بهتر با دنیای متفاوت زنان و مردان بعد از جدایی به چند نمونه اشاره می‌کنیم.



احساس گناه از اینکه آینده فرزندان را تباہ کرده‌است، در موجه‌ترین طلاق‌ها هم باعث می‌شود فرد نتواند آرامش روحی داشته باشد. مسئولیت‌های بزرگ کردن فرزند که یک کار تیمی است وقتی برعهده مادر قرار می‌گیرد، کار سختی است که آسیب‌های روحی زیادی را به او وارد می‌کند.

دوری از فرزند

اگر قرار باشد فرزند را پدر نگهداری کند، دوری از او برای مادر به دلیل روابط عاطفی و احساسات زنانه، بسیار سخت است و اگر طبق قانون تنها در هفته یک روز یا حتی در روز فرزندش را ببیند، تحمل این شرایط برایش سخت خواهد بود مخصوصاً در ماه‌های اول و در این شرایط احساس تنهایی او بیشتر خواهد بود.

من، تنهایی و روزهای باقیمانده

در ایران حتی در روشنفکرترین خانواده‌ها هم ازدواج با یک زن مطلقه چندان پذیرفته نیست حال اگر فرزندی هم در میان باشد که کار سخت‌تر می‌شود، به همین دلیل زنان پس از جدایی بیشتر محکوم به این هستند که تنها زندگی کنند و شانس کمتری برای ازدواج خواهند داشت. این شرایط باعث می‌شود، نگران آینده و تنهایی خود باشند.

بزرگ کردن فرزندان به تنهایی

اگر نگهداری فرزندان با مادر باشد، زنی که از همسرش جدا شده و حال یک مادر تنهاست، مشکلات مالی زیادی را خواهد داشت؛ هم برای چرخاندن زندگی شخصی خود و هم تأمین نیازهای فرزندان. گاهی



طلاق هر دنیای صورتی

بازگشت به خانه پدری

یکی از مشکلاتی که بسیاری از زنان بعد از جدایی با آن روبرو هستند، مشکلات بازگشت به خانه پدری و از دست دادن استقلال است. در جامعه‌ای که برخی زنان شاغل نیستند و به حمایت مالی پدر یا برادر برای گذراندن زندگی نیاز دارند و همین‌طور نگاه دیگران به مستقل زندگی کردن آنان مثبت نیست، زنی که جدا می‌شود علاوه بر مشکلات دیگر، باید بازگشت به خانه پدری و از دست دادن استقلال را هم تحمل کند.

البته اگر مادر یا خواهر به او کمک کنند، این مشکل کمتر می‌شود.

زندان می‌گوید مهریه را هم می‌دهند و هم می‌گیرند

هر چند زنان بعد از طلاق بیشتر از نظر مالی دچار مشکل می‌شوند اما مردانی که باید مهریه بپردازند هم بعد از جدایی آسیب مالی خواهند دید. حتی گاهی افتادن زندان و از دست دادن موقعیت اجتماعی به دلیل جدایی یا زندانی شدن می‌تواند مردان را هم از نظر مالی دچار مسائل جدی کند. آنهایی که می‌گویند مهریه را چه کسی داده و چه کسی گرفته، نمی‌دانند که گاهی پرداخت مهریه بعد از جدایی تا سال‌ها مرد را از نظر مالی دچار مشکل می‌کند.

طلاق و از هم پاشیدن زندگی از نظر روحی و حتی جسمی به مردان آسیب زیادی برزند. یک مرد مطلقه، همدردی کمتری را دریافت می‌کند و احساس تنهایی بیشتری را تجربه خواهد کرد.

بابا! من گرسنه

مردانی که می‌خواهند فرزندان خود را بزرگ کنند، مشکلات زیادی خواهند داشت، زیرا بسیاری از کارهای بزرگ کردن فرزند برعهده مادر است و در فرهنگ ما جز نقش‌های زنانه محسوب می‌شود. اینکه یک مرد بتواند زندگی را بدون همسر اداره کند، خیلی سخت است.

بحث، مشکل اقتصادی نیست که با صرفه‌جویی حل شود، بلکه مشکل نبود زنی است که خانه را اداره کند و این یعنی همیشه یک جای کار می‌لنگد.



طلاق هر دنیای آبی

احساس در دنیای منطق

دنیای مردانه شاید در نگاه اول چندان احساسی نباشد اما برخلاف این ظاهر منطقی و به دور از احساس، مردان در درون خود هیجان‌ها و احساسات زیادی را تجربه می‌کنند اما اصولاً می‌آموزند که بروز ندهند.

یک جمله معروف در فرهنگ ماست که می‌گوید: «مرد که گریه نمی‌کند!» این جمله شاهد مثالی است که مردان از کودکی یاد می‌گیرند نباید احساس‌شان را بروز دهند و شاید همین درد دل نکردن‌ها و گریه نکردن‌ها و بروز ندادن‌ها باعث می‌شود مشکلاتی چون



روایت ۳ روز از دادگاه خانواده همدان
و آدم‌هایی که طلاق می‌خواهند

قصه پنج‌هشتم «دروغ» در طلاق بام ایران

انگار که می‌خواست بگذارد پسر همه انرژی‌اش را تخلیه کند و بفهمد مرد مسن بیدی نیست که با این بادها بلرزد، انگار دوست داشت لیج پسر جوان را در بیاورد و بیشتر عصبانی‌اش کند.

اوضاع کمی آرام‌تر می‌شود و مراجعان هر کدام دوباره یاد بدبختی خودشان می‌افتند و در افکار خود غرق می‌شوند. شاید با خودشان می‌گویند چقدر اوضاع‌شان خوب است، از آنها بدتر هم هست یا شاید این صحنه برایشان اتفاقاتی مشابه را تداعی کرده است. پسر جوان کنار مادرش نشسته و ریز ریز گریه می‌کند، سن و سالدارتر از این است که این‌طور در ملأ عام و بی‌محابا گریه کند ولی حتماً به خاطر اتفاقی است که برای مادرش افتاده، هر چند به نظر من گریه‌اش خیلی تلخ است. چندین برابر تلخ‌تر از تلخی سقوط یک مادر جلوی چشمان فرزندش. هنوز مثل دختر بچه‌ای کنجکاو چشمم به آنهاست، نه جرئت می‌کنم نزدیک‌شان بروم، نه می‌توانم به راحتی بگذرم. همه ذهنم درگیر این است که یک مرد مسن با آن همه خونسردی که نشان از اعتماد به نفس بالایی او نیز دارد، چه جفایی در حق این جوان کرده است؟ می‌خواهم به سمت‌شان بروم که پسر جوان خودش را در آغوش مادرش رها می‌کند و این بار گریه‌اش دردناک‌تر می‌شود.

می‌توانم از خانم دیگری که همراهشان است، پیگیر قضیه بشوم اما او هم دایم اشک چشمانش را پاک می‌کند و مشخص است اصلاً حال و روز مناسبی ندارد. بالاخره پسر خودش را از آغوش مادرش بیرون می‌کشد و به او کمک می‌کند بلند شود، بعد هم به حیاط می‌بردش تا کمی آب به دست و رویش بزند. رنگ و روی پسر پریده، احتمالاً فشارش افتاده است. هر چند با آن نعره‌هایی که او می‌کشد، همین که

چهار سال پیش بود که دوستم می‌خواست پایان نامه‌ای درباره طلاق بنویسد. آن موقع من و دوستم هر دو ساکن همدان بودیم و او به خاطر فضای دادگاه خانواده - شعبه ۴ مجتمع حقوقی - از من خواسته بود همراهی‌اش کنم اما کار آگاه بازی من باعث شد بیشتر به فکر خودم باشم. هشت روز با دوستم به دادگاه خانواده رفتم و هر بار سوژه‌ای را از میان

آدم‌هایی که برای طلاق آمده بودند، دنبال کردم. اینجا داستان سه روز از آن هشت روز را نوشته‌ام.



یاسمن
بلوردی



روایت روز اول

صدای داد و بیداد می‌آید و ترسی بر جانم می‌اندازد. نمی‌دانم چرا هیچ وقت نمی‌توانم با صدای‌های بلند بعضی از مراجعان به اینجا کنار بیایم. مرد جوانی اختیار از کف داده و با چنان حالت وحشتناکی نعره می‌زند که احساس می‌کنم همین الان سگته می‌کند و نقش بر زمین می‌شود. کم مانده مرد مسن طرف صحبتش را رسماً بزند. بقیه او را گرفته و در حالی که به این طرف و آن طرف می‌کشاندش، داد می‌زند «از او شکایت خواهد کرد، اینجا شهر هرت نیست و قانون دارد.» چند خانم و آقاسعی دارند مرد مسن را از دست او نجات بدهند ولی جوان، زورش به آنها می‌چربد و قرص و محکم یقه مرد را گرفته و به در و دیوار می‌کوبدش و داد می‌زند.

همه آدم‌هایی که در راهرو هستند و این صحنه را می‌بینند، تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و می‌شود در چشم‌هایشان خوانند بعضی از آنها مشکل خودشان را فراموش کرده‌اند. نمی‌دانم چرا این‌طور داد می‌زند ولی هر چه هست دل‌پری از دست آن مرد مسن دارد. کناری می‌ایستم تا خطری تهدیدم نکند. هر چه با داد باند، آن قدر اینجایی مانم تا فرصتی پیدا کنم و ته و توی کارشان را در بیاورم. یکی از خانم‌هایی که می‌شود گفت تقریباً اویزان پسر جوان است، هنوز دارد برای نجات آن مرد مسن تقلامی کند که ناگهان دستش را روی قفسه سینه‌اش می‌گذارد، می‌خواهد بنشیند ولی نمی‌تواند خودش را کنترل کند و می‌افتد روی زمین و خانم دیگر جیغ می‌زند که «وای خاک بر سرم شد، فاطمه خانم چی شد؟...» پسر که تازه متوجه افتادن آن خانم می‌شود، دو دستی می‌کوبد توی سرش و مامان مامان گویان دور و برش می‌چرخد و کمک می‌خواهد. نمی‌دانم توی اون شلوغ پلوعی، کدام آدم زرنگی یک لیوان آب قند دست پسر می‌دهد و با خوردنش به زن، کمی حالش جا می‌آید و قرصی را از کیفش بیرون می‌آورد و در دهانش می‌گذارد. همه حواس‌ها به آن زن رفته و کمتر کسی متوجه غیب شدن ناگهانی مرد مسن می‌شود. البته غیب که نمی‌شود، همان موقع که پسر جوان رهاش می‌کند، کلاهش را از زمین برمی‌دارد و با آرامش خاک‌هایش را می‌تکاند و بر سرش می‌گذارد و آرام آرام به طرف در خروجی می‌رود، خیلی خونسرد است همان موقع هم که توی دست‌های پسر جوان گیر افتاده بود، هیچ واکنشی نشان نمی‌داد نه اینکه نتواند،

هنگامه خانم می گوید او و دخترش اصلاً راضی به این کار نیستند اما همسرش لج کرده است که چون اینها طلاق دخترشان را گرفته اند، پس ما هم طلاق دخترمان را می گیریم

زنده است جای شکرش باقی است. حالا پسر انگار دارد با و کیلش صحبت می کند و ناراحت است که چرا او خودش را امروز به دادگاه نرسانده است. کنار دو خانم می روم، حالشان بهتر است. از آنها جویای علت حضورشان در اینجا می شوم. درست مثل مادر بزرگها هستند. انگار نه انگار دقایقی پیش چه محشری به پا شده بود، یکی شان با مهربانی دستم را می گیرد و کنار خودش می نشاند و با دست، پسر جوانی را که چند دقیقه ای است در نخ ماجرایش رفته ام نشانم می دهد و می گوید پسرش است. یک سال و نیمی می شود با دختر هنگامه خانم - خانم کنار دستی اش - ازدواج کرده، حالا همسر هنگامه خانم یعنی همان مرد مُسن می خواهد به زور طلاق دخترش را بگیرد! می پرسم به زور؟ مگر می شود؟ هنگامه خانم می گوید او و دخترش اصلاً راضی به این کار نیستند اما همسرش لج کرده است که چون اینها طلاق دخترشان را گرفته اند، پس ما هم طلاق دخترمان را می گیریم. طلاق گرفتن دختر اینها چه ربطی به طلاق گرفتن دختر آنها دارد؟ می گویم اصلاً متوجه حرف هایشان نشده ام و توضیح بیشتری می خواهم. فاطمه خانم می گوید: پسرش داماد هنگامه

خانم است و دخترش عروس هنگامه خانم. به اصطلاح ما می شود «دختر به دختر کردن» یعنی دختر داده اند و دختر گرفته اند. ظاهراً دختر فاطمه خانم با همسرش سازگاری نداشته اند و از هم جدا شده اند و حالا شوهر هنگامه خانم می خواهد به تلافی اینکه زندگی پسرش از هم پاشیده شده، زندگی پسر آنها را نیز از هم بپاشد. پسر فاطمه خانم هم که همسرش را دوست دارد و مشکلی با هم ندارد، نمی خواهد تن به این کار بدهد. پسر جوان، مادر و مادر خامنش را صدا می زند و با همدیگر از آنجا می روند اما من هنوز مانده ام با کلی سردرگمی. فکر کن اگر بچه های فاطمه خانم و هنگامه خانم بچه دار بشوند نسبت هایشان با هم چطور می شود. یعنی دخترهای آنها به یکبار هم عمه می شوند هم زن دایی و پسرهایشان هم دایی می شوند هم شوهر عمه! سرگیجه گرفتم از این بغرنجی. یکبار به آن قدر همه چیز به هم پیچید که اصلاً متوجه نشدم دختر هنگامه خانم یعنی همسر آن مرد جوان که پدرش می خواهد به زور طلاقش را بگیرد، کجاست؟ مگر قرار نیست طلاقش را بگیرند، پس باید در دادگاه حضور داشته باشد، شاید هم آنقدر جار و جنجال راه انداخته اند که او را در خانه جا گذاشته اند!



روایت روز دوم

امروز اصلاً نای بیدار شدن از خواب را ندارم ولی مادرم متأسفانه از کار و بار این روزهای من خبر دارد و می داند برای تهیه گزارش با بهاره به دادگاه خانواده می روم، پس طبق عادت همیشگی اش که وقتی از برنامه های من خبر دارد بیشتر از من حرص می خورد، بالای سرم می آید و آن قدر اسمم را صدا می زند که بلند می شوم. با کمی تأخیر نسبت به بهاره به دادگاه

می رسم، هنوز کمی گیج خوابم، خانمی خوش پوش جلوی دادگاه ایستاده که با پیاده شدن من از ماشین کمی جلو می آید و می گوید دختر خانم! چند لحظه وقتت را به من می دهی؟

من که همیشه شکاک هستم پیش خودم می گویم نکند بدخواهی چیزی دارم که این خانم را مأمور کرده اسید روی صورتم بپاشد؟! با این فکر حس بدی در من ایجاد می شود و خودم را کنار می کشم و می گویم خانم! من اصلاً برای خودم هم وقت ندارم چه برسد به شما. ولی او سمج تر از این حرفهاست و همین سماجتش مرا بیشتر می ترساند. دستم را محکم می گیرد، می خواهم چیغ بزنم ولی انگار متوجه می شود دستم را رها می کند و من از فرصت استفاده می کنم و با تمام قدرت خودم را پرت می کنم توی حیاط دادگاه. هنوز قلبم تپ تپ می کند، وارد راهروی دادگاه می شوم تا فکرم مشغول شود، نمی خواهم فکر آن خانم همه روزم را خراب کند.

با اینکه چند وقتی است اینجا رفت و آمد دارم ولی هنوز نتوانسته ام به فضای پر از تنش اینجا عادت کنم، با هر صدای بلندی مثل اینکه ترقه چهارشنبه سوری، پشت پایم منفجر شده باشد یک متر بالا می پریم و از ترس نفس نفس می زنم. مردی بیخ گوشم هوار می زند و یک سیلی جانانه توی گوش خانم همراهش می زند، از ترسی که بر جانم می نشاند، از آنجا کمی دور می شوم.

با خودم می گویم امروز، روز من نیست باید قیدش را بزنم و به خانه برگردم ولی یاد خوابم که حرام شده می افتم و دوباره نظرم عوض می شود. سر می چرخانم تا به ساعت انتهایی راهرو نگاه کنم که متوجه می شوم خانمی از من رو می گیرد و روسری اش را کمی جلو می کشد. دوباره یاد آن خانم جلوی در می افتم. یادم نمی آید او روسری پوشیده بود یا مقنعه. دل به دریا می زنم و به عمد می روم صورتش را نگاه می کنم که اگر همان خانم است از او بپرسم از جان من چه می خواهد اما در کمال ناباوری خانم همسایه مان را می بینم، او معلم زبان است و همسرش نظامی است و یکی از بهترین خانواده های ساکن کوچه مان هستند. از کار خودم پشیمان می شوم. دوست دارم زمین دهان باز کند و مرا بلعد. آخر این چه کار احمقانه ای بود من کردم؟ حالا حتماً فکر می کند من او را شناخته ام و عمداً پیش او رفته ام تا سر از کارش در بیاورم. نمی دانم چطور این گند را جمع کنم. فقط عذرخواهی می کنم و می گویم چقدر نیمرخ تان شبیه دوستم است، با او اینجا قرار داشتیم، فکر کردم شما دوستمید. مثل روز روشن است که دارم دروغ می گویم ولی او آن قدر مأخوذ به حیاست که به رویم نمی آورد و می گوید اشکال نداره یاسمن جان! آدما یه وقتایی شبیه هم هستن خوب، از این اشتباهات پیش میاد!

نمی دانم باید چه کار کنم، ذهنم خالی است و هیچ حرفی به ذهنم نمی رسد. خانم همسایه می گوید کارش تمام شده و می خواهد برگردد خانه. به من هم پیشنهاد



امروز پنجمین روزی است که به دادگاه خانواده رفته‌ام و از هشت سوژه طلاق که تهیه کرده‌ام، دروغ علت مستقیم و غیر مستقیم پنج سوژه طلاق بوده و کار را به جدایی کشانده است

می‌دهد همراهش بروم. از خدا خواسته قبول می‌کنم تا زودتر برگردم خانه، بلکه ماجراهای امروز هم تمام بشود. موقع بیرون آمدن از دادگاه، همان خانم را جلوی در می‌بینم که دارد با یک آقای جوان صحبت می‌کند، خانم همسایه که متوجه نگاه‌های من شده می‌گوید گدایی متشخصانه ندیده بودیم که امروز اینجا دیدیم. بعد هم توضیح می‌دهد از او هم درخواست کمک کرده، البته با ظاهر شیک پوشی که دارد خیلی‌ها حرفش را باور و کمکش می‌کنند.

سوار ماشین همسایه‌ام می‌شوم، همان اول کار از من قول می‌گیرد درباره حضورش در دادگاه چیزی به کسی نگویم. می‌گویم قول می‌دهم، قول دخترانه! کلی به این قول دخترانه‌ام می‌خندد، بعد هم با همان طمأنینه‌ای که همیشه در حرف زدنش دارد می‌گوید تو ما رو چند ساله می‌شناسی و خوب میدونی من و همسرم بچه‌دار نمی‌شدیم و آقای... اسم همسرش را می‌گوید - با اینکه خوب می‌دونست به هیچ وجه بچه‌دار نمی‌شیم اما راضی نمی‌شد بچه‌ای رو به فرزندی قبول کنیم و چون مشکل نازایی از من بود، منم چیزی نمی‌گفتم، تا اینکه پنج سال پیش به شب، یادمه شب بعد از شب پیدا بود، زنگ خونه رو زدند و آقای... هر چقدر پشت آیفون پرسید کیه؟ کسی جواب نداد. رفت جلوی در و با یه نوزاد توی بغل اومد و با خنده گفت فکر کنم بابا برفی برامون کادو آورده! بچه رو با کلی لباس، پتو و شیر خشک جلوی در گذاشته بودند. من هم گفتم حتماً لطف الهی شامل حالمان شده، خلاصه بچه رو نگه داشتیم، هر روز مهمرم به بچه بیشتر و بیشتر شد و با کلی دردسر براش شناسنامه هم گرفتیم.

چشمم را می‌بندم و چهره پسرشان را به یاد می‌آورم، باورم نمی‌شود. امیرمهدی که کپی پدرش است، دقیقاً مثل او ابروهایش کشیده و چشمانش بادامی است حتی مثل آقای... سین و شبنم کمی می‌زند. خانم همسایه نمی‌دانم چه خلاقی می‌رود که پلیس جلوی مان را می‌گیرد و درخواست گواهینامه و کارت ماشین می‌کند. چهره امیرمهدی از ذهنم می‌پرد. خانم همسایه، گواهینامه را از آقای پلیس می‌گیرد و می‌گوید خدا نکنه به خانم پشت فرمون بشینه همه می‌خوان به خلاقی ازش بگیرن و بگن خانم‌ها رانندگی بلد نیستند. بعد هم پایش را می‌گذارد روی پدال گاز، تقریباً داریم پرواز می‌کنیم. زیر لب می‌گوید خلاف نمی‌کنم جلوم می‌گیرند، حداقل بذار تند برم که اگه

جلوم گرفتن دلنم نسوزه.

از فضولی دارم می‌میرم و بی‌تابم بقیه حرف‌هایش را بشنوم، می‌پرسم حالا خانواده امیرمهدی پیدا شدند که شما به دادگاه مراجعه کرده‌اید؟ سوآلم بی‌ربط بود ولی بالاخره یک جور باید یادآوری می‌کردم که حرف‌هایش ناتمام مانده. نیش‌خندی می‌زند و می‌گوید خانواده؟ کجای کاری عزیزم؟ شوهرم خودش خانواده امیرمهدی است. کمی گیج شده‌ام. مگر نگفت امیرمهدی را جلوی خانه‌شان گذاشته‌اند، پس حالا چرا حرفش را تغییر داد؟ ماشین می‌پیچد توی کوچه فقط چند قدم تا خانه مانده‌ایم و خانم همسایه انگار نه انگار من منتظر بقیه حرف‌هایش هستم، زیر سایه درختی که جلوی خانه‌شان هست، پارک می‌کند و قبل از اینکه پیاده بشوم می‌گوید همسرش بدون اطلاع او با یک خانم صیغه کرده و با او قرار گذاشته در ازای دریافت ۲۰ میلیون تومان، برای او بچه‌ای به دنیا بیورد و دیگر سراغی از بچه نگیرد. بعد از تولد، برادر شوهرش آن شب بچه را جلوی خانه‌شان گذاشته و بقیه قضایا.

خانم همسایه می‌گوید حالا هم نه خودش را می‌خواهم، نه بچه‌اش را، فقط می‌خواهم طلاق بگیرم به خاطر دروغی که این همه سال به من گفته‌اند. می‌گوید باورم نمی‌شود کل خانواده همسرم از ماجرا خبر داشته‌اند. حتماً آن روزها که من با آب و تاب ماجرای آن شب را برایشان تعریف می‌کردم و خوشحالی می‌کردم، در دلشان به ساده‌لوحی من کلی می‌خندیده‌اند.

شب باز به خانم همسایه و ماجرای امروز فکر می‌کنم، امروز پنجمین روزی است که به دادگاه خانواده رفته‌ام و از هشت سوژه طلاق که تهیه کرده‌ام، دروغ علت مستقیم و غیر مستقیم پنج سوژه طلاق بوده و کار را به جدایی کشانده است.



روایت روز سوم

امروز اصلاً احساس خوبی ندارم، هوا گرم است و بارد شدن بعضی افراد از کنارم بوی عرق نشان را حس می‌کنم. کمی جلوتر می‌روم و داخل انبوه مراجعان می‌شوم. دختری موبور با چشمانی سبز رنگ در میان انبوه جمعیت جلب توجه می‌کند، هیجده، نوزده ساله است و چهره‌ای معصوم دارد. سرش پایین است و به موزایک‌های کف سالن خیره شده است. پیرزنی که موهای مجعدش را از لای چارقدش بیرون گذاشته دستانش را محکم در دست گرفته است و با لهجه‌ای که متوجه نمی‌شوم چه لهجه‌ای است گاهی با او حرف می‌زند.

کمی به آنها نزدیک می‌شوم و روی صندلی کنارشان می‌نشینم. خودم را به عنوان همراه یکی از مردم به دادگاه معرفی می‌کنم و می‌گویم منتظرم تا دادگاهش تمام بشود و بیاید و به این ترتیب سر حرف با آنها را باز می‌کنم. البته دروغ هم نمی‌گویم من همراه بهاره برای کار دیگری به اینجا آمده‌ام اما بدم نمی‌آید در این فرصت به دست آمده گزارشی هم تهیه کنم.

دختر آهی می‌کشد و می‌گوید او نیز منتظر است تا همسرش بیاید و قاضی تکلیفش را روشن کند. پسر جوانی با قدی بلند و چشمانی سبز رنگ از انتهای راهرو به ما نزدیک می‌شود و به دختر که اسمش تابان است با همان لهجه غریب چیزی می‌گوید و چند بیسکویت و آمبویه به او می‌دهد و دوباره در انتهای راهرو گم می‌شود. تابان بیسکویت‌ها را به من و پیرزن که متوجه می‌شوم مادرش است می‌دهد و می‌گوید این آقا برادرش است و چند وقتی است کار و زندگی‌اش را توی دزفول رها کرده و آمده همدان دنبال کار او و بدون اینکه من چیزی بپرسم، تابان انگار که دنبال گوشی برای شنیدن حرف‌هایش است می‌گوید از عشایر ایل قشقایی هستند و پارسال بهار به اینجا آمده‌اند و در مراتع همدان ساکن شده‌اند و ظاهراً مردی جوان برای معامله با عمویش به ایشان رفت و آمد داشته و بعد از مدتی با مادرش برای خواستگاری از او پیش پدرش آمده‌اند و آنها هم که آن مرد را اهل کار و زندگی می‌دیده‌اند به خواستگاری‌اش جواب مثبت می‌دهند. تابان با حسرتی که در چشمانش موج می‌زند زل می‌زند توی چشم‌های من و می‌گوید اوایل پاییز وقتی ایشان از اینجا رفته، او مانده و دل‌تنگی‌هایش. مادر شوهرش هر روز به او سر می‌زده و او را از تنهایی در می‌آورد است. یک روز بعد از اینکه مادر شوهرش به منزل او آمده پشت سرش هم خانمی جوان با داد و بیداد وارد خانه شده است. تابان اصلاً نمی‌دانسته چه خبر شده است و مادر شوهرش هم با رنگ و روی پریده انگار زبانش بند آمده، بدون اینکه چیزی بگوید فقط به آن زن نگاه می‌کرده است. از داد و بیدادهای آن خانم فهمیده او هویش است یعنی همسر اول الیاس.

تابان می‌گوید معاشیر آدم‌های صاف و صادقی هستیم و فکر می‌کنیم همه با ما صادقانه رفتار می‌کنند، هیچ وقت فکر نمی‌کردیم الیاس صاحب زن و بچه است و هوای عشق دیگری به سرش زده. اشک در چشمان تابان جمع می‌شود و در حالی که خودش را به مادرش می‌چسباند می‌گوید پسر عمویش که وکیل است از انگلیس آمده تا نگذارد حق او پایمال بشود!

هم دل‌م برای تابان می‌سوزد و هم به او غبطه می‌خورم؛ غصه‌اش را می‌خورم که خانواده‌اش چه راحت و بدون تحقیق به یک مرد غریبه اعتماد کرده‌اند و چوب حراج به شادابی و جوانی‌اش زده‌اند و غبطه می‌خورم که در چه ایل و تبار اصیلی زندگی می‌کند که پسر عمویش زحمت سفر از کجاها را به جان خریده تا مبادا حق تابان ناحق بشود. دیگر تحمل جو فضای پر از درد راهرو را ندارم، از تابان و مادرش خداحافظی می‌کنم و زیر سایه درخت‌های حیاط می‌نشینم.

تمام فکرم مشغول تابان است. اصلاً نمی‌توانم باور کنم مردی با داشتن زن و فرزند به یک دختر ساده عشایر هم رحم نکند و سرنوشتش را این گونه به بازی بگیرد. نمی‌دانم مادر این مرد با چه استدلالی برای پسری که صاحب خانه و خانواده است یا پیش گذاشته است و اینگونه خانه آرزوهای او را ویران کرده است؟

زخم طلاق با پایکوبی خوب نمی‌شود

دور تا دور
زخم‌هایشان را
گل کاری می‌کنند
و روبان می‌زنند

بیشتر بررسی شود. شاید روزی که والدین ما جوان بودند و در همه فامیل یک ازدواج ناموفق و منجر به طلاق هم پیدا نمی‌شد، فکرش را هم نمی‌کردند که روزی روزگاری زوج‌هایی برای آنکه دوباره مجرد شده‌اند، جشن بگیرند و پایکوبی کنند! البته آنها به خیلی چیزها عادت کرده‌اند از تلفن همگانی، تا هر خانه یک تلفن و امروز که هر آدم یک تلفن یا بیشتر، سال‌های زیادی نگذشته است اما برخی تغییرات ریشه‌ای‌تر از اینهاست و شاید پذیرش کمی سخت‌تر باشد چیزهایی مثل جشن طلاق! ■

«شمع و چراغ رو روشن کنید، امشب جدایی داریم، همسایه‌ها رو خبر کنید، امشب جدایی داریم!» با اجازه آنها بی که با اصل این شعر خاطره دارند کمی در این ترانه دست بردم تا شاید باور کنیم تنها آمار پایین آمدن از دواج و بالارفتن طلاق نیست که مسئله است بلکه تغییر در نگرش‌ها و نگاه‌هاست که باید

نداودی



دعوت به یک جشن طلاق خودمائی!

وقتی با من تماس گرفت و دعوت کرد، برای چند لحظه مکث کردم نه از روی ناراحتی، بلکه بیشتر از روی تعجب! می‌دانستم با همسرش مشکل دارد و مدت‌هاست از اصلاح روابط ناامید شده و به دنبال جدایی است اما فکر نمی‌کردم بعد از پنج سال زندگی مشترک، آنقدر این جدایی برایش خوشحال‌کننده است که به خاطرش مهمانی گرفته. در هر صورت چیزی نگفتم و از روی کنجکاوی هم که شده به مراسم رفتم. نمی‌دانستم باید گل و هدیه ببرم یا نه! نمی‌شد دست خالی رفت به همین خاطر یک جعبه شیرینی خریدم و به خانه‌اش رفتم. یک مهمانی معمولی بدون موسیقی و پایکوبی، بقیه دوستان مشترکمان هم بودند. قبلاً شنیده بودم بسیاری از جشن‌های طلاق دونفره برگزار می‌شود یعنی زن و مرد با هم در آن شرکت می‌کنند، زن و مردی که تا دیروز زن و شوهر بودند و از امروز دیگر تنها «همسر سابق» هم هستند. اما بعدها فهمیدم همسرانی که به صورت توافقی جدا می‌شوند ممکن است جشن مشترکی بگیرند و آنها که بعد از طی مراسم قانونی و مشکل و با به اجرا گذاشتن مهریه چنین کاری می‌کنند، بعد از جدایی چشم‌دیدن یکدیگر را ندارند و اگر خواهند جشن بگیرند هر کدام جداگانه این کار را می‌کنند.





چشم و هم چشمی شرم می کنین!

این مراسم را یکی از طرفین برگزار کرده بود. چندان حال و هوای شادی نداشت اما همه سعی می کردند خود را شاد نشان دهند. با یکی از دوستانم صحبت می کردم او به من گفت: «خیلی خوبه که آدم بتونه اینقدر شجاعانه تصمیم بگیره و پای اشتباهش وایسه وقتی یه ازدواجی اشتباهه باید با روحیه خوب ازش اومد بیرون.»

بهش گفتم: «یعنی به نظرت اینکه مریم برای طلاقش جشن گرفته، کار خوبیه؟»

گفت: «چرا که نه! اون با این حرکتش به خودش کمک می کنه تا شرایط موجود بهتر کنار بیاد و به جای زانوی غم بغل گرفتن، به آینده اش فکر کنه.» مدتی از مهمانی گذشت و با آمدن مهمانان دیگر کمی مهمانی شادتر شد. یکی از دوستان مشترکمان که سال ها از او بی خبر بودم هم در مهمانی شرکت داشت. با او صحبت کردم با توجه به اینکه سال ها قبل از همسرش جدا شده است، فکر می کردم احتمالاً او هم موافق این گونه جشن هاست اما در میان حرف هایش گفت: «جشن طلاق یکی از اون کپی برداری های درجه ۳ از فرهنگ اون طرفیه. تو ایران هر قدرم که یک زندگی مشترک بد باشه باز جدایی و طلاق پذیرفته شده نیست و آدمی که جدا می شه مخصوصاً که زن باشه اونقدر شرایط سختی منتظرش هست که جشن گرفتن معنی نداره! حالا تازه مهمونی مریم که چیز خاصی نیست، من شنیدم برای جشن جدایی کارت هم سفارش می دن. کار تایی که توش جملات طنز می نویسن و به همه می گن که داریم از هم جدا می شیم.»

بهش گفتم: «خب وقتی دو نفر نمی تونن باهم زندگی کنن، بهتر نیست که جدایشن؟! اینجوری همدیگه رو کمتر اذیت می کنن.»

گفت: «من با جدایی مخالف نیستم. خود من واقعاً نمی تونستم با همسر من زندگی مشترک مون رو ادامه بدم اما طلاقم مثل ازدواج و بچه دار شدن و چیزای دیگه داره می افته تو چشم و همچشمی ما ایرانی ها! اکجای دنیا وقتی بچه ای دنیا میاد به مناسبت تولدش سالن می گیرن و فیلمش رو پخش می کنن و با کالسکه گل زده بچه رو به همه نشون می دن. حالا بین کی گفتم، تا چند وقت دیگه جشن طلاق هم واسه خودش منوی مخصوص داره!»



زخم طلاق با جشن و پایکوبی خوب نمی شوه

مراسم جشن طلاق دوست من به خاطر بافت سنتی مهمانان حاضر در جلسه، آنچنان شاد برگزار نشد و فقط یک دورهمی ساده بود و در نهایت به او تبریک گفته شد که توانسته بعد از سال ها از همسری که کنار او نمی توانست خوشبخت باشد، جدا شود اما احتمالاً با توجه به تغییر سریع ارزش هادر بین برخی از زوج های ایرانی به زودی شاهد جشن های طلاق بسیار پر رنگ خواهیم بود که حتی اگر فلسفه چنین جشنی را روحیه دادن به کسی که نتوانسته زندگی خانوادگی موفق داشته باشد، بدانیم و زنده نگه داشتن امید برای آینده ای روشن اما باز هم بر گزاری اش پیامدهای دیگری هم داره پیامدهایی چون از بین رفتن قبح طلاق، نجنگیدن برای حفظ زندگی و عادی شدن جدایی.

آدم هایی امروز در جامعه ما پدید آمده اند که می خواهند زخم هایشان را زیبا نشان دهند. می خواهند دور تا دور زخم هایشان را گل کاری کنند یا روبان بزنند. اما با روبان زدن و گل کاری نمی شود یک زخم را ترمیم کرد. هر چقدر هم که برای طلاق، مراسم جشن بگیریم و حتی در مراسم طلاق پایکوبی کنیم، باز وقتی مهمان ها رفتند این ما هستیم که باید در برابر آن واقعیت محتمل بایستیم. البته بعد از جدایی های اجتنابناپذیر می توان با تغییر سبک زندگی، ادامه تحصیل، ورزش و جلسات مشاوره روحیه را احیا و زندگی را بازسازی کرد، اما این گونه جشن ها کاملاً وارداتی و با فرهنگ ما بیگانه است. جشن هایی که لبخندهای تصنعی آن خیلی زود بر لب های خشک و تبدیل به یک تنهایی عمیق می شود. اما اگر افراد بعد از جدایی به جای یک نمایش بی مفهوم، برای زندگی برنامهریزی صحیح داشته باشند شاید بتوانند به مرور زمان، رضایت عمیق تری را در خود ایجاد کنند.

در شبکه های اجتماعی - فیس بوک

جشن طلاق یک همکلاسی قدیمی

دیروز تو یه مهمونی دوستانه به «جشن طلاق» همکلاسی قدیمی ام دعوت شدید! همکلاسی قدیمی رفته بود توی مود سخنرانی و شور و هیجان داشت و از آزادی های تازه به دست آمده اش می گفت. صلابت لرزان و شکننده کلماتش زنده بود. نوعی همدلی زاننه شاید ما رو وادار می کرد تا به هیجان بغض آلودش گوش بدیم.

از وسواسی که برای از قلم نبینداختن بی اهمیت ترین جزئیات قصه اش به خرج می داد معلوم بود که داستان نخ نما شده اش مدت هاست نقل محافل گوناگون بوده. تقریباً با ذکر تک تک جزئیات برامون توضیح داد که چطور بالاخره موفق شده «اون شوهر آشغال و لاشی و به درد نخورش رو تبدیل به پول کنه.» و اینکه چطور با خودش گفته بوده: «حالا که این عوضی عنتر، نه پدرو نه شوهر و نه حتی هیچ... دیگه ای! بهتره که اقبالاً تبدیل به پول بشه. مهر یه اش رو تمام و کمال گرفته بود؛ دو دختر و پسر کوچولوش رو باخته بود اما ثروت داشت.

حالا او جلوی ما زنی بود که به نظر می رسید فاصله های هزار ساله با دخترک شاد و طناز سال های دور «همکلاسی» داشت. حرفی برای گفتن نبود. گوش می برای شنیدن نبود. یادمه اون وقتا وقتی که در دوره نوجوانی، زیبایی های افسوسناکش، حسادت رقابت آمیزمونو تحریک می کرد چطور با تخیلات شور انگیز و دروغ های و سوسه آلودمون، ازش یه قهرمان عاشقانه ساخته بودیم. آخر هر چی قصه سیندرلا و اسکارلت اوهارا که در حد و حدود مغز ۱۴ ساله ما می گنجید، بالاخره به جوری وصل می شد به همین همکلاسی طنز.

اما برای اون قصه ها فقط در حد یک رویا باقی موند. تابستون همون سال با خبر ازدواج زود هنگامش همه رو غافلگیر کرد. شوهرش مردی بود چهل ساله، ثروتمند، عاشق پیشه! شاید در بین همه ما اون آخرین نفری بود که به همه چی از ازدواج دستپاچه و هولکی نیاز داشت. تصمیم عجیبش حتی با شعور اون زمانه مون هم جور در نمی اومد، زمانی که تازه مشغول ور رفتن با اولین عاشقانه های زندگی بودیم. هر قدرم که با مهریه ای انچنانی معامله اش کرده بودن باز دلیل نمی شد اصلاً معلوم بود که قراره وسط اون همه فانتزی سیندرلایی با «ازدواج» چه غلطی بکنه!

اما همکلاسی ما سال بعد هم با خبر حملگی زود هنگامش غافلگیر مون کرد. همینطور سال بعد و همینطور سال بعدش. کاملاً معلوم بود که خاله خان باجی های دور و نزدیک، توصیه های درست در مونی برای پایبند کردن مرد گریز پادر چنته داشتن، اما خیلی زود اون خلأ و یکنواختی عاطفی که پیش بینی شده بود با زابیده شدن بچه ها بر طرف بشه، به اوج خودش رسید و «مرد گریز پا» یا به فرار گذاشت. لاقال به لحاظ عاطفی که گورش گم شد بعدش هم تیم بچه های بی خاصیت بلافاصله سپرده شدند به انواع و اقسام کلاس های آموزشی - پرورشی و مهد و زبان و ورزش و وات ایز دیس! احمق های کوچولو کاملاً امتحانشونو پس داده بودن! دیگه «کانون خانواده» جایی برای نگهداری از اون نداشت. سه کله بی شعور تر سوبا گونه های بی رنگ و چشمان ویران شده محکوم بودند تا در مسیر رفت و آمد از کلاس های آموزشی - پرورشی بزرگ بشن. در حدود همین سال ها، شوهر ثروتمند هم ناگهان ورشکست میشه! حالا دیگه نه حضوری و نه حتی پولی! این قطع ناگهانی جریان مالی همکلاسی معتاد به ولخرجی را با لیست های خرید عریض و طویل و بی سرانجامی رهامی کرد که در تمام این سال ها جایگزین انواع کمبودهای روحی - روانی خودش کرده بود. راهشده در حرص و تمنای بی پایان از شوهری ورشکسته. خب تا به اینجای داستان چیزی نبود که لاقال دورادور ازش بی خبر مونده باشیم. اما اونچه که ناگفتنی بود، ناگفته باقی موند.

باقی داستان همکلاسی، مجموعه شایعاتی بودند که به صورت یک کلاغ چل کلاغ و در گوشی زمزمه می شد. این اواخر دیگه هیچ خبری از فرزندان و خانواده سرشناس پدری اش نبود. حضور کم رنگی در مهمانی ها داشت، گاهی هم که سر و کله اش پیدا می شد ملغمه داغون تری شده بود از آنجلینا جولوی و مونیکا بلوچی.

بالاخره «شایعات» وجود داشتند! همکلاسی قدیمی، سال ها پیش همه کس و کارش رو تبدیل به پول کرده بود. حالا اون بالا درست روی ثروتی نشسته بود که بهترین های زندگی زیرش دفن بودند. دیگه کسی وجود نداشت تا «خوشبختی» ها رو باهاش تقسیم کنه. کسی نبود تا بابت «پیروزی» ها براش هورا! بکشه. ثروت غم انگیزش چیزی نبود که بشه باهاش جشن گرفت و پایکوبی کرد. و حالا این جشن طلاق! به نظر می رسید که چوب حراجی بود بر آخرین بازمانده از روابط عاطفی به جامانده در تمام طول زندگیش. ما هم دعوت داشتیم!

L
آنهايتا
مهر توس





گپ و گفتی با ۳ محضر دار که هر کدام رنگ طلاق را یک جور می بینند

سکه طلاق روی شیر ندارد

تجربه من می گوید اگر زنی قصد طلاق کرده کمتر امیدی به بازگشت هست
اما اگر مردی تقاضای طلاق بدهد بیشتر امید به زندگی هست

مریم
داوریان

می خواهم سراغ محضر دارهایی بروم که همیشه با یک دفتر بزرگ زیر بغل می آیند کنار سفره عقد، تند و تند از عروس و دامادها امضا می گیرند، اغلب عینک نزدیک بین به چشم می زنند و تا صیغه عقد را بخوانند، فرد را وارد دنیای جدید و ناشناخته ای می کنند و سراغ کارشان می روند، اما وقتی پای طلاق وسط کشیده می شود آنها سر جای شان می نشینند و عروس و دامادهای سال های نزدیک با دور می روند دفتر آنها، حالا دیگر خبری از ساییدن قند نیست، غم است که ساییده می شود از زیر سقف.

از محضر دار قرمز پرسیدم:
- شاید به نظر بعضی ها رنگ طلاق سبز باشد؟
- نه، نه دخترم! طبیعت رنگ ها را نادیده بگیر، رنگ سبز فقط رنگ ازدواج است و بس. از هر محضر داری بپرسی، همین را می گوید. مویم را که الکی در این راه سفید نکردم. شما جوان ها مدام می خواهید حرف خودتان را بزنید. همین است این روزها زندگی هایتان کم دوام شده.
پیرو حرف محضر دار قرمز که می گفت ازدواج، سبز است، از محضر دار دیگری پرسیدم:
- ازدواج چه رنگی است؟
- شک نکنید ازدواج زرد است، یعنی همان رنگ خطر که تا اینکاره نشده ای، در این راه قدم بر نذار. رنگی که زرق و برق و شادی ها را کنار می زند، در دل فرد شور می اندازد که از خودش سؤال هایی بیسود تا مطمئن شود درست انتخاب کرده است. قرمز، رنگ شور و هیجان است و امید به روزهای گرم زندگی و گذراندن لحظه ها به شادی. با خودم می گویم طلاق در جعبه مدار رنگی هر فردی یک رنگی دارد و هر کسی دنیا را با رنگ های خودش تفسیر می کند.

محضر داخل شدم، حس دو گانه ای سراغم آمد. قدم در راهی گذاشته بودم که عده ای با گل و شیرینی، لبخند زان با چشم های پر امید طی کرده، عده ای هم با چشم های حسرت زده و پراشک این مسیر را رفته بودند. مسیری که یک طرفش، شناسنامه های دو نفر را به هم می دوخت و طرف دیگری، شناسنامه های دوخته به هم را می شکافت و تافته ها دوباره پنبه می شد. از همین مسیر پر التهاب با ظاهر ساکت و آرامش گذر کردم، تا ۳۰ شمردم و پله ها تمام شد، بعد هم به فردی رسیدم که در کارش تبصره کامل داشت، عقد و گره زدن زندگی دو نفر به هم و باز کردن دوباره همان عقد. از او خواستم خودش را معرفی کند. اما همان اول کار گفت در صورتی به سؤال هایم جواب می دهد که اسمی از دفتر و نامش برده نشود. نه او، دیگر محضر دارهایی هم که با آنها هم صحبت شدم، شرط همکاری شان همین بود. دلیلش را جویا نشدم و به خواست شان احترام گذاشتم. در این گزارش برای سه محضر داری که هم صحبت شده ام اسمی با رنگ های ذهنی شان از طلاق گذاشته ام که با هم قاطی نشوند.

محضر دارها طلاق را چه رنگی می بینند؟

گاهی محضر دارهای خوش ذوقی پیدا می شوند که رنگ های ذهنی شان را از طلاق و ازدواج روی تابلوهای در ورودی دفاتر شان می آورند، یا آنقدر تابلو ازدواج را داده اند بزرگ و پررنگ ساخته اند که از ۷۰ فرسخی دیده می شود، اما برعکس تابلوی طلاق شان، آنقدر لاغر و نحیف است که به چشم نمی آید و عملاً باید ذره بین به دست بشوی. یا سر هر کوچه، پلاکارهای سبز رنگ زده اند: ازدواج با سه اتاق عقد مجزا، شربت و شیرینی مهمان ما باشید!

به همین بهانه از محضر داری پرسیدم:

- طلاق چه رنگی است؟

- (بدون درنگ جواب داد) قرمز.

اما محضر دار دیگری، طلاق را خاکستری می دید.

زوج هایی داریم که خلق و خوی بچه ها را دارند

بدون شک همه شما این را که می گویم تجربه کرده اید، هنگامی که در دوران مجردی یا حتی بعد از ازدواج، وقتی فرد جوانی می خواهد کاری را مستقل انجام دهد که شاید اهمیت زیادی هم ندارد با نگاه تردید آمیز بزرگ ترها و سن دار ترها روبه رو می شود، گاهی پای این گزاره که کار را نباید به بچه سپردا هم به میان می آید. از محضر دار زرد می پرسیم: آیا یکدفعه امر مهمی مثل ازدواج از یک فرد که تا دیروز بچه دیده می شد یک آدم

روی کاغذی آدرس چهار محضر را نوشته بودم تا یکی یکی سراغشان بروم اما انگار به علت گرمی هوا، همین امروز تمام محضر ها آب شده اند، رفته اند زیر زمین. محضر اول که در کوچه فانی بود، هر چه گشتم کوچه به اسم فانی پیدا نکردم، قیدش را زدم و سراغ آدرس بعدی رفتم و در راه از پیرمردی که در حال عبور از کنارش بودم، آدرس محضر طلاق را در این حوالی جویا شدم که یکدفعه نه زیر گذاشت، نه رو، می زد و منت، سرم داد مفصلی کشید و گفت: «ش... شد... شما جوان ها کمی حرف از زندگی کردن و ماندن هم بزنید؟ محضر طلاق می خواهی چه کار؟ بگم که بری زندگیت رو نابود کنی؟...» تمام برقی که به لطف گرمای خورشیدی روز به زحمت زیاد جمع کرده بودم، یکجا از سرم پرید و در بین حرف هایم در پرتاز بالا که سه نقطه گذاشتم، حرفم را اصلاح کردم و گفتم منظورم همان دفتر ازدواج بود تا شاید نظرش عوض شود، اما دیدم نه، این خبرها نیست. در سکوت از او فاصله گرفتم. راهی نبود، باید کارم را به نتیجه می رساندم، در راه از سه نفر آقا و دو خانم دیگر هم آدرس محضر طلاق را جویا شدم. البته آنها لطف کردند و همان طور که آدرس دادند، از گوشه چشم فقط نگاه تأسف باری نثارم کردند و از نظر کلامی مثل آن پیرمرد نوازش گفتاری ام نکردند، در هر حال با یک آدرس پرسیدن ساده چه با نگاه چه با حرف همه آن شش نفر مورد قضاوت قرارم دادند. کلاهم را برای رفتار پیرمرد و آدم هایی که از آنها آدرس محضر طلاق را پرسیدم، قاضی کردم و لحظه ای خودم را در وسط گود طلاق فرض کردم و آزار ناخواسته زبان و چشم مردم را روی خودم و زندگی ام دیدم.



پله هایی که هم می دوزند و هم می شکافتند

بالاخره اولین محضر را پیدا کردم اما تا از در ورودی

قدم در راهی گذاشته بودم که عده‌ای با گل و شیرینی، لبخند زنان با چشم‌های پر امید طی کرده، عده‌ای هم با چشم‌های حسرت زده و پراشک این مسیر را رفته بودند. مسیری که یک طرفش، شناسنامه‌های دو نفر را به هم می‌دوخت و طرف دیگرش، شناسنامه‌های دو دوخته به هم را می‌شکافت و تافته‌ها دوباره پنبه می‌شد

عاقل و بزرگ می‌سازد؟ محضردار می‌گوید: یک وقت در همین زوج‌هایی که به دفتر ما می‌آیند و می‌خواهند از هم طلاق بگیرند، این نقص را می‌بینیم که مرد یا حتی زن، انگار هنوز در کودکی به سر می‌برند و سن صورتشان با رفتارشان نمی‌خوانند. فرد جوانی بدون آموزش، مهارت کافی و به قول شما کسی که حتی کارهایی که بزرگ‌ترها تا جایی که بتوانند انجامش بدهند به او نمی‌سپردند، در یک لحظه به لطف از دواج، بزرگ و عاقل می‌شود در حالی که این اتفاق عملانیافته، بلکه پدر و مادرها می‌خواهند به خودشان بقبولانند که فرزند آنها می‌تواند این بار را به سلامت ببرد.

دو روز سه مورد طلاق داشتم که دو تایشان زوج جوان بودند

از محضردار قرمز جوای امار روزانه طلاق محضرش شدم اما تمایلی به دادن امار نشان نداده، وقتی دلیلش را پرسیدم، گفت: «شمار روزنامه‌نگارها می‌خواهید امار همه چیز را در بیابورید. امار طلاق و بعد تلخ یک جامعه جزو اسرار است و پیش ما به امانت.» سؤال را طوری دیگر مطرح کردم، شاید به جواب برسیم. در بین طلاق‌های روزانه شما چند نفر از آنها زوج‌های جوانی هستند که سال‌های زیادی از ازدواج‌شان نمی‌گذرد؟ محضردار بعد از کمی مکث و محاسبه بالاخره به حرف می‌آید: بستگی دارد، برای مثال همین دیروز که سه تا طلاق داشتم، دو تا از آنها زوج‌های جوانی بودند که فرزندی نداشتند.

اوایل زیاد احساساتی می‌شدم اما حالانها

از محضردار خاکستری می‌پرسم: هنگام طلاق یک زوج شده است، غمگین شوید، این محضردار می‌گوید: ما در این کار با عواطف آدم‌ها سرو و کار داریم، آن هم عمیق‌ترین عواطف‌شان. سال‌های اولی که در این کار مشغول شدم با هر ازدواجی که من عاقدش بودم بال

در می‌آوردم. انگار بچه خودم مزدوج شده باشد. آن طرف قضیه هم بود، با هر طلاق بار غمی روی دلم آوار می‌شد. اما صادقانه بگویم کم کم عادت کردم و حالا کمتر احساسی می‌شوم. با این حال هنوز هم هر وقت صیغه طلاق می‌خوانم دلم برای فرزند این طلاق، حتی فرزند نیامده‌ای که از حق دیدن این جهان محروم شد، می‌سوزد.

پدیده تعدد زوجین در فضای مجازی

محضردار زرد می‌گوید طلاق هم مثل ازدواج چند نوع است. سؤال را خودش به دستم می‌دهد، از او می‌پرسم: می‌توانید این چند نوع را بگویید؟ اولین نوع طلاق که حق و به حکم خداست، از سر ناچاری و نبودن راه حل کاربردی برای ادامه زندگی است و اگر فرد از نظر مالی، جانی یا روانی تهدید شود نه تنها جایز نیست، بلکه طلاق واجب است.

نوع دیگر طلاق از نظر من که هر روز با آن سرو و کار دارم، طلاق «راه‌بنداز، جانبنداز» است که فردی بدون هدف و برنامه ازدواج می‌کند، یکدفعه وسط راه یادش می‌آید نه! این کاره نیست و نمی‌تواند مسئولیت ازدواج را جا بیندازد و از پس مسئولیت کارش بر بیاید، بنابراین بازی را با طلاق تمام می‌کند.

نوع دیگر، طلاق مجازی است که با آمدن تکنولوژی، هویت اصلی ازدواج گم می‌شود و تعدد زوجین و همراه در دنیای مجازی برای یک نفر پیش می‌آورد، در نتیجه زوج در دنیای واقعیت به نفع زوج‌های دنیای مجازی به کنار می‌روند.

بعضی از زن‌ها با مهریه و ازدواج تجارت می‌کنند از محضردار زرد می‌پرسم: چند درصد افرادی که برای طلاق می‌آیند، مهرشان را بخشیده‌اند؟

شکر خدا اعداد و ارقام مهریه این روزها منطقی‌تر شده و هنگام طلاق، چندان درگیری دادن و ندادن یا گرفتن و نگرفتن سکه در محضر پیش نمی‌آید. دادگاه برایشان قسط‌بندی کرده و قبل از آمدن به توافق رسیده‌اند. موارد محدودی هم داشته‌ام که زن‌ها به صورت توافقی مهرشان را کامل بخشیده‌اند اما مواردی که نصف مهرشان را بخشیده باشند، بیشتر داشته‌ام. حالا که حرف از مهر زدید باید بگویم برای بعضی‌ها هدف از ازدواج رسیدن به مهر است، به نوعی تجارت و محل کسب‌شان محسوب می‌شود! همین چند وقت پیش دختر خانمی ۱۰۱ ازدواج در چند سال شناسایی شد که فقط برای گرفتن مهر ازدواج کرده -است.

حواسم در شناسنامه به جای همسر بعدی است

از محضردار خاکستری می‌پرسم: وقتی کسی را عقد می‌کنید، حس‌تان چه می‌گوید؟

می‌گویید زندگی‌شان دوام می‌یابد؟ خوش‌بینانه به ازدواج و انتخاب‌شان نگاه می‌کنید؟

-راستش خیلی خوشبینانه نگاه نمی‌کنم، وقتی توی شناسنامه‌ها ایشان اسم را وارد می‌کنم تا جایی که می‌شود، بالا می‌نویسم تا جای فرد بعدی و احتمالی خالی بماند. باید بگویم زندگی یک زوج جوان اگر سه سال دوام بیابورد، می‌شود گفت از بحران اولیه زیر یک سقف رفتن گذشته‌اند و تفاهم پیدا کرده‌اند. اگر به پنج سال رسید باید بگویم بحران دوم را هم رد کرده -اند و به درک متقابل از خوبی‌ها و بدی‌های زندگی‌شان رسیده‌اند و با پایه درستی که در این چند سال به امید خدا پایه‌گذاری کرده‌اند، سال‌های آتی زندگی‌شان به خوبی طی خواهد شد.

سکه طلاق روی شیر ندارد

از محضردار زرد می‌پرسم: جدا از همدردی مردانه خود با هم‌جنس‌تان هنگام طلاق بیشتر زن‌ها ناراحت و سرخورده‌اند یا مردها؟ -زن‌ها راحت‌تر گریه می‌کنند و اغلب هنگام جدا شدن داد و فریاد بیشتری از مردها می‌کنند اما اغلب مردها ساکتند و هنگامی که دفتر طلاق را امضا می‌کنند با وجدان خودشان درگیرند. به نظر مردها بیشتر ناراحتند اما بروز نمی‌دهند. البته من اگر شرایط را مساعد برگشت و مصالحه یا فرصت دادن ببینم با زوج صحبت می‌کنم. طی این سال‌ها هم فهمیده‌ام اگر طلاق خواست زن باشد، به سختی می‌شود به برگشت و زندگی مجدد امیدی داشت اما اگر خواست مرد باشد جای امید بیشتری است. به طور کلی مردها برای حفظ زندگی بیشتر تلاش می‌کنند. البته این را بگویم که حرف‌هایم مطلق نیست و بر پایه تجربیاتم نظر دادم. اگر زن یک‌دور سکه و مرد یک‌دور دیگر سکه ماجرایی طلاق باشد و آن را به هوا پرتاب کنیم، هیچ کدامشان شیر نمی‌شوند، چون این سکه دورو، فقط خط است.

شعاری که از دهان بیشتر طلاق گرفته‌ها بیرون می‌آید

از محضردار قرمز می‌پرسم: گاهی شده زوجی دلیل خواستار جدایی‌شان را برایتان تعریف کنند؟ سرش را به نشانه تأیید تکان می‌دهد و می‌گوید: بله، بارها و به دفعات زیاد. این دلیل را که می‌گویم دلیل خیلی از زوج‌هاست، شعار «یک‌بار به دنیا آمده‌ام و یک‌بار زندگی می‌کنم، پس هر چیز که آرام‌دهد می‌خواهم رها کنم و دنبال شاد زیستن بروم» شعاری است که به دفعات شنیده‌ام و دلیل جدایی عده زیادی شده‌است.

اما من پیش خودم فکر می‌کنم، زندگی زناشویی یعنی زندگی جمعی، نمی‌شود با هر آزاری پاشنه کفش را کشید و رفت پیش قاضی و حاضری طلاق رازد.



پرسه در وبلاگ‌های زنان و مردان طلاق گرفته

غرورم مرا طلاق داد

نشستم کنار خیابان و زارزار گریه کردم.

گفتم تا آخرین لحظه منتظر بودم مرا منصرف کنی!



وبلاگ «دلم نمی‌خواهد بگویم همسر سابقم» تا آخرین امضا آرامش خودم را حفظ کردم طلاق من یک شوک بود. با اینکه چند ماه قبل از طلاقم به دادگاه رفته بودم، اما وقتی از پله‌های محضر آمدم توی خیابان، زار زدم. همسرم که حالا دیگر همسر سابقم شده بود، گفت: چرا آبروریزی می‌کنی؟ من که صد بار ازت پرسیدم تو بگو چی کار کنیم.

راست می‌گفت. هفته‌های قبل از طلاق که نامه دادگاه را توی جیبش گذاشته بود، هی از من می‌پرسید، چی کار کنیم؟ اگر نریم محضر، نامه باطل می‌شه، اما اگر بعدها بخوایم طلاق بگیریم، باید دوباره بریم دادگاه. تو حوصله دادگاه رفتن داری؟ من که ندارم. گفتم: منم هر وقت از کنار اون مجتمع قضایی کذایی رد می‌شم، حالم بد می‌شه، دلم نمی‌خواد دیگه اون جا برم. این چند هفته تغییرات خودم را هم داشتم احساس می‌کردم. رنجش‌هایم از همسرم را کنار گذاشتم و خودم را از بار سنگین آنها رها کردم. یکی از تغییرات من، بیرون آمدن از انکار بود، داشتم واقعیت‌ها را می‌دیدم و می‌پذیرفتم. آماده شده بودم خودم را به دست رابطه بدهم و تغییراتم را در این رابطه به کار ببرم و انتظار شرایط ایده آل را نداشته باشم. او هم می‌گفت متوجه تغییرات من شده. اما هر گاه در باره نامه دادگاه حرف می‌زد و از من می‌خواست انتخاب کنم، می‌گفتم بریم تمومش کنیم. یک بار گفت که به یک دفتر خانه رفته و سؤال کرده و آنها گفته‌اند باید با هم بیایید و اگر یکی بیاید و یکی نیاید، دومی باید با احضاریه بیاید. گفتم: چرا تنها، چرا احضاریه، خب نامه رو بردار بیا با هم بریم. شب قبل از محضر دوباره زنگ زد و گفت: با این نامه چی کار کنیم؟ گفتم تو که می‌دونی نظر من چیه، بریم. گفت: تو چی دوست داری؟ می‌خوای باطلش کنیم

بعضی‌ها با اسم کامل و واقعی‌شان می‌آیند یا دست کم این‌طور به نظر می‌رسد. بعضی‌ها با تکه‌ای از اسم‌شان مثلاً علی. علی چی؟ این‌علی در میان هزاران هزار علی می‌تواند پنهان باشد. بعضی‌ها بسته به موقعیتی که در آن قرار گرفته‌اند به خودشان لقب می‌دهند؛ لقبی که آن موقعیت را توصیف می‌کند و با همان لقب مطالب‌شان را امضای می‌کنند. بعضی‌ها هم با اسم مستعار جلو می‌آیند. اگر چه ما امروز با ورود قبای



جدید و مدرن‌تری چون شبکه‌های اجتماعی و اپلیکیشن‌های تلفن همراه، وبلاگ‌ها را با بزرگ صدا می‌زنیم و حکم می‌کنیم دوره چلچلی و بازار داغی وبلاگ‌ها سر آمده است اما بسیاری از کاربران حرفه‌ای وبلاگ‌ها هنوز ترجیح می‌دهند به این شیوه از انتقال پیام وفادار بمانند. بر اساس رصد نگارنده، گردانندگان صداها وبلاگ و احتمالاً بسیار بیشتر به زنان و مردانی اختصاص دارد که طلاق گرفته‌اند یا در آستانه طلاق قرار دارند. آنها در این پایگاه‌های شخصی، طیف وسیعی از تکانه‌ها و هیجان‌های منفی و تک و توک مثبت‌شان از خشم و ملال تا افسردگی و استیصال و گاه امیدواری به بهبود شرایط در آینده و اعتماد به الطاف خدا را با بازدید کنندگان وبلاگ‌هایشان در میان می‌گذارند و باز خورد می‌گیرند. مسلماً ارائه گزارش و دستچینی از این همه وبلاگ و آرشینو بعضاً پر و پیمان با همه تنوع فرهنگی و هیجانی کار دشواری است، با این همه در این دستچین کوشش شده است ماکتی از این فضا در نسبت‌های کوچک‌تر فراهم شود، البته سعی بر این بوده که حداقل دخل و تصرف حتی دخالت‌های ویرایشی اعمال نشود و حتی الامکان شکسته‌نویسی و نشر محاوره‌ای که فضای صمیمانه‌تری را یدک می‌کشد، حفظ شود. با این همه دو نکته را در آغاز ارائه این دستچین متذکر می‌شوم: اول اینکه بخشی از وبلاگ‌ها که مطالب‌شان صرفاً تهنیتی و به یک معنا اهانت‌آمیز هم بود، ارزش خوانش چندانی نداشتند، بنابراین در مرحله تدوین کنار گذاشته شدند و نکته دوم اینکه اگر تعداد وبلاگ‌های زنان مطلقه یا در آستانه طلاق در این دستچین، بیشتر از وبلاگ‌های مردان طلاق گرفته است، این نسبت جنسیتی بر آمده از پراکنش موجود وبلاگ‌هاست، شاید به این خاطر که مردان در مقایسه با زنان، تمایل چندانی به تخلیه هیجان‌هایشان ندارند.



هفته‌های قبل از طلاق سعی می‌کردم احساساتی را که در گذشته تجربه کرده بودم ابراز کنم. بهش گفتم: دستاتو خیلی دوست داشتم. دستات بزرگه و قوی و به من احساس قدرت می‌ده. یک بار هم گفتم: نیم‌رخت رو خیلی دوست داشتم

یا چی کار کنیم؟ باز هم گفتم: بریم تمومش کنیم. هفته‌های قبل از طلاق سعی می‌کردم احساساتی را که در گذشته تجربه کرده بودم ابراز کنم. بهش گفتم: دستاتو خیلی دوست داشتم. دستات بزرگه و قوی و به من احساس قدرت می‌ده. یک بار هم گفتم: نیم‌رخت رو خیلی دوست داشتم و هر وقت فیلم نگاه می‌کردی، من نیم‌رخت رو نگاه می‌کردم، به خاطر همین از فیلم چیزی نمی‌فهمیدم. یک بار هم گفتم: من تو رو هر جور که بودی، دوست داشتم و می‌پذیرفتم. هر وقت کنارم بودی در حضور دیگران حتی اگر لباس نامرتب بود یا تمیز نبود یا سر و وضعت شلخته بود، باز خوشحال بودم. از خوش تیپ بودن هم همین‌طور. شاکمی شد، گفتم: اینا همه‌اش ظاهر منه. پس مغزم چی؟ گفتم: مغزت هم همین‌طور. باهوش نیستی که هستی، استعداد نداری که داری، سبک خاص خودتو نداری که داری، اصالت نداری که داری. چی کم داری؟ بهش گفتم: یادته می‌گفتی کنار تو رشد می‌کنم؟ گفت: آره. گفتم: من کنار تو رشد کردم، خودمو مدیون تو می‌دونم. هر بار که از من می‌خواست در مورد رفتن به محضر و تمام کردن طلاق تصمیم بگیرم، دلم می‌ریخت و خالی می‌شدم، شوکه می‌شدم. اما با عقلم می‌گفتم: بیا بریم تمومش کنیم. تا آخرین امضا هم آرامش خودم را حفظ کردم. از پله‌های محضر که پایین آمدیم توی خیابان، زار زدم. گفتم: چرا آبروریزی می‌کنی؟ گفتم: راضی هستی که منو طلاق دادی؟ گفتم: من تو رو طلاق ندادم. گفتم: تا آخرین لحظه، منتظر بودم منو منصرف کنی و به پیشنهاد بهتر به من بدی. گفتم: چه پیشنهادی؟ من بارها بهت گفتم تو بگو چی کار کنیم و تو هر بار می‌گفتی بریم تمومش کنیم.

این چند روز احساس‌های عجیب و غریب و متناقض سراغم آمدند. سه شنبه یعنی دو روز بعد از طلاق و روز عید فطر رفتم شهرستان. خودم رانندگی می‌کردم و توی راه همه‌اش گریه می‌کردم. چهار روز ماندم و یکشنبه برگشتم. توی این سه روز که تقریباً با خودم تنها شدم، به این نتیجه رسیدم آنچه مرا به سمت طلاق برد، در نهایت غرور من بود، در حالی که در رابطه زن و مرد، غرور زن جایی ندارد. غرور مال مردهاست و غرور زن آسیب می‌زنه هم به خودش و هم به مرد. یاد حرف همسرم می‌افتم که می‌گفت: تو فقط در تئوری تغییر کردی، نه در عمل. دلم نمی‌خواهد بگویم همسر سابقم، هر چند این تنها یک کلمه است و نه واقعیت.

شیرین روش - ۱۵ مرداد ۱۳۹۳



وبلاگ «فقط کسانی که طلاق گرفته‌اند وارد شوند»

ریسک ازدواج و آرامش امیرعلی
گاهی وقتا که فکر می‌کنم میگم بابا! از دواج به چه دردی می‌خوره! حتی ننشستم نوشتم! معایش رو و محاسنش رو. با اینکه محاسنش بیشتره اما واقعاً ریسکه و این ریسک همش سر آرامش امیرعلی یه. من به هیچ کدوم تمایل ندارم. نه به ازدواج کردن، نه به نکردن! البته دروغ چرا، یه کم به ازدواج نکردن تمایلم بیشتره! اونم به خاطر وابستگی شدید روحی و عاطفی به امیرعلی یه که نمیدونم تا این حدش هم طبیعی هست یا نه.

وقتی که منطقی فکر می‌کنم می‌بینم قطعاً ازدواج بهتره اما به همون دلیل ریسک بی‌خیالش میشم! چون اصلاً برام مهم نیست به راحتی قیدش می‌زنم.

همیشه میگم خدایا اگه آرامش بیشتر این بچه و خوشبختی بیشتر من تو ازدواج منه، قطعاً و حتماً یه مردی رو که بتونه اول از همه مثل یه پدر واقعی و خیلی خوب برای امیرعلی باشه و دوم شوهر خوبی برای من، سر راهمون قرار بده. اما اگه می‌خواد حتی یه ذره احساسات و آرامش این بچه خدشه دار شه اصلاً بنذار همیشه همین جور باشم. واقعاً برای من مهم نیست. هیچ وقت به بودن کسی کنارم فکر نمی‌کنم. می‌دونم اگه حتی عاشق کسی هم بشم، عشق جلوی این دیدمو نمی‌گیره و من آرامش این بچه رو با عشق عوض نمی‌کنم.

من به خدا اعتماد دارم. میدونم اگه خودم چشم‌رو باز نگه دارم و خیرت نکنم، خدا آدم بد رو دیگه سر راهم نمی‌ذاره. اگه بذاره ان شاءالله خوبه و اگه ندازه معلومه کسی نبوده که لیاقت پدری امیرعلی رو داشته باشه.

و من تا حالا گله نکردم از بی‌همسری و تجرد. ان شاءالله اگه همیشه روحیه‌ام همین باشه، باز هم گله نخواهم نکرد.

فافا - ۱۵ اسفند ۱۳۸۸



وبلاگ «زندگی محیا بعد از طلاق»

دیگه محمد برا من نیست

اینجوری که و کیلم می‌گه یه ماه دیگه همه چی تموم

میشه. به همین راحتی. دیگه محمد برا من نیست. از همه بدم میاد، از همه متنفرم. زندگی من؟ امروز مهسا رو دیدم. بازی گرفته شد. اینکه مهسا چه جورى اومد، چه جورى لهیم کردن. صدای ضبط شده محمد رو دارم گوش میدم، برام خونده، هه... عکسای عروسیمون.

خدایا! کجا... زندگی من؟ امروز مهسا رو دیدم. چیکار کردی با زندگی من؟ با زندگی من؟ لعنت به تو... دلم گرفته، شدید، حس و حال بدی دارم، خیلی بد، خیلی، مرده متحرک شدم.

دست روی گذشته‌ام می‌کشم، جایش پینه بسته، هنوز درد دارد. می‌خوام از پمداد زمان استفاده کنم تا خوبش کنه. امروز صبح بعد از مدت‌ها بک گراند گوشیمو عوض کردم. یه عکس از خودم تو پاییز دو سال پیش گذاشتم. بک گراند لپ‌تاپم رو هم عوض کردم، عکس یه شاخه گل سفید تو یه زمینه مشکی. من عاشق سفید و مشکی‌ام، همیشه هم تیپم همین حوالی می‌چرخیده. دلم می‌خواد از چیزای خوب بگم، می‌خوام یه حس خوب به خودم منتقل کنم، یه حس شبیه آرامش، دیشب رفتم اتاق داداش کوچولوم، با هم خوابیدیم. چقدر خوشحال شد. دلم براش می‌سوزه. از اینکه چن ساله تنهاست. اینکه حواسم بهش نیست، تنها همباز بشم دختر داییمه، حس می‌کنم از بس با اون بوده، خصلتش دخترونه شده. می‌خوام رو مخش کار کنم. می‌خوام یه مرد بار بیاد، مرد.

این شباً اصلاً خوابم نمی‌بره. تا ۵ صبح بیدارم، نمی‌دونم چمه. شاید یه زن مطلقه باشم ولی هنوزم خودمو حفظ می‌کنم از این باورهای غلط، یه جورایی احساس می‌کنم رو به شکستم، دارم با خوشبینی خودمو سر پا نگه می‌دارم، واقعاً دلم بپاره روزهای اول ازدواجم تنگ میشه. دیشب خونه داییم مهمون بودم، مهسا هم بود، و... مهسا با محمد بهم اس می‌دادن، یهو سر پاسرم گیج رفت خوردم زمین، داییم و دختر داییم می‌خواستن به زور ببرنم دکتر، اونا که از دل من خبر ندارن. مهسا به محمد اس داده خبر داده، حاله بد شده، محمد بهم اس داد وای به حالت اگه طوریت بشه، ج دادم بین من و تو حرفی نمونده پس تمومش کن، مهسا اومد نزدیکم گفت محمد اس داد؟ منم گفتم خفه شو برو اونور، حاله ازش به هم می‌خوره. دختر داییم بیچاره گریه‌اش گرفته بود، نمیدونستم چه جورى خودمو



کنترل کنم. بهم زنگ زد، برا اینکه زیر نظر پسر دایم بود جواب دادم، صداشو بلند کرد برام عوضی. منم گفتم برو دنبال عشق و حال خودت به تو چه من حالم چطوره.
یکم شهر یور ۱۳۹۳
یک زن ۱۸ ساله رو به نابودی...



وبلاگ «من و طلاق»

توانی واسه تربیت ماهان ندارم

این روزها بیشترین چیزی که ذهنم رو درگیر خودش کرده، مسئولیت پذیری به مدام به این فکر می‌کنم وقتی زن و مرد از هم جدا می‌شن اگر فرزندی در این میانه وجود داشته باشه آیا موجب می‌شه از یکی از این دو نفر سلب مسئولیت بشه؟ آیا کسی که مونده و حضانت رو به عهده گرفته باید همه مسئولیت‌ها رو یک تنه به دوش بکشه و دیگری فقط زمانی که دلتنگ فرزندش شد به یاد بیاره که مادر یا پدره؟

بعضی مواقع فراموش می‌کنم چقدر از آخرین دیدار ماهان و مادرش می‌گذره. حس می‌کنم اصلاً وجود خارجی نداره. هر روز که می‌گذره به این جمله که: کسی که به راحتی از فرزندش به هر دلیلی می‌گذره غیر قابل اعتماد، بیشتر ایمان پیدا می‌کنم. نگار می‌گه باید آدم‌ها رو بخشید اما فراموش نکرد. من اعتقاد اینه که باید فراموش کرد اما نباید اونارو بخشید.

امشب واقعاً به بن بست رسیدم. به معنای کامل حس کردم که دیگه توانی واسه تربیت ماهان ندارم. کاملاً کم آوردم. هنوز گلوم از شدت فریادی که زدم درد می‌کنه. این از یک طرف، از طرفی ماهان چه گناهی داره که از عاطفه و محبت مادر محروم شده؛ مادری که کاش اصلاً نبود. حرف واسه گفتن بسیاره اما از یه ذهن به هم ریخته و آشفتنه چه انتظاری می‌شه داشت.

از روند زندگی خودم و ماهان بگم که هر روز همراه با همدیگه بیدار می‌شیم و همراه با هم می‌زنیم بیرون، اون میره مدرسه و من هم محل کار. مجبورم همیشه طوری برنامه‌ریزی کنم که زودتر از ماهان به خونه برسم. تازه وقتی هم می‌رم باید به سرعت دنبال درست کردن ناهار باشم که این قسمت از زندگی روزمره خیلی دلنشین نیست، مخصوصاً وقتی می‌بینم کلی از زمانم واسه غذایی صرف شده که نخورده باید دور ریخته

باری که بعد از طلاق سراغ مشاور رفتم می‌افتم. اون روز وقتی با مشاور برخورد کردم بی‌اختیار اشک هام جاری می‌شد و اون فقط دستمال می‌داد دستم. دیگه کم مونده بود که اون هم همراه خودم گریه کنه، همراه هر کلامی اشکی بود که جاری می‌شد. امروز وقتی با مشاور صحبت می‌کردم اون هم می‌خواست داستان زندگی‌م رو بگم. دیگه اصلاً حالش رو نداشتم. گفتم تفاهم نداشتم و جدا شدیم. دید اصلاً حال و حوصله گفتن ندارم، شروع کرد به سؤال کردن. دیدم بهتره خودم میدان داری کنم. همه چیز رو واسش توضیح دادم و از حالات کنونی حرف زدم. اول از همه باورشون نمی‌شد به همچین زندگی رو سپری کردم. خوب شروع به حل‌جایی کردن مطلب کرد و اینکه اساس و پایه زندگی اشتباه بود و تکرار مکررات. پیشنهادش این بود که زیاد از حد خوددار نباشم که بخوام جلوی خاطرات سال‌های زندگی رو بگیرم. پیشنهادش این بود که حسابی خودم رو مشغول کنم، این که به فکر مسافرت باشم. آخه دیگه مجالی واسه مشغولیت جدید باقی نمی‌مونه. همش درگیر ماهان هستم.

امروز کارنامه ماهان رو هم دیدم. خوشبختانه همه درس‌ها رو به بهترین نحو پشت سر گذاشته و حسابی خستگی رو از تن بیرون کشید. جایزه رو هم خودش انتخاب کرده، یه تبلت قراره واسش بگیرم.

چند روز پیش زبان به اعتراف باز کرد و اینکه تغذیه‌هاش رو تو مدرسه می‌فروخته، «های بای» ۳۰۰ تومنی رو دو تومن می‌فروخته. چقدر جالب می‌گفت بابا! تو رو خدا اجازه بده تو مدرسه تغذیه بفروشم.

علی - ۲۴ بهمن ۱۳۹۲

خدا رو شکر این عشق کوچولو رو دارم

امروز هم بسان روزهای دیگه مثل برق و باد گذشت با بیدار شدن، هزاران کار در برابرم زنده شد. وسایل ماهان رو مرتب می‌کردم و با مرتب کردن هر کدوم از اون‌ها داد و فریادم بلند می‌شد. حرصم گرفته بود از بی‌توجهی و سهل‌انگاری در نگهداری وسایلمش. تقریباً چند روز پیش اومده گفتم بابا! شلوار مدرسه‌ام پاره شده. یکی دیگه از شلوارهاش رو دادم پوشید. دوباره اومد گفت این یکی هم پاره شده. خوب هر دو تاش رو خودم درزگیری کردم. البته بگم که تا حدودی بلدم با چرخ خیاطی کار کنم. مثل اینکه خداوند از قبل من رو واسه این روزها آماده کرده بود. شلوارهاش رو درست کردم. دوباره فرداش اومد گفت این یکی هم پاره شده. نفسم داشت بند می‌اومد. مثل اینکه تو مدرسه به حرکات آکروباتیک مشغول بوده و پاهاش رو ۱۸۰ باز کرده و شلوار هم... امروز که داشتم لباس ورزشی هاش رو مرتب می‌کردم آه از نهادم بلند شد. سر زانوی لباسای ورزشی رو پاره کرده بود. حتی لباسی رو که دوباره پوشیده فقط. واسه اینکه دروازه‌بانه و روی زمین آسفالت شیرجه می‌زنه. حسابی تهدیدش کردم که اگه لباسات رو خراب و پاره کنی باید با همون لباس‌های پاره مدرسه بری و چقدر هم تهدیدهای من اثربخشه! عمر کفش هاش نهایت یک ماهه، با اینکه سعی می‌کنم بهترین کفش رو واسش بگیرم اما بیشتر از یک ماه دوام نمیاره. نمی‌دونم این بی‌نظمی و سهل‌انگاری در نگهداری

شاید یه زن مطلقه باشم ولی هنوزم خودمو حفظ می‌کنم از این باورهای غلط، یه جورایی احساس می‌کنم رو به شکستم، دارم با خوشبینی خودمو سر پا نگه می‌دارم، واقعاً دلم برار روزهای اول ازدواجم تنگ میشه

بشه. خیلی وقت‌ها تمام سعی و تلاشم رو به کار می‌برم تا بهترین نتیجه رو به دست بیارم اما خب همیشه اون چیزی که انتظار داری نمیشه. درس و مشق ماهان هم که جای خودش نیاز به صرف انرژی و تلاش مضاعفی داره. اگه به حال خودش رهاش کنم که تی وی و تبلت مجالی بهش نمی‌دن که به درس و مشقش رسیدگی کنه. بعضی مواقع طی یه اقدام ضربتی تبلت ضبط می‌شه، تی وی و ریسپور از دسترس خارج می‌شه اما باز هم یه سرگرمی دیگه واسه خودش ردیف می‌کنه و در دل می‌گم خوشا چاهی که آب از خود تراود.

حقیقتش خیلی سخته ظرف شستن، خیلی بدم میاد از اینکه دستام بوی وایتکس بگیره، از تی کشیدن و جارو کشیدن خیلی خوشم نمیاد. گردگیری هم که حوصله مضاعف و دو چندان می‌طلبه. اتو کشیدن که جای خودش. وقتی همه چیز رو مرتب می‌کنم با خودم شرط می‌کنم مرتب و منظم باشم و نذارم کارها روی هم جمع بشه اما یکی دو روز که می‌گذره دوباره به چشم بر هم زدن همه چیز به هم ریخته میشه.

این هم بگم که گفته‌های اطرافیان در مورد ازدواج، واقعاً عذاب آور شده؛ کاری که نه توانش رو دارم و نه حس انجام دادنش. هر چند موجب رنجش خاطر اطرافیانم می‌شم اما خب وقتی توانش نیست چه می‌شه کرد؟؟ این روزها خیلی کمتر می‌تونم به ماهان برسم. احساس عذاب وجدان می‌کنم اما چه کنم که هیچ راه دیگه‌ای وجود نداره. چند روز پیش تولد ماهان بود و این قدر درگیر بودم که نتونستم به موقع تولدش رو بگیرم.

علی - ۵ دی ۱۳۹۳

امروز باز هم رفتم مشاور

امروز با یه مشاور قرار ملاقات داشتم که دوستان معرفی کرده بودند. ناخودآگاه یاد اولین



از پله‌های محضر که پایین آمدیم توی خیابان، زار زدم. گفت: چرا آبروریزی می‌کنی؟ گفتم: راضی هستی که منو طلاق دادی؟ گفت: من تو رو طلاق ندادم. گفتم: تا آخرین لحظه، منتظر بودم منو منصرف کنی و یه پیش‌نهاد بهتر به من بدی. گفت: چه پیشنهادی؟ من ده بار بهت گفتم تو بگو چی کار کنیم و تو هر بار می‌گفتی بریم تمومش کنیم.

وسایل طبیعیه یا ماهان این جوری بی‌خیاله؟ امروز رفتیم با ماهان پیاده روی. چقدر زیباست قدم زدن با عشق زندگیت در پارک خلوت اون هم فصل پاییز. تاریکی شب وقتی با هم قدم می‌زدیم از سرمای هوا گله می‌کرد و دستای کوچکش رو توی جیب کاپشنم جا می‌داد. گستره فکر تا کجاها که پیش نرفت باز خدا رو شکر که این عشق کوچولوم رو دارم.

علی - ۲۵ آبان ۱۳۹۲

وبلاگ «و حالا منم یک مطلقه‌ام» گوشانش

بابا این طلاق چیه؟ هر جا میرم هر جا فرم پر می‌کنم هی می‌زنن وضعیت تأهل! آگه بزمن طلاق، بعدش باید یه فرم بلند و بالا در باره روباه پر کنم که کی بود و کجا به دنیا اومده، اسم پدر و مادرش و دلیل ازدواج، دلیل طلاق، محل صدور شناسنامه اش!!! یعنی واقعا رو اعصابه. راستی! دختر عمه هم بالاخره طلاق گرفت. شب طلاقش بعد از مدت‌ها پیام داد که مثلا درد دل کنه، منم که رگ بدجنسی ام عود کرده بود و یاد اون روزای خودم افتادم که ایشون اصلا از ما نمی‌پرسید خرت به چند! بعدش هم این تیر و طايفه وقتی بدبختی سراغش میاد به فکر آدم میفتن، واسه همین خیلی حرف پشت حرفاش نیاوردم و خودش دیگه پیام نداد.

رستا - ۱۱ خرداد ۱۳۹۴

وبلاگ «سرگذشت یک زن در حال طلاق»

من تو نظرای خصوصی یه چیزایی می‌شنوم که هم خندم می‌گیره، هم حرص. این آقایونی که میان هم نظر میدن هم تهش شماره میدن، منظور شون چیه؟ الان مثلا من با اون شماره باید چی کار کنم؟ مسخره نیست که شماها می‌خواین از اینجا تو این وضعیت با من طرح دوستی بریزین؟ یا نکنه مثلاً می‌خواین به من مشاوره بدین؟ نکنین این کارارو. نکنین آقایون محترم. من یه دختر ۱۶ ساله نیستم که آخه، درسته تو وضعیت روحی خوبی نیستم ولی عقلمو که از دست ندادم.

درسا - ۴ دی ۱۳۹۲



وبلاگ «تو مرا باختی» طلاق می‌گیرم، نمی‌توانم با یک روانی زندگی کنم

اومد خونه کلید رو از من گرفت و شروع کرد به داد و بیداد. شروع کرد به چرند گفتن. از همه چیز و همه کس گفت. اول ساکت بودم اما نتونستم. تهدید کرد کاری باهاش می‌کنم، روزی هزار بار از خدا مرگ بخوای. من حرفی از طلاق و مهریه ندم، اون گفت یا طلاق یا مهریه. این رو جواب ندادم. ضمناً رفته از من شکایت کرده که براش چاقو کشیدم! شنبه دادگاه! ازش بدم میاد. اون یه روانیه. گاهی میشه یکی رو با هزار تا بدی خواست و دوست داشت واسه یه خوبی. اما گاهی از کسی منتفر میشی واسه یه بدی با وجود هزار تا خوبی. من الان اینجوریم.

الین - ۲۱ شهریور ۱۳۹۲



وبلاگ «خاطرات من» گفتم آره من بدم شما خوبید و خدا حافظی کردم

امروز بعد از مدت‌ها که دو هفته از بهترین اعیاد می‌گذره یعنی عید قربان و عید غدیر خم با زنم که دعوا کرده بودم نشستم آروم صحبت کردم، اونم چی در مورد طلاق که چه جوری از هم جدا بشیم. به قول زنم دیگه آب از سر ما گذشته و می‌خوایم از هم جدا بشیم، پس دیگه چرا الکی دعوا و سر و صدا کنیم و اعصاب خودمونو خرد کنیم، دوشش دارم ولی کارد به استخونم رسیده. هی به بهانه‌های الکی تند تند گیر میده کجا میری، کی میای، سر کارت چی کار می‌کنی، چی می‌خوری. همین‌ها باعث دعوای من و زنم شده. صد بار تا به حال آدرس محل کارم رو پرسیده، هی می‌خواد سر از کارم در بیاره، جدیداً هم که به مامان و باباش گفته دیگه نمی‌تونه منو تحمل کنه و می‌خواد از من جدا بشه. آره اون از اولشم دلش پیش من نبود، مدام از من بهونه می‌گرفت، محل کار من الان تهرانه، بعد از چند هفته که می‌اومدم مشهد می‌خواستیم تلویزیون نگاه کنیم یا ماهواره، من اصلا حق نداشتم

دست به کنترل تلویزیون بزمنم چه برسه به اینکه کانال عوض کنم، البته منم مقرر بودم، در مجموع دو تاملون همدیگرو اذیت می‌کردیم اون با فرهنگ شمالی بزرگ شده بود و من با فرهنگ مشهد. خیلی تحمل کردم ولی دیگه نمی‌تونم، قبل از اون که با زنم صحبت کنم، زنگ زد با مادر زنم صحبت کردم. از من خیلی گله کرد. گفت: خانمت میگه در مورد ما بد گفتی، فحش دادی، مهم نیست ما تو این چند سال چیزی به شما نگفتیم و تو زندگی شما دخالت نکردیم، فقط با هم خوش باشید و گرنه بابا باید بیاد تکلیف شما رو مشخص کنه، اینجوری که نمیشه. منم گفتم آره من بدم شماها خوبید و خدا حافظی کردم.

مهدی - ۹ آذر ۹۳



وبلاگ «دست‌نوشته‌های یک عاقد» فرزند طلاق پای سفره عقد

یک پدر به هر دلیلی همسرش را طلاق می‌دهد و تصور می‌کند همه چیز تمام شده اما دختر بی‌پدر، همسر بی‌شوهر، زندگی پرتلاطم، احساس ترحم دیگران، همین‌طور این زنجیره پیش می‌رود. پدر عروس می‌خواست زودتر بیاید و دفتر را امضا کند تا موقع عقد حضور نداشته باشد؛ گو یا سال‌ها قبل از همسرش طلاق گرفته و حالا پسر همسایه از دخترش خواستگاری کرده و کار به اینجا رسیده است. نمی‌دانم بین شان چه گذشته که پدر همزمان با سایر مهمانان می‌آید و می‌نشیند. داماد، جوان زرتگی است، نمی‌خواهد زیر بار مسئولیت مهریه سنگین برود، مهریه را عندالاستطاعه می‌نویسد و مادر و دختر هر چه او می‌گوید، تأیید می‌کنند. دایه دختر اما حرص می‌خورد و با جملات جدی و طعنه‌وار صحبت می‌کند و هر بار او چیزی می‌گوید داماد از سر لجبازی با او، دقیقاً حرف او را نقض می‌کند. چند بار جدال لفظی ایجاد می‌شود که عموی داماد موضوع را فیصله می‌دهد. داماد را داخل اتاق می‌کشم و می‌گویم کمتر با دایه عروس مجادله کن، می‌گوید: این دختر سال‌ها در سختی زندگی کرده و اینها معلوم نیست کجا بوده‌اند، عمداً دارم حالشان را می‌گیرم تا حرف اضافه نزنند.



مامان! طلاق یعنی چی!؟!

بررسی تأثیرات و تبعات طلاق بر ذهن و زندگی فرزندان از قبل ۲ سالگی تا دوره نوجوانی

زن و مردی که بعد از کشمکش‌های زیاد دیگر زن و شوهر نیستند و با کوله‌باری از خاطرات تلخ می‌خواهند با این تغییر جدید زندگی‌شان کنار بیایند گاهی فراموش می‌کنند که فرزندان چه روزهای سختی را می‌گذرانند. سختی‌ای که خودشان هیچ نقشی در ایجاد آن نداشته‌اند و بدون آنکه نظرشان پرسیده شود باید با شرایط جدید کنار بیایند. اگر شما هم قصد دارید از همسرتان جدا شوید یا این کار را کرده‌اید، بهتر است با توجه به شرایط زندگی فرزندان در مورد نحوه رفتار خود با او یک فکر اساسی بکنید. اول از همه با همسرتان صحبت کنید. اگر طلاق‌تان توافقی باشد کار کمی راحت‌تر است اما اگر جدایی پر کشمکش داشته‌اید بهتر است به این فکر کنید که این دعوای برای شماست و فرزندان به هیچ وجه نباید وسیله‌ای برای آزار طرف مقابل باشند. اما در گروه‌های سنی مختلف با توجه به روحیات و شرایط بچه‌ها در هر سن باید رفتار متفاوتی داشته باشید و به نکات خاصی توجه کنید. چند نمونه را برای‌تان می‌آوریم اما فرزند شما یک انسان منحصر به فرد است که باید به خصوصیات فردی او هم توجه کنید.

بچه‌ها در نقاشی‌هایشان آن چیزی را می‌کشند که برایشان مهم است. فکر نمی‌کنم بچه‌ای باشد که اولین نقاشی‌های کشیده شده‌اش جز همان خانه معروف با سقف نباشد! خانه‌ای با سقف مثلثی و دودکش، دو پنجره و یک در! خانه‌ای که هر قدر هم کج و کوله و ساده باشد، برای هر کودکی که آن را می‌کشد پشت درهایش خانواده‌ای زندگی می‌کنند که همدیگر را دوست دارند و با هم می‌بندند. نمی‌دانم مقصر بالا رفتن توقعات و مشکلات اقتصادی است یا نبود آرامش و معنی درستی برای زندگی اما می‌دانم و آمار هم این دانسته‌ها را تأیید می‌کند که این رؤیا برای خیلی از کودکان در حد همان نقاشی باقی می‌ماند و پدر و مادر آنها هر چند خانه دارند اما خانه‌هایی جدا جدا! آنها با هم نمی‌خندیدند و دعوا می‌کردند و حتماً همدیگر را دوست نداشتند که از هم جدا شدند و درک همه اینها برای کودکان که گمان می‌کنند دو دست دارند تا هنگام راه رفتن دست هر دو نفر - پدر و مادرشان - را بگیرند، خیلی سخت است.

متین سیفی

قبل از دو سالگی

خیلی تلخ است بخواهیم کودکی را قبل از اینکه از گرد راه برسد برای یک جدایی آماده کنیم اما واقعیت این است که برخی طلاق‌ها زمانی اتفاق می‌افتند که نوزادی تازه متولد شده و هنوز نمی‌داند دنیا چیست و مامان و بابا را تلفظ نکرده است. بیشتر آدم‌ها به اشتباه فکر می‌کنند که فرزندان به دلیل سن کم متوجه شرایط نمی‌شود اما زمانی که علم ثابت کرده است کودک نسبت به صدای مادر قبل از تولد عکس‌العمل مثبت نشان می‌دهد، پس چنین فکری اشتباه است. ممکن است کودکی در این سن به خاطر شرایط، بدعنا شده یا خواب ناآرامی داشته باشد و بهانه‌گیری کند. مهم است که والدین رسیدگی خود را به او کم نکنند و به خاطر مشکلات زندگی‌شان، تغذیه و آرامش روحی او را در نظر بگیرند. وقتی عصبانی هستید یا گریه می‌کنید از او فاصله بگیرید. او باید دنیا را جایی امن احساس کند و این وظیفه شماست که این حس را در او ایجاد کنید.

دو تا سه سالگی

در این سن، کودک توانایی‌های زیادی پیدا می‌کند. راه رفتن، حرف زدن، کمی استقلال طلبی و شیطنت‌های کودک نوپا باعث می‌شود که والدین را گاهی خسته کند چه برسد به اینکه پدر و مادری شرایط روحی خوبی نداشته باشند اما باید مراقب باشید او معنی خشم و نفرت و ناامیدی را کم می‌فهمد. اگر به خاطر شیطنت‌های طبیعی‌اش تنبیه‌اش کنید یا قوانین خیلی سخت و پیچیده‌ای برایش وضع کنید او عکس‌العمل نشان خواهد داد و بیشترین عکس‌العمل کودک در این سن، عصبانیت و پر خاشگیری است. از طرفی کودکی که در هر قدم سرزنش شود، تحقیر شود، تنه‌ها را شود، کودکی که در محیط آسیب ببیند و والدی نباشد که از این آسیب پیشگیری کند دچار ترس از محیط و روبرو شدن با تازه‌ها خواهد بود. در آینده هم پذیرای موقعیت‌های جدید نخواهد بود یا برای تغییر، دلهره زیادی خواهد داشت و این باعث می‌شود نتواند انسان خلاق باشد. پس با او درباره طلاق صحبت کنید. به او کمک کنید احساسی را که تجربه می‌کند اما هنوز با آن زیاد آشنا نیست بشناسد و بیان کند.

سه تا پنج سالگی

سنی که کودک شروع به سوالات مختلف می‌کند، گاهی با حرف‌ها و استدلال‌هایشان موجب تعجب‌تان می‌شوند و خیلی بهتر معنی بسیاری از موضوعات را درک می‌کنند. او بسیاری از اتفاقات را به خود ربط می‌دهد. اگر پدر یا مادر را عصبانی ببیند، فکر می‌کند او مقصر است و حتی گاهی علت جدایی آنها را هم وجود خودش می‌داند. هیچ کودکی در این سن، این احساس‌ها را به طور هوشیارانه نمی‌شناسد و به آنها آگاه نیست، همچنین نمی‌تواند درباره آنها حرف بزند، اما تصویری در ذهن او ساخته می‌شود که برای همیشه باقی می‌ماند. به کودک‌تان اطمینان بدهید هر دو والد، همیشه از او حمایت خواهند کرد و همیشه او را دوست خواهند داشت. شرایطی را فراهم کنید که کودک در آن احساس امنیت کامل داشته باشد. نگذارید بابت اینکه چه کسی بالاخره مراقب او خواهد بود نگران شود یا اینکه احساس کند زیادی است. اجازه بدهید کودک با هر دو والد ارتباط خوبی داشته باشد. وقتی با والد دیگر است، برایش قیافه‌نگیرید. بگذارید لذت داشتن پدر و مادر بهره ببرد.

مدرسه بارنگ طلاق

وقتی کودک طلاق وارد مدرسه می‌شوند، خود را کنار دیگر کودکان می‌بینند و شروع به مقایسه می‌کنند. آنها همکلاسی‌های خود را می‌بینند که با پدر و مادر زندگی می‌کنند و طبیعی است برای اینکه چنین امکانی را ندارند، غمگین باشند. ممکن است این تفاوت آنها را دچار ترس و اضطراب کند. شما به عنوان والدین او می‌توانید خیلی منطقی و با مهربانی با او در مورد شرایط زندگی‌اش صحبت کنید. بگویید که شما و والد دیگر از هم جدا شده‌اید اما همیشه پدر و مادر او هستید. او را رها نمی‌کنید و همه تلاش‌تان را برای آرامش و خوشبختی او به کار خواهید بست. به درس‌هایش رسیدگی کنید و در جلسات مدرسه حاضر شوید. او کودک طلاق است اما می‌تواند آینده‌ای خوب داشته باشد. فراموش نکنید که رفتار مناسب شما و همسرتان با هم می‌تواند به او آرامش بدهد تا اینکه احساس کند شما هنوز هم در جنگ با هم هستید.

طلاق در روزهای نوجوانی

بلوغ و نوجوانی روزهای سختی است، گذر از آن باید با کمک والدین و در کمال آرامش صورت بگیرد اما نوجوانی که والدینش جدا شده‌اند، با احساسات منفی بیشتری روبه‌رو می‌شود و ممکن است از پدر و مادر خود گریزان باشد. خشم و پر خاشگری رفتار نامطلوب و ناپه‌نجاری است که در نوجوانانی که خود را قربانی جدایی و طلاق والدین خود می‌دانند شایع است و در پسران بیش از دختران مشاهده می‌شود. کمبود توجه و فقدان مراقبت‌های عاطفی لازم، محرومیت‌های نامطلوب عاطفی، فقدان نظام تربیتی پایدار و تهاجم و تخاصم مشاهده شده در رفتار والدین و فضای لبریز از نفرت و خشم از مهم‌ترین علل اصلی پر خاشگری در این نوجوانان است. نوجوان ممکن است از یک یا هر دو والد عصبانی و متنفر باشد. او ممکن است یکی از والدین را مسئول از هم پاشیدگی خانواده بداند. ممکن است این والد را به خاطر محروم کردن او از عشق والد دیگر سرزنش کند. اغلب اوقات، والدی که حضانت نوجوان را بر عهده گرفته، باید خشم او را نیز تحمل کند. در سن نوجوانی دوستان جایگاه ویژه‌ای دارند و اگر شما از همسرتان جدا شده‌اید و فرزند نوجوان دارید باید بدانید که ممکن است گرایش او به همسالان بیشتر باشد زیرا او پایگاه عاطفی قوی‌ای در خانواده ندارد. اما شما نباید پاپس بکشید. خشم او از شما و شرایط موجود طبیعی است. پس بهتر است از در دوستی وارد شوید. با او حرف بزنید و اجازه دهید این روزهای بحرانی را بگذراند. او این حق را دارد که از حمایت شما بهره‌مند شود و بداند والدین او هستند و آینده‌اش برایتان مهم است. با این وجود هر قدر هم که سعی کنید، طلاق اتفاق سخت و پر آسیبی است هم برای زن و مرد و هم برای فرزندان. اما اگر چاره‌ای جز جدایی نبود، باید تمام تلاشتان را بکنید که کمترین مشکل ایجاد شود. با آرزوی دنیایی با کمترین آمار طلاق. ■



گفت و گو با دکتر شهر بانو قهاری، روان در مانگر و پژوهشگر درباره مهم ترین دلایل طلاق در مراجعات به اتاق های مشاوره

عوارض خیانت صدها بار بیشتر از طلاق است

خیانت یعنی «توپ بازی، زمین بازی و یار بازی را هم می آورد»

شخصاً در جریان خودکشی نوجوانانی قرار گرفته ام که شاهد خیانت مادرانشان بوده اند

ارزش هایی که عموماً در تعارض با ارزش های قدیمی هستند.

؟ شما در مشاوره هایتان در مراجعات زوج ها در اختلافات زناشویی، رصد و دریافتی از این جابه جایی ارزش ها دارید. مهم ترین این تغییرات و جابه جایی ها کجاست؟

به نظر می رسد این سال ها روحیه خودمحوری و خودبینی در میان ما تقویت شده است. شما اگر نگاه کنید می بینید دو نسل پیش والدین ما شرایط نابسامان را به خاطر اعتقادات مذهبی و باور هایی که داشتند تحمل می کردند اما امروز شما این صدای بلند را در دل روابط اجتماعی و بین فردی ما می شنوید که مگر آدم چند بار به دنیا می آید؟ یعنی مثلاً من چند بار زندگی خواهم کرد که صبح تا شب به فکر دیگران و غمخوار آنها باشم. اینجا در واقع اصل لذت بردن من در زندگی است و زندگی دیگری ربطی به ما ندارد. تصور من این است که سیطره تکنولوژی امروز آدم ها را در این خلأ قرار داده است.

؟ چه خلأیی؟

حفره های ایجاد شده است. مثل یک حباب که آدم ها نمی دانند با این حباب چه کار باید بکنند، چون قبلاً یک بافت فرهنگی همگن داشتند اما الان در خانواده های ما اخلاق جدیدی در حال شکل گیری است.

یکی از جذابیت های گفت و گو با آدم ها، مواجه شدن با دنیاهای ذهنی متفاوتی است که زیر پوست و گوشت آدم ها جمع شده است و البته آدم هایی که به خاطر حرفه شان، منظومه های متفاوتی را تجربه می کنند در صدر این فهرست می توانند قرار بگیرند؛ آدم هایی که به آنها مراجعه می شود و آنها در فضایی که برای نفر مقابل امن به نظر می رسد، با دنیای خاص آن آدم روبه رو می شوند. روان در مانگرها و مشاورها از این دسته اند. آنها هر روز روبه روی نگاه ها، حرف ها، سکوت ها، خنده های محو و گریه هایی قرار می گیرند که امضای آن فرد مشخص و منحصر به فرد را در خود دارد. گفت و گوی من با دکتر شهر بانو قهاری، استاد دانشگاه و روان در مانگر به تجربه او در اتاق های مشاوره و مواجه شدن با آدم هایی که در آستانه طلاق قرار گرفته اند با در حال تجربه جدایی و طلاقند، می پردازد.



؟ خانم دکتر قهاری! من بیشتر سه کتاب «پارانوئید» که بخش مفصلی از آن به تأثیر بدبینی و کج باوری در روابط زوج ها و اختلافات آنها می پرداخت و «مشاوره طلاق - راهنمای روانشناسان و مشاوران» و «صد نکته کلیدی برای زوج ها پس از جدایی» را از شما دیده بودم. معلوم است که به عنوان یک روانشناس موضوع طلاق، ذهن شما را معطوف به خود کرده است. از طرف دیگر مراجعاتی که از سوی زوج ها به شما صورت می گیرد احتمالاً مدلی از اختلافات زوج ها و نهایتاً طلاق ها را در ذهن شما ترسیم می کند؛ اینکه کدام عوامل، بیشترین وزن را در این باره دارند. ما بلم گفت و گو را از همین نقطه آغاز کنیم.

خب احتمالاً همه ما روی این موضوع توافق داشته باشیم که طلاق یک علت به خصوص ندارد که شما با آن یک علت به خصوص پرونده اش را باز کنید و مختومه اش کنید چون طلاق در یک بستر و زمینه ویژگی های شخصیتی، ارزش هایی که فرد به آنها باور دارد و مسائل اجتماعی و اقتصادی صورت می گیرد، البته این سال ها طلاق متأثر از تحولاتی بوده که با سرعت خیره کننده ای در زندگی ما رخ داده و این تحولات و پیشرفت های فناوری باعث شده شکاف های بین نسلی بیشتر شود، یعنی اگر قبلاً ۱۰ سال فاصله بین دو نسل بود امروز دیگر این فاصله کوتاه تر شده، بنابراین گاهی احساس می شود نسل جدید با دو سه نسل پیش از خود زبان مشترک ندارد. این تحولات فناوری که امروز در زندگی ما وارد شده ارزش های همسو با خود را هم آورده؛

این اخلاق جدید متأثر از چه منابعی است؟

بیشترین تأثیر پذیری ما از محتوایی است که در شبکه‌های مجازی و ماهواره‌ای عرضه می‌شود. متأسفانه بخش قابل ملاحظه‌ای از مخاطبان این منابع، آنچه در قالب فیلم یا سایر محصولات در این شبکه‌ها ارائه می‌شود، باور کرده‌اند و با آن همانندسازی می‌کنند. عده‌ای تصور می‌کنند مردم فلان منطقه از جهان که زندگی آنها در این فیلم‌ها به نمایش گذاشته می‌شود، واقعا این گونه زندگی می‌کنند، یعنی آن منطق درونی فیلم و سریال را به عنوان یک واقعیت اجتماعی و خانوادگی قبول کرده‌اند در صورتی که اگر روابط مثلی و این حجم از خیانت‌ها که در این فیلم و سریال‌ها صورت می‌گیرد، در خانواده‌های این کشورها بود، سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. آسیبی که تأثیر پذیری بالای ما از این محصولات به خانواده‌ها می‌زند، شکسته شدن یکسری خط قرمزهای ذهنی است که پیشتر تابو بودند اما حالا دارند عادی می‌شوند. در صورتی که ما در دین اسلام داریم که شما گناه را بر زبان نیاورید و افشا نکنید، به خاطر اینکه آرام آرام عادی‌سازی می‌شود، یعنی همین که بر زبان می‌آورد و به کرات از آن گناه یاد می‌کنید، عادی می‌شود. این همان تکنیکی است که به بهترین صورت در این سریال‌ها از آن استفاده می‌شود و مخاطب چندین بار که این برنامه را دید اگر قدرت تمییز و تشخیص پایینی داشته باشد، این موضوعات برای او هم عادی جلوه خواهد کرد چون در منطق آن سریال عادی است.

پس در درجه اول شما ظهور اخلاق لذت جو، فر دگرا و خودمحور را در شیوع پدیده طلاق مؤثر می‌دانید؟

بله، البته خواه ناخواه سایه بسیاری از مسائل از جمله مباحث اقتصادی روی بحث طلاق خواهد افتاد اما من به تجربه موضوعات اقتصادی را چندان مؤثر نمی‌دانم. البته ممکن است فرد پشت موضوعات اقتصادی موضع بگیرد اما در واقع علت جای دیگری است. شما می‌بینید که سه نسل پیش یعنی افرادی که امروز از سالمندان جامعه ما هستند در متن مشکلات اقتصادی شدید بودند اما آنها عموماً به همسران و زندگی خود پایبند بودند و با بردباری زندگی را جلو می‌بردند.

اشتغال زنان را چقدر در افزایش طلاق‌ها مؤثر می‌بینید؟

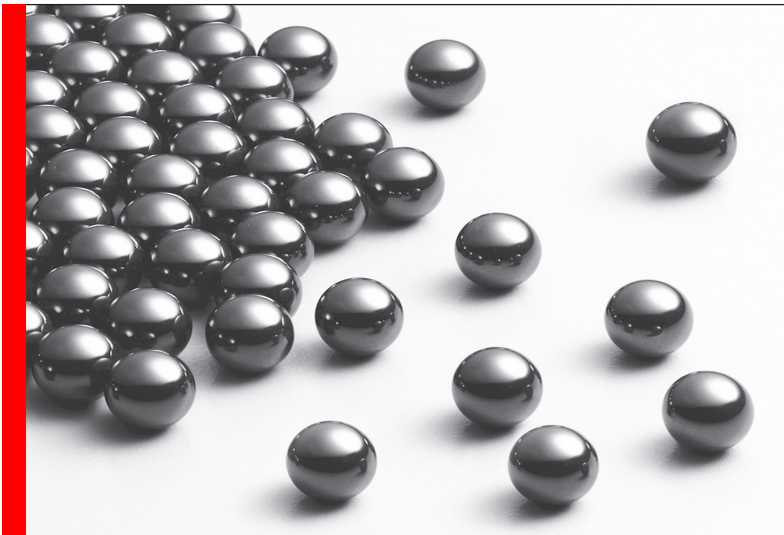
حتماً تأثیر دارد. در گذشته زنان ما از نظر اقتصادی وابسته‌تر بودند چون نمی‌توانستند خودشان را اداره کنند، بنابراین بسیاری از پدیده‌های ناخوشایندی که می‌تواند منجر به طلاق شود تحمل می‌کردند اما امروز بخش قابل توجهی از زنان جامعه ما به ویژه نسل حاضر، شغل و درآمد دارند. بعضی‌هایشان حتی

درآمدهای قابل توجه دارند و به هیچ عنوان نگرانی‌ای درباره تأمین شدن اقتصادشان ندارند، بنابراین خیلی راحت‌تر می‌توانند در صورت بروز مشکل جدا شوند.

رفتارها و عکس‌العمل‌های خانواده‌های امروزی را در قبال طلاق فرزندان‌شان چطور ارزیابی می‌کنید؟

طبیعتاً رفتار خانواده‌های امروزی ما هم متناسب با این موج تغییرات پوست انداخته و عوض شده است. خانواده‌ها پیش‌تر به طلاق فرزندان‌شان به چشم یک فاجعه نگاه می‌کردند، حتی اگر داماد آنها مشکلات شخصیتی جدی داشت باز با اکراه قبول می‌کردند که دخترشان طلاق بگیرد چون طلاق را مذموم و مکروه می‌دانستند و هراس داشتند در برابر این کلمه قرار بگیرند، بنابراین از طلاق فرزندان خود استقبال نمی‌کردند حتی وقتی زنی بچه دار نمی‌شد ترجیح می‌دادند به جای آنکه پسرشان، عروس‌شان را طلاق بدهد، زن دوم بگیرد.

از طرف دیگر در گذشته کسی که طلاق می‌گرفت عملاً بسیاری از پایگاه‌های خود را در جامعه از دست می‌داد و حتی رفتار اطرافیان با او به گونه‌ای بود که ناخواسته منزوی بشود اما امروز آدم‌ها به راحتی طلاق می‌گیرند در حالی که زندگی شخصی خود را دارند. همچنان که امروز تعداد قابل توجهی از خانواده‌های ایرانی با زنان سرپرست



خانوار اداره می‌شوند که از این تعداد، بخش قابل توجهی از زنان هستند که از همسران خود طلاق گرفته‌اند. آنها امروز با آزادی عمل کار می‌کنند، فعالیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خودشان را دارند. با دوستان و همکاران و همسالان و خانواده سفرهای خارجی و داخلی می‌روند.

پس در واقع شما می‌گویید که آن فشار اجتماعی از روی مرد و زن طلاق گرفته برداشته شده است؟

بله همین طور است. من فکر می‌کنم ارزش‌های نسل‌های امروزی همپوشانی‌اش را با نسل‌های پیشین از دست می‌دهد. مثال می‌زنم. در نسل گذشته وقتی زن و مردی زندگی را شروع می‌کردند به این فکر نمی‌کردند که یکی زندگی را بسازد و دیگری هم فقط یک مصرف‌کننده باشد. در واقع به زندگی به عنوان یک امر ساختنی نگاه می‌کردند نه یک امر مهیا و آماده. اما جوان‌های امروزی فکر می‌کنند زمانی پای خود را باید وارد زندگی مشترک بگذارند که همه چیز از قبل مهیا و ساخته شده باشد و آنها فقط بروند و مصرف کنند. چه پسر و چه دختر گاهی تصوراتشان این است که کوچک‌ترین ناکامی و مرارتی در زندگی نباید باشد. مایک جور اخلاق رفاه زده را در این نسل شاهدیم و همین اخلاق، افراد را آسیب‌پذیر کرده است چون به این فکر نمی‌کنند که خوشبختی یعنی اینکه من در برابر مشکلات بردباری کنم، تاب بیاورم و آن زندگی‌ای که دوست دارم بسازم نه اینکه سفارش بدهم آن را برای من بسازند.

؟ یعنی یک جور تصور خوشبختی پیش ساخته؟ سریع می‌خواهیم این خوشبختی مثل یک فایل در گوشی تلفن همراه دانلود شود. بله. مال البته در کنار اینکه بردباری خودمان را از دست داده ایم مدارا و مسامحه را هم کنار گذاشته‌ایم. حضرت علی (ع) می‌گویند: «مدارا با مردم نیمی از عقل است.» ما امروز در روابط زوج‌ها و اعضای خانواده‌ها با هم و بیرون از خانواده، روابط آدم‌ها با هم در محیط کار می‌بینیم که چقدر آنها تحریک‌پذیر شده‌اند و با کمترین تنش، رفتارهای عصبی از آنها سر می‌زند. به خاطر همین وقتی یک زوج به اندکی اصطکاک و تنش می‌رسند ترجیح می‌دهند سریع قال قضیه را بکنند چون روحیه مدارا از دست رفته است.

نکته دیگری که می‌خواهم به عنوان یک عامل مؤثر روی آن تأکید کنم مسائل دینی و اعتقادی به ویژه باور به معاد است که ضعیف و کم‌رنگ شده است. گاهی حتی ما در همین مشاوره‌ها آدم‌هایی را می‌بینیم که باور به خدا هم دارند اما باور به معاد ندارند. معلوم است وقتی کسی به وجود دنیای دیگری باورمند نباشد می‌خواهد نهایت استفاده و لذت را در این دنیا ببرد. دیگر معنی ندارد برای کسی و به خاطر کسی از حق خود کوتاهی بیایی یا مثلاً برای کسی فداکاری کنی. وقتی کسی باور نداشته باشد به اینکه روزی او باید در برابر عمری که در این دنیا گذرانده پاسخگو باشد اصل، لذت جویی فردی خواهد بود. دیگر این فرد حتی به خاطر فرزند هم کوتاه نخواهد آمد.

نکته بعدی اینکه افراد خواه ناخواه، دنبال مدل و الگو در زندگی‌شان می‌گردند اما اغلب مدل قابل اتکا و سالم یافت نمی‌شود. گاهی کسی خاله و دایی یا هنرپیشه‌هایی را به عنوان الگوی خود قرار می‌دهد. اینها آدم‌هایی هستند که زیبایی و شهرت دارند یا در بُعدی از زندگی موفق عمل کرده‌اند یا آن فرد تصور می‌کند که موفق بوده‌اند. از آن طرف آن الگو و مدل ما پایبند به زندگی زناشویی نیست و در رسانه‌ها یا از نزدیک لمس می‌کنیم که زندگی‌اش به هم ریخته است و خیلی راحت تنوع طلبی می‌کند. نتیجه این می‌شود کسی که خاله، دایی یا آن هنرپیشه را الگوی خود قرار داده، زندگی خود را به هم می‌ریزد تا به او برسد چون می‌خواهد شبیه مدلیش رفتار کند.

؟ چقدر نقش عوامل شخصیتی را در این میان برجسته می‌دانید؟ منظورم این است که چه افرادی با چه ویژگی‌های شخصیتی بیشتر در معرض اختلافات زناشویی و نهایتاً طلاق قرار دارند؟

خب عوامل شخصیتی در این باره مطرح است. شخصیت‌های خودخواه و خودشیفته که زیادی و بیش از حد خودشان را قبول دارند و هیچ نقدی را بر نمی‌تابند و به هیچ عنوان نمی‌پذیرند که

ما در همین مشاوره‌ها آدم‌هایی را می‌بینیم که باور به خدا هم دارند اما باور به معاد ندارند. معلوم است وقتی کسی به وجود دنیای دیگری باورمند نباشد می‌خواهد نهایت استفاده و لذت را در این دنیا ببرد. دیگر معنی ندارد برای کسی و به خاطر کسی از حق خود کوتاهی بیایی

ممکن است آنها هم ایراد و نقص در رفتارشان یا ذهنیت و داوریشان داشته باشند، عملاً در پیچه‌های همدلی و گفت‌وگو را به روی خودشان و دیگران می‌بندند. به نظر ما روانشناس‌ها کنار آمدن با چنین شخصیت‌هایی خیلی سخت است.

در درجه بعد افرادی که بیش از حد درون‌گرا هستند و ویژگی‌های ضد اجتماعی و ضد ارتباطی را از خودشان بروز بدهند و پنهان کاری افراطی در رفتارهایشان داشته باشند، عموماً در ازدواج مسئله‌ساز می‌شوند؛ کسانی که بدون هیچ احساس گناهی خیلی راحت دروغ می‌گویند و پنهان کاری به یک وجه مهم در شخصیت‌شان تبدیل شده است. نکته بعدی فقدان مهارت‌های زندگی مشترک در زوج‌هاست که موضوع بسیار مهمی است و حتماً باید جدی گرفته شود. وقتی فرد مهارت لازم برای حل اختلافات و کنترل خشم و ایجاد یک ارتباط سالم را ندارد می‌تواند یک اختلاف کوچک و جر و بحث ساده را به یک بحران تبدیل کند.

؟ از یک گلوله برف، یک بهمن بسازد. بله و همین بهمن می‌تواند روی رابطه‌ای که در ازدواج شکل گرفته فرود آید و دفنش کند. البته در کنار این موضوعات، ناراضی‌تی زن یا مرد از رابطه جنسی، زودانزالی مرد و سردمزاجی زن هم در رفتن یک رابطه به اختلافات زناشویی و حتی طلاق نقش دارد.

؟ خانم دکتر قهاری درباره تأثیر روابط جنسی بر زندگی همسران، روایت‌های مختلفی وجود دارد. برخی بر این گمان هستند که بخش قابل توجهی از طلاق‌ها در ایران به خاطر اختلافات جنسی است که البته خیلی وقت‌ها از سوی زوجین یا خانواده‌ها بیان نمی‌شود و زیر چتر نبود تفاهم سر بسته می‌ماند. دیدگاه شما در این باره چیست؟

دو چیز برای دوام زندگی زناشویی لازم است. اگر شما زندگی زناشویی را یک قطار در نظر بگیرید که

به ریل نیاز دارد ریل زندگی زناشویی دو خط موازی است که باید کنار هم قرار گیرد. اولی وجود روابط جنسی پایدار و سالم و لذتبخش و دوم حضور فرزند یا فرزندان است، البته گاهی زوج‌ها تمایلی به چاره‌دار شدن ندارند یا با فاصله زمانی بسیاری از شروع ازدواج، اقدام به بچه دار شدن می‌کنند اما نمی‌شود انکار کرد که فرزندآوری انگیزه‌ای مهم برای با هم بودن در ازدواج است.

اما نکته بعدی که می‌تواند یک ازدواج را به شکست بکشاند، بیماری جسمی زوج‌هاست، چه به خاطر نوع بیماری‌ای که امکان زندگی با آن فرد را از نظر یکی از زوج‌ها سخت کند مثل بیماری ام‌اس که در بسیاری از موارد باعث طلاق و جدایی می‌شود و چه به خاطر هزینه‌های بیماری‌های صعب‌العلاج، البته نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که ما عموماً با فقر آگاهی و نوعی غلو درباره بیماری‌ها از سوی زوجین یا خانواده‌هایشان روبه‌رو هستیم، مثلاً شما بیماری‌ای مثل ام‌اس را در نظر بگیرید. این بیماری با دارو و ورزش قابل کنترل است و می‌شود زوج‌ها با وجود این بیماری یا بیماری‌های مشابه با کمی بردباری و از خودگذشتگی همچنان کنار هم بمانند اما نبود آگاهی در این باره و خودخواهانه رفتار کردن، روابط زوج‌ها را به سمت طلاق می‌برد.

نکته بعدی که در طلاق مؤثر است، فقدان عشق است. یعنی ازدواجی صورت گرفته است که عوامل محرک دیگری جز عشق و علاقه در آن دخیل بوده، دو نفر به خاطر مصلحت‌ها و منافعی یا صلاحدید یا هر عامل دیگری کنار هم قرار گرفته و ازدواج کرده‌اند، به این امید که بعد از ازدواج، عشق و علاقه هم می‌آید اما عموماً آن علاقه بعد از ازدواج هم ایجاد نمی‌شود. پس رضایت خاطر و کشش زوج‌ها نسبت به هم محرک است که جایگزین ندارد و معمولاً وقتی این کشش در شروع یک رابطه وجود ندارد در ادامه آن هم ایجاد نمی‌شود.

در درجات بعدی بحران‌های مهم و دردناک زندگی مثل مرگ فرزند و ورشکستگی می‌تواند دو نفر را به سمت طلاق سوق بدهد. همچنین خیانت و بی‌مرزی یا نداشتن مرز در روابط زناشویی می‌تواند بحران بزرگی در رابطه زن و مرد ایجاد کند و آنها را به سمت طلاق سوق بدهد.

؟ این بی‌مرزی را می‌توانید کمی بیشتر باز کنید؟

خب ما امروز این پدیده را در جامعه می‌بینیم. زوج‌هایی که حریم و مرزی برای خودشان قائل نیستند و هر جور دلشان بخواهد رفتار می‌کنند یا زوج‌هایی که نوعی بی‌مرزی میان آنها و فرزندان‌شان وجود دارد و در اختلافات میان والدین با همدیگر، فرزندان علیه هم یا یکی از والدین جبهه می‌گیرند. نکته بعدی مدیریت نداشتن بر اختلافات خانه و کشاندن خام‌دستانه آنها به سطوح و لایه‌های بستگان درجه یک و فامیل است؛ اینکه ما هر روز و هر هفته،

کوچک‌ترین مسائل خانه را به پدر و مادر یا بستگان مان منتقل کنیم به تدریج بحران را خواهد بود.

؟ شما در خلال گفت‌وگو، نکات ارزشمند و مهمی را در رابطه میان زوج‌ها که ممکن است به بحران در روابط آنها منجر شود اشاره کردید. اما می‌خواهیم از یک وجه دیگر هم به این اختلال‌ها و مؤلفه‌های منفی نگاه کنیم. ابتدای گفت‌وگو و اشاره‌های داشتیم اما اجازه بدهید با شرح بیشتری تکرار کنیم که مراکز مشاوره و روانشناس‌ها منابع مهمی در پی بردن به وزن و سهم هر کدام از عوامل تنش‌زا و آسیب‌زننده به رابطه زوج‌ها هستند چون هر زوجی که به آنها مراجعه می‌کند به مثابه یک سسند زنده از آن چیزی است که در بستر جامعه و در روابط زوج‌ها روی داده است. شما هر روز و هر هفته و هر ماه با افرادی مواجه می‌شوید که در آستانه طلاق قرار گرفته‌اند یا بعد از طلاق و برای شیوه و مهارت کنار آمدن یا دنیای جدید بعد از جدایی به شما مراجعه کرده‌اند. به عنوان یک روانشناس وقتی به مجموع ریشه‌ها و دلایل این طلاق‌ها یا اختلافات جدی‌ای که زوج‌ها را در آستانه طلاق قرار می‌دهد نگاه می‌کنید کدام مؤلفه‌ها یا عوامل را اثرگذارتر حس می‌کنید؟

بین مراجعان ما بیشتر مسائل شخصیتی مطرح است. مسائل روحی-روانی. اینکه مردی یا زنی بدبین است، اینکه یکی از طرفین زوج‌ها به اعتیاد روی آورده است. افرادی که شخصیت دوقطبی دارند، یعنی نوسانات شدید شخصیتی را تجربه می‌کنند. در دوره‌ها و ماه‌هایی بسیار فعال و پرتلاش و سرخوشند و در ماه‌هایی افسرده، منزوی و کم‌انرژی یا افرادی که پرخاشگر هستند و مدیریتی بر هیجان‌های خود ندارند یا افراد تکانشی.

حوزه مسائل جنسی هم بسیار مهم است. کسانی که ناتوانی جنسی دارند یا انتظارات جنسی عجیب و غریبی دارند که اکثرًا از طرف مردهاست. ما مراجعان زنی داریم که می‌آیند به ما می‌گویند همسرشان تحت تأثیر فیلم‌های ماهواره‌ای یا فیلم‌های پورنو، انتظارات جنسی عجیب و غریبی از آنها دارد و تصور می‌کند همسرش هم در روابط جنسی دقیقاً همان رفتاری را باید انجام دهد که در این فیلم‌ها به نمایش گذاشته می‌شود.

دسته‌ای دیگر از مراجعان ما از فقدان همدلی و خودشیفتگی طرف مقابل گلایه دارند. دسته دیگر از اصرار بر اینکه یکی از زوج‌ها دیگری را کنترل کند یا بخواهد او را تغییر دهد، ناراضی هستند. عدم تعهد به رابطه زناشویی و پنهان کاری مورد بعدی است. ما متأسفانه به دفعات با دروغ‌گویی و نداشتن صداقت در روابط زوج‌ها مواجه می‌شویم.

؟ و مسائل اقتصادی و معیشتی؟

من در مراجعان مان خیلی کم دیدم، البته نه اینکه زوج‌ها مسئله اقتصادی و کمبودهای معیشتی نداشته باشند اما ضریب نفوذ این متغیر چندان جدی نیست. بیشتر من مسائل روانی و باورهای افراد را در طلاق مؤثر می‌دانم.

؟ همچنان که شما در بخشی از گفت‌وگو اشاره کردید یکی از دلایل بالا رفتن طلاق، خیانت‌هایی است که زوج‌ها نسبت به همدیگر انجام می‌دهند، چه مرد در باره زن و چه زن در باره مرد که خوب ما امروز در ادبیات محاوره‌ای مان از اصطلاح نرم‌تر و مثبت‌تری به نام تنوع‌طلبی یاد می‌کنیم، انگار که می‌خواهیم ضربان و نبض منفی کلمه «خیانت» را با جعل اصطلاح «تنوع‌طلبی» بگیریم. پرسش من از شما که زیر پوست این پرونده‌های طلاق و خیانت یا تنوع‌خواهی زوج‌ها را کاویده‌اید این است که بر آورد شما از مهم‌ترین ریشه و علت خیانت زوج‌ها به همدیگر چیست؟

من تصور می‌کنم بیشترین علت، سقوط ارزش‌های اخلاقی و معنوی در جامعه است. اینکه حفظ حریم، وفاداری، پاکدامنی و صداقت در لایه‌هایی از جامعه ما

لذت‌جویی و تمایلات شهوانی و جنسی ندارد می‌تواند مصداق خیانت باشد.

شما نگاه کنید، مرزها در جاهایی بسیار باریک و شکننده است. مثلاً شما به عنوان مشاور و روانشناس در برابر یک مراجع قرار می‌گیرید که او از بحران زندگی‌اش به شما می‌گوید. مراجع مرد است و روان‌درمانگر، زن متأهل یا مراجع زن است و روان‌درمانگر، مرد متأهل. آنها تا زمانی که این رابطه را به عنوان یک رابطه کاری پیش می‌برند رابطه‌شان یک رابطه حرفه‌ای است اما به محض اینکه این رابطه از حصار رابطه حرفه‌ای و کاری بیرون بیاید و روان‌درمانگر اجازه نزدیک شدن عاطفی به مراجع بدهد در آن صورت روان‌درمانگر به آن رابطه و رابطه همسری‌اش خیانت کرده است.

شما امروز در محیط‌های کاری ما این بحران را می‌بینید. مرد متأهل با دختر مجرد بازن متأهل، اول شماره هایشان را به عنوان همکار و رابطه کاری رد و بدل می‌کنند. بعد



رابطه با فرستادن پیام‌های اخلاقی و تصاویر زیبا به همدیگر شروع می‌شود. آرام آرام طرفین به همدیگر جوک هم می‌فرستند، بعد که فضا بیشتر مساعد شد، پیام‌های احتیاط‌آمیز عاشقانه که ابراز تمایل به طرف مقابل به صورت رقیق و محتاطانه مطرح می‌شود، بعد پیام‌های صریح‌تری می‌شود و افراد بعد از مدتی می‌بینند که در دام خیانت افتاده‌اند. من مراجعانی دارم که با احساس گناه می‌آیند پیش من و می‌گویند اصلاً من تصور نمی‌کردم یک روزی خیانت کنم. من که به همه هشدار می‌دادم اصلاً فکر نمی‌کردم در مسیری قرار بگیرم که به اینجا کشیده شوم. این خیلی مهم است که آدم‌ها گاهی به تدریج به این سمت کشیده می‌شوند و آن قدر این روابط خزنده پیش می‌رود که طرفین بعدها که آن ضربه خیانت را حس می‌کنند می‌گویند من اصلاً تصور نمی‌کردم این اتفاق بیفتد.

؟ و به اعتقاد شما نقطه آغاز همه این بحران‌ها

از رابطه‌های بدون مرز آغاز می‌شود؟ هر رابطه اجتماعی که حد و مرز نداشته باشد،

رنگ باخته است. امروز مفهوم محرم و نامحرم برای بخشی از آدم‌ها معنایی ندارد. شما امروز می‌بینید در برخی از خانواده‌ها آدم‌هایی که به لحاظ شرعی با هم نامحرم هستند بسیار راحت و باز با هم برخورد می‌کنند. خیلی راحت با هم دست می‌دهند یا روی همدیگر را می‌بوسند. شما امروز می‌بینید پوشش آدم‌ها در مهمانی‌ها حد و مرزی ندارد، خوب وقتی این حد و مرزها به راحتی کنار گذاشته می‌شود راه برای خیانت به طرف مقابل یا خیانت طرفین نسبت به همدیگر هموارتر می‌شود.

؟ منظورتان از خیانت دقیقاً چیست؟

منظورم صرفاً خیانت جنسی نیست. خیانت این نیست که دو نفر حتماً با هم سکس داشته باشند. هر گونه تماس تلفنی که توجیهی جز آغاز یک رابطه مخفیانه ندارد، هر چند در آغاز خیلی کم‌رنگ باشد، می‌تواند مصداق خیانت باشد. هر گونه تماس اینترنتی یا مجازی، هر گونه ملاقاتی که از همسر پنهان نگاه داشته می‌شود و مخفیانه صورت می‌گیرد و قصد و غرضی جز

می تواند نقطه آغاز یک خیانت باشد. ما امروز با یک نوع «رهاشده‌گی درونی آدم‌ها» روبه‌رو هستیم؛ آدم‌هایی که مراقب ادبیتانی که در گفت‌وگو با یک نامحرم به کار می‌برند نیستند؛ آدم‌هایی که قرارهای غیر ضرور دارند. چت‌های غیر ضرور دارند و اینکه وظیفه من است به عنوان یک مرد متأهل وقتی با یک دختر مجرد یا زن متأهل صحبت می‌کنم نوع ادبیت و چینش کلمات من به گونه‌ای نباشد که پیام ضمنی عاطفی دونه‌فره هم برای او باشد. اینکه من به عنوان دختر مجرد، لحن و شیوه حرف زدنم با یک مرد متأهل به گونه‌ای نباشد که به او جرئت بدهد برای من پیام عاطفی بفرستد. ببینید ما اصطلاحی داریم و می‌گوییم: توپ بازی، زمین بازی، یار بازی.

خیانت زنی که برای فرزندش مادر است، بسیار بیشتر از خیانت مرد به زن است. من شخصاً در جریان اقدام به خودکشی نوجوان‌هایی بوده‌ام که شاهد خیانت مادرشان به پدرشان بوده‌اند و نکته دردناک اینجاست که آثار روانی خیانت مادر در ذهن فرزندان دقیقاً مثل اثر روانی یک تجاوز جنسی به یک فرد در کودکی تا آخر عمر ماندگار می‌ماند.

؟ نکته مهمی که درباره طلاق وجود دارد این است که ما با چه نشانه‌هایی به این نتیجه برسیم که این زندگی دیگر قابل رفو و مرمت نیست. مثل یک پوستین پوسیده که از هر طرف بدوزی از سر دیگر پاره می‌شود، چون گاهی برخی زوج‌ها ممکن است از این طرف بام بیفتند و این پوستین پوسیده را مدام بدوزند و مرمت کنند و اصرار بر نگهداری آن داشته باشند، برخی هم از آن طرف بام بیفتند و با اولین خش و کوچک‌ترین پارگی این لباس زوجیت را از تن‌شان بیرون بیاورند.

سؤال مهمی است. ببینید یک فرد ممکن است متوجه شود همسرش به او خیانت کرده است اما تصمیم او این باشد که این زندگی را حفظ کند، حتی نه به خاطر اینکه قدرت اقتصادی ندارد. نه! به خاطر علاقه‌ای که به همسرش دارد، به خاطر ارزش‌هایی که در همسرش سراغ دارد و نمی‌خواهد آن ارزش‌ها را نادیده بگیرد. به خاطر پشیمانی و تلاشی که از همسرش برای اصلاح رفتارش می‌بیند. به خاطر وظیفه مادری‌اش در قبال فرزندان، به خاطر اینکه حتی ممکن است خودش را هم تقصیر کار بدانند اما یک مرد یا یک زنی هم ممکن است متوجه شود به او خیانت شده اما هیچ اثر یا آثاری از پشیمانی در صورت و کلمات و رفتارهای طرف مقابل نیست. نه تنها طرف مقابل پشیمان نیست بلکه لحن طلبکارانه هم دارد، اینجا طلاق بهترین گزینه است چون اگر طرفین از هم طلاق نگیرند، فرزندان در جریان خیانت والدین به هم یا یکی از والدین نسبت به دیگری بسیار بیشتر آسیب خواهند دید و رابطه‌ای پیش خواهد رفت که همراه با تحقیر و توهین است. خب شما از یک مرداب چه انتظاری دارید؟ آیا می‌شود از یک مرداب انتظار داشت ماهی سفید پرورش دهد؟ از لجنزار جز پرورش زالو انتظار دیگری هم می‌رود؟ ادامه این زندگی چه تحفه‌هایی برای فرزندان خواهد داشت؟ اینجا طلاق بهترین گزینه است، گرچه با طلاق مشکل این افراد و فرزندان‌شان حل نخواهد شد اما دست کم بحران بزرگ‌تر از آن هم نخواهد شد.

اما یک وقت‌هایی هم به طلاق نیاید به عنوان اولین گزینه فکر کرد. فرض کنید مرد کار خودش را از دست داده است، مشکلات مالی باعث درگیری‌هایی بین زن و مرد شده است یا مثلاً اختلالات جنسی‌ای وجود دارد که می‌شود به مداخله‌های دارویی یا مشاوره‌های روانشناختی و آموزشی حل و فصل‌شان کرد، اینجا وظیفه ماست که مداخله کنیم و اجازه ندهیم این زندگی از هم بپاشد.

اگر قبلاً ۱۰ سال فاصله بین دو نسل بود امروز دیگر این فاصله کوتاه‌تر شده، بنابراین گاهی احساس می‌شود نسل جدید با دو سه نسل پیش از خود زبان مشترک ندارد. این تحولات فناوری که امروز در زندگی ما وارد شده ارزش‌های همسو با خود را هم آورده؛ ارزش‌هایی که عموماً در تعارض با ارزش‌های قدیمی هستند



؟ یعنی توپ بازی، زمین بازی و یار بازی را هم می‌آورد؟

بله، اینها همه با هم می‌آیند. پس شما بهتر است به مهمانی‌ای که در آن مشروب سرو می‌شود نروید چون نمی‌شود که به یک زمین بازی بروید و پایتان به آن توپ نخورد. هر چقدر هم که کنار بکشید امکان اینکه آن توپ به شما بخورد وجود دارد. بعد هم یار بازی در زمین بازی است. می‌آیند و به شما می‌گویند این قدر پاستوریزه نباش. نترس! با یک لب‌تر کردن چیزی نمی‌شود.

نترس! بهشتات خراب نمی‌شود، یعنی شما هر چقدر هم که بگویید من بیدی نیستم با این بادها بلرزم، فشار جمع شما را با خودش می‌برد. مثل این می‌ماند که کسی می‌پرد در یک رود، بالاخره جریان آب را حس خواهد کرد و ممکن است آن جریان او را با خودش ببرد. در خیانت هم همین طور است. شما وقتی با خانواده‌هایی نشست و برخواست کنید که حد و مرزی برای روابط خود قائل نیستند و ارزش‌های اخلاقی را به سادگی زیر سؤال می‌برند در واقع وارد یک زمین بازی شده‌اید که به سرعت، توپ بازی و یار بازی هم خواهد آمد.

من این را هم بگویم که عوارض خیانت صدها برابر بیشتر از طلاق است. زن و مردی که ظاهراً زن و شوهر هستند اما در واقع به همدیگر خیانت می‌کنند و فرزندان شاهد خیانت‌های اینها به هم هستند بسیار آسیب‌زننده‌تر از همسرانی هستند که از همدیگر طلاق گرفته‌اند. مخصوصاً خیانت زن به مرد از طرف فرزندان به هیچ عنوان قابل هضم نیست و آثار روانی

زوجی که به هم گوش نمی‌کنند به طلاق می‌رسند

فقدان مهارت‌های ارتباطی از اصلی‌ترین علت‌های طلاق در ایران است

وقتی می‌پرسم از میان همه زوج‌هایی که به شما مراجعه کرده‌اند، زوج‌هایی که اختلالی در رابطه‌شان ایجاد شده بوده و رابطه‌شان خوب پیش نمی‌رفته، اگر بخواهید روی مهم‌ترین عامل دست بگذارید، بلافاصله دست می‌گذارم در روی مهارت‌های ارتباطی و می‌گویم زوج‌های ایرانی از کمبود مهارت و دانش ارتباطی رنج می‌برند. او یکی یکی دلایل دیگر را هم برمی‌شمرد اما گمان می‌کنم هر دلیلی که شمرده می‌شود در زیر چتر فقدان یا کاستی مهارت ارتباطی می‌گنجد، یعنی آدم‌هایی که نمی‌دانند یا کمتر می‌دانند که از این رابطه به دنبال چه هستند و در این رابطه دنبال چه می‌گردند. گفت‌و‌گوی ما را با دکتر منصوره سادات صادقی، روانشناس و عضو هیئت علمی پژوهشکده خانواده دانشگاه شهید بهشتی می‌خوانید.

مقابل انعکاس دارد و آثار و عوارضش را هم بر جا می‌گذارد. پس مهم است که من چگونه به همسرم گوش می‌دهم چون او بلافاصله و همزمان از طرز گوش دادن من بازخورد می‌گیرد، همچنان که باز مهم است که لحن صحبت من چگونه است. آیا مهربانی من نسبت به او در این صحبت کردن آشکار است؟ یا برعکس، اینجا باز لحن همان کار کردی دارد که طرز گوش دادن خواهد داشت.

نکته بعدی درباره مدیریت هیجان‌ها و احساسات منفی است. مهم است که آیا یک زوج می‌تواند بر هیجان‌ها و احساسات منفی‌شان مثل خشم، کنترل و مدیریت داشته باشند؟ آیا وقتی هوای خانه ابری است مثلاً موضوع خانواده‌های طرفین پیش کشیده شده، پای مادر من و مادر تو، یا خواهر من و خواهر تو وسط می‌آید ما می‌توانیم بر هیجان‌ها و عواطفمان چیره و سوار باشیم؟ متأسفانه خیلی از زوجین به ویژه همسرانی که چند سال ابتدایی زندگی مشترک خود را می‌گذرانند، از این نقطه آسیب‌پذیر نشان می‌دهند و آگاهی نداشتن از مهارت‌های ارتباطی به ویژه در چند سال اول زندگی مشترک، بحرانی به نام طلاق را ایجاد می‌کند. عامل مهم دیگری که شیوع طلاق را در ایران بالا برده، دخالت خانواده‌ها در زندگی مشترک فرزندان‌شان است.

هر نوع مداخله‌ای؟

نه، مداخله‌ای که نپخته، جانبدارانه، هیجانی و همراه با دخالت دادن عواطف یکطرفه باشد. و گرنه مداخله‌ای که به قصد حمایت صورت بگیرد و در فرایند حمایت با پختگی از دو طرف رابطه پشتیبانی شود، اتفاقاً ضروری است.

چون زوج‌های جوان نیازمند حمایت خانواده‌های بالادستی خود هستند و اساساً رضایت خانواده‌ها از دواج فرزندان از عوامل مؤثر در کامیابی یک ازدواج است، بنابراین می‌توان سه جزء و ضلع مهم را در بحث نوع ارتباط خانواده‌ها با زوجین در نظر گرفت. ضلع اول ارتباط خود زوجین با یکدیگر است؛ اینکه زن و شوهر با یکدیگر احساس صمیمیت داشته و هویت زوجی مخصوص به خود را داشته باشند. این زوجین در تمام زمینه‌ها با یکدیگر متحد هستند و به راحتی می‌توانند اختلافات پیش آمده را حل و فصل کنند. دوم، روابط هر یک از زوجین با

وقتی طلاق اتفاق می‌افتد علل مختلفی را می‌توان در پس آن بررسی کرد. به نظر می‌رسد این علل آنقدر قوی هستند که زوجین را آماده جدایی از یکدیگر می‌کنند. به عنوان اولین پرسش می‌خواستم این سؤال را بپرسم که علل طلاق در مراجعاتی که به شما صورت می‌گیرد، بیشتر معطوف به چه چالش‌ها و گره‌هایی است؟

چند علت اساسی برای طلاق می‌توان برشمرد. اما از اولین و اصلی‌ترین علت طلاق که با توجه به تجربیات و دیده‌هایم در ذهن من پررنگ‌تر شده، فقدان مهارت‌های ارتباطی بین زوج است، شما وقتی بررسی می‌کنید می‌بینید حتی زوج‌هایی که سال‌هاست کنار هم زندگی می‌کنند گاهی در بدیهی‌ترین مهارت‌های ارتباطی‌شان، دچار تنش و چالش جدی هستند. بعد از آن می‌توان به مسائل اقتصادی، خیانت و اعتیاد و دخالت‌های خانواده‌ها اشاره کرد.

اگر فقدان یا ضعف مهارت‌های ارتباطی از علل اصلی طلاق باشد، این پرسش را پیش می‌کنند که چطور می‌شود این چالش بزرگ ارتباطی را التیام داد؟

زوج‌ها مثل همه افرادی که برای ارتباط با هم از کلمات بهره می‌برند، برای ارتباط‌شان بی‌بهره از کلمات نیستند. گرچه رابطه آنها متوقف در کلمات نیست اما نمی‌شود گفت آنها از این مهارت ارتباطی بی‌نیازند. پس زوجی که آموخته چگونه شفاف، بدون متلک‌پرانی و کنایه با هم صحبت کنند، در استاندارد مطلوبی از مهارت ارتباطی قرار دارند. وقتی طرفین بسیار خوب و عمیق به حرف‌های هم گوش می‌دهند، در واقع بخش قابل توجهی از زمینه‌های اختلاف و تنش را از بین می‌برند چون در اغلب موارد تنش از آنجا آغاز می‌شود که زوج‌ها فهم نازلی از گوش دادن دارند. یعنی گوش دادن را به عنوان یک کار جدی و مهم در رابطه همسری تلقی نمی‌کنند.

به اصطلاح

گوش‌هایشان تیز نمی‌شود.

بله، ممکن است وقتی همکارش حرف می‌زند گوش‌هایش کاملاً تیز شود اما وقتی همسرش حرف می‌زند سرد و بی‌روح فقط سری تکان دهد. البته این رفتارها که ما امروز زبان بدن می‌نامیم در چشم‌های فرد



عموما مادر یک طلاق حالتی

شبیه به سوگ را خواهیم دید و

از سر خواهیم گذراند. فرد پس از

طلاق دورهای از خشم، اضطراب

و افسردگی را سپری می کند اما

نکته مهم اینجاست که میزان و

دانش افراد مختلف نسبت به این

دوره ها متفاوت است



خانواده‌شان است. این مهم است که در ارتباط با خانواده خود، تعادل را حفظ کنیم یعنی نه نزدیکی بیش از اندازه که به نوعی در خواست‌ها و تمایلات خانواده‌های خود کاملاً ذوب و حل شویم و نه در فضای فردگرایی صرف و کشمکش و دوری روحی و روانی از خانواده‌ها قرار بگیریم. ضلع سوم اما رابطه زوج با خانواده همسر است، به گونه‌ای که رفتار خانواده همسر، احساس غیر و غریبه بودن در جمع و دوری از آنها را القا کند، به طوری که کاملاً به عروس یا داماد این امنیت و آرامش القا شود که آن عضو جدید خانواده و فرزندی از فرزندان خانواده‌اند. توجه به این سه ضلع ارتباطی و رعایت کردن اصول و مهارت‌های بنیادین در این الگوها منجر به رقم زدن کارکرد مثبت در خانواده می‌شود.

؟ این یک دیدگاه است که در دهه‌های

مختلف با تغییر سبک زندگی مردم،

الگوهای جدیدی در شکل‌گیری

طلاق به وجود می‌آید. به طور

مثال گاهی اعتیاد، حرف

اول را می‌زند، گاهی ممکن

است بی‌وفایی و خیانت

در صدر باشد، گاهی

فناوری‌های ارتباطی

وزن پیدا می‌کنند. این

سیر و تغییر را قبول

دارید؟

با تغییر ساختار جامعه،

اولویت‌بندی علل طلاق

نیز تغییر می‌کند. در حال

حاضر ورود شبکه‌های مجازی،

یکی از علل مهم تعارضات زوجین

محسوب می‌شود. با ورود این نوع

تکنولوژی‌ها به زندگی افراد، میزان زمانی

که زوجین با هم سپری می‌کنند، به مقدار

قابل توجهی کاهش یافته و به دنبال آن رضایت

زوجین از کیفیت ارتباط با یکدیگر پایین آمده

است. البته حاشیه‌های بزرگ‌تر این فناوری‌ها، بحث

روابط خارج از عرفی است که به واسطه این نوع

فناوری‌ها بیرون می‌آید.

؟ و ضریب نفوذ حاشیه‌های این

فناوری‌ها را در روابط همسران چطور

ارزیابی می‌کنید؟

البته هنوز خانواده‌های اصیل ایرانی به دلیل باورهای

فرهنگی و مذهبی‌اش، این نوع روابط غیرمجاز

را قابل قبول نمی‌دانند اما وقتی زوجی درگیر

حاشیه‌های نرم‌افزارهای ارتباطی تلفن همراه

می‌شود در نهایت درگیری و تنش بین زوج‌ها

حتمی است و یکی از تبعات این حاشیه‌ها رواج

روابط خارج از عرفی است. خب وقتی ما شاهد

روابط خارج از عرف در خانواده هستیم، دیگر نباید

انتظار داشته باشیم دیوار فروریخته اعتماد بین

زوجین به راحتی قابل مرمت و بازسازی باشد. من

مراجعات متعددی دارم که از وابستگی بیش از حد

همسران خود به تلفن همراه و انواع نرم‌افزارهایش شکوه و گلاجه می‌کنند. این وابستگی هم سطوح مختلف روانی دارد. البته زن‌ها عموماً حساسیت بیشتری دارند و به ویژه درباره نرم‌افزارهایی که امکان عضویت سریع در گروه‌ها را فراهم می‌کنند محتاطانه باید رفتار کرد. چند وقت پیش خانمی با یک سرگشتگی به من مراجعه کرده بود و کلافه بود از اینکه سر همسرش مدام در گوشی موبایل است و وارد گروه‌های مختلف می‌شود. او دو نگرانی را مطرح می‌کرد؛ اول اینکه زمان با هم بودن آنها پایین آمده و دوم اینکه می‌ترسد همسرش در این گروه‌ها ارتباط‌های عاطفی با زن‌ها برقرار کند. من در مشاوره‌ها با همسران گاهی با کسانی مواجه شده‌ام که اصلاً به نیت انتخاب دوست و تشکیل یک رابطه جدید وارد فضاهای مجازی می‌شوند. گاهی این افراد پرده‌پوشی می‌کنند و می‌گویند نیازمند گرفتن یک مشاوره و راهنمایی درباره فلان زمینه کاری از نفر مقابل بودند اما در واقع علت اصلی، برقراری رابطه عاطفی و فرازنشویی است. البته احساس امنیت کاذبی که در فضای مجازی وجود دارد و امکان اینکه افراد عاقلانه‌ای را مطرح کنند که با هویت واقعی آنها همخوانی ندارد برخی از زنان و مردان متأهل را درگیر حاشیه و آسیب می‌کند و این آسیب نه تنها متوجه خود آن فرد می‌شود، بلکه همسر و خانواده او را نیز دربر می‌گیرد.

؟ خیانت از غم‌انگیزترین اتفاقاتی است

که می‌تواند در زندگی یک زوج بیفتد، اعتماد

طرفین را از بین ببرد یا به میزان قابل توجهی

کاهش بدهد و احساس سرشکستگی و

پایمال شدن را در کسی که خیانت به او شده

ایجاد کند. با این همه ممکن است درباره

شعاع دایره خیانت با مصادیق آن در رابطه

زوج‌ها دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشته

باشد. نظر شما در این باره چیست؟

ما به هر نوع رابطه فرازنشویی پنهان از طرف

همسر که منجر به ایجاد اختلاف بین زن و شوهر

شود، خیانت می‌گوییم. این رابطه فرازنشویی

نه فقط به شکل رابطه جنسی، بلکه به شکل

پیامک زدن، تلفن کردن، رابطه کلامی فراتر از

رابطه کلامی معمول همکاری اتفاق می‌افتد. در

مراجعاتی که به ما می‌شود، اتفاقات تکرار شونده‌ای

وجود دارد؛ برخی زوجین می‌گویند ما اصلاً فکر

نمی‌کردیم با یک پیامک زدن به همکار و متوجه

شدن همسرمان از این ماجرا، ناراحتی چندانی به

وجود آید. متأسفانه همین موضع‌گیری نشان

می‌دهد آگاهی زوج‌های ما در برابر واکنش‌های

احتمالی عاطفی‌شان تا چه اندازه می‌تواند کم‌مایه

باشد. البته عموماً زوج‌ها وقتی وارد رفتارهایی

خیانت‌آمیز می‌شوند، نسبت به رفتار خود کاملاً

آگاهند، می‌دانند چه می‌کنند. اما تصورشان

این است که هر زمان که بخوانند و اراده کنند

می‌توانند از این حوزه خیانت خارج شوند و دوباره

وارد حوزه روابط همسری شوند. نکته مهم این

است که هر جنبه‌ای از خیانت را که در نظر بگیرید

به نوعی آسیب‌زننده به رابطه زوج‌هاست، حتی

اگر در نگاه اول کاملاً بی‌خطر به نظر برسد. اتفاقاً کسانی که درگیر خیانت شده‌اند، گاهی از همین جاهایی که بی‌خطر به نظر می‌رسد مثل در دلد کردن آغاز کرده‌اند، اما آن در دلد، زمینه‌های عاطفی را در طرفین بیدار کرده است به ویژه که موضوع در دلد درباره رفتارهای همسر طرف مقابل باشد.

موضوع مهم دیگر این است که ترمیم روانی و ذهنی رابطه زوجی که یکی از طرفین به دیگری خیانت کرده، عموماً دشوارتر از علل دیگر طلاق است. در خیانت فرض صداقت از بین رفته، یعنی آن فرضی که رابطه روی آن ایستاده نیست، اعتماد نابود شده و یکی از زوج‌ها یا هر دو برای ادامه رابطه‌شان با علامت سؤال جدی روبه‌رو شده‌اند. به باور ما اگر رابطه کسی با همسرش خوب نیست، خیانت راهی برای فرار از آن رابطه نمی‌تواند باشد. ما در روانشناسی می‌گوییم آسیب‌هایی که خیانت به زوجین وارد می‌کند مانند اختلال رویداد پس از سانحه است و نکته دیگر این است که خیانت در همه فرهنگ‌ها حتی فرهنگ‌هایی که ما باز تصور می‌کنیم معنای کما بیش یکسانی دارد و در هیچ فرهنگی قابل دفاع نیست.



؟ خانم دکتر! برخی تصور می‌کنند پس از طلاق، زوجین از لحاظ روحی سر‌به‌سری یک آرامش روانی دست‌پیدا می‌کنند و هر دو سرخوش و سرحال به مسیری که انتظار دارند قدم می‌گذارند اما در واقعیت چیز دیگری اتفاق می‌افتد و بحرانی مضاعف بر بحران طلاق افزوده می‌شود چون آن انتظار و پیش‌فرض ذهنی جواب مساعدی پیدا نمی‌کند. پرسش من این است که پس از طلاق، زن و مرد دچار چه آشفتگی‌هایی می‌شوند و رسیدن به تعادل چقدر برایشان زمانبر است؟

عموماً ما در یک طلاق حالتی شبیه به سوگ را خواهیم دید و از سر خواهیم گذراند. فرد پس از طلاق دوره‌ای از خشم، اضطراب و افسردگی را سپری می‌کند اما نکته مهم اینجاست که میزان و دانش افراد مختلف نسبت به این دوره‌ها متفاوت است. مثلاً در طلاق که اجباری است یعنی یکی از زوجین اصرار به جدایی دارد و دیگری تمایلی به طلاق نشان نمی‌دهد بار مشکلات هیجانی نیز متفاوت است یا در طلاق‌هایی که به خاطر خیانت اتفاق می‌افتد زوجین بار هیجانی زیادی متحمل می‌شوند. البته به صورت میانگین، طول مدت گذر از این دوره‌ها از شش ماه تا دو سال در افراد مختلف متفاوت است، بنابراین بسته به خصوصیات شخصیتی افراد، حمایتگر بودن یا نبودن خانواده‌ها و علت طلاق و نحوه جدایی می‌تواند در طول مدت دوره‌های هیجانی نیز متفاوت باشد.

؟ امروزه دیدگاه‌های متفاوتی درباره سایه‌ای که ادامه تحصیلات زنان و تصاحب سهم بیشتری از بازار کار بر روابط زوج‌ها انداخته وجود دارد. البته رسیدن به نقطه تعادل هم‌گامی آنقدرها ساده نیست که ما به راحتی نسخه‌ای تجویز کنیم. دیدگاهتان در این باره چیست؟

فراگیر شدن حضور زنان در محیط بیرون از خانه، متأثر از بالا رفتن میزان تحصیلات زنان و گرایش بیشتر آنها نسبت به مردان برای ادامه تحصیلات تکمیلی است. اما کار خانم‌ها در محیط بیرون از خانه نیازمند یک سری پیش‌بینی‌ها و مدیریت هاست. مثلاً ما پیشنهاد می‌کنیم روی رفتن یا نرفتن خانم به سر کار، قبل از ازدواج تصمیم‌گیری قطعی صورت بگیرد. گاهی آن فضای احساسی آغازین این موضوع را در رابطه زوج‌ها کم‌اهمیت نشان می‌دهد اما بعد به صورت یک تنش خودش را نشان می‌دهد. البته این هنر یک زن است که بتواند در این باره مثل وزنه تعادل عمل کند، یعنی چون در رشته‌ای یا گرایشی تخصصی دارد آنقدر تند نرود که خانواده‌اش را از دست بدهد. کاملاً طبیعی است که خانم‌ها در برقراری روابط زناشویی، نقش کلیدی و مهمی را بازی می‌کنند. پس سر کار رفتن یک خانم به تنهایی نمی‌تواند دل‌بر وجود اختلاف یا طلاق باشد به ویژه اگر پیش از ازدواج بر سر کار رفتن زن توافق صورت گیرد. در واقع سر کار رفتن زن زمانی می‌تواند بحران ایجاد کند که علت‌های زمینه‌ای دیگر هم وجود داشته باشد و از لحاظ عاطفی بین زن و شوهر ارتباط خوبی حاکم نباشد. البته وقتی خانم با وجود شغل به درآمد می‌رسد، می‌تواند به واسطه همین درآمد استقلال مالی هم داشته باشد که در صورت بروز اختلافات شدید، دست زن را برای طلاق بازتر می‌کند چون ما گاهی می‌بینیم یک زوج، رابطه عاطفی و همگرایانه‌ای باهم ندارند، مرد ممکن است بارها به آن زن خیانت کند و زن در جریان خیانت‌های همسرش باشد اما چون از لحاظ معیشتی و اقتصادی وابسته به مرد است مجبور می‌شود آن زندگی را تحمل کند. 



گیرم که طلاق گرفتی بانا آگاهی ات چه می کنی!؟

گاهی لجبازی های ما پشت ژست های منطقی است



خیلی از مراجعان من می گویند چرا من می توانم با بقیه، خوب و شاد باشم ولی با همسر خودم دیگر نمی توانم؟ بعضی ها از این هم غلیظ ترند و گزاره های محکم تری دارند: «من با همه خوبم و هیچ مشکلی ندارم و فقط با همسر من مشکل دارم، پس اوست که ایراد دارد نه من!» هم دسته اول و هم دسته دوم، همان هایی هستند که روزی روزگاری به دنبال این بودند که دل طرف مقابل را به دست بیاورند، نظر او را جلب کنند چون رویای زندگی با او را در سر داشتند. آنها می خواستند با نفر مقابل تشکیل خانواده بدهند، خواست آنها این بوده اما گاهی روابط آن طور که انتظار می رود و آدم ها دوست دارند، پیش نمی رود. گاهی روابط زوج ها در ادامه دچار تنش و مسئله می شوند و تعدادی هم تصمیم به جدایی از یکدیگر می گیرند. گرچه هدف آنها از ابتدا جدایی نبوده و تصمیم به خوشبخت کردن خود و دیگری داشته اند.

اشتباهات در روابط زوج ها نمی دهد و مانع پویایی و بالندگی یک رابطه می شود، بال و پر دادن به فرافکنی های بی حد و حصر است.

اینکه وقتی می پرسیم چرا برای رابطه تان کاری نمی کنید، می گویند «همسر من باید همکاری کند و اگر او همکاری نکند نمی شود» یا اینکه «رابطه دوطرفه است و چرا باید من فقط تلاش کنم و چرا از من باید شروع کنیم؟» تمام اینها گرچه ظاهراً درست و به حق هستند اما در واقع شما با این حرف های به ظاهر درست و ژست های مثلاً منطقی، لجبازی های تان را پیش می برید و اجازه رشد به رابطه تان را نمی دهید. در واقع این حرف ها دردی از شما کم نمی کند و شما در نهایت دو راه حل پیش رو خواهید داشت؛ یا باید بپذیرید رابطه به پایان خود رسیده و چیزی عوض نمی شود پس دنبال جدایی بروید یا بگویید که من با تمام این مشکلات پیش رو می خواهم در رابطه ام موفق شوم و چاله های ایجاد شده را پر کنم.

اول از خودتان شروع کنید نه از دیگران

شاید برخی بپرسند چرا من به جای اینکه در بهبود رابطه از دیگری انتظار داشته باشم و به این فکر کنم که او باید به سمت من حرکت کند، باید از خود انتظار داشته باشم و حرکت را از خودم شروع کنم؟ چرا دیگری - همسرمان - بلند نشود و به سمت ما بیاید؟ علت اینکه در یک ارتباط روی خودمان باید تمرکز کنیم و نه طرف مقابل، بر این اصل استوار است: «این مشکل ماست که می خواهیم با دیگری ارتباط داشته باشیم، پس باید خودمان هم راه حلش را پیدا کنیم.» اما راه حل کجاست؟ دوست دارم مثالی در این باره بزنم.

رابطه عاشقانه ای با تو برقرار کنم. بر این اساس یکی از مهم ترین مسائل «نوع و نحوه ارتباط برقرار کردن افراد با یکدیگر» است که می تواند باعث رشد یا تخریب یک رابطه گردد.

رابطه مثل یک موجود زنده است، آب و نان می خواهد

حالا از کجا می شود فهمید که در روابطمان چگونه هستیم، چه تصویری از آن رابطه داریم یا اینکه چطور می شود یک رابطه خوب را برقرار کرد و ادامه اش داد یا اگر رابطه ای داریم که خراب شده چطور درستش کنیم. رابطه ما با آدم ها از جمله همسرمان دقیقاً مثل یک موجود زنده عمل می کند و از همان قوانینی تبعیت می کند که یک موجود زنده به آن وابسته است.

یعنی همچنان که نمی شود انتظار داشت یک موجود زنده در هر شرایطی زنده بماند و رشد کند، از یک رابطه هم نمی شود انتظار داشت در هر شرایطی به حیات خود ادامه بدهد. در روابط ما عوامل زیادی اثرگذار هستند که می توانند تأثیرات مثبت یا منفی روی عملکرد کلی ما بگذارند. یکی از این عوامل، باورهای ذهنی ما هستند که از قبل درون ذهن ما جا گرفته اند. این باورها معمولاً فرهنگی هستند و ما با نام باورهای ذهنی آنها را می شناسیم.

این باورهای ذهنی گاه غلط و بی اساس هستند ولی ما دودستی به آنها چسبیده ایم و آنها هم ما را اداره می کنند اما یک اداره پر از حاشیه که آثارش در روابط ما با دیگران از جمله همسرمان مشهود است. پس مهم است که این باورهای غلط را بشناسیم تا نگذاریم در روابط ما تأثیر منفی بگذارند.

لعاب منطق روی لجبازی

اما یکی از باورهای غلط که مجالسی به تصحیح

اختلالات زناشویی معلول است نه علت

بر خلاف باور خیلی از افراد که تصور می کنند ریشه مشکلات بنیادی زوج ها و خانواده ها مربوط به اختلالات در روابط زناشویی است و این مشکل باعث ایجاد خیانت و مشکلات سردمزاجی و امثال آن می شود، به باور من اصلاً این طور نبوده بلکه مشکلات روابط زناشویی معلول ارتباط غلط و رابطه ناصحیح است، یعنی زمانی که شما مرتب به من پیام می دهی من آدم بدی هستم - چه آگاهانه و چه ناآگاهانه - طبیعی است پس از مدتی نمی توانم تو را دوست داشته باشم و به دنبال آن

رابطه ما با آدم ها از جمله همسرمان دقیقاً مثل یک موجود زنده عمل می کند و از همان قوانینی تبعیت می کند که یک موجود زنده به آن وابسته است. یعنی همچنان که نمی شود انتظار داشت یک موجود زنده در هر شرایطی زنده بماند و رشد کند از یک رابطه هم نمی شود، انتظار داشت در هر شرایطی به حیات خود ادامه بدهد



وقتی کسی مهارت ارتباطی نداشته باشد فرقی ندارد در چه رابطه‌ای باشد، آن رابطه را خراب خواهد کرد. برعکس این قضیه هم صادق است. اگر کسی مهارت ارتباطی نداشته باشد، باز فرقی نخواهد کرد در چه رابطه‌ای باشد، او مجموعه و سبب روابط خود را در کیفیت خوب و سالم پیش خواهد برد

■ هدایت خودرو و سفید دشوار تر است یا قرمز؟

به باور من ارتباط، شبیه رانندگی است. اگر شما رانندگی بلد نباشید، در هدایت هر خودرویی هم که عهده‌دار شوید، تصادف می‌کنید و به خود و خودرو آسیب می‌زنید. پس فرقی ندارد هدایت چه خودرویی به شما سپرده شده باشد. چه آن خودرو ۲۰ میلیونی باشد چه ۲ میلیاردی. اما بعضی‌ها این‌طور فکر نمی‌کنند. خیال می‌کنند اگر مهارت هدایت خودرو را ندارند به خاطر آن است که رنگ خودرو آنها قرمز است و اگر آنها هدایت خودرو سفید یا سیاه را برعهده بگیرند، مشکل‌شان برطرف خواهد شد. یا مثلاً اگر به سمت خودرو بزرگ‌تر بروند مسلط‌ترند و بهتر می‌توانند کنترل و هدایتش کنند. هر کسی اندک آشنایی با رانندگی داشته باشد می‌داند که این افکار تا چه اندازه مضحک و خنده‌دار است. حال این مثال را به رابطه آدم‌ها با همدیگر تعمیم بدهید. بعضی افراد مهارت و دانش هدایت یک رابطه را ندارند و نمی‌دانند با همسرشان چگونه رفتار کنند اما

ترجیح می‌دهند اینگونه تصور کنند که این زن یا مرد به درد نمی‌خورد و زن یا مرد دیگری می‌تواند مرا خوشبخت کند. آنها با همین منطق، دائم افراد زندگی و روابطشان را عوض می‌کنند ولی باز همان نتایج را می‌گیرند.

ترجیح می‌دهند انگشت اتهام را به سمت دیگری بگیرند و دیگران را متهم کنند یعنی مثلاً وقتی تصادف کردند به جای آنکه انگشت اتهام به سمت نوع رانندگی خودشان باشد، بگویند که این خودرو نقطه کور داشته است یا جاده ایراد دارد. در دنیای ارتباط انسان‌ها هم این قضیه صادق می‌کند. وقتی کسی مهارت ارتباطی نداشته باشد فرقی ندارد در چه رابطه‌ای باشد، آن رابطه را خراب خواهد کرد. برعکس این قضیه هم صادق است. اگر کسی مهارت ارتباطی داشته باشد، باز فرقی نخواهد کرد در چه رابطه‌ای باشد، او مجموعه و سبب روابط خود را در کیفیت خوب و سالم پیش خواهد برد.

■ فرض که طلاق گرفت با بدبینی ات چه می‌کنی؟

هر کسی که می‌خواهد به طلاق فکر کند - اگر می‌خواهد تصمیم قابل دفاعی بگیرد - پیش از آنکه از دیگران شروع کند، از خودش شروع کند. این از خود شروع کردن او را به سمت تصمیمی درست خواهد برد، یا دست کم لوازم تصمیم درست را برای او فراهم خواهد کرد. مثلاً اگر با خود فکر کرد و کلاهش را قاضی کرد و به این نتیجه رسید که آدم بدبینی است به خودش بگوید به فرض که مثلاً زنم را طلاق دادم یا از شوهرم طلاق گرفتم آیا این بدبینی با من به یک رابطه دیگر هم خواهد آمد و آن رابطه را هم خراب خواهد کرد یا نخواهد آمد؟

■ زن و مرد از زوجیت چه می‌خواهند؟

تلاش ما این است که ذهن‌ها را متوجه اهمیت این موضوع کنیم که روابط به خودی خود، تفاوت چندانی با هم ندارند. یاد می‌آید مادر بزرگم می‌گفت مردها همه مثل هم هستند، راستش آن وقت‌ها می‌خندیدم ولی حالا به این نتیجه

رسیده‌ام که او از یک منظر درست متوجه شده بود. در واقع انسان‌ها همه از نظر نیازهای روانی شبیه هم هستند و همه ما نیازمند توجه، احترام، محبت، درک شدن و تشویق هستیم و اگر بتوانیم این نیازها را در روابطمان برای طرف مقابل فراهم کنیم روابط بسیار خوب و جذابی خواهیم داشت و از این منظر همه مردها و همه زن‌ها شبیه هم هستند و همه آنها با برآورده کردن این نیازشان به راحتی نرم، مهربان و عاشق می‌شوند چرا که ما همه دنبال برآورده کردن همین نیازها در روابطمان هستیم و اصلاً برای همین دنبال رابطه‌ایم تا این‌ها را از رابطه‌مان بگیریم.

اما سؤال این است که چه کنیم روابط ما بویژه رابطه با همسرمان، واجد چنین ویژگی‌هایی باشد؟ قانون‌هایی در این باره وجود دارد که می‌توان از این قانون‌ها برای بهبود رابطه استفاده کرد. لازم می‌دانم بیشتر یادآوری کنم که برای ارائه این قانون‌ها از برخی ایده‌های دوست عزیزم دکتر سعید جهانشاهی فرد بهره برده‌ام.

■ پیام‌هایی که ناخواسته می‌فرستیم

ارتباط هر عمل متقابلی است که شامل انتقال پیام است. طبق تعریف، می‌شود متوجه شد که مهم‌ترین قسمت رابطه همان پیامی است که ما آن را انتقال می‌دهیم. البته بعضی وقت‌ها ما متوجه این پیام‌ها هستیم یعنی با آگاهی به همسرمان می‌گوییم: «چقدر دوستت دارم» یا «چه حس خوبی دارم وقتی کنار هستم». ولی ما بعضی پیام‌ها را انتقال می‌دهیم در حالی که خودمان از محتوای پیامی که می‌فرستیم آگاهی نداریم. یا بهتر است بگوییم ناهوشیارانه می‌فرستیم، مثل زمانی که عصبانی هستیم و چیزی به همسرمان نمی‌گوییم و ناخواسته به او پیام می‌دهیم: «تو مهم نیستی و من نمی‌خواهم با تو در مورد مشکل صحبت کنم».

با این حال مهم‌ترین قسمت در یک رابطه که به نظر می‌رسد آسیب‌زننده باشد این نیست که

ما چه پیام مثبتی را به نحو بدی انتقال دهیم، بلکه معمولاً پیام‌های منفی یا بهتر بگوییم خطاهایی که می‌کنیم، اهمیت بیشتری دارند. اما دو نمونه از مهم‌ترین خطاها همین است که شما به مخاطب خود پیام دهید: ۱- تو مهم نیستی ۲- تو بد هستی.

این دو پیام جزو رایج‌ترین پیام‌های خطایی هستند که افراد مرتکب آن می‌شوند. اگر به مثال بالا برگردیم، مرد با آمدن به خانه و صحبت نکردن با همسرش این پیام ضمنی را می‌دهد که اصلاً حوصله صحبت با تو را ندارم یعنی تو نمی‌توانی به من کمک کنی، یعنی تو نمی‌توانی مرا آرام کنی، یعنی تو خوب نیستی. به این ترتیب شما ناخواسته این پیام را به طور ضمنی به همسر خود ارسال می‌کنید و شاید حتی در ذهن همسر شما این مسیر طولانی تر و بدتر از این هم باشد ولی در

مرد با آمدن به خانه و صحبت نکردن با همسرش این پیام ضمنی را می‌دهد که اصلاً حوصله صحبت با تو را ندارم یعنی تو نمی‌توانی به من کمک کنی، یعنی تو نمی‌توانی مرا آرام کنی

نهایت به این نتیجه می‌رسد و باعث ایجاد احساس رنجش و آزدگی می‌شود.

■ ویرانی‌های بزرگ از دعوای کوچک

مثالی می‌زنم از صحبت‌ها و خطاهای رایج بعضی از افراد؛ مردی به زنش می‌گوید: «من گفتم آن لباس را بپوشی بهتر است چرا همیشه این لباس را می‌پوشی؟» بعد از این جمله، زن و شوهر با هم دعوا و در ادامه قهر می‌کنند. زن موضع می‌گیرد و می‌گوید من اصلاً به مهمانی نمی‌آیم. آنها اما به واقع نمی‌دانند چرا این صحبت معمولی باعث این همه ویرانی شده است؟ حالا با هم این اتفاق را تحلیل می‌کنیم؛ آن لباس بهتر است، یعنی من بهتر می‌دانم. نظر تو خوب نیست و نظر من اولویت دارد. نظر تو و سلیقه تو مهم نیست، تو مهم نیستی. به این ترتیب این پیام به فرد در نهایت مخابره و احساسات او نیز جریحه‌دار می‌شود و طبیعی است واکنش‌های بعدی چه خواهد بود.

با این مثال قصد بیان این نکته را داشتم که چگونه مرتب و مدام این پیام خطا را به یکدیگر می‌دهیم و باعث می‌شویم روابط ما دچار تلاطم شود. اما قبل از به کار بردن هر تکنیکی باید یاد گرفت خطا نکرد و خطای مهم این که طوری سخن بگوییم که عملاً «تو مهم نیستی» و «تو بدی» یا «تو خوب نیستی» را به طرف مقابل خود انتقال دهیم. بر این اساس من شخصاً مثل بعضی از روانشناسان با انتقاد مخالفم و آن را جزو خطاهای رایج می‌دانم چون وقتی انتقاد می‌کنیم حتی با بهترین روش و کلمات، باز این پیام را می‌دهیم که تو خوب نیستی و این تأثیر نامناسب رشدی برای فرد خواهد داشت.

■ این چهار قانون را جدی بگیرید

اگر می‌پذیریم و قبول داریم که جهان مادر همه ابعاد و لایه‌هایش بر اساس قواعد و قوانینی اداره می‌شود، دنیای ارتباط هم نمی‌تواند مجزا از قوانین و ضوابط باشد. در اینجا به چهار قانون مهم که توازن و انسجام ارتباط ما به آنها وابسته است اشاره می‌کنیم:

قانون اول احساس امنیت است. اگر می‌خواهیم رابطه‌ای بماند و رشد کند، در آن رابطه اول از همه باید احساس امنیت کنیم.

یعنی طرفین رابطه در برابر امنیت رابطه مسئولیت دارند. پس از هر کاری که این احساس امنیت را مخدوش می‌کند، باید اجتناب کنیم. به عنوان مثال وقتی خشم درونی مان را مهار نمی‌کنیم و داد می‌کشیم و با خشونت صحبت کنیم عملاً این قانون را زیر پا گذاشته‌ایم.

قانون دوم آگاهی است. رابطه پویا و پیش‌رونده، بدون آگاهی به دست نمی‌آید. در یک ارتباط صحیح افراد خود را در برابر آگاهی طرف مقابل مسئول می‌دانند و به یکدیگر آگاهی می‌دهند، نه اینکه فرض کنند طرف مقابل خودش می‌داند یا باید بداند.

قانون سوم استقلال است. اگر می‌خواهیم رابطه‌ای بماند و رشد کند، به هیچ عنوان محق نیستیم بی‌اعتنا به استقلال طرف مقابل باشیم یا کاری کنیم که استقلال طرف مقابل زیر سؤال برود. قانون چهارم رفتار اخلاقی و انسانی است. به این معنا که حتی در موقعیت‌های دشوار هیچ‌جانی هم بتوانیم شأن و شخصیت طرف مقابل را حفظ کنیم و برخوردی شایسته با او داشته باشیم حتی اگر گمان می‌کنیم از او خطایی سر زده است. ■



داوری کردن در رابطه همسری، گاه به خطاهای شناختی عجیب و غریبی می کشد

همیشه مهره‌های سفید برنده نیستند

L
یاسر
نوروزی

آن شب من و همسرم بگومگویی مختصری داشتیم. موضوع سر استانداردهای دوگانه همسر من در مهر ورزیدن بود. یا اگر بخواهم تند به قاضی بروم، فرضیه من وجود استانداردهای دوگانه مهرورزی در همسر من بود. چند روز به روز مادر مانده بود و همسر من رفته بود برای مادر خودش و مادر من، کادوی روز مادر خریده بود. شب وقتی خانه رسیدم، همه چیز خوب پیش رفت تا اینکه از همسر پرسیدم کادوهای روز مادر را خریده است؟ پاسخ همسر من مطابق با پیش بینی ام مثبت بود و چند لحظه بعد هر دو کادو پیش چشم من قرار گرفت. وقتی این دو کادو را در ترازوی چشمم گذاشتم، حس کردم کادوی مادر همسر من خیلی بهتر از کادوی مادر من است. البته قیمت هر دو کادوی تهیه شده یکی بود اما احساس می کردم همسر من وقت بیشتری برای گشتن و پیدا کردن کادوی مادر خودش صرف کرده است.

یادم می آید وقتی دیدم کادوی مادر من خوب از آب در نیامده، مثل بچه‌ها کمی بغض هم کردم و حتی تا حدودی هم حق دادم این طور باشد. شاید اگر من هم بودم کنش عاطفی ام باعث می شد برای کادوی مادر خود وقت بیشتری صرف کنم. یعنی حاضر باشم برای مادر ۱۰ مغازه را زیر و رو کنم اما کادوی مادر خانم را از همان مغازه اول بخرم. مذاکرات من و همسر من در این باره به نتیجه مشخصی نرسید و شب ما تلخ شد. راستش استدلال‌های همسر من توانست جلوی بدبینی مرا بگیرد. حتی این احتمال هم بود که «خودآگاه» همسر من از این موضوع - یعنی وقت گذاشتن بیشتر برای کادوی مادرش - کاملاً بی‌خبر بود و هیچ بویی از این قضیه نبرده بود. مثلاً من می‌گفتم چرا پیراهن مادر خودت، رنگش انقدر زیباست ولی رنگ پیراهن مادر من کدر و بدریخت است، همسر من جواب می‌گفت مادر تو این جور رنگ‌ها را بیشتر دوست دارد. انگار که روی آتش، بنزین بپاشند. من با این جواب بیشتر به هم می‌ریختم چون احساس می‌کردم به مادر من توهین شده است. همسر من می‌گفت هیچ اهانتی در کار نیست هر کسی یک رنگی را دوست دارد اما من موضوع را به بی‌حوصلگی همسر من در انتخاب کادوی مناسب برای مادر من ربط می‌دادم. در مقابل همسر من می‌گفت همین رنگ را چند بار تن مادرم دیده اما من هر چقدر فکر می‌کردم نه می‌توانستم این حرف همسر من را رد کنم و نه تأیید. طبق معمول همسر من کاسه کوزه‌ها را سر نداشتن حافظه و دقت نکردن من به جزئیات امور مربوط می‌دانست اما من فکر می‌کردم همسر

من در از فقدان حافظه و دقت نداشتن من بر جزئیات سوءاستفاده می‌کند. هر چه بود آن شب هر دو ما تلخ شدیم. احساس دوگانگی داشتم. از اینکه پسر شایسته‌ای هستم و از حق و حقوق مادرم در آستانه روز مادر دفاع کرده‌ام، خوشحال بودم و اگر چه کمی شیطنت‌آمیز بود اما به تأثیر همین دعوا در سال‌های بعد و حساسیت بیشتر همسر من در انتخاب کادو برای مادرم فکر می‌کردم و از این نظر به خودم می‌بالیدم، از طرف دیگر به خودم می‌گفتم شاید واقعاً همسر من مطابق با سلیقه مادرم رفتار کرده، یک درصد احتمال بده که هیچ قصد و غرض و کم‌فروشی‌ای در کار نبوده، اما خیلی زود به خودم تشر می‌زدم که امکان ندارد سلیقه مادرم من تا این حد نازل باشد. هر چه باشد من مادرم را بهتر از همسر من می‌شناسم حتی اگر حافظه نداشته باشم یا به جزئیات دقت نکنم.

صبح وقتی سر کار می‌رفتم، همسر من خواب بود. برای صبحانه بیدارش نکردم. نمی‌دانم چرا بیدارش نکردم. شاید به خاطر اینکه هنوز ته‌مانده‌هایی از کدورت ناشی از سهل‌انگاری‌اش در انتخاب کادوی مناسب برای مادرم در ذهنم مانده بود. ساعت ۱۰ بود که با خانه تماس گرفتم. تلفن خانه زنگ می‌خورد اما همسر من جواب نمی‌داد، وقتی همسر من به تلفن جواب نداد، اطمینان نصف و نیمه‌ای پیدا کردم که به خاطر بگومگویی دیشب نمی‌خواهد با من صحبت کند. بعد با تلفن همراهش تماس گرفتم. وقتی به تماس تلفن همراه هم جوابی داده نشد اطمینان لرزان من تبدیل به یقین حتمی شد که او دیگر نمی‌خواهد به تلفن من پاسخ دهد. آن روز بخش قابل توجهی از انرژی روانی و ذهنی من در محل کار، صرف این موضوع شد که چرا همسر من تا این حد خودخواهانه رفتار می‌کند و بی‌جهت کش بدهد. حتی یادم می‌آید که در ذهن خودم دو قسمت شده بودم، مثل آدمی که با خودش شطرنج بازی می‌کند، یعنی اول روبه‌روی مهره‌های سفید می‌نشیند و مهره‌ای را جابه‌جا می‌کند و بعد جایش

را عوض می‌کند و این بار روبه‌روی مهره‌های سیاه می‌نشیند، انگار که خودش رقیب خودش باشد، هم مهره‌های خود را جابه‌جا می‌کند و هم مهره‌های همسر من را، با این حال بازی را طوری پیش می‌برد که همه چیز به نفع مهره‌های سفید پیش برود. اما همیشه هم این طور نیست. دست کم در واقعیت همیشه این طور نیست که فرضیات شما همیشه درست در بیاید. ماجرا از این قرار بود که همسر من صبح بلند می‌شود و با عجله از خانه بیرون می‌زند، طوری که حتی یادش می‌رود تلفن همراهش را بردارد. کادویی را هم که برای مادر من خریده بوده با خودش می‌برد تا بازار کادوی دیگری برای مادرم تهیه کند.

یک بار از کسی نکته‌ای شنیدم که برایم خیلی جالب توجه بود. او می‌گفت همان گونه که ذهن ما از کودکی افکار منفی را یاد می‌گیرد و به تدریج به جهان و آدم‌ها و پیرامون خود از فیلتر و صافی آن افکار منفی می‌نگرد می‌توان افکار مثبت را هم از کودکی یاد گرفت. در واقع خطاهای شناختی و معرفتی اجازه نمی‌دهند که ما در باره یک رخداد، احتمال قضاوت مثبت بدهیم.

بسیاری از بدبینی‌های ما پشت خطاهای شناختی ما پنهان شده‌اند. یکی از خطاهای مهم شناختی که مانع مثبت‌اندیشی می‌شود، اصل تعمیم دادن است. تعمیم دادن یعنی اینکه اگر یک کارمند، کار خودش را درست انجام نمی‌دهد یا مسئولی اختلاس می‌کند، ما آن فرار از مسئولیت یا اختلاس را به همه کارمندان یا مسئولان تعمیم بدهیم. اگر یک بار برنج خوب دم نکشیده، ما آن یک بار برنج را به کل برنج‌هایی که تا حالا دم کشیده و قد کشیده‌اند، تعمیم بدهیم و دست‌پخت کسی را از اساس زیر سؤال ببریم. اگر مردی به همسرش خیانت کرده است، ما آن خیانت را به همه مردها تعمیم بدهیم، اگر خطایی از کسی سر زده است ما آن خطا را به کل شخصیت او تعمیم بدهیم، در صورتی که این بیشتر یک خطای شناختی است.

خطای شناختی بعدی، ذهن خوانی‌های افراطی است. بعضی از ما طوری در برابر دیگران رفتار می‌کنیم که انگار وجب به وجب ذهن و روحشان را گشته‌ایم و از همه زوایای پیدا و پنهان ذهن و روانشان، مستندسازی کرده‌ایم و فیلم و عکس داریم و مثل کف دستمان می‌شناسیم. بارها در خانواده‌ها می‌بینیم وقتی یک مرد یا زن می‌خواهد صحبت کند هنوز کلام از زبان او بیرون نیامده همسر او می‌گوید: می‌دانم چه خواهی گفت.

با هم به این خطاهای شناختی فکر کنیم، شاید بخش قابل توجهی از بدبینی‌های ما به این واسطه رفع شود. L

خطاهای شناختی و معرفتی اجازه نمی‌دهند که ما در باره یک رخداد، احتمال قضاوت مثبت بدهیم. بسیاری از بدبینی‌های ما پشت خطاهای شناختی ما پنهان شده‌اند



پرده پوشی، فرزندان طلبکار و والدین فرسوده، ۳ ضلع مثلث فروپاشی

پژمردگی را بطله همسری در باد افتخار به پرده پوشی

حسن فیروزی

« پرده پوشی » موضوع قابل افتخاری نیست اما ما به آن افتخار می کنیم. پرده پوشی وقتی در روابط بین فردی صورت یک فرهنگ را به خود می گیرد، آدم‌ها پر از مخفی خانه می شوند و حتی به نزدیک ترین کسان خود هم اجازه نمی دهند که وارد آن مخفی خانه‌ها شوند. از همین جا می شود محسم کرد که وقتی صریح و رک و روراست نبودن - و نه پر خاشگر و طلبکار و فحاش بودن - به یکی از مهم ترین عناصر رفتاری ما تبدیل شود، چه فاجعه‌ای در خانواده می تواند رقم بزند. گمان نمی کنم اگر به کسی گفته شود آیا طلاق، اخلاقی تر است یا خیانت؟ او در این باره تردید داشته باشد و نگوید طلاق. شیپور طلاق را به صدا در آوردن اگر چه بسیار بسیار تلخ است اما وقتی مردی یا زنی صریح به همسرش می گوید من به این دلیل دیگر قادر به ادامه زندگی با تو نیستم - فارغ از اینکه دلایل او برای طلاق از منظر ما قابل دفاع و منطقی باشد یا نباشد - بسیار اخلاقی تر از این است که مرد یا زنی احساس کند از زندگی اش راضی نیست، مشکل یا مشکلاتی در رابطه اش با همسرش دارد اما با این همه پرده پوشی و خلایبی را که در زندگی اش حس می کند با چرخیدن به سمت زن یا مرد دیگری پر می کند. از ضعف‌هایی که در فرهنگ عمومی و رفتاری ما دیده می شود به ویژه از جانب مردها این است که ما به سختی تمایلات و انتظارات مان را صریح بر زبان می آوریم. گاهی مردها بغرنج ترین مشکلات خود را بر زبان نمی آورند و تازه به آن افتخار هم می کنند. بدبختانه از تلویزیون و رسانه‌ها هم هر روز تبلیغ می شود که مرد خوب مردی است که مسائل

خود را بیرون در بگذارد و چیزی از بیرون به خانه نیاورد. اینکه هر کسی فارغ از جنسیت بتواند بر چالش‌های روزمره اش سوار باشد و آن چالش‌ها را مدیریت کند، موضوع پذیرفته‌ای است اما اگر از این کلام این گونه وانمود شود که یک مرد در باره مسائل مختلف حتی در باره مسائل کاری خود در خانه نباید حرفی به میان بیاورد و همسر و حتی فرزندان خود را در جریان جزئیات زندگی قرار دهد، پدیده‌ای است که ما به آن تشویق می شویم و این است که میان بسیاری از مردان پرده پوشی به جای صراحت رایج می شود. به این ترتیب آنها به مرور در بسیاری از مسائل از همسر و فرزندان خود فاصله می گیرند و گمان شان بر این است که دارند به زن و بچه شان محبت می کنند.

فرض کنید خانواده‌ای درگیر بحران مالی است، اما چون برای مرد الگوهای ذهنی اینگونه تعریف و القا شده که خانواده نباید درگیر و بند بحران مالی و واقعیت‌های اقتصادی شوند، او همه مسائل را در خود می ریزد و انباشت می کند. نام این کار



از ضعف‌هایی که در فرهنگ عمومی و رفتاری ما دیده می شود به ویژه از جانب مردها این است که ما به سختی تمایلات و انتظارات مان را صریح بر زبان می آوریم. گاهی مردها بغرنج ترین مشکلات خود را بر زبان نمی آورند و تازه به آن افتخار هم می کنند



را هم فداکاری می گذارد که فقط اوست سینه را سپر کرده و اجازه نمی دهد که همسر و فرزندان در جریان بحران مالی خانواده قرار بگیرند اما این بازی خطرناک مثل دومینو مهره‌های غلط دیگری را پشت سر هم به دنبال می آورد. پرده پوشی حتی اگر در گام‌های اول با نیات خیرخواهانه صورت بگیرد، گام‌های اشتباه بعدی را پیش خواهد آورد. در چنین خانواده‌ای فرزندان عملاً زیر چادر اکسیژن تنفس می کنند، بنابراین عموماً انتظارات آنها با آنچه برای آنها نمایش داده می شود تطابق دارد نه با آن چیزی که در واقعیت وجود دارد.

■ فرهنگ پرده پوشی، فرزندان متوقع، والدین فرسوده

فرهنگ پرده پوشی در دو دهه گذشته باعث شده فرزندان که در خانواده‌های ما پرورش می یابند، کمتر در جریان واقعیت‌های معیشتی و اقتصادی باشند. البته فرزندان ما در این باره شاید کوتاهی نکرده‌اند چون ما آنها را به جای آن که در معرض و جریان واقعیت‌ها قرار دهیم به نام اینکه به فرزندان مان نباید استرسی وارد شود و تمرکز آنها به هم بخورد، یک فضای تنفسی مصنوعی برایشان پدید آورده‌ایم.


در چنین فضایی پدر و مادر مجبور بوده‌اند ساعات بسیاری از روز خود را صرف تأمین خواسته‌های فرزندان کنند، چون آنها چیزهایی می خواهند که پدر و مادر فداکار نمی توانستند به آنها نه بگویند.

فرزندان ما در واقع ارزش پول را نمی دانند چون تماسی با واقعیت‌های اقتصادی نداشته‌اند. کمتر خانواده‌ای است که فرزندان آنها از کودکی یا نوجوانی به صورت کنترل شده و با نظارت والدین، فعالیت اقتصادی داشته باشند و بدانند که پول در آوردن تا چه اندازه می تواند سخت باشد، در

صورتی که خانواده‌های ایرانی در سه دهه گذشته و پیشتر فرزندان خود را به بهانه‌های مختلف با واقعیت‌های معیشتی و اقتصادی آشنا می‌کردند. نسل دهه ۵۰ و پیش‌تر به یاد دارد که معمولاً کودکان و نوجوان‌ها سه ماه تعطیلی تابستان کار می‌کردند و حرفه‌ای را می‌آموختند و حتی کار برخی از کودکان و نوجوان‌ها در ایام معمول سال هم ادامه پیدا می‌کرد.

این فعالیت‌ها برای خانواده‌های ایرانی دو مزیت عمده داشت. مزیت اول این بود که کودک و نوجوان با فعالیت محدود و نظارت شده - مثلاً در همان کسب و کار پدر یا آشنایان - با نسبت پول و سختی کار آشنا می‌شد، بنابراین اگر خواسته‌ای داشت، می‌دانست که خواسته او چقدر بار مالی به خانواده‌اش اضافه می‌کند.

از سوی دیگر پدر و مادر در چنین خانواده‌ای مجبور نبودند سه شیفته کار کنند تا هزینه‌های کلاس‌های متنوع و گاه غیر ضرور فرزندان تأمین شود. پدر و مادری که به خود القا کرده‌اند که برای حفظ تمرکز فرزندان چیزی از کمبودهای اقتصادی نباید به میان بیاید در عوض ساعات متمادی در بیرون از خانه کار می‌کنند و عملاً فرصتی و رمقی برای عاطفه‌ورزی و گفت‌وگو با هم حتی فرزندان‌شان ندارند.

صورت مسئله را یک بار دیگر با هم مرور می‌کنیم. فرهنگ عمومی و رسانه‌ها این طور القا می‌کنند که پدر خوب، پدر پرده پوش است که همه چیز را در درون خود بریزد و چیزی بروز ندهد. والدین خوب و عالی، والدینی هستند که چیزی از استرس‌ها و واقعیت‌ها و دشواری‌های دنیا برای فرزندان خود بروز ندهند و مثل یک سپر و عایق حرارتی عمل کنند تا فرزندان در خنکای بی‌مسئولیتی بزرگ شوند. از آن سو عهده‌دار شدن چنین نقشی می‌طلبند که زن و مرد ساعت‌های فرسایشی کار را تحمل کنند تا سرویس و خدمات به فرزندان در حد اعلا باشد اما این فعالیت‌های فرسایشی هم همسران را از هم دور می‌کند و هم به آنها فرصت مواجهه عمیق‌تر و عاطفی‌تر با خود و فرزندان‌شان را نمی‌دهد. 

فرهنگ عمومی و رسانه‌ها این طور القا می‌کنند که پدر خوب، پدر پرده پوش است که همه چیز را در درون خود بریزد و چیزی بروز ندهد. والدین خوب و عالی، والدینی هستند که چیزی از استرس‌ها و واقعیت‌ها و دشواری‌های دنیا برای فرزندان خود بروز ندهند و مثل یک سپر و عایق حرارتی عمل کنند تا فرزندان در خنکای بی‌مسئولیتی بزرگ شوند

وقتی کلیشه‌های جنسیتی

به رابطه همسری شمشیر می‌کشند

گاهی ما تلقی‌های صفر و صدی جنسیتی درباره نقش‌هایمان داریم و این تلقی‌های صفر و صدی اجازه نمی‌دهد که رابطه همسری ما در جریان صحیحی پیش برود، در نتیجه رابطه ما از جریان سرزندگی دور می‌افتد.




یکی از همگروهی‌ها در تلگرام این متن را برایم فرستاده است: زنی از همسایه‌اش پرسید: دلیل نرم بودن دست‌هایت چیست؟ زن همسایه پاسخ داد: برای شستن ظرف‌ها از ربع استفاده می‌کنم. زن همسایه اولی گفت: و این مایع ربع رو کجا می‌فروشند؟ زن جواب داد: ربع شوهرمه، برای سلامتی ربع دست بزیند. در پاسخ به این همگروهی می‌فرستم: و روزی می‌رسه آن قدر ربع زیاد می‌شه که به روز یک مرد از همسایه‌اش می‌پرسه دلیل نرم بودن دست‌هاش چیه؟ و اون مرد میگه برای شستن ظرف‌ها از ربع استفاده می‌کنم. اون وقت مرد همسایه می‌پرسه مایع ربع رو از کجا میشه تهیه کرد؟ مرد همسایه هم میگه ربعان اسم زنمه. همگروهی پاسخ می‌دهد: «بعید می‌بینم». چند تا علامت تعجب هم به ریش این جمله کوتاه می‌بندد.

در پاسخ می‌نویسم: الان همه مردها به پا گلاب ربع‌اند. بعد برای اینکه کمی هم لچ همگروهی را در بیارم می‌نویسم: گذشت اون دورانی که به زن‌ها ستم می‌شد. من حاضرم سرم رو بدم که تا چند دهه بعد، جنبش‌های دفاع از حقوق مردان تشکیل میشه، از بس که حقوق مردها داره تزییع میشه. این را می‌نویسم و یاد آن جوکی می‌افتم که امروز در یکی از گروه‌ها دیدم. اینکه وقتی آمار کشته‌های یک سانحه مثلاً یک انفجار اعلام می‌شود گوینده این طور می‌گوید: در این انفجار ۷۰ نفر کشته شدند و بلافاصله ادامه می‌دهد: از این تعداد ۱۵ نفر زن و پنج نفر کودک بودند. انگار که حق مردها بوده که در این انفجار کشته شوند.

همگروهی من در پاسخ همچنان بر موضع خود پافشاری می‌کند و می‌نویسد آرزوی دیدن چنین مردی - یعنی همان مرد گلاب ربع - را با خودش به گور خواهد برد و بلافاصله ادامه می‌دهد شاید توی دنیای شما ستم به زنان گذشته باشه اما در دنیای من هنوز ادامه داره. بحث را بیش از این ادامه نمی‌دهم اما چند تصویر بلافاصله در ذهنم رژه می‌رود. اول اینکه من به عنوان یک مرد همین چند دقیقه پیش ظرف‌های شام را شسته‌ام و چای رادم کرده‌ام یعنی من خیلی فضایی و استثنایی هستم؟ یعنی خودم را در زمره گلاب‌های ربع باید قرار دهم؟ بعد هم به این فکر می‌کنم که هر کسی از افق تجربه‌های زیستی خود به موضوع نگاه می‌کند و حتماً ظلم به زن‌ها هم ادامه دارد. اما آیا به هیچ مردی ظلم نمی‌شود؟ اصلاً می‌شود یک کلیشه‌ای، پاسخنماهای، دستگاه و ماشینی ساخت و دقیقاً اندازه گرفت که به زن‌ها بیشتر ظلم می‌شود یا به مردها؟ و اصلاً توقف در این تفکرات که یک روی آن برجسته کردن جنسیت است می‌تواند راهگشا باشد؟

گمان می‌کنم هر فرهنگی که می‌خواهد به حرمت یک رابطه از جمله رابطه همسری احترام بگذارد چاره‌ای ندارد که با کلیشه‌های جنسیتی و کلی‌نگر و یک‌طرفه و فله‌ای در بیفتد و راه را بر آن‌ها ببندد. این کلیشه‌های ذهنی چه بسا در گوشه‌های روان و ذهن ما بسیاری از رابطه‌های ما با دیگران از جمله رابطه همسری را مخدوش می‌کنند. مثلاً می‌گویند: همه مردها سسر و ته یک کرباس‌اند یا همه زن‌ها فلان و بهمان‌اند. روزگاری همکاری داشتیم که شوخی و جدی می‌گفت مردها سه دسته‌اند: یا خائن‌اند یا در حال فکر کردن به خیانت‌اند یا عرضه خیانت ندارند. در این کلیشه فکری بر ساخته بر یک تفکر غلیظ جنسیتی، حتی مردهایی که به زن‌های خود خیانت نمی‌کنند به عنوان مردهای خوب یا استاندارد معرفی نمی‌شوند بلکه به آن‌ها برچسب مردهای بی‌عرضه خورده می‌شود. صد البته کسی که اندکی ظریف‌اندیش باشد می‌تواند بپرسد اگر خیانت بد است چطور انجام دادنش را در کنار عرضه قرار می‌دهیم؟

شاید امروز وقتش رسیده باشد که ما بیش از هر زمان دیگری اجازه ندهیم آدم‌ها در کلیشه‌های جنسیتی مردانه و زنانه تربیت شوند و با همان کلیشه‌ها به رابطه همسری خود چشم بدوزند. 

چگونه با همسر بسیار بدبین
و شکاک رفتار کنیم؟

زندگی با یک پارانوئیدی قدم زدن در میدان مین است

L
**شکوفه
شیبانی**
کارشناس ارشد
روانشناسی

«هر وقت تلویزیون رو روشن می‌کنم گوینده‌ها من به خطرات می‌ده که شوهرت سعی داره تو رو مسموم کنه، من دچار وحشت میشم و نمی‌ذارم شوهرم به منزل بیاد و سعی می‌کنم دیگه چیزی نخورم. من این جریان رو به پلیس اطلاع دادم اما اونا میگن که من باید با یه روانپزشک ملاقات کنم ولی من به محافظت احتیاج دارم نه درمان.»

«من به همسرم خیلی اعتماد داشتم ولی اون سعی کرد که منو فریب بده. البته اون این موضوع رو انکار میکنه و میگه چنین قصدی نداره، ولی من دیگه بهش اعتمادی ندارم. فکر اینکه همسرم با مرد دیگه‌ای رابطه داره، منو به شدت عذاب میده، حتی شغلم هم برام عذاب آور شده.» چنین افکاری مربوط به افرادی است که از پارانوئیا - کج‌باوری - رنج می‌برند؛ اگر چه به وضوح مشخص است که مورد اول به اسکیزوفرنیا - روان گسیختگی - پارانوئید مبتلاست ولی نشانه‌های بیمار دوم چندان واضح نیست. تشخیص اختلال پارانوئیا به این بستگی دارد که مشخص شود اندیشه‌های فرد چقدر به واقعیت نزدیک است و مسائل از دیدگاه او چگونه تفسیر می‌شود.

دکتر شهربانو قهاری، روان‌درمانگر و پژوهشگر و دکتر مهران ضرغامی، روانپزشک و عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات روانپزشکی و علوم رفتاری دانشگاه علوم پزشکی مازندران در کتاب «پارانوئید/ کج‌باوری و بدبینی» بر این باور هستند که واژه «پارانوئید» در همه زبان‌ها به فردی اطلاق می‌شود که شکاک، بدبین و بسیار حسودند. البته آنها بر این موضوع کلیدی و مهم اشاره می‌کنند: اگر چه بیمار پارانوئید، شکاک و بدبین است ولی تا وقتی نشانه‌های دیگری وجود نداشته باشد، نمی‌توان قاطعانه گفت که فرد پارانوئید است. همه ما گاهی اوقات نسبت به کسی بدگمان می‌شویم یا حسادت می‌کنیم ولی پارانوئید نیستیم. این افکار و احساسات در یک محدوده معین طبیعی هستند اما بدگمانی در شخص پارانوئید، بسیار شدید، غیرواقعی و اغلب خطرناک است.

فردی که به اختلال پارانوئید مبتلاست به اشتباه معتقد است که همسرش غیرقابل اعتماد است و دیگران نیز قصد صدمه زدن به او را دارند. او حتی زمانی که با شواهد و دلایل کافی علیه عقایدش مواجه می‌شود همچنان سرسختانه به عقایدش می‌چسبد و نسبت به درست

بودن آنها به شدت پافشاری می‌کند. بیمار مبتلا به اختلال پارانوئیدی علاوه بر داشتن احساس گزند و آسیب یا اعتقاد به خیانت همسر، ممکن است به طور فاحشی خودبزرگ‌بین هم باشد.

پارانوئیا - کج‌باوری - چه علائم و نشانه‌هایی دارد؟

هر بیماری‌ای در درون انسان، علائم و نشانه‌های خاص خود را دارد که عموماً در رفتار آن فرد ظاهر می‌شود. بیماری پارانوئیا هم از این قاعده مستثنا نیست. از نگاه دکتر شهربانو قهاری و دکتر مهران ضرغامی مهم‌ترین نشانه‌های پارانوئیا از این قرار است:

بدگمانی: یک رویداد عادی نظیر دیدن افرادی که با هم در حال گفت‌وگو و خندیدن هستند، ممکن است توسط بیمار پارانوئید به غلط این طور تعبیر شود که آنها راجع به او صحبت می‌کنند و به او می‌خندند. بیمار پارانوئید سعی می‌کند در رفتار و حرکات دیگران، نشانه‌هایی به نفع بدگمانی خود بیابد، حتی اگر چنین نشانه‌هایی هم وجود نداشته باشد.

هدیان‌های گزند و آسیب: بیمار پارانوئید به غلط چنین می‌پندارد که دیگران در پی آزار و اذیت او یا خانواده‌اش هستند. اینکه کسانی قصد فریب او را دارند، عده‌ای او را تعقیب می‌کنند، کسی می‌خواهد او را مسموم کند.

هدیان بی‌وفایی و حسادت: اگر شما با فردی پارانوئید در ارتباط هستید یا با چنین فردی ازدواج کرده‌اید، مطمئناً متوجه شده‌اید که وی بدون دلیل کافی شما را غیرقابل اعتماد می‌داند. او اتفاقات جزئی و بی‌اهمیت را به طرز غیرعادی خیلی مهم جلوه می‌دهد و از آنها برای اثبات هذیان‌های خود استفاده می‌کند. یک همسر پارانوئید ممکن است از توجهی که شما نسبت به اعضای خانواده، دوستان یا آشنایان نشان می‌دهید، خشمگین شود و به دلیل حسادت شدید، مانع ملاقات شما با آنها شود.

هدیان بزرگ‌منشی یا عظمت: بیمار پارانوئید یا کج‌باور عموماً بر داشت اغراق‌آمیزی از خود دارد و معتقد است که فردی بسیار خاص و برجسته است. از دیدگاه او دیگران افرادی بی‌کفایت هستند، به همین دلیل در برابر دیگران متکبرانه رفتار و فخر فروشی می‌کند. در موارد شدید فرد پارانوئید فکر می‌کند قابلیت‌های فوق‌العاده‌ای دارد و به عنوان فردی بسیار مشهور در جهان مطرح است یا از طرف خداوند برای انجام رسالتی

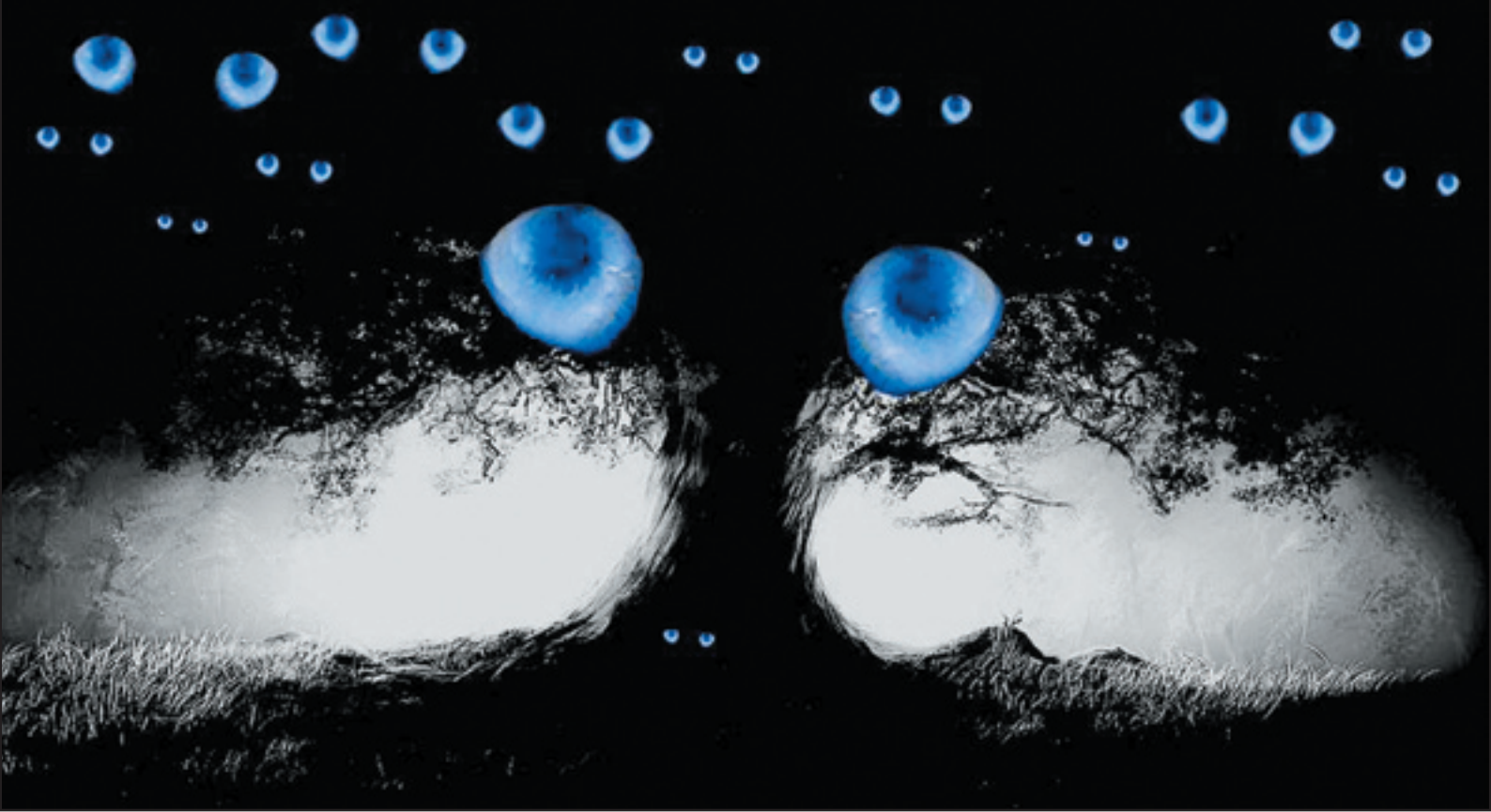
ویژه برگزیده شده است.

شایع‌ترین واکنش به پارانوئیا کدام است؟

«هر چیزی که میگم اونوبیشتر تحریک میکنه و به حالت انفجار میرسونه. شدت خشم اون باور کردنی نیست و من از اینکه از ش بخوام کاری انجام بده وحشت دارم.» دکتر مهران ضرغامی، روانپزشک بر این باور است که شدت علائم، مدت زمان ابتلا به بیماری، اینکه شما یا دیگران هدف هذیان‌های او باشید پانه و همچنین میزان نزدیکی شما با بیمار تعیین‌کننده چگونگی واکنش او به شماست. در شکل خفیف‌تر بیماری به خصوص اگر بیمار نسبت به فردی در خارج از خانواده بدگمان است، شما نباید بدون داشتن دلایل کافی، تحت تأثیر حرف‌های او مبنی بر مورد اذیت و آزار واقع شدن قرار بگیرید یا باور کنید که اشخاصی نظیر همکاران واقعاً او را اذیت می‌کنند. از طرفی ممکن است از این موضوع که بیمار به چیزی زیاد پیله می‌کند یا به فرد خاصی گیر می‌دهد، خشمگین شوید. از طرف دیگر شنیدن این مسائل یا بیان اشتغالات ذهنی توسط بیماران هم در جمعی که شما نیز در آن حضور دارید، برای شما بسیار دشوار خواهد بود و از شنیدن آنها احساس شرمندگی و دستپاچی خواهید کرد.

عده‌ای از بیماران پارانوئید، هذیان‌های گزند و آسیب دارند و فکر می‌کنند که افراد بخصوصی قصد صدمه زدن یا به قتل رساندن آنها یا خانواده‌شان را دارند. اگر چنین اتفاقی در خانواده شما بیفتد، ممکن است به شدت بترسید و در عین حال ندانید چطور به بیمار هذیانی که سعی می‌کند با روش‌های گوناگون در برابر دشمن خیالی از خود محافظت کند، کمک کنید. از آنجا که بیمار، بیمار بودن خود را قبول ندارد، اگر به او پیشنهاد کنید به پزشک مراجعه کند به شدت خشمگین خواهد شد. این شرایط خاص می‌تواند برای هر کسی که با بیمار در ارتباط است، بسیار مخاطره‌انگیز باشد چون بیمار به هیچ وجه به استدلال‌های شما در مورد درمان ترتیب اثر نخواهد داد، به علاوه در برخی از موارد ممکن است به شدت احساس تنهایی کند آن هم زمانی که اقوام و آشنایان به شدت از بیمار می‌ترسند و عقب می‌کشند و در همکاری با شما مردد هستند.

اگر بیمار نسبت به یکی از اعضای خانواده یا نزدیکان بدبین شود، در این صورت ممکن است احساس کنید که در وضعیت دشواری گیر کرده و به تله افتاده‌اید. انگار که طناب محکم عقاید هذیانی بیمار دست و پای شما



را بسته است. هر چه به فرد مورد نظر نزدیک تر باشید، وضعیت برای شما دشوار تر خواهد بود. بیمار ممکن است به شما فشار آورد و شما را مجبور کند تا عقایدتان را نسبت به آن فرد ابراز کنید یا اینکه او را کنار بگذارد و ارتباط خود را با وی قطع کنید. در این شرایط متأسفانه امید اندکی برای سازش وجود دارد یا ممکن است، هیچ امیدی وجود نداشته باشد. معمولاً وقتی وضعیت اینگونه می شود بسیاری از خانواده ها از هم می پاشند.

❓ در صورت بدبینی شدید بیمار چه می توان کرد؟

زمانی که بیمار نسبت به شما بدبین می شود، توصیف و شدت احساساتی که تجربه می کنید برایتان دشوار خواهد بود به خصوص اگر بیمار، همسر یا خویشاوندی نزدیک باشد. در این صورت ممکن است احساساتی مانند شوک، وحشت، بی اعتمادی، ترس و خشم را در حد شدید تجربه کنید.

دکتر شهر بانو قهاری، روان درمانگر در این باره معتقد است: اگر بدبینی همسر یا خویشاوند شما علامتی از بیماری دیگر باشد یا اگر بیمار به تناوب حالت پارانویایی داشته باشد در این صورت ممکن است با علم به اینکه روزهای بهتری در پیش خواهد بود، بتوانید این رفتار او را تحمل کنید. اما اگر با کسی زندگی می کنید که به طور مداوم نسبت به شما بدگمان است، در این صورت زندگی غیر قابل تحمل خواهد شد، چرا که هر چه بیشتر سعی می کنید بی گناهی خود را به او ثابت کنید، وضع بدتر از پیش می شود. به نظر می رسد، هر چه بگویید یا هر کاری انجام دهید، فرقی نمی کند. در هر صورت این شما هستید که باز ندهاید. اتهامات شدید و بی وقفه بیمار، شما را کلافه می کند و اضطراب مزمنی در شما ایجاد و اعتماد به نفس شما را ضعیف می کند. ممکن است انجام دادن هر کاری باعث بروز مشکل جدیدی شود و این موضوع شما را عصبی کند. در این شرایط شما واقعاً احساس درماندگی می کنید، انگار که به دام افتاده اید و برای خروج از این وضعیت دشوار هیچ راهی ندارید. در نهایت

ممکن است به این نتیجه برسید که برای حفظ سلامتی خود، جدا از بیمار زندگی کنید. البته بدترین وضعیت زمانی است که بیمار حالت تهاجمی داشته باشد و شما یا دیگران را تهدید به قتل کند. اگر این موارد را برای دیگران توضیح دهید یا اگر بخواهید از ترس جانتان او را ترک کنید، ممکن است میزان وحشتی که شما از زندگی با چنین فردی نشان می دهید، برای بیشتر مردم قابل درک نباشد. اما هر زمان که احساس کردید تأمین جانی ندارید، بی درنگ با نیروی انتظامی تماس بگیرید. اگر شخصی نسبت به شما بدبین است و از صحبت با شما یا دیدن تان امتناع می کند، شما هیچ شانس برای کمک به او ندارید و مجبورید برای مدتی هم که شده عقب نشینی کنید؛ چرا که ممکن است هر تلاشی که برای حل اختلاف به کار می گیرید خصوصاً بیشتر بیمار را به دنبال داشته باشد. گاهی ممکن است بیمار پارانوئید، همسر و فرزندان خود را مجبور کند که مانند او فکر و رفتار کنند.

❓ هستند زندگی یک مادر بزرگ - مثالی از یک داماد مبتلا به اختلال هذیانی

اما یکی از دلایل جذابیت مراکز مشاوره و مشاورها برای رسانه ها از آن روست که یک مشاور یا روانشناس، بدون هیچ واسطه ای با اختلالات روانی موجود در جامعه مواجه می شود، بنابراین پرونده های متعددی که نزد روانشناس ها و مشاورها گشوده می شود، منابع ارزشمندی هستند که رسانه ها را از درافتادن در دام تحلیل های ذهنی و انتزاعی مصون می دارند. به این مثال که مؤلفان روانشناس و روانپزشک «پارانوئید» در کتاب خود از زبان یک مادر بزرگ آورده اند، توجه کنید: «دو سال بود که کامران - دامادمان - اجازه نمی داد، دختر و نوه هایمان را ملاقات کنیم. قبلاً شوهرم با کامران و دو نفر دیگر در یک شرکت تولیدی صنعتی شریک بودند. به نظر می رسید که چهار شریک با هم خوب کنار می آمدند، تا اینکه کامران مصر شد که خودش رئیس شرکت باشد نه شوهر من. اما وقتی اعضای دیگر با پیشنهاد او

مخالفت کردند، او به شدت خشمگین شد و شوهرم را به ناروا متهم کرد که قصد دارد او را از شرکت بیرون کند. به رغم سپری شدن چند هفته نه تنها خشم کامران نسبت به شوهرم کمتر نشد بلکه خشمگین تر هم شد. به طوری که ماجرا را تقریباً برای همه دوستان و آشنایان طوری تعریف کرد که شوهرم از دارایی های شرکت اختلاس می کند و فرد قابل اعتمادی نیست. گرچه ما نمی توانستیم سخنان کذب او را باور کنیم اما اینکه دیگران راجع به این قضیه چه فکری می کنند به شدت ما را نگران می کرد. او حتی دخترمان را هم شست و شوی مغزی داده بود و به او قبولانده بود مطالبی که می گوید، کاملاً درست است. در این مدت کامران مصرانه از همسر و فرزندانش خواست به ملاقات ما نیایند. حتی به دخترمان گفت که در صورت سرپیچی از این خواسته او را اطلاق خواهد داد و بچه ها را از او خواهد گرفت. دخترم از این موضوع به شدت ترسیده بود و نگران و مضطرب بود که مبادا کاری انجام دهد که باعث عصبانیت شوهرش شود. آن زمان همسرم با توجه به شرایط موجود تصمیم گرفت زودتر از موعد مقرر بازنشسته شود. همسرم فکر کرد اگر مدتی از شرکت دور باشد، کامران تغییر می کند و به دختر و نوه هایمان اجازه ملاقات با ما را می دهد اما با اینکه دو سال از بازنشستگی شوهرم گذشته، هیچ گونه تغییری در نگرش کامران نسبت به ما ایجاد نشده است. ما نسبت به چیزی که رخ داده ناراحت و دلشکسته ایم و احساس می کنیم در مورد این قضیه هیچ کاری از دستمان بر نمی آید.»

درنگ کوتاهی در این سرگذشت واقعی که در اتاق های مشاوره شکل گرفته نشان می دهد، تحمل این شرایط یعنی از دست دادن سلامتی یکی از اعضای خانواده برای نزدیکان بیمار تا چه اندازه ناراحت کننده و دشوار است. حتی از مرگ و از دست دادن آنها نیز دشوار تر است. با وجود این بهتر است شما و دیگر اعضای خانواده از دست دادن سلامتی بیمار را بپذیرید و مجدداً زندگی تان را براساس آن بسازید.



غیرمترقبه حتی از نوع دلچسب و خوشایند نظیر گرفتن جشن تولد، خریدن چیزی برای آنها ممکن است در آنها به آسفتگی و رفتار غیرقابل پیش بینی منجر شود.

۷- او را تشویق کنید که پیگیر مداوای خود باشد. اگر در مورد مسائلی ناراحت است او را تشویق کنید تا مشکلاتش را با روانشناس در میان بگذارد.

۸- اگر فکر می کنید بیمار باید برخی از رفتارهایش را تغییر دهد به آرامی و ملایمت او را متقاعد کنید. سعی کنید انتخاب را به عهده خودش بگذارد. اگر با عصبانیت از او انتقاد کنید، خود را برای جنگی آماده کرده اید که در آن بازنده هستید. همچنین اگر از او بخواهید به یک باره تغییرات زیادی در رفتارش به وجود آورد، احساس مغلوب شدن می کند و ممکن است فکر کند شما از او نفرت دارید. پس به او کمک کنید تا در هر زمان فقط یک قدم بردارد. چنانچه بیمار نمی داند چرا باید تغییر کند یا با تغییر بعضی از رفتارهایش مخالف است در این صورت تأمل کنید و موقتاً دست نگه دارید.

۹- اکثر بیماران پارانوئید فاقد حس شوخ طبعی هستند و اگر در حضور آنها جوک و لطیفه بگویید و سر به سرشان بگذارید، ممکن است فکر کنند که شما از این رفتارها منظور خاصی دارید.

۱۰- اگر صمیمی شدن با کسی برای بیمار دشوار است و از عهده آن بر نمی آید به او فرصت بیشتری بدهید. از ابراز هر گونه احساساتی که ممکن است او ناراحت کند، خودداری کنید و او را برای ابراز احساساتش تحت فشار نگذارید، این کار او را به شدت کلافه می کند.

۱۱- سعی کنید نسبت به طعنه، سرزنش و تحریک پذیری های او واکنش نشان ندهید. البته درک می کنیم که پیروی از چنین تقاضایی دشوار است و همیشه هم امکان پذیر نیست، با وجود این بعضی از خانواده ها به این موضوع کاملاً آگاه هستند و می دانند که اظهارات و رفتارهای بیماران پارانوئید، ناشی از رفتار اطرافیان نیست بلکه بیشتر به خود بیمار و آنچه در درون ذهنش می گذرد، مربوط است. آگاهی خانواده ها به این موضوع حساسیت آنها را نسبت به اظهارات و رفتار بیمار کاهش می دهد.

۱۲- هیچ گاه برای اینکه از آزار و اذیت او در امان باشید به چیزی اعتراف نکنید. این کار بی فایده است. بیماران پارانوئید، همسرشان را به داشتن روابط عاشقانه متهم می کنند و ممکن است این موضوع را مرتب تکرار کنند: «اگر حقیقت را بگویی دست از سرت برمی دارم» در چنین وضعیتی ممکن است همسر در حالت درماندگی به داشتن روابطی که هرگز نداشته است، اعتراف کند. چنین اعترافات نه تنها اتهامات بیمار را کاهش نمی دهد بلکه سبب می شود که بیمار بعدها بیشتر همسرش را متهم کند. چنین اعترافات مثل نفست ریختن روی آتش است.

۱۳- به او اجازه ندهید که شما را با تهدیدات غیرواقعی خود کنترل کند. چنانچه بیمار به دلایل شما برای مراجعه به پزشک گوش نمی دهد یا مایل نیست برای درمان خود اقدام کند، در این صورت خودتان با پزشک صحبت کنید. بیمارانی که بیماری خود را قبول ندارند و نمی خواهند درمان شوند به بستری شدن نیاز دارند. ■

پارانوئید وجود ندارد اما چند راهکار را ارائه می دهند که ممکن است مفید باشد:

۱- نسبت به او به عنوان یک انسان، علاقه مند باشید و افکار و فعالیت های سالم او را مورد تشویق قرار دهید.

۲- وقتی بیمار در مورد علائم و نشانه های بیماری خود صحبت می کند، سعی کنید، حالت آرام و دوستانه ای به خود بگیرید. با وی همدلی نشان دهید اما با اظهارات نادرست و رفتارهایی که ممکن است برای وی یا دیگران مضر باشد، موافقت نکنید و اگر به شما اعتماد دارد و خیلی هذیانی نیست، ممکن است بتوانید دیدگاه خود را در رابطه با بیماری با وی در میان بگذارید. اما چنانچه مشاهده کردید که چنین مذاکراتی وی را خشمگین می کند، بحث را ادامه ندهید و گفت و گو را به مسیری بی خطر بکشانید. در مورد موضوعات خنثی صحبت کنید و اگر توصیه ای می کنید، فقط در حد توصیه باشد و بیمار را به انجام آن مجبور نکنید. با مشغول کردن بیمار به امور روزمره یا فعالیت هایی که به آنها علاقه دارد، ذهنش را از مشکلات مربوط به بیماری دور کنید.

۳- مدت زمانی را که برای شنیدن شکایات پارانوئیدی بیمار سپری می کنید، محدود کنید. به او خاطر نشان کنید گرچه برایش اهمیت قائلید ولی در عین حال صحبت مداوم در مورد مشکل برای هیچ کدام از شما مفید نخواهد بود.

۴- از آنجایی که افراد پارانوئید، بدگمان و معمولاً در پی یافتن معانی پنهانی در صحبت های دیگران هستند، سعی کنید با آنها واضح و شفاف صحبت کنید. اگر به اطلاعاتی نیاز دارید، سعی کنید سؤال خود را به صورت مستقیم و روشن بپرسید و دلایل نیاز به چنین اطلاعاتی را نیز برای بیمار بیان کنید. پاسخ های بیمار را از نظر درست بودن یا نبودن واریسی نکنید. از پاسخ دادن به سؤالات بیمار طفره نروید و با او نیشدار و کنایه آمیز صحبت نکنید.

۵- سرقولتان باشید. اگر قرار گذاشتید او را ببینید به موقع سر قرارتان بروید. اگر این کار را نکنید، بیمار فکر می کند که شما واقعاً قصد دیدن او را نداشته اید و عمداً او را معطل کرده اید.

۶- او را به طور ناگهانی ذوق زده نکنید. اکثر بیماران پارانوئید از انعطاف طبیعی لازم بر خوردار نیستند. آنها به محیطی نیاز دارند که وقایع آن قابل پیش بینی باشد. اتفاقات

از آنجایی که افراد پارانوئید، بدگمان و معمولاً در پی یافتن معانی پنهانی در صحبت های دیگران هستند، سعی کنید با آنها واضح و شفاف صحبت کنید. اگر به اطلاعاتی نیاز دارید، سعی کنید سؤال خود را به صورت مستقیم و روشن بپرسید و دلایل نیاز به چنین اطلاعاتی را نیز برای بیمار بیان کنید

آیا می توان با بیمار پارانوئید ارتباط برقرار کرد؟

«من باید به چیزی که در موردش حرف می زنم به دقت توجه کنم. شبیه قدم زدن در میدان مینه، حواسم باید کاملاً جمع باشه. یک گام اشتباه میتونه انفجار به بار بیاره.» برای اکثر افرادی که با بیمار پارانوئید در ارتباط هستند، احساس ناامنی و غیرقابل پیش بینی بودن رفتار مسئله دشواری است. شما ممکن است احساس کنید که مجبورید روی خط باریکی راه بروید و باید دقیقاً متوجه هر چیزی که می گوئید و هر کاری که انجام می دهید باشید. اگر با بدگمانی های او موافق باشید در این صورت وی با شما همراه خواهد بود اما اگر با او موافق نباشید ممکن است خشمگین شود و شما را مورد حمله قرار دهد.

۱۳ توصیه برای مواجهه خانواده با یک بیمار پارانوئیدی

پرسش این است که در یک خانواده چگونه می توان با یک بیمار پارانوئیدی مواجه شد. دکتر شهربانو قهاری و دکتر مهران ضرغامی در عین حال که تأکید می کنند قاعده مشخصی برای ارتباط با بیمار

همزبانی، پاشیدن بذر گندم همدلی، کاشتن هسته خرما



کسی را تصور کنید در جمعی به زبانی سخن بگوید که هیچ کس زبان او را نفهمد و او نیز زبان دیگران را متوجه نشود. چقدر او احساس تنهایی و غربت خواهد کرد اما به محض آن که در میان آن جمعیت، کسی را بیابد که زبان او را بفهمد، از اولین واژه‌ای که حس می‌کند به گوشش آشنا می‌آید، همزبانش را از جان عزیزتر خواهد یافت. انگار که دنیایی یافته است. اما آن دو، چند روز که بگذرد و آن هیجان اولیه همزبانی فروکش کند، وارد سطح و لایه دیگری از نیازها هم خواهند شد که گریزناپذیر است، سطحی عمیق‌تر و ضروری‌تر به نام همدلی. اگر آن شخص بعد از چند روز در میان همان جمعیتی که کسی حرف‌هایش را جز یک نفر

همزبان متوجه نمی‌شود، حس کند با همزبان‌ش نمی‌تواند بسازد - مثلاً آن همزبان قصد سوء استفاده از او دارد یا افق فکری‌شان با هم سازگار نیست - با وجود آن که می‌داند در آن جمع همزبانی ندارد اما او را ترک خواهد کرد چون این انزوای خودخواسته، بهتر از تنش فکری و اصطکاک هر روزه است.

پس عجیب نیست که مولانا در دفتر اول مثنوی و طلایعه قصه «هدهد و سلیمان» می‌گوید:

همزبانی، خویشی و پیوندی است / مرد با نامحرمان چون بندی است
ای بسا هندو و ترک همزبان / ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگرست / همدلی از همزبانی بهترست

مادر است که از فرزندان حمایت مالی کنند، و گرنه که به آنها پدر و مادر نمی‌گویند.»

گام دوم، چقدر حالات هیجانی دیگران را تشخیص می‌دهید؟

گام دوم، تشخیص حالت هیجانی فرد است. اکنون که با دقت و هشیاری حرکات فرد را زیر نظر گرفته‌ایم لازم است بر اساس مشاهدات خود، حالت هیجانی فرد را نیز تشخیص دهیم. به عبارتی باید بفهمیم حالت او را چطور می‌توانیم توصیف کنیم. آیا او ناراحت، عصبانی، مضطرب، نگران، وحشت زده، ناامید یا درمانده است؟

برای نمونه درباره حالات افراد در مثال‌های بالایی در رنگ متوجه می‌شویم که فرد اول، مضطرب و نگران است. فرد دوم، ناراحت است. فرد سوم، خشمگین است و فرد چهارم ناراضی است.

گام سوم، چرا او دچار این هیجان‌ها شده

آنجا که همدلی، تشخیص و درک هیجان دیگران است، رسیدن به همدلی بدون مشاهده و درک هیجان‌های دیگران غیر ممکن است. برای توضیح بیشتر به چند مثال توجه کنید.

مثال اول: فردی را تصور کنید که به نظر نارام می‌رسد، چشمانش به طور قابل توجهی گشاد شده است. دست‌اش را به هم می‌مالد، مرتب لبانش را می‌گزد و با نگرانی به تلفن یا آیفون نگاه می‌کند.

مثال دوم: فردی است که با صدای بلند صحبت می‌کند، صدایش می‌لرزد، تند و با فشار حرف می‌زند و پر خاش می‌کند.

مثال سوم: فردی است که دست‌انگشتش را به هم فشار می‌دهد، مرتب می‌نشیند و باز بلند می‌شود. پرونده‌ها را محکم روی میز می‌کوبد، به لحاظ جسمانی نیز راحت و عادی به نظر نمی‌رسد.

مثال چهارم: فردی است که لحنی گله‌مند دارد. پکر به نظر می‌رسد و مدام شکوه می‌کند که «این وظیفه پدر و

همزبانی سهل الوصول تر از همدلی

چگونه می‌توان به همدلی رسید؟ شاید با آموزش واژه‌های یک زبان بتوان در شش ماه، یک سال یا چند سال بعد در سطوح مختلف با افراد آن زبان به گفت‌وگو نشست، اما همدلی به چیزی فراتر از فهم و یادگیری واژه‌ها نیاز دارد، بنابراین همزبانی سهل الوصول تر از همدلی است.

شاید این قیاس بدن باشد که اگر همزبانی پاشیدن بذرهای گندم در خاک است که به سالی نرسیده خوشه‌های طلایی می‌دهد، همدلی کاشتن هسته خرما در زمین به امید جوانه زدن و به بار نشستن و به درخت خرما تبدیل شدن در سال‌های پیش روست است. کتاب «همدلی - مؤثرترین مهارت» نوشته دکتر مریم رسولیان، روانپزشک و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران می‌گوید که گام‌های عملی و منطقی همدلی را در جامعه، میان اعضای خانواده و به ویژه در رابطه زوج‌ها آموزش دهد. این کارشناس روانپزشکی در این رابطه ۱۰ گام برای رسیدن به همدلی در نظر می‌گیرد و با مثال‌های متعددی که در هر گام می‌زند می‌گوید موضوع را در ذهن مخاطب جا بیندازد. چکیده‌ای از این مباحث را در ادامه می‌خوانید.

گام اول، مشاهده است، چقدر اهل مشاهده‌اید؟

شاید به نظر آسان برسد که بخواهیم با دیگران در موقعیت‌های گوناگون، همدلی نشان دهیم اما در عمل وقتی در موقعیت قرار می‌گیریم دقیقاً نمی‌دانیم چه باید کنیم. در این جا اصول همدلی را به شکلی عملی و گام به گام همراه با مثال شرح می‌دهیم.

گام اول مشاهده فردی است که مشکل دارد. باید در مواجهه با این فرد به در دل‌هایش به دقت گوش دهیم. به خصوصیات حرف زدن او - تن صدا، لحن صحبت کردن و مکث‌ها - توجه کنیم، به تغییرات صورت او نگاه کنیم و حرکات بدنش را زیر نظر داشته باشیم. از



است؟

گام سوم، یافتن موضوعی است که باعث ایجاد این حالت هیجانی شده است. بعد از تشخیص هیجان و احساس درونی دیگران - گام اول و دوم - اکنون ضروری است که بفهمیم چه مسئله‌ای باعث تجربه این حالات شده است.

همدلی کردن کامل چیزی بیشتر از تشخیص حالات هیجانی دیگران را می‌طلبد و از آن جا که هیجان‌ها به اشیا یا موضوعات و افراد معطوف می‌شوند، فرد همدلی کننده باید بفهمد شیء یا شخص یا موضوعی که باعث ایجاد چنین احساسی در فرد شده چه بوده است؟ این موضوع می‌تواند یک ذهنیت باشد در مثال اول، نگرانی از احتمال بروز حادثه برای همسری که دیر کرده است - یک باور باشد - در مثال دوم آدم باید وقت شناس باشد و هرگز بدقولی نکند؛ فردی دیگر باشد - در مثال سوم، عصبانیت از همکاری که چند روز است سر کار نیامده و کارهایش مانده است - یک توقع باشد. - در مثال چهارم، انتظار اینکه پدر هزینه تعمیر ماشین را که خراب شده است بپردازد.

گام چهارم، پس زمینه این هیجان کجاست؟

گام چهارم، پیدا کردن زمینه هیجانی‌ای است که در پس موضوع وجود دارد. یعنی اینکه بفهمیم کدام جنبه از آن مشکل یا موضوع است که روی فرد اثر گذاشته است. توجه کنید یک مسئله یا موضوع می‌تواند به دلایل مختلفی باعث نگرانی و ناراحتی دیگران شود و ما باید بفهمیم کدام دلیل است که باعث ناراحتی آنها شده است. برای روشن تر شدن مسئله به مثال‌های زیر توجه کنید: مثال اول: خانم، نگران دیر رسیدن همسر به منزل است چون - فکر می‌کند شاید او معنادار شده باشد. - فکر می‌کند مبادا حادثه یا تصادفی برای او پیش آمده است.

- فکر می‌کند نگرانی زین دیگری در میان باشد. مثال دوم: فرد از سر موعد نرسیدن به قرار ناراحت است. آدم باید وقت شناس باشد و هرگز بدقولی نکند چون: - به نظر او همه وقتی قرار می‌گذارند باید سر وقت حاضر شوند. - حالا که سر وقت نرسیده، همه فکر می‌کنند که او بی‌نظم و مسئولیت ناپذیر است. - این مسئله به شخصیت شغلی و اجتماعی او لطمه زده است.

مثال سوم: فرد از همکاری عصبانی است چون: - او مجبور است همه کارهای همکاری را نیز انجام دهد.

- او هم می‌خواسته مرخصی ببرد اما چون همکاری مرخصی گرفته به او مرخصی نداده‌اند.

- مراجعان مرتب از او می‌پرسند همکاری کی برمی‌گردد و او از تکرار این جواب برای همه خسته شده است.

مثال چهارم: فرد از پدرش عصبانی است چون: - بدون ماشین به کارهایش نمی‌رسد و پدرش باید به

دادش برسد.

- مجبور است تمام پس‌انداز خود را خرج تعمیر ماشینش کند.

- مجبور است برای تعمیر ماشین از دوستش پول قرض بگیرد.

گام پنجم، چقدر او را می‌شناسم؟

گام پنجم، توجه به خصوصیات شخصیتی و زمینه فرهنگی - اجتماعی افرادی است که با مسئله‌ای روبه‌رو شده‌اند. فرد همدلی کننده باید متوجه شود این عوامل چگونه روی طرز تلقی و تجزیه تحلیل افراد از مسائل زندگی شان اثر می‌گذارد. برای درک بهتر از این مراحل به مثال‌های زیر توجه کنید:

مثال اول:

- زن از اینکه همسرش دیر به منزل برمی‌گردد، نگران است و فکر می‌کند که نکند همسرش تصادف کرده باشد چون او اصولاً همیشه آدم نگران و مضطربی است.

- از اینکه همسرش دیر به منزل برمی‌گردد، نگران است که نکند همسرش معنادار شده باشد چون از بچگی همیشه شنیده است مردی که دیر به خانه برمی‌گردد احتمالاً معنادار شده است.

- از اینکه همسرش دیر به منزل برمی‌گردد، نگران است و فکر می‌کند احتمالاً همسرش با زنان دیگر ارتباط دارد چون او اصولاً فردی شکاک و بدبین است.

مثال دوم:

- فرد از اینکه به موقع سر قرار حاضر نشده ناراحت است، چون دیگران او را همیشه فردی وقت شناس و منظم می‌دانند و او نمی‌خواهد حسن نظر دیگران را از دست دهد.

- فرد از اینکه به موقع سر قرار حاضر نشده ناراحت است چون حالا دیگران روی قول‌های او حساب نمی‌کنند و ارتباطشان را با او کم می‌کنند و برای او حفظ دوستانش خیلی اهمیت دارد.

- فرد از اینکه به موقع سر قرار حاضر نشده ناراحت است چون او رئیس اداره بوده و در فرهنگ جامعه اگر رئیس اشتباهی کند کارمندان دیگر هم می‌توانند همان اشتباه را مرتکب شوند.

مثال سوم:

- فرد از اینکه همکاری چند روز مرخصی رفته ناراحت است چون فکر می‌کند دیگران همیشه می‌خواهند از او سوء استفاده کنند و کارهایشان را گردن او بیندازند.

- فرد از اینکه همکاری چند روز مرخصی رفته ناراحت است چون فکر می‌کند حق او بوده که به مرخصی برود. او اصولاً از آن دسته افرادی است که همیشه به خودش فکر می‌کند و برای خودش اولویت قائل می‌شود.

- فرد از اینکه همکاری چند روز مرخصی رفته، ناراحت است چون از اینکه مراجعان دنبال همکاری می‌گردند و تا او از مرخصی برنگردد، کارشان لنگ می‌ماند ناراحت است.

مثال چهارم:

- فرد از اینکه پدرش، هزینه تعمیر ماشین را نمی‌پردازد ناراحت است چون فکر می‌کند دیگران

باید به او کمک کنند حتی اگر مسئله پیش آمده به آنها مربوط نباشد. او فردی است که همیشه دیگران را استثمار می‌کند.

- فرد ناراحت است چون او بسیار خسیس است و تمام درآمدش را پس‌انداز می‌کند و برایش خیلی سخت است که در چنین مواردی هزینه‌ای بپردازد.

- فرد ناراحت است، چون ایجاد ارتباط برای او راحت نیست و دوستان کمی دارد و حالا نمی‌داند از چه کسی می‌تواند پول قرض بگیرد. البته روشن است که گاهی ما چندان با خصوصیات فردی دیگران آشنا نیستیم و چیزی از فرهنگ آنها و نحوه تربیت خانوادگی و روحیه‌شان نمی‌دانیم اما باید در کسب درک درستی از موقعیت آنها سعی کنیم. خصوصاً در درک اعضای خانواده، بستگان و دوستان نزدیک مان که زمینه فرهنگی مشترکی با آنها داریم و با روحیات و دغدغه‌هایشان آشنا هستیم، جایز نیست که بی‌توجهی نشان دهیم.

گام ششم، چقدر با عینک دیگران نگاه می‌کنم؟

گام ششم دیدن دوباره مسئله با عینک دیگران است. پس از مرور ویژگی‌ها و دغدغه‌های تربیتی، فرهنگی و شخصیتی افراد باید از نواحس‌ها آنها را در مقابل آن موقعیت خاص تعریف کنیم. در واقع ماجرا را از چشم

کنند؟

مسئله مهم برای همدلی این است که با هیجان‌های خود آشنا باشید و بتوانید هیجان و احساسی را که در زمان اختلاف نظر با همسران دارید، تشخیص دهید و ابتدا هیجان‌های ناخوشایند خودتان را کنترل کنید و بر خود مسلط شوید. مثلاً بدانید که از صحبت همسران به شدت عصبانی و خشمگین شده‌اید، بنابراین سعی کنید با روش‌های مختلف مهارت کنترل خشم، خودتان را آرام کنید. وقتی فردی هنوز درگیر هیجان‌های منفی خودش است، نمی‌تواند نسبت به احساسات دیگران حساس و متوجه باشد. به عبارتی در این موقعیت او نسبت به نشانه‌ها و پیام‌های هیجانی همسرش نفوذناپذیر است. اگر افراد ندانند چه احساسی دارند، نمی‌توانند هیجان‌هایشان را کنترل کنند تا با آرامش به دنیای همسرشان وارد شوند، بنابراین خودآگاهی، پیش‌زمینه همدلی است. مسئله مهم دیگر نوع شنیدن همسران است. همه افراد انتظار دارند که همسرشان صحبت‌های آنها را بهتر بشنود و نه تنها به کلمات بلکه به مفهومی که پشت کلمات نهفته است، نیز توجه کند. تنها با شنیدن واقعی است که افراد می‌توانند از نیازهای ناگفته، علایق و نگرانی‌های همسرشان باخبر شوند. با این همه بسیاری از افراد اهمیت واقعی شنیدن مؤثر را در پایداری ازدواج نمی‌دانند. یکی از شایع‌ترین شکایات میان زن و شوهرها همین است که هر یک احساس می‌کند همسرش دیگر به او توجهی ندارد و برایش احترام و اهمیت قائل نمی‌شود. یک دلیل مهم این شکایت آن است که آنها فکر می‌کنند همسرشان صحبت آنها را به طور مؤثر نمی‌شنود و گمان می‌کنند در حاشیه قرار گرفته‌اند، بنابراین حتی مسائل بسیار جزئی می‌تواند موجب تعارضات و کشمکش‌های شدید بین آنها شود. از سوی دیگر این عقیده که شنیدن همیشه در دل عشق است و نیازی به تلاش برای دستیابی به آن نیست اشتباهی رایج است.

وقتی ضربان قلب زن و شوهر

با هم کوک شود

مطالعات نشان داده‌اند که وقتی زن و شوهر با هم همدلی می‌کنند، حتی فعالیت‌های فیزیولوژیکی بدن‌شان نیز به هم شبیه می‌شود و هنگام گفت‌وگو و همدلی، هر گاه ضربان قلب یکی از آنها تند شود، ضربان قلب دیگری نیز شروع به افزایش می‌کند و برعکس. این مسئله اهمیت همدلی را در ارتباط زن و شوهر نشان می‌دهد. کمبود همدلی بین همسران، باعث رابطه نامطلوب بین آن دو می‌شود و این رابطه نامناسب، چرخه معیوبی را تشکیل می‌دهد. برای شکستن این چرخه هر یک از همسران باید سعی کنند عشق و همدلی را در خودشان پیدا و تقویت نمایند و همسرشان را بدون انتظار متقابل از آن بهره‌مند کنند. ■



عصبانی هستید

- می‌توانم درک کنم که برای شما قرض گرفتن از دوستان خیلی سخت است.

گام هشتم، سرزنش یا قضاوت نمی‌کنم

گام هشتم، واکنشی نشان دهیم که مؤید این باشد که در ذهن مان، فرد را سرزنش یا حتی قضاوت نمی‌کنیم و او مجاز است که چنین احساسی داشته باشد. مثلاً بگوییم: «طبیعی است که تحمل وضعیت پیش آمده برای شما خیلی سخت باشد.»

گام نهم، تلاش‌های نگر مقابل را می‌بینم

گام نهم، توجه به تلاش افراد در کنار آمدن با مشکل یا حل مسئله‌شان است. به عبارتی به مجموعه اقدامات و تلاشی که آنها برای حل مشکل خود انجام می‌دهند، توجه و علاقه نشان می‌دهیم.

گام دهم، ارائه پیشنهاد راه‌حل و شراکت در مسئله

گام دهم، پیشنهاد دادن راه‌حل یا شراکت در حل مسئله است. مثلاً به این شکل که بیا ببینیم می‌توانیم با هم راهی پیدا کنیم؟

همسران برای همدلی با هم به چه توجه

همدلی کردن کامل چیزی بیشتر از تشخیص حالات هیجانی دیگران را می‌طلبد و از آن جا که هیجان‌ها به اشیا یا موضوعات و افراد معطوف می‌شوند، فرد همدلی‌کننده باید بفهمد شئی یا شخص یا موضوعی که باعث ایجاد چنین احساسی در فرد شده چه بوده است؟



آنها ببینیم

گام هفتم، بر زبان آوردن توان درک دیگران گام هفتم، ابراز و بیان این است که مای توانیم احساسات دیگران را درک کنیم.

مثال:

- به نظر می‌رسد شما خیلی نگران همسران هستید.
- می‌توانم بفهمم که اتفاق پیش آمده چقدر ناراحت‌تان کرده است.

- می‌توانم درک کنم که چقدر از دست همکاران

زنان و مردان وقتی در معرض خیانت قرار می گیرند چه واکنش هایی بروز می دهند؟

این ۵ مرحله بی وفایی همسران را بشناسید

مطالعه روی ۱۶۰ فرهنگ مختلف نشان می دهد «بی وفایی» از دلایل عمده طلاق است

امیر حسین
ماهیار

فصل و فضای مشاع و مشترک رفتاری میان ملت ها قرار گیرد. ۱۰۳ واکنش از سوی این افراد نام برده شده که در ۱۵ گروه طبقه بندی شده اند. این ۱۵ گروه عبارتند از:

- ۱- احساس طردشدگی و ناامنی شامل احساس حقارت، بی ارزشی، ناخواسته بودن و بی کفایتی.

- ۲- افسردگی (غمگینی، دل شکستگی، تنهایی و نگرانی)
- ۳- درماندگی (نامیدی، فراموش شدگی، سردرگمی و پوچی)
- ۴- احساس بی حرمتی (شرمساری، احساس حماقت و مورد سوءاستفاده قرار گرفتن)
- ۵- خشم و حس انتقام جویی (پرخاشگری، تنفر، زیان دیدگی و کینه توزی)
- ۶- احساس خستگی (خواب آلودگی، سستی و پژمردگی)
- ۷- یکه خوردن (حیرت، گیجی و ناباوری)
- ۸- انکار و انزجار (احساس کرحتی، ناخوشی و تهوع)
- ۹- خودکشی و دیگرکشی (میل به کشتن خود یا دیگری)
- ۱۰- احساس گناه (احساس مسئولیت و تنفر از خود)
- ۱۱- اضطراب (تنش عضلانی و نگرانی)

اما چهار گروه باقی مانده، هیجانات مثبتی را تجربه و احساس می کرده اند، مثل احساس خوشحالی، رضایت، آسودگی خاطر و خشنودی. در بررسی های بیشتر معلوم شد افرادی احساس مثبت پیدا کرده بودند که از روابط زناشویی رضایت نداشته و به دنبال بهانه هایی برای جدایی بودند.

بی وفایی در زندگی زناشویی چیست؟

هر نوع پنهان کاری از همسر در مورد روابط خارج از ازدواج نوعی بی وفایی تلقی می شود. حتی زمانی که شخص، اطلاعات خصوصی زندگی خود را با شخص ثالثی در میان بگذارد و آن را از همسرش پنهان کند نوعی بی وفایی و خیانت تلقی می شود. وقتی صحبت از بی وفایی می شود، همواره بی وفایی جنسی در ذهن تداعی می شود اما بی وفایی به اشکال دیگری نیز می تواند وجود داشته باشد. نکته مهم در بی وفایی، پنهان کاری است. بنابراین خیال پردازی با شخصی غیر از شریک زندگی، دیدن عکس و فیلم مستهجن و روابط تلفنی و اینترنتی نیز نوعی بی وفایی تلقی می شود. پس بی وفایی را در دو قالب بی وفایی عاطفی و جنسی می توان صورت بندی کرد. بی وفایی عاطفی به صورت درد دل کردن با یک غریبه غیر همجنس است. در میان گذاشتن اسرار، بگو و بخند کردن، عشق ورزیدن و موارد دیگر که از چشم همسر پنهان می ماند. بی وفایی جنسی هم برقراری رابطه جنسی و فیزیکی با شخص خارج از حوزه زناشویی است که می تواند جنبه عاطفی نداشته باشد. در مواردی بی وفایی عاطفی و جنسی می تواند با هم صورت بگیرد.

بی وفایی طی چه مراحل اتفاق می افتد؟

اما نکته بسیار قابل تأمل در نگاه این دو پژوهشگر که می تواند هشداردهنده باشد، پرداختن به این مطلب است که بی وفایی زوج ها نسبت به هم یا یکی نسبت به دیگری، پدیده ناگهانی و یک شبه نیست بلکه در طول یک فرایند و پروسه اتفاق می افتد، بنابراین شناخت این مراحل و فرایندها می تواند چشمان زوج ها را در مواجهه با خیانت بازتر نگه دارد و به پیشگیری و درمان بی وفایی کمک کند. اما این مراحل عبارتند از:

مرحله اول: مرحله اول، آمادگی ذهنی شخص است. این آمادگی را شخص از محیط، همسالان، خانواده و رسانه ها کسب می کند، به گونه ای که احساس و نگرشی مثبت نسبت به بی وفایی پیدا می کند. فرد احساس می کند می شود با فردی غیر از همسر، صحبت و درد دل کرد، رابطه داشت و این اشکالی ندارد. این نگرش مثبت ممکن است شخص را در رؤیای خود و در حالتی از خواب و بیداری غرق کند که در این حالت بتواند به فردی به غیر از شریک زندگی خود اشتغال ذهنی داشته باشد.

مرحله دوم: در دومین مرحله حرکت به سوی بی وفایی، ممکن است شخص به

یک مطالعه روی ۱۶۰ فرهنگ مختلف به روایت کتاب بی وفایی همسران نشان می دهد که «بی وفایی» یکی از عمده ترین دلایل ذکر شده برای طلاق است، اما روایت این پژوهش از عواقب و پیامدهای بی وفایی این گونه است: کشف بی وفایی فشار زیادی بر قربانی بی وفایی وارد می کند و بی وفایی منجر به طلاق، این فشار را مضاعف می سازد. بنابراین افراد در سازگاری با شرایط جدید و حاد، دچار مشکلات زیادی می شوند و سازگاری برای شخص قربانی سخت تر از سازگاری شخص مرتکب بی وفایی است. همچنین شخصی که پیشنهاد جدایی می دهد، کمتر از شخص دیگر دچار افسردگی شده و سازگاری بهتری دارد. البته شخص مرتکب بی وفایی نیز احساس گناه شدیدی پیدا می کند که می تواند منجر به افسردگی شده و نیازمند مداخلات درمانی باشد. زنان قربانی بی وفایی شش بار بیشتر از سایر زنان به افسردگی عمیق مبتلا می شوند. مطالعات نشان می دهد یکی از دلایل عمده همسرآزاری و همسرکشی، در فرهنگ های مختلف بی وفایی است. پس از بی بردن به بی وفایی شخص دچار حالتی می شود که شبیه نشانه های فشار روانی بعد از سوانحی مثل حوادث طبیعی است. این نشانه ها شامل چنین مواردی می شود: واکنش های روانی مثل اختلال در بیدار شدن یا به خواب رفتن، بیقراری یا حملات خشم، اختلال در تمرکز، گوش به زنگی مفرط، احساس خطر دائم، از جا پریدن یا کوچک ترین صدا یا تحریک و واکنش جسمی مثل تهوع و سستی نسبت به آثار و نشانه هایی از خیانت.

جمع بستن میان «مرنج» و «مرنجان» اگر چه در حیطه فراخ کلمات تنها زحمتش کنار هم قرار دادن میم و ر و نون و جیم است تا به مرنج برسیم اما وقتی پایمان را بیرون کاغذ می گذاریم، می بینیم که تجویزها به این سادگی هم اتفاق نمی افتد، به ویژه وقتی پای یک زندگی مشترک و آدم های عادی در میان باشد. آدم هایی که حتی اگر مرنجانند اما می رنجند و اگر بی وفایی نکنند، نمی توانند به هم نریزند و راحت از کنار بی وفایی دیگران به ویژه بی وفایی همسر بگذرند.

دکتر حسین خدمتگذار، روانشناس بالینی و دکتر جعفر بوالهروی، روانپزشک و رئیس انیستیتوی روانپزشکی تهران در کتاب «بی وفایی همسران» به چند نکته مهم در این باره اشاره کرده اند. نکته اول پژوهش مهمی است که دو محقق به نام های شاکل فورد و تودک در سال ۲۰۰۰ روی واکنش های هیجانی ناشی از بی وفایی انجام داده اند و از قربانیان بی وفایی خواسته اند واکنش های هیجانی ناشی از «کشف بی وفایی» را نام ببرند. این پژوهش اگر چه در خارج از کشور صورت گرفته اما وقتی در برابر نوع واکنش ها و طبقه بندی آنها قرار می گیرید، می بینید که این رفتارها تا چه اندازه می تواند در



فردی خاص اشتغال ذهنی داشته باشد. در اینجا ممکن است بی‌وفایی عاطفی روی دهد و حتی هنگام عشق‌ورزی به همسرتان، چهره شخص خاص را در ذهن خود داشته باشید.

مرحله سوم: در این مرحله شخص عواطف خود را توسعه می‌دهد و متوجه آن شخص خاص می‌کند. مکالمات و اشارات شروع شده و قرار ملاقات‌های پنهانی با شخص می‌گذارد. هر دو به دنبال بهانه‌هایی برای بودن در کنار یکدیگر می‌گردند. نشانه‌هایی از حس اعتماد بین دو طرف شکل می‌گیرد، روابط صمیمی‌تر می‌شود. رازهایی از گذشته‌های دور و نزدیک رد و بدل می‌شود و تماس‌های بدنی سطحی و پراکنده مهرآمیز شروع به شکل‌گیری می‌کنند.

مرحله چهارم: طرفین درگیر رابطه جدی فیزیکی و جنسی با یکدیگر می‌شوند.

مرحله پنجم: در این مرحله شخص با اینکه می‌داند مرتکب بی‌وفایی شده اما سعی می‌کند به طریقی آن را توجیه کند:

- فقط همین یک بار بود و دیگر اتفاق نخواهد افتاد.
- خدا می‌داند که من به این رابطه نیاز داشتم.
- فلان کس و بهمان کس هم این کار را کرده‌اند.
- اگر خدا به من قدرت مقاومت داده بود، این کار را نمی‌کردم.
- خدا بخشنده است.
- از خدا طلب آموزش می‌کنم و خدا از سر تقصیرم می‌گذرد.

بی‌وفایی زن و مرد متفاوت است؟

نکته کلیدی دیگر در این میان، نوع مواجهه زن و مرد در برابر بی‌وفایی است. همچنان که نگاه زنان و مردان به وزن و تعامل عشق، عاطفه و رابطه جنسی متفاوت است، این تفاوت در مواجهه با بی‌وفایی هم خود را نشان می‌دهد.

دکتر خدمتگذار معتقد است: مطالعات نشان داده زنان، عشق و دوست داشتن را با روابط جنسی مرتبط می‌دانند، در حالی که مردان روابط خارج از زناشویی را در بیشتر موارد صرفاً با هدف رابطه جنسی ایجاد می‌کنند. در میان مردان، رابطه جنسی همسرشان در خیانت بسیار مهم‌تر تلقی می‌شود و برایشان دردناک‌تر است اما در زنان، خیانت عاطفی هم آسیب‌شدیدی به رابطه زناشویی آنها وارد می‌کند و هم برایشان گذشت‌ناپذیر است. از طرف دیگر پژوهش‌ها در فرهنگ‌های مختلف نشان داده که خیانت به همسر در میان مردان بیش از زنان است و آنها در مقایسه با زنان در ارتکاب خیانت، کمتر دچار احساس گناه می‌شوند. از سوی دیگر مردان بیشتر درگیر خیانت جنسی می‌شوند و نیز زودتر به خیانت کنشیده می‌شوند و در نتیجه شریک‌های متنوعی را تجربه می‌کنند. در مقابل زنان بیشتر به سمت خیانت عاطفی بدون برقراری رابطه جنسی متمایل می‌شوند.

جالب است که وقتی زنان به بی‌وفایی همسر خود پی می‌برند، فکر می‌کنند که همسرشان آنها را دوست نداشته و رابطه‌ای عاطفی با زن دیگر برقرار کرده ولی مردانی که به بی‌وفایی همسرشان پی می‌برند، فکر می‌کنند که محال است رابطه جنسی

بی‌وفایی، خودشیفتگی شخصیتی است. زنانی که خودشیفتگی زیادی دارند، پیش‌بینی می‌شود که ممکن است به دنبال جلب توجه باشند، قرار ملاقات بگذارند، شب در جایی بمانند و همه اینها موجب شود که روابط عاطفی خارج از ازدواج یا روابط جنسی خارج از ازدواج داشته باشند. جالب اینکه دیده شده شوهران زنانی که خودشیفتگی بالایی دارند نیز ممکن است در فعالیت‌های خارج از ازدواج درگیر شوند. با این حال علاوه بر خودشیفتگی، دو عامل قوی پیش‌بینی‌کننده بی‌وفایی، احساس مسئولیت پایین و روان‌پریشی - اختلال شدید روانی - هستند که عنصر مشترک آنها تکانشگری و ناتوانی در خویش‌داری و به تأخیر انداختن لذت است. تکانشگری یک ویژگی شخصیتی است که باعث می‌شود فرد در مواجهه با رویدادها به سرعت تعادل خود را از دست داده و از خود بیخود شود و بدون تفکر، واکنش نشان دهد. ویژگی شخصیتی تکانشگری ممکن است شخص را به حوزه بی‌وفایی جنسی سوق دهد. افراد تکانشگر به احتمال زیاد در فرصت‌های عاطفی و جنسی پیش آمده، قدرت کنترل نداشته و به سرعت وارد عمل می‌شوند در حالی که سایر افراد خویش‌داری نشان می‌دهند. افرادی که توانایی به عقب انداختن خواسته‌های خود را ندارند و خواهان ارضای فوری آنها هستند همواره تکانشی عمل می‌کنند، تصمیمی ناگهانی می‌گیرند و به عواقب و جوانب عمل خود فکر نمی‌کنند.

در کار نبوده باشد. اگر چه نمی‌توان حکم واحدی در این زمینه صادر کرد اما پژوهش‌های متعدد در فرهنگ‌های مختلف نشان می‌دهد که مردان به دنبال بی‌وفایی جنسی همسرشان به شدت دچار آشفتگی روانی می‌شوند و واکنش شدیدتری نسبت به زنان نشان می‌دهند. زنان پس از فهمیدن خیانت همسر سعی می‌کنند رابطه زناشویی خود را از نو ترمیم و آن را حفظ کنند، در حالی که مردان به خاتمه رابطه زناشویی تمایل داشته و به دنبال جانشین می‌گردند. برخی از زنان به افسردگی روی می‌آورند و زانوی غم در بغل می‌گیرند در حالی که مردان با خشم و عصبانیت رفتار کرده و خشم خود را بر سر همسرشان خالی می‌کنند.

آیا عوامل شخصیتی و روانی افراد در بی‌وفایی آنها نقش دارند؟

و نکته پایانی اینکه چه آدم‌هایی با چه ویژگی‌های شخصیتی بیشتر در معرض بی‌وفایی قرار دارند. آیا بی‌وفایی را می‌شود به عوامل روانی و شخصیتی نسبت داد؟ پاسخ این سؤال مثبت است چه از جانب آدم‌های عادی و چه از سوی روان‌درمانگرها.

دکتر حسین خدمتگذار در این باره معتقد است: روابط خارج از ازدواج به خودشیفتگی افراد، اعتماد به نفس شکننده، نیاز برای حفظ عزت نفس و اختلالات روانی نسبت داده شده است. یکی از قوی‌ترین عوامل پیش‌بینی‌کننده

چقدر خانواده را از پنجره
«تفکر تیمی» به تماشا نشسته ایم؟

زمانی برای آب رفتن واژه‌های زن و شوهری

L شکوفه شبیانی



پیدا و نهان دیگر نقش بازی می‌کنند. ممکن است زن و مردی رابطه گرم و همگرایی با هم داشته باشند اما به واسطه خصوصیات فردی‌شان با مثلاً چند شیفته کار کردن مرد یا زن نتوانند در طول روز با هم سخن بگویند، ضمن اینکه هر زن و مردی هم که تعداد کلمات رد و بدل شده شان با هم زیاد است، نمی‌تواند به تنهایی نشانه گرم بودن رابطه‌شان باشد. اما نکته‌ای که می‌توان در این باره روی آن انگشت گذاشت، دایره واژگانی و منظومه‌های گفت‌وگو میان زن و مرد است. دایره واژگانی در واقع سطح تماس ذهنی و روانی زن و مرد را تعیین می‌کنند. مهم است که چه کلماتی، کلیدواژه‌های پرسامد این دایره واژگانی هستند.

شاید این توصیف، موضوع را تقریب به ذهن کند که رابطه زن و مرد به واقع روی دایره واژگانی آنها شکل می‌گیرد. هر اندازه که این دایره واژگانی توسعه کیفی پیدا می‌کند، سرزمین گفت‌وگوی آنها برابرتر و کارسازتر می‌شود اما متأسفانه در خیلی از ازدواج‌ها با آغاز زندگی مشترک و گذر از دوران نامزدی، منظومه‌های گفت‌وگو و کشش‌های عاطفی موجود در آن که به مثابه سیارات این منظومه‌اند، هر روز بین زن و مرد لاغرتر و لاغرتر می‌شود تا به جایی می‌رسیم که عملاً زیر پای رابطه زن و مرد خالی می‌شود چون بخش قابل توجهی از آن واژه‌هایی که بار عاطفی یک رابطه بر دوش آنها بود ذوب شده و از زیر پای رابطه بیرون آمده‌اند.

یا به قول امروزی‌ها «ریکوردر» است. همه چیز مکانیکی و خشک و یکنواخت به نظر می‌رسد. حتی زن گاهی به این فکر می‌کند که چقدر این واژه‌ها شبیه کیسه زباله شده‌اند، دورریختنی و زائد. کلماتی که بین یک زوج رد و بدل می‌شود، در واقع جهان و عیار رابطه آنها را روشن می‌سازد. کلمات مثل آدم‌ها هستند. کلمات خونسرد، کلمات خونگرم، کلمات هیجانی، کلمات آتشین، کلمات شیطنت‌آمیز، کلمات جدی، کلمات ملال‌آور، از طرف دیگر همین کلمات وقتی به هم پیوند می‌خورند، می‌توانند حالات پیچیده و تودرتوی ذهن و روان آدمی را نشان دهند اما وقتی کلماتی که بین یک زوج رد و بدل می‌شود، در یک محدوده خاصی می‌ماند و درست مثل گرداب کوچک آب در سینک ظرفشویی نمی‌تواند پیش‌تر برود، رابطه زوج همان چند ده یا چند صد کلمه‌ای می‌شود که هر روز در مکالمه آنها به تکرار می‌رسد.



منظومه‌هایی که آب می‌روند

امروزه یکی از هشدارهایی که گاه از زبان کارشناسان می‌شنویم درباره همین ماجراست. چند وقت پیش بود که یک روانشناس می‌گفت تعداد کلمات رد و بدل شده از سوی زوج‌ها در طول روز به مرز هشدار رسیده است، مثل این است که بگوییم میزان آب ذخیره پشت سد به مرز خطر نزدیک شده باشد. اگر چه تعداد کلماتی که بین زوج‌ها در طول روز رد و بدل می‌شود، می‌تواند نشانه مهمی در کیفیت یک رابطه باشد اما نباید صرفاً روی تعداد کلمات به عنوان نشانه گرم یا سرد، همگرا یا واگرا بودن یک رابطه زناشویی اتکا کنیم، چرا که در این زمینه خرده‌فرهنگ‌ها، خصوصیات روانشناسی زن و مرد و بسیاری از عوامل

* سلام

- سلام

* چه خبر؟

- هیچی، تو چه خبر؟

* خبری نیست. سرت خوب شد؟

- نه.

* قرص خوردی؟

- آره.

* خوب پس استراحت کن.

- باشه.

* کاری نداری؟

- نه.

* خداحافظ

- خداحافظ.

طوری با هم حرف می‌زنند که انگار معذبند، مثل دو خرس قطبی که هر سال، یخ‌های زیر پایشان کوچک‌تر از سال پیش می‌شود، آنها هم هر سال واژه‌هایشان بیشتر ته می‌کشد. مرد یکی، دو سال است که وقتی تلفن اداره را قطع می‌کند، به ثانیه‌شمار تلفن که لحظه قطع کردن زمان گفت‌وگویشان را گوشزد می‌کند، نگاهی می‌اندازد. تقریباً هیچ یک از گفت‌وگوهایشان به یک دقیقه هم نمی‌رسد. اگر گلابه زنش نباشد که تو در طول روز هیچ تماسی با من نمی‌گیری، شاید حتی این تماس‌های زیر یک دقیقه هم در کار نباشد. بعضی وقت‌ها زن به این فکر می‌کند که می‌تواند به جای این گفت‌وگوهای تکراری که هیچ هیجان و حرف تازه‌ای در آن نیست و شبیه مسیر تاکسی‌های خطی است، هر دو صدایشان را در جایی ضبط کنند و هر وقت بخواهند با هم حرف بزنند، دکمه پلی را بزنند تا گفت‌وگویشان آغاز شود. زن به این فکر می‌کند که مسیر حرف زدن‌هایشان دقیقاً شکل فشار دادن دکمه پلی یک ضبط صوت

چرا آدم‌های غریبه از آب و هوا آغاز می‌کنند؟

آدم‌های غریبه را دیده‌اید چطور با همدیگر حرف می‌زنند؟ آدم‌های غریبه حتی اگر بخواهند با همدیگر



را در آن نیم ساعت یا بیشتر آزاد می گذارند، حتی اگر ایده های مسخره ای هم به ذهن شان می رسد، حق ندارند ایده هایشان را سانسور کنند و نگویند. اعضا هم نباید به گونه ای رفتار کنند که بقیه حالت تدافعی به خود بگیرند و ایده هایشان را بر زبان نیاورند. آن فرد به من می گفت ما از همین نقطه شروع کردیم، البته اوایل بهانه های زیاد است. از اینکه خسته ایم یا این چیزها خیلی فانتزی است اما به مرور مثل یک بازی می تواند ذهن آدم را قفلک بدهد و به بازی بگیرد. آن وقت گاهی در همین اتاق فکر دو نفره چیزهایی به ذهن من و همسر می رسید که طرف مقابل را شگفت زده می کرد و به درک تازه ای از خود و نفر مقابل می رسیدیم.



اگر زوج ها تفکر تیمی داشته باشند...

در واقع زندگی این فرد که از معدود مراجعانی است که نه در بحران رابطه بلکه برای مشورت گرفتن در باره بهبود و بهتر کردن یک رابطه به یک مشاور مراجعه می کند با تصمیمی که در آغاز ممکن است غیر جدی و فانتزی به نظر برسد مسیر مثبت و پیش رونده ای را در پیش گرفته بود. امروز بسیاری از زوج های ما فاقد پروژه های فکری هستند. آنها اگر چه ممکن است دور سفره های غذا جمع شوند اما سفره ای فکری برای دور هم جمع شدن و دنبال کردن پروژه مشترک ندارند، حتی گاهی یک نشست چند دقیقه ای به نام «اتاق فکر» که می تواند خیلی راحت برگزار شود، این قابلیت را دارد که زوج ها را جدی تر به همدیگر متصل کند. فراموش نکنیم بازی ها هم قدرت عجیبی در ایجاد همگرایی دارند. اگر زوج ها تفکر تیمی داشته باشند و خانواده را یک تیم بدانند در آن صورت به اقتضات یک تیم هم توجه خواهند کرد و سعی خواهند کرد با هم و همنوا پارو بزنند.

و بهنجار است. گمان می کنند همه زوج ها بعد از مدتی به همین نقطه می رسند یا باید به همین نقطه برسند اما واقعیت آن است که این یک خطای شناختی است. دایره واژگانی بین یک زوج سرمایه معنوی و فکری آنها در زندگی است. بعضی ها می توانند به این سرمایه از اول زندگی بیفزایند و منظومه جدیدی از گفت و گو را به روی خود بکشایند. مثلاً زنی که علاقه مند به قصه و داستان است و مرد تجربه ای در این زمینه ندارد یا تجربه او به شدت لاغر است، پنجره ای را به سمت مرد زندگی اش بکشاید یا مثلاً مرد که به صورت حرفه ای ورزش کرده، جهان تازهای از کلمات و رفتارها را در پها دادن به سلامتی تن به روی زن باز کند.



تحولی که نیم ساعت «بارش فکری» می تواند ایجاد کند

یک بار یکی از مراجعان خانم که شش سال تجربه زندگی مشترک را از سر گذرانده بود، در این باره به من می گفت یکی از اتفاقات خیلی خوب زندگی من و همسرم روزی بود که تصمیم گرفتیم هر شب با دست کم یک روز در میان به مدت نیم ساعت با هم اتاق فکر تشکیل دهیم. اوایل وقتی من این پیشنهاد را با همسرم مطرح کردم او گمان کرد پیشنهاد من بیش از حد فانتزی است و این نشست ها بیشتر به تیپ و قیافه سازمان ها و ادارات می خورد نه تیپ و قیافه یک خانه، با این همه من پا پس نکشیدم و عقب نشینی نکردم و اصرار که این پیشنهاد را اجرا کنیم. راستش آن روز من مقاله جالبی درباره بارش یا طوفان فکری خوانده بودم. بارش یا طوفان فکری از این قرار است که چند نفر دور هم جمع می شوند و در رابطه با یک موضوع، هر ایده ای را که به ذهن شان می رسد، مطرح می کنند. آنها ذهن شان

زن به این فکر می کند که مسیّر حرف زدن هایشان دقیقاً شکل فشار دادن دکمه پلی یک ضبط صوت یا به قول امروزی ها «ریکورد» است همه چیز مکانیکی و خشک و یکنواخت به نظر می رسد. حتی زن گاهی به این فکر می کند که چقدر این واژه ها شبیه کیسه زباله شده اند، دور ریختنی و زائد

آشنا شوند، از جاهایی شروع می کنند که کاملاً قابل حدس است. مثلاً آب و هوا. اینکه هوا چقدر گرم یا چقدر سرد است. اینکه امروز چه باران خوبی آمده است. چرا غریبه ها از آب و هوا یا باریدن باران برای مکالمه با هم شروع می کنند؟ چون هنوز بین همدیگر دایره واژگانی نساخته اند که بتوانند روی آن بایستند و با هم حرف بزنند، چون تجربه زیستی مشترک و خاطره ای از هم ندارند. پس از پدیده های بیرونی برای شکل دادن به یک رابطه استفاده می کنند. حال اگر سطح رابطه یک زوج به اینجا برسد که کلمات رد و بدل شده آنها با هم آنقدر آب برود که صرفاً پدیده های بیرونی روزمره مثل غذا، دعوت برای مهمانی، مدرسه فرزندان و نظایر آن به گفت و گو شکل بدهد در آن صورت باید رنگ های هشدار را برای چنین رابطه ای به صدا در آورد. متأسفانه برخی از زوج ها گمان می کنند وجود رخوت در رابطه ناشویی و ایستاد بودن آن بعد از مدتی یک اتفاق معمول

وقتی ذهن آدم‌ها در آستانه طلاق یا بعد از آن بانبوهی از افکار منفی بمباران می‌شود

۱۰ تحریف شناختی مطلقه‌ها در آستانه طلاق

L فرشته صدر



ذهن خوانی

این نوع تحریف شناختی به این معناست که فرد پیش خود به ذهن خوانی دیگران می‌پردازد و با خود می‌گوید دیگران دارند درباره من فکر می‌کنند که... زوج‌های طلاق اغلب نسبت به دیگران، حتی همسر سابق خود نیز ذهن خوانی می‌کنند و این قضیه یکی از دلایل مهم خشم و رفتارهای پر خاشک‌گرانه در آنها به شمار می‌رود.

نسرین می‌گوید: شوهرم پیش خودش فکر می‌کند که حسابی سرم کلاه گذاشته است و برگ برنده را در دست دارد. این فکر مرا خیلی عصبانی می‌کند و دلم می‌خواهد کاری کنم که یک لیوان آب خوش از گلویش پایین نرود.

به این تراز و ترازو اعتماد داشت؟ چقدر به آمار و اعداد و ارقام و درصدهایی که این ترازو در اختیار ما می‌گذارد می‌توان تکیه کرد؟

این ذهن ماست که نقش ترازو را بازی خواهد کرد اما ذهن ما مثل هر سنج دیگری ممکن است خود درگیر خطاهای شناختی شده باشد. خطاهایی که به او اجازه نمی‌دهد به داوری منصفانه‌ای درباره رفتارها و افکار خود و دیگران برسد. این موضوع به ویژه در طلاق که ما نیاز بیشتری به داوری درست و مستدل و منطقی داریم نقش خود را فاش می‌کند.

در این مطلب به چند خطای مهم شناختی در زوج‌های طلاق گرفته یا در آستانه طلاق اشاره می‌کنیم. در مثال‌های این مطالب از کتاب «مشاوره طلاق» دکتر شهربانو قهاری، روان‌درمانگر بهره گرفته شده است.

اگر چه این روزها هر کجا که می‌نشینید، حرف از ضرورت داوری و قضاوت نکردن است اما همه ما خوب می‌دانیم که زندگی بدون قضاوت و داوری ممکن نیست. ما هر لحظه در حال قضاوت درباره رفتارها و پندارهای خود و دیگران هستیم. در واقع ما هر لحظه افکار و اندیشه‌ها و رفتارهای خود و دیگران را در ترازو می‌گذاریم و آن افکار و ایده‌ها و رفتارها را وزن می‌کنیم. این مسئله درباره طلاق هم صدق می‌کند. آدم‌هایی که طلاق گرفته‌اند یا در آستانه طلاق هستند گاهی بیش از دیگران و بیش از روزهای دیگر، در معرض این وزن کردن‌ها و سنجیدن‌ها هستند. آنها پندارها، افکار و رفتارهای خود و همسر و اطرافیان و همه کسانی را که احساس می‌کنند در رسیدن آنها به این وضعیت نقش داشته‌اند، روی ترازو می‌گذارند و وزن می‌کنند. اما چالش دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود. چقدر می‌شود



در شخصی سازی، فرد تنها خود را مسئول وقوع رویدادهای منفی می داند و خود را بیش از اندازه سرزنش می کند و به این موضوع توجه نمی کند که دیگری یا دیگران در بروز یک رویداد منفی چه سهمی داشته اند. معمول در زوج های طلاق است

ذهن خوانی نسبت به دیگران سبب می شد که نسبت به آنها حساس شوید و از آنها فاصله بگیرید. برای تغییر این تحریف شناختی، فنون زیر سودمندند:

- ۱- از کجا این قدر مطمئن هستم که او درباره من این گونه فکر می کند؟
- ۲- این نوع تفکر برای من سود به بار می آورد یا زیان؟
- ۳- آیا شواهد کافی برای درست بودن این طرز فکر دارم؟
- ۴- آیا قصد دارم اختیار ذهن او را به دست بگیرم؟ آیا این کار شدنی است؟ او آزاد است هر طور که دلش خواست فکر کند، همان طور که من آزاد هستم هر طور که دلم خواست درباره وی فکر کنم.



فاجعه سازی

افراد پیامدهای یک رویداد یا اتفاق را چنان وحشتناک جلوه می دهند که احساس می کنند یارای مقابله با آن را ندارند. برای مثال بسیاری از افرادی که از همسرشان جدا شده اند یا در آستانه جدایی هستند، به خود می گویند: «طلاق وحشتناک است»، «زندگی مجردی پس از طلاق غیرممکن است»، «جدایی از همسر یک فاجعه است»، «دیگر رنگ خوشبختی را نخواهم دید».

به کسانی که طلاق گرفته اند باید کمک کرد تا با فاجعه سازی مقابله کنند. فنون زیر برای مقابله با فاجعه سازی پیشنهاد می شود:

- ۱- از کجا مطمئن هستم که این پیش بینی های فاجعه آمیز اتفاق می افتد؟
- ۲- به فرض هم که این اتفاق بیفتد، حتماً راه و روشی برای مقابله با آن وجود دارد.
- ۳- چگونه می توانم از وقوع پیامدهای منفی جلوگیری کنم؟ از چه کسی می توانم کمک بگیرم؟
- ۴- آیا فاجعه سازی کمکی به من می کند؟
- ۵- سود و زیان آن چقدر است و کدام یک بیشتر است؟
- ۶- اگر یکی از دوستان در وضعیت من باشد و دست به فاجعه سازی بزند به او چه خواهم گفت؟
- ۷- آیا کسی هست که چنین فاجعه ای برایش روی داده باشد؟
- ۸- به فرض اینکه چنین اتفاقی بیفتد چه درس هایی می توان از آن گرفت؟



برچسب زدن

نسبت دادن صفات منفی به خود و دیگران، برچسب زدن نامیده می شود. بسیاری از زوج های در آستانه طلاق به خود و همسرشان برچسب های منفی می زنند. نسبت دادن واژه هایی مانند احمق، گستاخ، کثیف و رذل به دیگری به خشم ما نسبت به وی دامن می زند. به علاوه نسبت دادن این ویژگی ها به خود سبب می شود که فرد به سرزنش خود بپردازد یا حتی دست به خودکشی بزند. در صورت مشاهده این نوع تحریف شناختی از فنون زیر استفاده شود:

- ۱- اگر دیگری چنین واژه هایی را به من نسبت می داد، چه احساس و چه واکنشی داشتم؟
- ۲- آیا برچسب زدن به خود یا دیگری به حل مشکل کمکی می کند؟
- ۳- سود یا زیان برچسب زدن کدام است؟ کدام یک بیشتر است؟
- ۴- این برچسب را چگونه می توان تعریف کرد؟ متضاد آن کدام است؟ برچسب های متضاد را چگونه می توان تعریف کرد؟
- ۵- آیا این برچسب ها با واقعیت منطبق هستند؟
- ۶- اگر به خود یا دیگری، چنین برچسب نمی زد در رفتار و احساس من نسبت به خود یا دیگری چه تفاوتی دیده می شد؟
- ۷- اگر قرار است به کسی برچسب بزنم بهتر است بین شخصیت و رفتارش فرق بگذارم و به رفتارش برچسب بزنم نه به شخصیت او.
- ۸- آیا شواهد کافی برای درست بودن برچسب ها در اختیار دارم؟



به حساب نیاوردن جنبه های مثبت

به حساب نیاوردن جنبه های مثبت دیگران یکی از خطاهای شناختی معمول در زوج های در آستانه طلاق است. افرادی که در صدد جدایی هستند یا از همسرشان جدا شده اند، آنقدر آزرده و خشمگین هستند که در قضاوت نسبت به هم غیر منصفانه رفتار می کنند و روی امتیازات و ویژگی های مثبت دیگری خط بطلان می کشند و آنها را نادیده می گیرند، مانند «من نکته مثبتی در او ندیدم»، «بعید می دانم آدم توانمندی باشد»، «او حتی یک بار هم به من محبت نکرده است.» در صورت مشاهده این نوع خطاهای شناختی از فنون زیر استفاده شود:

- ۱- آیا شواهد کافی برای این خطای شناختی دارم؟
- ۲- اگر دیگری نسبت به من این گونه فکر کند، چه احساسی خواهم داشت؟ چه واکنش یا رفتاری نشان خواهم داد؟
- ۳- آیا این حق را دارم که درباره دیگران این گونه قضاوت کنم؟
- ۴- آیا این طرز تفکر به من کمک می کند تا با وضعیت



جای آن که ببینند در حال حاضر چه کاری می‌توانند برای بهبود اوضاع انجام دهند به گذشته فکر می‌کنند و تأسف می‌خورند. بسیاری از زن‌های در آستانه طلاق می‌گویند من نباید با او ازدواج می‌کردم. اگر به خواستگار دیگرم پاسخ مثبت داده بودم حالا یک بیوه در مانده نبودم. اگر به او اعتماد نمی‌کردم در دام طلاق نمی‌افتادم. من باید می‌دانستم که او زن زندگی نیست، اما

- ۱- واقعاً برای چه چیزی تأسف می‌خورم؟
- ۲- آیا تأسف به حل مشکل کمک می‌کند؟
- ۳- اگر دیگری به جای من بود و تأسف می‌خورد رفتار او را تأیید می‌کردم؟
- ۴- اگر از تأسف خوردن دست بردارم در رفتار و احساس من نسبت به خودم تغییری ایجاد می‌شود؟
- ۵- آیا این تنها من هستم که در روی زمین اشتباه کرده‌ام؟

۶- آیا همه مردم وقتی اشتباه می‌کنند با خودشان همین رفتار را دارند؟



استدلال هیچجانی

بر اساس احساس و هیجان قضاوت کردن، استدلال هیچجانی نامیده می‌شود. این تحریف شناختی در زوج‌های در آستانه طلاق شایع است: احساس بدبختی می‌کنم پس حتماً بدبختم. احساس بازندگی می‌کنم پس بازنده‌ام.

- ۱- آیا تکیه بر احساس در قضاوت منطقی است؟
- ۲- آیا با تکیه بر احساس‌های منفی می‌توانم با رویدادهای منفی مقابله کنم؟
- ۳- اگر یکی از دوستانم برای غلبه بر یک رخداد منفی بر احساسات منفی اش تکیه می‌کرد رفتار او را تأیید می‌کردم؟



مقایسه‌های ناعادلانه

برخی افراد، رویدادها را بر حسب معیارهای غیر واقع‌بینانه تفسیر می‌کنند. آنها به کسانی توجه می‌کنند که به مراتب بهتر از آنها عمل می‌کنند و خود را در مقایسه با آنها پایین می‌یابند و دلیل آن را ظلم و بی‌عدالتی می‌دانند. این تحریف شناختی در زوج‌های در آستانه طلاق زیاد به چشم می‌خورد. آنها به طور دائم در حال مقایسه خود با همسر سابق یا دیگر افراد متأهل پیرامون خود هستند و به خود می‌گویند بین! مردم چقدر خوشبخت هستند. همه مشغول زندگی زناشویی هستند الا من. همسر من از من بی‌خیال تر است. او خیلی خوب می‌تواند با قضیه طلاق کنار بیاید ولی من نه. در صورت مشاهده با این نوع تحریف شناختی از فنون زیر استفاده کنید:

- ۱- از کجا این قدر مطمئن هستم که دیگران وضعیت بهتری از من دارند؟
- ۲- از کجا می‌دانم همسر سابق من بهتر از من با اوضاع کنار می‌آید؟
- ۳- آیا این طرز فکر من کمکی به حل موضوع می‌کند؟
- ۴- آیا شواهد کافی دارم که طرز فکر من درست و منطقی است؟

گناه و خودملامت‌گری می‌انجامد و سبب می‌شود که فرد به دام افسردگی بیفتد. در صورت مشاهده شخصی‌سازی از این فنون استفاده کنید:

- ۱- سود و زیان این گونه فکر کردن چیست؟
- ۲- آیا این نوع تفکر به حل مشکل کمکی می‌کند؟ آیا برای سلامت روانی من مفید است؟
- ۳- آیا همه تقصیرها را به گردن بگیرم مشکل حل می‌شود؟
- ۴- اگر یکی از نزدیکانم در مورد خود این گونه فکر کند، او را تأیید خواهم کرد؟ یا اینکه او را از این کار باز خواهم داشت؟
- ۵- پس از چند سال نسبت به این طرز فکر چه داوری‌ای خواهم داشت؟
- ۶- آیا شواهد کافی دارم که همه تقصیرها مال من بوده است؟



دنبال مقصّر گشتن

این نوع تحریف شناختی، در نقطه مقابل شخصی‌سازی قرار دارد. فرد در این نوع تحریف شناختی، دیگری را مقصّر می‌داند و او را به سبب وضعیت دشوار یا احساسات ناخوشایند خویش سرزنش می‌کند. «تقصیر اوست، او باعث بدبختی من شده است»، «خانواده همسر من مقصّرند. آنها ما را به این روز انداختند»، «همه گرفتاری‌هایم زیر سر مادر من است.» ما این عبارات را از قول زوج‌های در آستانه طلاق زیاد می‌شنویم اما

- ۱- آیا شواهد کافی برای این افکار دارم؟
- ۲- از کجا مطمئن هستم همه تقصیرها مال دیگران است؟
- ۳- اگر دیگری نسبت به من این گونه فکر کند چه احساسی خواهم داشت؟
- ۴- آیا سرزنش دیگران به حل مشکل کمک می‌کند؟
- ۵- سهم من در این رویداد چیست؟
- ۶- آیا از قصد و نیت دیگران خبر دارم یا تنها پیش خود قضاوت می‌کنم؟



تأسف خوردن

افرادی که از این خطای شناختی رنج می‌برند، به

این نوع تحریف شناختی به این معناست که فرد پیش خود به ذهن خوانی دیگران می‌پردازد و با خود می‌گوید دیگران دارند زوج‌های طلاق اغلب نسبت به دیگران، حتی همسر سابق خود نیز ذهن خوانی می‌کنند و این قضیه یکی از دلایل مهم خشم و رفتارهای پرخاشگرانه در آنها به شمار می‌رود

- دشوار پس از طلاق سازگار شوم یا خیر؟
- ۵- امتیازات و زیان‌های این خطای شناختی چیست؟
- ۶- آیا به حساب نیارودن جنبه‌های مثبت، رفتاری اخلاقی است؟
- ۷- اگر یکی از دوستان نزدیک من نسبت به دیگری این خطای شناختی را داشت، به او چه می‌گفتم؟
- ۸- اگر احساس خود را از قضاوت جدا کنم در آن صورت در رابطه با دیگری چگونه فکر می‌کنم؟
- ۹- اگر به دنبال نکات مثبت دیگری بگردم، چه چیزهایی به دست می‌آورم؟



شخصی‌سازی

در شخصی‌سازی، فرد تنها خود را مسئول وقوع رویدادهای منفی می‌داند و خود را بیش از اندازه سرزنش می‌کند و به این موضوع توجه نمی‌کند که دیگری یا دیگران در بروز یک رویداد منفی چه سهمی داشته‌اند. شخصی‌سازی یکی از دفاع‌های معمول در زوج‌های طلاق است. برای مثال: «همه ش تقصیر من بود که ازدواج ما به هم خورد»، «من سر نوشت فرزندم رو با طلاق خراب کردم»، «من مقصّر»، «من گناهکارم.» شخصی‌سازی به احساس

فاصله‌گیری‌های مثبت در روابط زوج‌ها

L
محمد مهدی
مبینی

گاهی ما برای اینکه نقش‌هایمان را خوب ببینیم و نقش‌هایمان را بهتر ادامه دهیم، لازم است برای چند دقیقه، ساعت یا حتی روز، آن نقش را کنار بگذاریم. از قالب آن نقش بیرون ببینیم و دوباره با بینشی نو در آن نقش فرو برویم. مثل این می‌ماند که ما برای دوباره پوشیدن یک پیراهن نیاز داریم که آن پیراهن را از تن مان بیرون آوریم. یعنی گاهی با آن پیراهن فاصله بگیریم که بدانیم آنچه پوشیده‌ایم صرفاً یک پوشش است، نه جان ما.

پس هر پوشیدنی‌ای یک روز باید از تن بیرون بیاید تا دوباره شست‌وشو داده شود و آنقدر به تن مان نچسبد که گمان کنیم با آن پیراهن یکی شده‌ایم. نقش‌هایی که ما در زندگی می‌پذیریم، در واقع پیراهن‌هایی است که می‌پوشیم. اما ما گاهی با نقش‌هایمان چنان یکی می‌شویم که فراموش می‌کنیم آنچه پوشیده و پذیرفته‌ایم، صرفاً یک نقش است. اتفاقاً اگر بخواهیم آن نقش را درست ببینیم، لازم است گاهی از آن فاصله بگیریم و از دور به آن نگاه کنیم تا اجزا و روابطش را درست ببینیم. مثل اینکه پدری یا مادری بخواهد صورت فرزندش را ببیند. اگر هیچ فاصله‌ای بین صورت فرزند و صورت پدر و مادر نباشد آنها قادر به دیدن هم نخواهند بود بنابراین کمی از هم فاصله می‌گیرند تا اجزای چهره هم را بهتر ببینند.

دوستی دارم که می‌گوید گاهی در خانه‌مان وقتی نشستیم مثلاً با رایانه کار می‌کنم به همسر نگاه می‌کنم، مثل دیوانه‌ها ذوق می‌کنم و بعد به خودم

می‌گویم ببین چقدر خوشبختی تو. آن زنی که با صورتی آرام و بدون تشویش به تلویزیون چشم دوخته و هراز گاهی می‌خندد، همسر تو است. یک جوری به صورت همسر نگاه می‌کنم که انگار اولین بار است نگاهش می‌کنم و صورتش را می‌بینم. دوستم می‌گوید روزهای اول از دواج، همسر از این رفتار من می‌ترسید. فکر می‌کرد، چه شده است. زن‌ها این چیزها را سریع می‌گیرند. همسرم زود می‌فهمید که جور دیگری دارم نگاهش می‌کنم. می‌گرفت که این نگاه من الان با چند دقیقه پیش فرق کرده است. انگار که از یک جای دور، از چشمی دیگر به او نگاه می‌کنم. ولی بعدها که متوجه این و چه از دیوانگی شخصیت من شد، با این قضیه کنار آمد و حتی می‌شود گفت حالا کلی کیف هم می‌کند وقتی این‌طور نگاهش می‌کنم.

پس ما گاهی نیاز داریم که از نقش‌مان دور شویم تا به نقش نزدیک شویم. نقش را خلع کنیم تا نقش را ببینیم. وقتی نگاه می‌کنی به همسرت و می‌گویی من دست این زن را گرفته‌ام و به زندگی‌ام آورده‌ام. این زن من است. منحصر به فرد و چقدر خوشحالم که این خانه آرامش دارد و او دارد برنامه مورد علاقه‌اش را نگاه می‌کند. او می‌خندد و من از خنده‌هایش می‌خندم. دوستم می‌گوید آنها که کمی دیوانگی در خوششان نباشد این چیزها را درک نمی‌کنند. یعنی آن حسی که تو وقتی به صورت زنت خیره شده‌ای و می‌گویی این زن من است را متوجه نمی‌شوند.

همکاری که گاهی به فرودیت خود چاره می‌دهد

همه ما برای خودمان فردیتی داریم. یعنی به فرض که پدر و مادر ما از دنیا رفته باشند و عملاً نقش فرزندی از ما سلب شده باشد، آیا ما باز وجود خواهیم داشت یا نه؟ فرض کنید که فرزندی نداشته باشیم و عملاً نقش پدر و مادری از ما سلب شده باشد، آیا ما باز وجود خواهیم داشت؟ فرض کنید ما همسر نداشته باشیم، آیا ما باز وجود خواهیم داشت؟ حتی اگر همه این نقش‌ها را از ما بگیرند ما همچنان وجود داریم، این همان فردیتی است که ما با آن سر و کار داریم که نباید اجازه دهیم که این فردیت زیر بار نقش‌های زندگی گم شود.

همکاری دارم که متأهل است، یک فرزند دارد و تا آنجایی که من می‌دانم مادر خوب و شایسته‌ای است. اما در عین حال به فردیت خودش هم احترام می‌گذارد. یک وقت‌هایی را فقط برای خود خود خودش اختصاص می‌دهد. یادم می‌آید یک بار

می‌گفت هر وقت کار خوب و دلچسپی انجام بدهد به خودش جایزه می‌دهد و خودش را به چیزی مهمان می‌کند. مثلاً از محل کارش که می‌آید بیرون، خودش را به تنهایی به خوردن یک فنجان قهوه مهمان می‌کند.



شیرین کاری با «خودم» پشور مایید

یادم می‌آید سال‌های دور وقتی سر سفره غذا می‌نشستم و کودک پنج، شش ساله بودم، یک رسم حتمی را باید به جا می‌آوردم. پدر و مادر به ما یاد داده بودند سر سفره وقتی آب می‌خوریم، حتماً لیوان آب را سمت دیگران بگیریم و تعارف کنیم. من هم تحت تأثیر همین تربیت، لیوان آب را به سمت پدر و مادر و خواهرانم می‌گرفتم. اما با این تفاوت که وقتی تعارف‌هایم تمام می‌شد دست به یک شیرین کاری می‌زدم و لیوان را به سمت خودم هم می‌گرفتم، یعنی لیوان را به گونه‌ای سمت خودم می‌گرفتم که انگار دست تعارف‌کننده، دست یک نفر دیگر است و بعد با زبان و دهان خودم که انگار زبان و دهان دیگری است، لیوان آب را تعارف می‌کردم به خودم و می‌گفتم بفر مایید و بعد آب را می‌خوردم.

آن روزها نه من و نه شاید پدر و مادرم تحلیلی درباره این رفتار من نداشتیم و نمی‌دانستیم این رفتار خودتحویل‌گیری از کجا می‌آید. اما بعدها دیدم آن کودک در واقع می‌خواهد فردیت خودش را اعلام کند، با فاصله دورتری به خود و روابطش با دیگران نگاه کند و برای لحظه‌ای هم که شده به خودش به عنوان یک دیگری نگاه کند و ببیند چطور می‌شود آدم به خودش به عنوان شخص مخاطب نگاه کند.



کوک شدن در یک خلوت خودی

گاهی ما نیاز داریم تنها باشیم. همسران موفق معمولاً این موضوع را درک می‌کنند و از اینکه ببینند همسرشان گاهی به خلوت‌هایی با خود نیاز دارد، احساس وحشت نمی‌کنند.

این فاصله‌گیری‌ها را نباید به حساب فاصله‌گیری‌های عاطفی گذاشت. من گاهی تنها به کوه می‌روم و آنجا فرصتی می‌شود که به روابطم با دیگران از جمله همسرم نگاه کنم. این فاصله‌گیری مرا دوباره کوچک می‌کند. گاهی در همین کوه رفتن‌ها دلتنگ همسرم می‌شوم. جای خالی‌اش را حس می‌کنم اما اگر قرار باشد ما صبح تا شب با دلیل و بی‌دلیل به هم بچسبیم شاید به واسطه همین چسبیدن‌ها همدیگر را نبینیم.



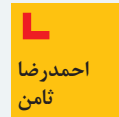
گفت و گو با پوران در خشنده، کارگردان سینما درباره خانواده و طلاق و فیلم‌های آینده‌اش

سینماگران باید آینه‌گردان مشکلات خانواده باشند

طلاق، سفارش ناگزیر جامعه به فیلمساز است

خانواده‌های ایرانی از فرزندان خود عقب مانده‌اند و دغدغه آگاهی ندارند

دوازده، سیزده سالم بود که فیلم «پرندۀ کوچک خوشبختی» پوران در خشنده را دیدم. آن قدر جذب شخصیت کودک - نوجوان فیلم شده بودم که می‌خواستم من هم مثل او کر و لال شوم. این همان جادویی است که سینما در چشم‌های ما می‌باشد. پوران در خشنده در این سه دهه از دهه ۶۰ تا ۹۰ به اندازه انگشتان دو دست فیلم ساخته اما در همه آثارش به نوعی از خانواده، زوج‌ها، کودکان و نوجوان‌ها سفارش کار گرفته و دست کم خواسته است به این دنیا‌های در هم تنیده نزدیک شود. در گفت و گو با پوران در خشنده سعی بر این بوده که دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌های او نه صرفاً در مقام یک کارگردان بلکه به عنوان تماشاگر فعال در روابط اجتماعی یا حتی یک مادر بازتاب یابد.



احمد رضا
تامن

خانواده است.

؟ و خانواده از کجا باید بگیرد؟ به او هم چیزی داده نشده است.

خانواده باید جست و جو کند. چه کسی این‌ها را به خانواده بدهد؟ خانواده‌ها از فرهنگ و رسانه می‌گیرند، البته به شرط اینکه فرهنگ و رسانه به‌روز و جذاب باشند و واقع‌بینانه عمل کنند. رسانه در مقابله با بحران‌ها باید کنار خانواده باشد. خانواده خواه ناخواه از مدیا تغذیه می‌کند. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم خانواده بتواند همه بحران‌ها را خودش برای خودش حل کند. من به عنوان کسی که خودم را کنار خانواده حس می‌کنم این بحران را می‌بینم و دنبالش می‌روم. علل و انگیزه‌هایش را پیدا می‌کنم و به جایی می‌رسم که حس می‌کنم اینجا باید خانواده را آگاه کنم.

؟ و منابع استنتاج‌های شما از کجایم آید؟ از درون جامعه، از مجموعه اطلاعاتی که کنارم می‌بینم و به عنوان یک فیلمساز سعی می‌کنم ببینم در شبکه‌های اجتماعی چه خبر است. چه بحث‌هایی اتفاق می‌افتد. جهت‌گیری ذهنی مخاطبان این شبکه‌ها به چه سمت و سویی است.

؟ متکی به یک تیم هستید؟ در درجه اول متکی هستیم به جست‌وجوها و پیگیری‌های خودم و در درجه دوم، متکی به تیمی از کارشناسان از جمله جامعه‌شناس‌ها و روانشناس‌ها و جوان‌های پرشوری که اطلاعات را به

آسیب نگاه نمی‌کنم. گاهی آسیب آن قدر در من عمیق می‌شود که احساس مسئولیت می‌کنم و نمی‌توانم به چیز دیگری بپردازم. من از جامعه‌ام باید سفارش بگیرم و این سفارش جامعه است. شما امروز می‌بینید خیانت در خانواده‌های ایرانی سیر نگران‌کننده‌ای پیدا کرده و دارد روابط ما را از بین می‌برد. من به عنوان کسی که شاهد این فضا هستم نمی‌توانم کنار بایستم و لبخند بزنم یا مثلاً درباره اسکی فیلم بسازم و راجع به چیزی حرف بزنم که دغدغه مردم نیست. این‌جا احساس می‌کنم جامعه دارد با این ویروس درگیر می‌شود.

؟ منظورتان از ویروس مشخصاً چیست؟ منظورم از ویروس همین سرگشتگی‌ای است که در روابط ما دیده می‌شود. چرا در جامعه ما که این همه سابقه فرهنگی و سنت‌های قدرتمند خانوادگی دارد، به این جا رسیده‌ایم که خانواده نمی‌تواند با فرزندش حرف بزند و جوابی برای او ندارد؟ فرزندش کلی جلو رفته و خانواده آن قدر عقب مانده که صدای هم را نمی‌شنوند. جوان‌ها در همین جلو رفتن‌ها به گودال‌های عظیمی برخورد کرده‌اند که نمی‌دانند با آن گودال چه کار باید بکنند، چون چیزی به این فرزند داده نشده که او بتواند در برابر بحران‌ها خودش را حفظ کند. از طرفی خانواده هم کاری از پیش نمی‌برد، چون کنار فرزندش نیست.

؟ چه کسی این حصن و حفاظ را باید به فرزند می‌داد؟ در درجه اول خانواده، اولین جایگاه رشد و نمو

؟ دغدغه فیلم‌های شما معطوف به موضوعات خانوادگی است. ما در این ویژه‌نامه سعی می‌کنیم از چشم آدم‌های مختلف که به نوعی در این فضا و ساخت فرهنگی - اجتماعی حضور دارند مسئله را ببینیم. طبیعتاً کارگردانی که ورود می‌کند به طرح چالش‌های خانوادگی نمی‌تواند برکنار از تحلیل اجتماعی باشد. خواه ناخواه کارگردان از چشم یک جامعه‌شناس و روانشناس می‌خواهد روابط بین فردی و اجتماعی را واکاوی کند. دیدگاه شما درباره مهم‌ترین چالش‌ها یا بحران‌هایی که خانواده ایرانی را درگیر خودش کرده است، چیست؟

من فکر می‌کنم سینمای اجتماعی، سینمایی است که خیلی شریف و متعهدانه عمل می‌کند. دغدغه و تعهد دارد. یک وقت مسائل اجتماعی و آسیب‌ها آن قدر عمیق است که نمی‌شود به راحتی از کنارشان گذشت، بنابراین یک فیلمساز که دغدغه اجتماعی دارد و مسئله‌اش جامعه است، طبیعتاً نمی‌تواند بی‌توجه به این مسائل باشد، گرچه این مسائل به نظر سیاه بیاید اما این سیاهی، زشتی و نفرت‌انگیزی در درون همین چالش‌ها وجود دارد. شما نمی‌توانید طلاق را لذت‌بخش نشان دهید. از هر زاویه‌ای ورود کنید زشت و تلخ است اما باید نشان داد. این زشتی را برای چه چیزی باید نشان داد؟ از نگاه من که معطوف به روانشناسی اجتماعی است مهم است بروم و نقی به علل، عوامل و چرایی آسیب‌ها بزنم. من فقط به



من منتقل می‌کنند. طبیعتاً از رسانه‌ها و مطبوعات بهره می‌برم و البته تماس چهره به چهره با آدم‌های واقعی، خانواده‌ها و مردم.

❓ فرض کنیم می‌خواهید درباره طلاق فیلم بسازید.

می‌روم جاهایی که کانون اجتماعی این اتفاق است یعنی دادگاه‌های حمایت از خانواده. کسانی که طلاق می‌خواهند و طلاق می‌گیرند. خانواده‌ها و پدر و مادرهای دو طرف و صحبت‌هایی که صورت می‌گیرد.

❓ یعنی بر خورد ذهنی نمی‌کنید؟

دقیقاً رودررو با آدم‌ها مواجه می‌شوم چون راه دیگری جز این وجود ندارد. من به عنوان یک محقق عمل می‌کنم. کار من در درجه اول تحقیق است. پس اول خودم وارد می‌شوم. می‌خواهم ببینم این ماجرا به کجا می‌رسد. سرنخ را همین طور می‌گیرم و جلو می‌روم تا ببینم روابط ما از کجا گل‌آلود می‌شود و می‌رسم به خانواده. مهم‌ترین جایگاهی که می‌تواند به فرزندان ما مهارت‌های زندگی را یاد بدهد، در درجه اول خانواده است و هیچ بدلی ندارد. سؤال من از خانواده این است که چرا برای دنیا آمدن فرزندان، کارت دعوتی برایش نمی‌فرستید؟ چرا مسئولیت‌های ما در برابر فرزندان‌مان مهم نیست؟ بچه داشتن که فقط بچه‌آوری نیست که خب تریک می‌گوییم، مبارک باشد. در بهترین حالت غذا و لباس و پوشاک و سرویس فراهم است، پس ما پدر و مادر نمونه‌ایم.

خداحافظ! اصلاً مهم نیست این کودک و نوجوان، امروز در مدرسه امروز چه کار کرد. با چه کسی حرف زد، چی بهش گفتند. چه چیزی یاد گرفت. دوستانش چه کسانی هستند؟ چه می‌گویند؟ روانشناسی کودک ما در این سنین چیست؟ یک ساله، روانشناسی خاص خود را می‌خواهد، دو ساله محتوای دیگری لازم دارد.

خب شخصیت ما از همان دوران کودکی شروع می‌کند به شکل گرفتن، مادری که با عشق به بچه‌اش شیر می‌دهد، موقع شیر دادن سر کودک را نوازش می‌کند، برایش لالایی می‌خواند و با او حرف می‌زند، این کودک یک جور شیر مادر را می‌خورد و تغذیه می‌شود و رشد می‌کند و کودکی که آن قدر گریه می‌کند تا می‌آیند و با منت از زمین بلندش می‌کنند، شیرش می‌دهند و دوباره زمینش می‌گذارند یک جور دیگر. این دو، دو شیوه تربیتی است. آن یکی دارد کودک‌کش را می‌بیند و به حسابش می‌آورد اما این یکی نمی‌بیند.

بعد از اینکه علل و عوامل را پیدا کردم، منابع خودم را از دل واقعیت بیرون می‌کشم، برای یک زندگی سالم تحقیق می‌کنم و بعد از همه این اتفاقات، فیلمنامه من شکل می‌گیرد.

حالا می‌خواهم چه بنویسم؟ از کجا بنویسم؟ چه کسانی مرتبط با این قصه‌اند و این آدم‌ها کجای این قصه قرار دارند؟

❓ سینمای ایران چقدر ظرفیت بازگویی

سوزه‌هایی مثل بی‌وفایی و خیانت را دارد؟ چقدر دست شما باز است برای تحلیل و بیان

این موضوعات؟

من وقتی وارد این حرفه شدم با خداوند عهدی بستم و گفتم از کسانی حرف بزنم که نیازمند دیده شدن و گفته شدن هستند اما جایی و تریبونی ندارند و کسی آن‌ها را نمی‌بیند. من فکر می‌کنم وقتی قرار است چنین درد بزرگی را ببینم مهم است که این درد را در چه قالبی بریزم و چگونه بگویم، چون خیلی زمان برای من صرف می‌شود که چگونه بگویم.

❓ یعنی تکنیک؟

نمی‌شود گفت فقط تکنیک. من به جامعه فکر می‌کنم که مثلاً این خیانت را طوری نگویم که قبح این مسئله بریزد. چگونه بگویم که هم مخاطب را جلب کنم و او را نگه دارم و آموزش بدهم و از آن طرف این روایت خود به یک آسیب بدل نشود.

❓ شده است به سوژه‌ای در همین

حوزه‌های خانوادگی بخواهید ورود کنید اما به خاطر خط قرمزها و تابوها ترجیح بدهید وارد نشوید؟

شما می‌توانید یک درد را پرخاشگرانه مطرح کنید و می‌توانید همان درد را همدلانه هم بگویید. ممکن است درد را طوری نشان بدهید که وحشت ایجاد کند. یک وقت هم درد را با ملاحظت نشان بدهید که اگر کسی آن درد را دارد بتواند با آن کنار بیاید و دنبال درمان باشد. من همیشه به این فکر می‌کنم که حرف من در درون خانواده می‌خواهد دیده و شنیده شود.

منظورم از ویروس همین سرگشتگی‌ای است که در روابط ما دیده می‌شود. چرا در جامعه ما که این همه سابقه فرهنگی و سنت‌های قدرتمند خانوادگی دارد، به این جا رسیده‌ایم که خانواده نمی‌تواند با فرزندش حرف بزند و جوابی برای او ندارد؟

؟ یعنی از همه چشم‌ها می‌خواهید ببینید؟

بله، از همه چشم‌ها نگاه می‌کنم. دوست دارم پیامی که می‌دهم در آن پیام، سلامت و عشق جاری باشد. یک جور دعوت برای بهتر شدن است. دعوت به اینکه پنجره‌ای باز کنیم و بگوییم لطفاً به این پنجره نگاه کنید. کسی که آن پنجره را باز می‌کند احتمال دارد خودش را در آن زشتی ببیند. ببینید خودش است که آن زشتی را به وجود می‌آورد.

؟ خانم در خشنده! چه باز خوردهایی از همین آدم‌هایی که به تعبیر شما خودشان را در فیلم پیدا می‌کنند، می‌گیرید؟

وقتی مخاطبان بعد از دیدن فیلم سراغم می‌آیند، ایمیل می‌زنند، گاهی تلفن دفتر را از جا می‌کنند که قرار بگذارند و ببینند دردشان را بگویند احساس می‌کنم حرفم تأثیر گذاشته است.

؟ و می‌آیند؟

بله، می‌آیند. از منشی دفترم سؤال کنید. به شما می‌گویند این جا مثل یک مطب دکتر است. بعضی وقت‌ها حالتی است که...

؟ انگار که سنگ صبور باشید؟

مثل یک محرم. می‌گویند شما محرم ما شده‌اید، پس می‌توانیم دردمان را بگوییم. حالا او می‌تواند یک جوان باشد یا یک مَسَن. مادر بزرگ یا یک زن خانه‌دار، دختر جوان یا پسر جوان.

؟ و وقتی از همین مواجه شدن‌ها معدل می‌گیرید، فکر می‌کنید دردهای خانواده ایرانی امروز بیشتر کجا متمرکز شده است؟

بیشتر از هر چیز متوجه شده‌ام که خانواده‌های ما کمتر به دنبال و جست‌وجوی آگاهی هستند. کمتر به دور و بر خودشان نگاه می‌کنند، انگار که هشیار نیستند و از فرزندان خود غافل شده‌اند.

؟ دست کم متوجه این غفلت هستند؟

اکثراً متوجه نیستند. به خاطر اینکه فکر می‌کند همه کاری برای فرزندش کرده است. مادری آمده این‌جا می‌گوید من همه کاری برای بچه‌ام کرده‌ام. چقدر زحمت کشیده‌ام، چقدر رنج برده‌ام، چقدر کار کرده‌ام، حالا چرا بچه من باید معتاد شود و من به او می‌گویم اتفاقاً آن زمانی که نیاز بود تو به بچه‌ها نگاه کنی، فراموشش کردی. هم‌بازی‌اش چه کسی بود؟ همسایه روبه‌روی‌تان چه کسی بود؟ چرا هیچ وقت فکر نکردی این بچه نباید به آن خانه برود؟ چرا فکر می‌کنی این جوان اعتماد به نفس ندارد و تا به موضوعی برمی‌خورد مثل دختر بچه‌ها گریه می‌کند؟ به خاطر اینکه وقتی نیاز بود بهش قدرت بدهی و بگویی تو یک مردی برای چی نمی‌توانی مشکل را حل کنی، نبودی. چرا نمی‌توانی سر کلاس سؤال را مطرح کنی. چرا خجالت می‌کنی دستت را بالا ببری. چرا اجازه می‌دهی بچه‌های قاتل کلاس سوارت شوند و تو مجبوری به این‌ها باج بدهی، مادر یا پدر کجا هستند؟

من فکر می‌کنم منشأ تمام مشکلات ما در درجه اول، نداشتن آگاهی و ندانستن جایگاه آدم‌هاست چون فکر نمی‌کنیم که آگاهی ارزش است.

؟ وقتی این فقر آگاهی را در رابطه زوج‌ها

می‌بینید، چه سر نخ‌هایی به شما می‌دهد؟

فکر می‌کنید ازدواج، معنا و مفهومش را از کجا باید بگیرد؟ من فکر می‌کنم از خانواده. خانواده باید فرزند خودش را برای زندگی مشترک آماده کند. وقتی در خانواده فضایی ایجاد می‌شود که مثلاً یک بار به پسر نمی‌گویند اگر می‌توانی یک جای برای خواهرت بریز، او دارد درس می‌خواند. یک بار پسر خانواده نرفته آشپزخانه و یک جای برای خواهرش نریخته...

؟ تا آماده بشود برای همسرش هم چای بریزد؟

دقیقاً! برای اینکه اگر همسرش مریض شد، بتواند از او مراقبت کند، نه اینکه بگوید هر کدام از ما وظایفی داریم.

؟ یعنی متصلب و خشک نگاه نکنند.

بله، ما اصلاً خودمان را برای زندگی مشترک آماده نمی‌کنیم. خانواده باید به پسرش نگاه کند، این بچه نیاز به محبت دارد و به خواهرش بگوید اگر برادر تو این مشکل را دارد، مثلاً خسته است، می‌توانی جوراب‌هایش را بشویی؟ و وقتی او صبح دید لباس‌هایش تمیز و خوشبو است، کفش‌هایش واکس دارد می‌پرسد این‌ها را چه کسی واکس زده است. بعد متوجه می‌شود آن کارها را خواهرش کرده است.

؟ می‌خواهید بگویید خانواده ظرفیت‌های

عجیب تربیتی دارد که می‌تواند زوج‌ها را برای انجام وظایفشان تربیت کند؟

بله، خانواده می‌تواند انسان را تربیت کند، جهان را می‌تواند تربیت کند و صلح و امنیت جهان به خانواده برمی‌گردد. اما ما از این ظرفیت‌ها استفاده نمی‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم بچه از ایده‌آل‌هایش بگوید، از خواست‌هایش بگوید. می‌پرسی دوست داشتی پدرت چه کار کند. چه رفتاری با تو داشته باشد. بچه می‌گوید من دوست دارم وقتی پدرم آمد خانه بتوانم باهاش کشتی بگیرم. بعد ما می‌بینیم پدر یک آدم دست‌نیافتنی است. وقتی می‌آید خانه، می‌رود یک گوشه می‌نشیند. غذایش را می‌گذارند جلوی‌ش. خسته است، غذایش را که می‌خورد می‌رود می‌خوابد. فردا صبح پول را می‌گذارد یک گوشه و می‌رود و این بچه اصلاً نمی‌تواند کودکی کند، نمی‌تواند جوانی کند. بچه‌ای که در دوران بلوغ رؤیایپارازی می‌کند، پدر است که می‌تواند این انرژی‌های تهفته در وجود این پسر را آزاد کند، بگذارد پرتاب کند بیرون. اجازه بدهد که مشت بزند، ببرد باشگاه ورزشی که هیجان‌هایش را خالی کند و حتی اگر در همین سن به دختری علاقه‌مند شده و دوستش دارد، اجازه بدهیم بگوید. بگوییم که دوست داشتن موهبت است. این احساسات خیلی خوب است، امنیت و اجازه بدهیم او همه این‌ها را مطرح کند. آن وقت که میدان دادیم او حرفش را بزند و به شکل فاجعه به این احساس‌ها نگاه نکنیم، آن وقت می‌توانیم به او نزدیک شویم و آرام آرام به او بفهمانیم که هر چیزی جایی و زمانی دارد.

؟ یا یک مسیری جز آن مسیر هیجانی برای این دوست داشتن باز کنیم.

شما ببینید من فیلم «رؤیای خیس» را در باره نوجوان‌ها و دوران بلوغ ساختم. حالا بگذاریم که تلویزیون نمایش نداد اما من این فیلم را ساختم که جوان، نوجوان و پدر و مادر ما این فیلم را ببینند که آخر چه اتفاقی بر سر این دو نوجوان می‌افتد.

؟ که بچه‌های طلاق هم هستند.

بله و هیچ نوع ارتباطی با پدر و مادر ندارند و نهایت کاری که پدر می‌کند این است که دختر را از آن محل ببرد. غافل از اینکه آن دختر فرار می‌کند و اتفاق دیگری می‌افتد. خب این‌ها در دایره همان فرهنگ‌سازی است و سینما وظیفه دارد در کنار سرگرمی به فرهنگ مردم بپردازد.

؟ ما امروز جوان‌های نسل چهارم را خیلی متهم می‌کنیم که این‌ها اصلاً به پدر و مادر به چشم عابربانک و سرویس‌دهنده نگاه می‌کنند و باورهای درست و محکمی ندارند، از طرف دیگر گفته می‌شود که خانواده‌های امروز به سمت فرزندسالاری رفته‌اند. این



وقتی این جوان سرش پراز یأس می شود، طبیعتاً کشور خودش را دوست ندارد. خانواده خودش را دوست ندارد. آدم‌ها را دوست ندارد. در این فضا دیگر همه چیز می‌شود لجبازی و گسیختگی درونی. دغدغه‌اش این می‌شود که من با چه کسی دوستی کنم و به بیشترین فایده مالی برسیم. با کدام دختر یا پسر ازدواج کنم و به سود بیشتری برسیم؟ آمار طلاق در نسل جدید ما بالاترین رقم است. چرا؟ چون احساس مسئولیت نیست

تئوری‌ها را قبول دارید؟

فرض کنیم فرزندسالاری باشد، من می‌گویم فرزندسالاری را چه کسی به وجود آورده است؟ اگر به وجود آمده باشد در دل همین خانواده‌ها به وجود آمده است. چرا؟ چون نتوانستیم یک فرهنگ جایگزین در برابر هجوم ماهواره‌ها، هجوم اینترنت و شبکه‌های اجتماعی معرفی کنیم. البته همه محتوای شبکه‌های اجتماعی بد نیست. اما ما آن نقاط تاریک را بیشتر جذب می‌کنیم. چه جور می‌شود دوست‌یابی و رابطه برقرار کرد. چطور می‌شود فریب داد، کلک زد و کلاهبرداری کرد. مشکل این است که پدر و مادرهای ما همراه فرزندان‌شان نیستند. ما حرفی برای نسل جدیدمان نداشتیم و فقط نگاه کردیم. همه چیز آمد و رفت. همه چیز آوار شد در جامعه بر سر ما.

؟ شما می‌دانید فهم صورت مسئله، بخش مهمی از راهکار است و جانب و جهت انگشت اتهام را معلوم می‌کند. مثلاً ما انگشت اتهام را به سمت ماهواره می‌گیریم یا به سمت دولت و آموزش و پرورش و عملاً سر از فراق‌کنی در می‌آوریم و منکر سهم خودمان در یک آسیب خانوادگی و اجتماعی هستیم.

من موافق چنین چیزی نیستم. ما نیاز نداریم جاهایی را متهم کنیم. به خاطر اینکه ما باید فکر کنیم هر کدام ما مسئولیتی در قبال خودمان و جامعه داریم. کسی که شد پدر و مادر مسئولیت دارد و به راحتی نمی‌تواند به طلاق فکر کند. یعنی نمی‌تواند و نباید خودخواهانه رفتار کند. این فرهنگ ماست و ما به این فرهنگ می‌نازیم. آن

کسی که مسئول می‌شود، خیلی مهم است که آن جایگاه مسئولیت چقدر برایش اهمیت دارد. پدر خانواده، بچه شیطان دارد. ممکن است بچه ناخلف داشته باشد، بچه درسخوان هم دارد. اما اوست که می‌تواند همه را کنار هم جمع کند. دست مهر روی سرشان بکشد و همه را وادار کند با هم دوست باشند، بعد هم خودش، علل ناهنجاری‌های درون خانواده را پیدا کند. این وظیفه پدر خانواده است و وظیفه همه آدم‌هایی که در تربیت نقش دارند. اگر من به عنوان معلم استنباطم این باشد که بیایم پای تخته و درس را بدهم و بروم، یعنی یک تلقی مکانیکی و معلوم است که این تلقی بحران ایجاد می‌کند، اما اگر نه این معلم فکر کند روح و روان این بچه‌ها را به او سپرده‌اند و این ذهن‌ها و روان‌ها را با خودش می‌برد خانه و فردا که می‌آید باید تغییری در

خیلی از پدر و مادرهای ما بلد نیستند یک کامپیوتر را روشن کنند و می‌گویند از ما گذشته است. ما از نظر آموزش عقب ماندیم و نتوانستیم خیلی چیزها را جایگزین کنیم. از طرف دیگر ما نمی‌توانیم جدا از فرایندهایی که شکل گرفته، باشیم. این اتفاقات می‌افتد و ما نمی‌توانیم به اتفاق بگوییم لطفاً دست نگه دار یا درها را ببندیم که این پدیده‌های جدید نیابند. پس ما چه بکنیم. ما چطور مجهز شویم؟ این چیزی است که ما این سال‌ها به آن نپرداختیم. ما از آموزش و دادن اطلاعات غافل ماندیم. ما سال‌ها این ضرورت را فراموش کردیم و الان جوری شده که بچه‌ها خیلی جلوتر از خانواده هستند و خانواده‌ها عقب مانده‌اند و بچه‌ها به خانواده‌ها می‌خندند و می‌گویند حرف نزن. این جا تو حرف نزن یا نیا جولو.



بچه‌ای که ته کلاس می‌نشیند و هیچ وقت در هیچ چیز مشارکت نمی‌کند ایجاد کرده باشد، آن وقت اوضاع بسامان می‌شود.

؟ شما بیش از ۳۰ سال است که فیلم می‌سازید. از دهه ۶۰ تا به امروز، سی و اندی سال گذشته است. وقتی به نوعی نخ واسط این فیلم‌ها را دنبال می‌کنیم به خانواده می‌رسیم. بنابراین خواه ناخواه سیر تحول و تطوّر خانواده ایرانی را پشت سر گذاشته‌اید. وقتی این سی و اندی سال را مرور می‌کنید بحران‌های خانواده دچار چه تغییراتی و احیاناً چه اشتراکاتی با گذشته دارد؟

اشتراک این است که خانواده در لفظ همان خانواده است. اما با گذشته خیلی فرق دارد. آدم‌ها امروز در خانواده‌ها خیلی از هم دور شده‌اند. خانواده خیلی جاها به ویژه در فضاهای ارتباطی جدید عقب مانده است. ما عقب ماندیم و خودمان را جلو نکشیدیم.

؟ و دیگر آن پدر و مادر، اقتداری نخواهند داشت.

بله، ما دیگر آن پدر و مادر مقتدر گذشته را نداریم. الان پدر و مادرهای ما ابزاری در دست بچه‌ها شده‌اند. بچه‌هایی که ما تلاش نکردیم در دست خودمان نگه داریم. بچه‌ها از دسترس ما خارج شده‌اند اما وظیفه داریم بیاییم، برنامه‌ریزی کنیم و فضا ایجاد کنیم.

یکی از مشکلات ما بحث کار است. تحصیلات دانشگاهی بچه‌های ما روز به روز بالاتر می‌رود. الان اکثر جوان‌های ما یا دکترانند یا فوق‌لیسانس، اما آن بازدهی نیست. می‌بینید جوان ما فوق‌لیسانس دارد اما دربان یک فرهنگسرا شده و از درون احساس حقارت می‌کند. از طرف دیگر فرهنگ کار در خانه‌های ما نیست. چنین چطور چین شد؟ تمام خانه‌ها شغل کارگاه تولیدی. امروز چین با همین تفکر دنیا را قبضه کرده است. چرا ما از این راه رفته الگوبرداری نمی‌کنیم.



می‌شکنند من فکر می‌کنم مامته‌دهستیم آینه بگیریم در برابر جامعه‌مان و این آینه را درست بگردانیم. البته ما مسئولیم آدم‌های سالم این آینه را بگردانند که بتوانیم تحول ایجاد کنیم و زنگ خطری را به صدا درآوریم و صد البته این هشدار باید دلسوزانه، واقعی، باورپذیر و مردمی باشد. وقتی من هیس را ساختم، یک عده‌ای از فرار کردند و نیامدند. می‌گفتند ما می‌ترسیم و نمی‌خواهیم ببینیم. اما زمانی که در برابر آینه قرار گرفتند دیدند چقدر غفلت کرده‌اند مخصوصاً در جایگاه پدر و مادر. خانمی برای من نوشته کسی که چنین ضربه بزرگی را به او زده، بعد از دیدن فیلم بعد ۲۸ سال زنگ زده که از او حلالیت بخواهد، چرا که خودش هم یک دختر دارد و این برای من بزرگ‌ترین هدیه زندگی است که یک آدم بیاید در جایگاهی قرار بگیرد که وجدانش تحت تأثیر قرار بگیرد و بعد ۲۸ سال زنگ بزند و حلالیت بخواهد. چرا؟ چون دختر خودش را در آن فیلم دیده است. خودش را در آن فیلم دیده است. کسی که با او در گذشته چنین کاری کرده، دیده است.

؟ شما پیش از آن که کارگردان باشید مادر هستتید و طبیعتاً جدا نخواهید شد از مسائل خانواده، چه طرح و نقشه‌هایی در ذهن تان برای آینده دارید؟
در آینده نزدیک فیلمی درباره طلاق و خیانت می‌سازم. تحقیق و فیلمنامه‌اش تمام شده و با تمام وجودم پشت این کار ایستاده‌ام. فیلم دیگری خواهم ساخت درباره پسرها که قولش را داده‌ام.

؟ به چه کسی؟
به جامعه، چون به من گفته‌اند چرا درباره پسرها فیلم نساخته‌ای. ما هم همین مشکلات را داریم و خیلی تلخ‌تر. و فیلم آخر هم درباره سالمندان و پیری. شما امروز می‌بینید آن اندیشه‌های عصای پیری شدن چقدر کم‌رنگ شده و بچه‌ها خیلی راحت پدر و مادرها را رها می‌کنند، چون ما چیزی به آن‌ها نداده‌ایم و آن‌ها این وسط مانده‌اند. ما کاری برای پدر و مادرهایمان نمی‌کنیم و آن‌ها هم می‌بینند. بله، این فیلم درباره آرزایم خواهد بود. ■

؟ در صورتی که این کار می‌تواند آدم‌های یک خانواده را دور هم جمع کند و وفاق ایجاد کند.

خب وقتی آن جوان درآمد داشته باشد در موعد مقرر از دواج می‌کند و بچه‌دار می‌شود و به بچه‌اش هم بهتر می‌رسد چون کار و هدف دارد. اما وقتی بیکار است چه انتظاری از او داریم که هر روز فشار روانی بالایی را دارد تجربه می‌کند. وقتی بیکار است چه کار کند. با دوستانش دور هم می‌نشینند و قلیان می‌کشند. خانه هم که می‌آید اولین حرفی که زده می‌شود انگار کبریت کشیده می‌شود. انگیزه و احساس مسئولیتی وجود ندارد.

کسی که شد پدر و مادر مسئولیت دارد و به راحتی نمی‌تواند به طلاق فکر کند. یعنی نمی‌تواند و نباید خودخواهانه رفتار کند. این فرهنگ ماست و ما به این فرهنگ می‌نازیم. آن کسی که مسئول می‌شود، خیلی مهم است که آن جایگاه مسئولیت چقدر برایش اهمیت دارد

؟ حتی ادامه تحصیل هم در این فضا یک جور قلیان کشیدن است!
دقیقاً! شما فکر می‌کنی این‌ها رفته‌اند علم و آگاهی و دانش پیدا کنند؟ نه! می‌خواهند یک جور خودشان را سرگرم کنند و وقتی این جوان سرش پر از یأس می‌شود، طبیعتاً کشور خودش را دوست ندارد. خانواده خودش را دوست ندارد. آدم‌ها را دوست ندارند. در این فضا دیگر همه چیز می‌شود لجبازی و گسیختگی درونی. دغدغه‌اش این می‌شود که من با چه کسی دوستی کنم و به بیشترین فایده مالی برسم. با کدام دختر یا پسر از دواج کنم و به سود بیشتری برسم؟ آمار طلاق در نسل جدید ما بالاترین رقم است. چرا؟ چون احساس مسئولیت نیست. اصلاً از دواج کرده که طلاق بگیرد و جدا شود. از دواج کرده که بتواند روی پای خودش بایستد و دیگر برنگردد و نرود خانه پدری. چرا؟ این دردناک است. امروز تحقیقات نشان می‌دهد که خیانت در خانواده‌ها قابل تأمل شده است و الان می‌بینید برخی زنان به مردهایشان خیانت می‌کنند و وقتی مرد خیانت می‌کند، چیزی هم به مردها نمی‌گویند و عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. چرا؟ چون خودشان هم همین راه را می‌روند. نتیجه چه می‌شود؟ سنگ روی سنگ بند می‌شود؟

؟ هر کسی دیر یا زود در برابر آینه قرار می‌گیرد و خودش را می‌بیند. حالا این جامعه هم در برابر آینه قرار می‌گیرد و خودش را می‌بیند و روزی این اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنید سینمای ما چقدر در برابر ما آینه گرفته که خودمان را ببینیم؟
ما هنوز نتوانسته‌ایم آینه شویم. ما احتیاج داریم آینه شویم و آینه را در اختیار کسانی قرار بدهیم که خودشان را ببینند. خیلی‌ها از آینه فرار می‌کنند یا منکر این آینه می‌شوند. یا می‌گویند آینه اصلاً نباید وجود داشته باشد، پس می‌زنند و آینه را می‌شکنند. بارها و بارها من در برابر چنین کسانی فرار گرفته‌ام. آینه‌ای که دست‌شان بوده که خودشان را نگاه کنند اما آن‌ها آینه را



حتی اگر با همه آرا و فیلم‌های ابوالفضل جلیلی موافق نباشی اما جست‌وجوگری صادقانه او برای نزدیک‌تر شدن به حقیقت، قابل تحسین است و تو را جذب می‌کند. من او را مسافر حقیقت دیده‌ام و احساس می‌کنم خودش است. با اگر بدبینانه نگاه کنم دست کم تلاش می‌کند خودش باشد. ابوالفضل به شدت معناگراست و هر تجربه عینی‌ای که در نگاه اول کاملاً معمولی به نظر می‌رسد برای او می‌تواند سوژه‌ای برای کشف معنا باشد. گفت‌وگویم با این کارگردان سینما معطوف به موضوع حریم است، از حریم آغاز کرده‌ایم و در ادامه آرام آرام نقب زده‌ایم به حریم رابطه همسران.

واکاوی معناگراییانه واژه «حریم»

در گفت‌وگو با ابوالفضل جلیلی، کارگردان سینما

هرزه خند و هرزه گو و هرزه پاناش!

۹۰ درصد بچه‌های بز هکار یا فرزند طلاقند یا در خانواده‌هایشان «حریم»‌ها شکسته شده است

دو سال بعد از شنیدن این مطلب برای انجام کاری به شهرستان ایلام دعوت شدم. روز دوم و آخرین روز اقامتم در ایلام بود که با دو روزمنده برای گردش به سطح شهر و اطرافش رفتم. شب هنگام بود که رفتیم دیدار مزار شهید گمنام. باران شروع به باریدن کرد که رسیدیم به بالای تپه‌ای که مزار شهدای گمنام بود. کسانی که می‌آمدند کفش‌هایشان را از پا می‌کنند و سپس روی سنگفرش کنار مزار می‌رفتند و فاتحه می‌خواندند. اما من کفش‌هایم را از پای در نیاردم، پا هم روی سنگفرش نگذاشتم، از همان کنار عرض ارادت کردم و قرائت سوره حمد. بعد که خواستیم بازگردیم از یکی از بچه‌های همراه سؤال کردم از اینجا که ایستاده‌ایم کربلا کدام طرف است؟ نشانم دادند.

بدون آنکه کسی متوجه شود، از جمع جدا شدم. رفتم گوشه‌ای که کسی نبیند، آنجا رو به کربلا ایستادم. یک‌باره داستان چوپان و مرد زائر به ذهنم آمد. با خودم گفتم بد نیست امتحانی بکنم. خودم را جمع و جور کردم و از صمیم قلب عرض سلام و ادبی کردم به محضر آقا امام حسین علیه‌السلام و منتظر جواب ماندم که جوابی نیامد. سه بار تکرار کردم و در انتها گفتم یا امام حسین! اگر من لایق شنیدن نیستم لاقلاً وقتی باز می‌گردم یکی از همراهان بگوید که من جواب حضرت را شنیدم.

پایه راه افتاد به قصد زیارت سید الشهداء علیه‌السلام. نزدیکی‌های مرز قصر شیرین با حالی زار، خسته، گرسنه و تشنه به چوپانی رسیدم، سرگرم کار و از او طلب آب و نان کرد، چوپان به او آب و نان داد و چون حال مرد را آن طور دید از زائر پرسید: با این وضعیت عازم کجایی؟ مرد پاسخ داد: به زیارت سیدالشهدا.

چوپان پرسید: از کجا می‌آیی؟

مرد گفت: از راه بسیار دور.

چوپان گفت: چرا از همان جاز زیارت نکردی؟

مرد پاسخ داد: مگر می‌شود؟

چوپان گفت: چرا نمی‌شود. من هر روز صبح از همین جا به حضرت سلام می‌دهم و حضرت جواب می‌دهد.

مرد تعجب کرد و گفت: تو صدای جواب حضرت را می‌شنوی؟

چوپان گفت: بله.

مرد پرسید: یعنی من هم اگر از همین جاسلام به حضرت بدهم، حضرت جواب می‌دهد؟

چوپان گفت: بله حتماً.

مرد رو به کربلا ایستاد و سلام داد. مدتی منتظر ماند و بعد به چوپان گفت من جوابی نشنیدم!

چوپان نگاهی به مرد انداخت و گفت: چرا حضرت جواب داد، تو نشنیدی ولی من شنیدم.

؟ سه سال پیش در مصاحبه‌ای که با شما داشتم از عبارت «حریم» استفاده کردید. آنجا که داشتید نماز خواندن مادر تان را توصیف می‌کردید، اینکه مادر تان چطور چادر نمازش را روی صورتش می‌کشید و این گونه حریم برای خود قائل می‌شد و به خلوتی می‌رفت که تفرج در یک باغ دلگشاست. در آن تعبیر من حس کردم چه موهبت بزرگی است آدم‌ها چنین خلوت‌کنده‌هایی داشته باشند و به حریم و حصار و حصنی برای قلب و چشم و ذهنشان برسند. از طرفی یک بحران جدی در روابط امروز ما که در روابط زوج‌ها هم سه رخ به سمت ما ایستاده - اگر ببینیم و به حساب آوریم - از دست رفتن حریم‌هاست: آدم‌هایی که قلمرویی برای خود قائل نیستند و قلب و ذهن و چشم‌شان را در هر میدانی می‌تازانند. می‌خواهم کمی روی این واژه حریم تأمل داشته باشیم. تصور برداشت شما از حریم چیست؟ اصلاً چرا آدم‌ها محتاج حریمند و اگر این حریم مخدوش شود، چه اتفاقی می‌افتد؟

بگذارید با این روایت آغاز کنم. شنیده بودم روزی مردی



گرفتیم یعنی پذیرفته شده‌ایم. خوش به حال آدم‌هایی که با جواب وارد حرم و حریم می‌شوند که اتفاق و سعادت بزرگی است. به قول حافظ «هر که شد محرم دل در حرم یار بماند / وانکه این کار ندانست در انکار بماند.» البته که برای دریافت جواب، راه و طریق بسیار است، فقط مرد راه می‌خواهد.

؟ امروز تئوری‌های مختلفی درباره مخدوش شدن حریم‌ها در خانواده، حریم همسری، پدر و مادر و فرزند مطرح است. گاهی احساس می‌شود آدم‌ها خیلی ساده حریم عاطفی و جنسی را در خانواده مخدوش می‌کنند. نگاه ابوالفضل جلیلی به این پدیده چیست؟

در تحقیقی که سال‌ها پیش انجام می‌دادم به اینجا رسیدم که ۹۰ درصد بچه‌هایی که به بزهکاری کشیده شده بودند از خانواده‌هایی می‌آمدند که در آن خانواده‌ها، حریم شکسته شده بود، خصوصاً بین پدران و مادران و بقیه هم جزو بچه‌های طلاق بودند. این واقعیت موجود در جامعه ماست اما من اعتقاد یا نظر به‌ای دارم و آن اینکه گاهی باشکستن غرور یا خدشه‌دار کردن یک شخصیت به نتایج بسیار خطرناکی می‌رسیم که کم‌از‌مطلب و نتیجه تحقیق بالایی نیست.

سال‌ها پیش خیابان ولیعصر داشتم پیاده می‌رفتم به طرف صدا و سیما، نزدیک میدان ونک دیدم نوجوانی پانزده، شانزده ساله و نحیف افتاده وسط پیاده‌رو و در حالی که ساق پاهایش را با دو دست چسبیده به حال زاری دارد گریه می‌کند. تعدادی نوجوان و جوان و میانسال هم در اطرافش دایره زده بودند به تماشا. یک نفر هم که احتمالاً دکه‌دار خیابان بود به او آب قند می‌داد که حالش را جابجاورد. علت را جویا شدم، نوجوانی که با رنگ پریده بالای سر نوجوان در کف پیاده‌رو ایستاده بود، گفت با یک دختر داشتند قدم می‌زدند که کسی آمد باهاش صحبت کرد، بعد چنان کوبید به ساق این پسر که در جا افتاد. از آن زمان به بعد هر وقت یاد این تصویر می‌افتم تمام وجودم به واسطه درداستخوان ساق آن جوان می‌لرزید و همیشه دعا می‌کنم که آن نوجوان قضیه را فراموش کرده باشد.

نگاه کنید. دنیای امروز متأسفانه دنیای خشنی شده، اکثر آدم‌ها عصبانی هستند. در همین تهران و شهرستان‌های خودمان ببینید گاهی سر هیچ، مردم در خیابان‌ها و در انتظار عمومی با هم گلاویز می‌شوند. این مسئله بسیار خطرناکی است. این آدم‌ها در خانه‌هایشان چطور رفتار می‌کنند؟ گاهی حین رانندگی یک نفر مرتکب خلافی می‌شود و دیگری اعتراض می‌کند. شخصی که خلاف کرده اتومبیل را متوقف می‌کند و از ماشین پیاده می‌شود و به فردی که اعتراض کرده در برابر چشم فرزند یا همسرش اهانت می‌کند. انگار که هیچ حریمی وجود ندارد. این قضیه خیلی نگران‌کننده است. شما مطمئن باش فرزند شخصی که در انتظار عمومی به پدرش اهانت شده، هیچ وقت قضیه را فراموش نمی‌کند و یک روزی در جایی دست به کاری خشونت‌بار می‌زند

به محل اقامت باز گشتیم اما دریغ از جمله‌ای، کلمه‌ای یا سوالی. شب را دلگیر سپری کردم. صبح که شد از همان محوطه دوباره عرض سلام و ادب و باز هم سکوت. ظهر که شد به غیر از دو رزمنده‌ای که در طول دو روز سفر مرا همراهی می‌کردند، دو آقای دیگر به محل اقامت ما آمدند و گفتند بیایید با هم ناهار بخوریم. من سال هاست ناهار نمی‌خورم. به ایشان هم گفتم، یکی از آقایانی که تازه وارد بود، گفت بیا کنار ما. رفتم و نشستم، ناهار که تمام شد آن آقا گفت آقا ابوالفضل! پاسپورت همراهت؟ پشتم لرزید اما خودم را جمع و جور کردم و گفتم: نه. قدری مکث کرد و بعد گفت اشکالی نداره، می‌خواهی بری کربلا؟! دلم می‌خواست همه غیب می‌شدند و من می‌افتادم به خاک. چشمانم پر اشک شد. از اتاق زدم بیرون، بدون جواب، همه تعجب کرده بودند. رفتم زیر یک درخت و آنچه باید اتفاق می‌افتاد، اتفاق افتاد.

دلم نمی‌خواست به اتاق برگردم اما چاره‌ای نبود، همه منتظر جواب و متعجب بودند. برگشتم و همان آقایانی که می‌خواست مرا راهی کربلا کنند، سؤال کرد کجا رفتی مرد؟ پاسخ دادم کربلا. السلام علیک یا سیدالشهدا! یا حسین!

فکر می‌کنم این بیان علامه طباطبایی که می‌گویند: «دل، جایگاه خداست، هر کس را در آن

فکر می‌کنم این بیان علامه طباطبایی که می‌گویند: «دل، جایگاه خداست، هر کس را در آن وارد نکنید» تعریف خلاصه و کاملی از حریم باشد. حریم جایگاهی است که انسان فقط خودش و خدایش را در آن جای می‌دهد، پس مکان مقدسی است که اگر غیر بخواهد ورود کند، نیاز به اجازه دارد. در واقع حریم، قلب انسان است، دل انسان است که به قول علامه جایگاه خداوند است.

وارد نکنید» تعریف خلاصه و کاملی از حریم باشد. حریم جایگاهی است که انسان فقط خودش و خدایش را در آن جای می‌دهد، پس مکان مقدسی است. حریم یعنی بدانیتم هر کسی حدود، محدوده و خلوتی دارد. حریم جایی است که اگر غیر بخواهد ورود کند، نیاز به اجازه دارد. در واقع حریم، قلب انسان است، دل انسان است که به قول علامه جایگاه خداوند است.

گاهی حریم‌ها حتی شکل یک مکان را هم به خود می‌گیرند، وقتی مکان به شرافتی می‌رسد و بعد معنوی پیدامی‌کند، مثل حرم معصومین. به همین دلیل است که در شروع زیارتنامه‌ها اول کسب اجازه می‌کنیم برای ورود و بعد وارد شده و زیارتنامه‌ها را می‌خوانیم. گاهی برای ورود به حریم افراد یک «یا الله» می‌گوییم و وارد می‌شویم و گاه منتظر جواب می‌مانیم که اگر جواب

شاید باورتان نشود اگر بگویم بسیار بسیارند جوان‌هایی که طالب شنیدن افکار و داستان‌های به قول خودشان اخلاقی هستند. همه جا هم در پاسخ به این سؤال که این گفته‌ها از کجا می‌آید، جواب داده‌ام از مذهب می‌آید. گاهی وقت‌ها با خودم می‌گویم این جوان‌ها بی‌گناهند. اگر هم خلاف می‌کنند از بی‌کسی است، راهنما ندارند، مراد ندارند، بلد راه نمی‌شناسند

که منشأ آن همان اهانتی است که به پدر یا مادرش شده است. من خیلی به این موضوع فکر کرده‌ام. یک بار در شهر پاریس فرانسه مراسمی بود. به نام «فته دولاموزیک». مراسمی است که در روز اول ژوئن یعنی اولین روز تابستان یک شبانه‌روز در سراسر کشور فرانسه جشن می‌گیرند. به نام جشن موسیقی، تمام شهر یکپارچه می‌شود. موسیقی گروه‌ها، آدم‌ها و خلاصه هر کس که دستی در موسیقی دارد، آن روز و آن شب در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر موسیقی اجرا می‌کنند، از کشورهای دیگر هم می‌آیند، حتی از ایران خودمان. در طول آن ۲۴ ساعت شهر خیلی شلوغ می‌شود، جمعیت به خیابان‌ها می‌ریزند، ترافیک، راهنمادان و خلاصه همه چیز. من در چنین شبی در اتومبیل یک تهیه‌کننده فرانسوی بودم و خیابان مملو از جمعیت اما همه ساکت و آرام و شاد بودند. همین طور که داشتم تماشا می‌کردم به فکر فرو رفتم. دوست تهیه‌کننده پرسید در چه فکری ابوالفضل؟ گفتم دارم فکر می‌کنم چقدر مردم در این جا مرتبند، هیچ کس مزاحم هیچ کس نمی‌شود. چقدر مردم اینجا خوبند. دوست تهیه‌کننده‌ام سری تکان داد و گفت اشتباه نکن. فقط اینجا قانون محکم است و مردم اینجا از ترس قانون است که آرامش را حفظ می‌کنند و گرنه آدم‌ها همه مثل همدند. بعد یاد مادر بزرگم افتادم، مادر مادرم همیشه وقتی کوچک بودم می‌گفت مادر جان! هیچ وقت با کسی کتک کاری نکن، کتک کاری حرکت انسانی نیست و همیشه برایم احادیثی تعریف می‌کرد از گذشته، از ائمه به ویژه حضرت علی علیه السلام، بعد هم این شعر را می‌خواند: از محبت خارا گل می‌شود.

الان من فکر می‌کنم نه اینکه ما و مردم ما از دیگر مردم جهان برترند، نه منظورم این نیست. می‌خواهم بگویم ما از فرهنگ مذهبی مان، استفاده فرهنگی نمی‌کنیم. ما آن قدر سیاسی شده‌ایم که در نهایت

ما هم قرار است قانونمند شویم. اگر در رسانه‌های عمومی ما یا حتی در تبلیغات سطح شهر کمی از گذشت و فداکاری‌هایی که در خصلت ائمه ما موجود است، بگویم شاید روز اول و دوم تأثیر آن چنانی نگذارد اما در درازمدت خیلی مؤثر است. مثلاً به این جمله از مولا علی علیه السلام دقت کنید که می‌گوید: «وقتی قدرت داری و می‌بخشی و گذشت می‌کنی ارزش دارد.» وقتی شما مدام این جملات را مشاهده کنید یقیناً تأثیر خوبی گرفت. مشکل این است که ما از مذهب مان بیشتر از بُعد سیاسی‌اش استفاده می‌کنیم تا بعد فرهنگی، در صورتی که سیاست، اقتصاد، رفتار اجتماعی، ارتباط عمومی و همه چیز ملت را فرهنگ آن ملت تعیین می‌کند.

من از شما می‌پرسم چرا در خانواده‌هایی که مذهبی اصیل هستند، شما هیچ وقت حرف‌های زننده، رکیک یا رفتارهای نادرست نمی‌بینید؟ چرا در این خانواده‌ها

که در یک برنامه تلویزیونی که تداوم داشته باشد، هفته‌ای یک بار با جوان‌ها صحبت کنم. وقتی برای جشنواره‌های خارج کشور سفر می‌کنم یا به واسطه نمایش فیلم‌هایی که خارج از ایران می‌روم اکثر مسئولان آموزش و پرورش و خصوصاً دانشگاه‌ها از من می‌خواهند به دبیرستان‌ها یا دانشگاه‌ها بروم و ضمن نمایش فیلم درباره تجربیاتم در خصوص مذهب و مسائل اجتماعی با نگرش مذهبی یا به قول آنها متافیزیکی برای همین به قول شما نسل چهارمی‌ها صحبت کنم. شاید باورتان نشود اگر بگویم بسیار بسیارند جوان‌هایی که طالب شنیدن افکار و داستان‌های به قول خودشان اخلاقی هستند. همه جا هم در پاسخ به این سؤال که این گفته‌ها از کجا می‌آید، جواب داده‌ام از مذهب می‌آید. گاهی وقت‌ها با خودم می‌گویم این جوان‌ها بی‌گناهند. اگر هم خلاف می‌کنند از بی‌کسی است، راهنما ندارند،



مراد ندارند، بلد راه نمی‌شناسند، تک افتاده‌هایی هستند که هر کدام به زعم خودشان دارند می‌روند اما کجا؟ نمی‌دانند دقیق.

البته خیلی از مسئولان ما این گونه فکر نمی‌کنند. آنها می‌گویند این نسل، نسل عصیانگری است. نسل خراب و داغانی است. اگر این طور است، پس اصالت مذهب کجاست؟ پس من مذهبی چه کاره‌ام؟ پس این همه ادعا چه می‌کنند؟ خیلی از این تندروها می‌گویند این شبکه‌های مجازی مقصرند، بچه‌ها را فاسد کرده‌اند. من می‌گویم این طور نیست. نگاه کنید در بسیاری از این شبکه‌های اجتماعی از هر کدامش که فکر کنید فرقی ندارد، همه جوان‌ها ابراز تنهایی می‌کنند. به دنبال عشق می‌گردند، بدون آنکه مفهوم عشق برایشان تفسیر شده باشد، همه به دنبال یک معشوق فیزیکی می‌گردند. اشکالی ندارد اما عشق که فقط در فیزیک خلاصه نمی‌شود.

چند شب قبل در یکی از همین شبکه‌های مجازی دیدم دختر خانمی نوشته بود «من بین مردها فقط

آدم‌ها بر رفتارهایشان مدیریت دارند؟ دوست دارم یک جمله هم از پدر بزرگم، پدر مادرم بگویم که از فرهنگیان تحصیلکرده بود و همیشه جلوی قرآن کریم و روزنامه اطلاعات وجود داشت و مطالعه می‌کرد. پدر بزرگم همیشه به من می‌گفت چون احساس می‌کنم تو بزرگ که بشوی هنرمند می‌شوی، پس هرزه خند و هرزه گو و هرزه پانیاش. خداوند همه رفتگان را بیامرزد.

؟ با شناختی که از روحیه شما دارم توان برقراری ارتباط با طیف‌های نسلی و فکری مختلف با روحیه‌ها و پندارهای گوناگون را دارید. مواجهه شما با این طیف‌های مختلف و نگاه آنها به خانواده، عشق، فرزندآوری و مسئولیت پدر و مادر شدن چه جمع‌بندی‌هایی را برای شما به وجود آورده است؟ به ویژه اینکه شناخت شما از نسل چهارم و جوان‌هایی است که در سن ۱۸ تا ۲۸ سالگی هستند.

من همیشه دوست داشتم‌ام فرصت آن را می‌یافتم



نمی‌گویند مذهبی، می‌گویند اخلاق‌گرا که در واقع همان مذهبی است.

ما اگر به جای این همه تبلیغات سیاسی در جهان تبلیغ اخلاق و فرهنگ و عدالت می‌کردیم، بسیار جایگاه بهتری داشتیم.

؟ سینمای ایران که وزن قابل توجهی از آن در سینمای اجتماعی است، چقدر توانسته در این سه دهه و اندی به خانواده ایرانی و چالش‌های آن نزدیک شود؟

هیچ‌برای اینکه روی این کار سرمایه‌گذاری نکرده‌اند. یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های مدیریت فرهنگی ما این است که هر کس با برداشت شخصی خودش از فرهنگ انقلاب اسلامی عمل می‌کند یعنی ما حیثیت فردی را بر حیثیت ملی ترجیح می‌دهیم. اگر مبنای فرهنگ خانواده ما اسلامی است، همه باید به همان ریسمان الهی متوسل شوند اما در کشور ما هر کس خودریسمانی جداگانه دارد و متأسفانه راه دیگری را هم نه اینکه قبول ندارد بلکه مردود می‌شناسند و در این میان فیلمسازان ما مثل تک‌تیراندازهایی می‌مانند که هم جبهه را گم کرده‌اند و هم فرمانده را. خودشان به خیال اینکه دارند به سمت دشمن تیر می‌اندازند، گاهی شلیک می‌کنند و این شلیک گاهی درست به هدف می‌خورد و گاهی خودی را زخمی می‌کند. ما سینمای مدون نداریم، سینمای مدون مال امریکا است، چون همه می‌دانند به کدام سو می‌روند. در سینمای امریکا هیچ بیننده‌ای ناامید سالن را ترک نمی‌کند حتی اگر فیلم سیاه مطلق باشد چون آنها ذائقه‌ها را شناخته‌اند. اما نگاه کنید که این امید و جست‌وجوی امیدوارانه و انتظار برای رسیدن به عدالت، رکن اصلی مذهب ماست اما ما دنبال نمی‌کنیم.

؟ خانواده در آثار جلیلی چه جایگاهی دارد؟

من هر فیلمی که می‌سازم سعی می‌کنم در طول فیلم، اول خودم را بسازم بعد از تجربیاتم دیگران را نیز آگاه کنم. من فردگرا هستم، فرد که ساخته شود خانواده و در نهایت جامعه ساخته می‌شود. در تمام کارهایم انسان پر تلاش است. امیدوار است و منتظر موعود.

؟ در سال‌های اخیر با افزایش چشمگیر طلاق در جامعه ایرانی مواجه بوده‌ایم، ۱۹ طلاق در هر ساعت. این آمار در ذهن شما چطور ترجمه می‌شود. تحلیل‌تان از طلاق‌های رسمی و عاطفی چیست؟

خیلی‌ها معتقدند که منشأ طلاق فقر اقتصادی است اما من می‌گویم درد بی‌عشق است. پای عشق که در میان باشد مادر انگشتش را می‌برد و در دهان کودکش می‌گذارد که کودک از خون مادر تغذیه کند و زیر آوار از گرسنگی نمیرد.

درازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

عاشق بابایی‌ام هستم. توی پسرها عاشق پسری هستم که اسمش برود شناسنامه‌ام، وفادار و خدمتگزار فرزندان هستم که حاصل چنین عشق و وصلتی باشند.» من برایش یک پیام دادم و به افکارش درود فرستادم؛ چرا که به نظر من یک پیام اخلاقی-انسانی داده بود و این گونه آدم‌ها بسیارند. نمونه دیگری را که حتماً خودتان شاهد بوده‌اید، ببینید. از وقتی جسد شهدای غواص کشورمان در جنگ ایران و عراق کشف شد، چقدر از همین جوان‌های نسل چهارمی در همین شبکه‌های مجازی تصویر این غواص‌ها را منتشر کردند و ضمن احترام به این شهدا احساس همدردی کردند. اینها همان نسل چهارمی‌های به قول بعضی از افراد، سرگشته‌ای هستند که وقتی پای احساس دینی به میان می‌آید عاشقانه به شهدایشان ادای احترام و دین می‌کنند. وظیفه من و شماست که با اینها همراه شویم و اگر می‌توانیم در جهت مثبت یاری‌شان کنیم.

؟ جلیلی چه بخواهد و چه نخواهد به خاطر تجربه زیستی‌اش یک ذهن تطبیقی دارد، شما تماس‌های قابل توجهی با آدم‌ها در نقاط مختلف جهان داشته‌اید. از فرانسه تا ژاپن از اروپا تا شرق دور. ما گاهی ذهنیت‌های تحریف‌شده‌ای درباره آدم‌های این سرزمین‌ها، خانواده و تعهدشان داریم. روایت شما از خانواده، رابطه زن و شوهری و تعهد در این کشورها چگونه است؟

هیچ انسان عاقل و کاملی، تنهایی را دوست ندارد، بی‌پناهی را دوست ندارد، ناامیدی

من هر فیلمی که می‌سازم سعی می‌کنم در طول فیلم، اول خودم را بسازم بعد از تجربیاتم دیگران را نیز آگاه کنم. من فردگرا هستم، فرد که ساخته شود خانواده و در نهایت جامعه ساخته می‌شود. در تمام کارهایم انسان پر تلاش است. امیدوار است و منتظر موعود.

را دوست ندارد. خانه به دوشی را دوست ندارد و همه اینها تنها با یک زنجیره برطرف می‌شود؛ عشق، از دواج و تشکیل خانواده درست. شما از هر دختری در هر کجای دنیا سؤال کنی که نهایت آرزویت چیست بگوید یا نگوید در نهایت آرزویش از دواج توأم با عشق است. من همیشه گفته‌ام «بزرگ‌ترین محبت خداوند به انسان عشق است.» در ژاپن که خیلی به خانواده احترام می‌گذارند، خصوصاً زن‌ها، این جمله را روی بسیاری از کاتالوگ‌های فیلم‌هایم چاپ کرده‌اند.

شما در هیچ فرهنگ و مذهب و قومی نمی‌بینید که خیانت را دوست داشته باشند. به نظر من تمام مردم دنیا اخلاق‌گرا هستند منتها برخی از کشورها راهنما ندارند. من در بسیاری از کشورها که می‌روم هنگام نمایش فیلم‌هایم اگر مثلاً ۲ هزار نفر ببینند، برای گفت‌وگوی بعد از فیلمم ۵ هزار نفر می‌آیند چون مرا فیلمساز اخلاق‌گرا می‌دانند. آنها



نگاهی به چند فیلم از کارگردان‌های نسل جوان با موضوع طلاق و جدایی

جدایی نادرها از سیمین‌ها به روایت سینما

سینمای ایران چقدر در دنبال کردن سوژه‌های مهم اجتماعی موفق عمل کرده است؟ اگر چه بسیاری از کارشناسان داخلی و خارجی در ارزیابی خود از سینمای ایران، قدرت این سینما را در ژانر اجتماعی می‌دانند اما این بدان معنا نیست که سینمای ایران در واکاوی مهم‌ترین آسیب‌های اجتماعی از جمله طلاق موفق عمل کرده باشد. با وجود آن که فیلم‌های متعددی در سینمای ایران درباره طلاق ساخته شده اما واقعیت آن است که این فیلم‌ها بیشتر در یک موضع توصیفی از مسأله قرار گرفته‌اند. به این معنا که آن‌ها در خوشبینانه‌ترین حالت وضعیتی را توصیف کرده‌اند اما فاقد یک نگاه کلان‌نگر در تحلیل دقیق آن چیزی بوده‌اند که در خانواده ایرانی روی می‌دهد. از طرف دیگر سینمای ایران از یک ضعف مشهود در روایت طلاق هم رنج برده و بخش قابل توجهی از فیلم‌ها روایتی محفلی مربوط به یک قشر و سطح خاصی از جامعه را بازتاب داده‌اند و فیلم‌ها مبتنی بر تحقیقات مفصل و دربردارنده ابعاد و لایه‌های زیرین تر سوژه نبوده‌اند. آنچه در ادامه می‌آید نگاهی به چند فیلم از کارگردان‌های نسل جدید سینمای ایران است که در سال‌های اخیر، چالش زندگی مشترک زوج‌ها را موضوع فیلم‌هایشان قرار داده‌اند.



احمد محمد تهریزی

زوج‌های مدرن و سنتی اشاره می‌کند و سعی دارد با نگاهی آسیب‌شناسانه، محدودیت‌ها و کمبودهای این دو سبک زندگی را نشان دهد.

با ورود زوجی جوان به خانه یک خانواده سنتی که چندین سال از ازدواجشان می‌گذرد اولین نشانه‌های تعارض دیده می‌شود. رفته رفته با ماندن این زوج و برخورد هایشان با هم می‌فهمند در زندگی هر کدام چیزی می‌لنگد و کسی از زندگی‌اش راضی نیست.

در زندگی زوج سنتی، نگاهی مردسالارانه حاکم است. مرد برای هم‌صحبتی با همسرش وقت نمی‌گذارد و زن جز خانه‌داری کار دیگری نمی‌کند. این نکته را در سکانس زن با همسر دوستش که کمترین اشتراکی با او دارد به خوبی می‌بینیم. زن با اینکه چندان دل‌خوشی از مرد جوان ندارد ولی با صحبت کردن و درد دل هایش حس آرامش به او دست می‌دهد و پیش او سفره دلش را باز می‌کند. زن آنقدر از سوی شریک زندگی‌اش بی‌محلی دیده که حالا با چند کلام صحبت انگار باری از روی شانه‌هایش برداشته شده است.

از آن طرف در زوجی که خود را از قید و بندهای زندگی سنتی رها کرده‌اند، نوعی ولنگاری می‌بینیم که باعث شک و تردید و حتی خیانت شده است. حجازی برای نشان دادن تعارض‌های این دو سبک زندگی سوژه خوبی

از دوستان قدیمی‌اش روی آورد و قصد سرمایه‌گذاری در شغلی کاذب - خرید و فروش رسیور ماهواره - را دارد که با ورودش به خانه، مشکلاتی در زندگی مشترک دوستش با همسرش به وجود می‌آید. با تمام این مشکلات و مسائل اما زن از بودنش در تهران راضی است و می‌گوید همین که در تهران کسی او را نمی‌شناسد، به راحتی به او انگ نمی‌زند و بدون شناخت قضاوتش نمی‌کند، برایش کافی است. «استراحت مطلق» نگاهی نسبتاً متفاوت نسبت به دیگر فیلم‌های اجتماعی ایرانی دارد. در استراحت مطلق بخشی از جنبه‌های تلخ و سخت طلاق برای یک زن شهرستانی و از طبقه‌ای متوسط به تصویر کشیده و مصائب و مشکلاتی را که او با جدایی پیش روی خودش می‌بیند، منعکس می‌شود.



زندگی مشترک آقای محمودی و بانو

کارگردان: روح‌الله حجازی

حجازی با ورودش به سینما دست روی یک موضوع حساس اجتماعی گذاشت؛ جنگ سنت و مدرنیته در خانواده‌های ایرانی. سوژه جذاب و جالبی بود که حجازی در دو فیلم اولش به آن پرداخت. حجازی در «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو» به برخی مشکلات



استراحت مطلق

کارگردان: عبدالرضا کاهانی

کاهانی در آخرین ساخته‌اش، بر خلاف بسیاری از فیلمسازان، داستان زوجی از طبقه متوسط رو به پایین را روایت می‌کند که زندگی‌شان به بن‌بست جدایی رسیده است. کارگردان در این فیلم نگاهی زن محور دارد و با اینکه از دلایل پیش از طلاق زوج اطلاعاتی داده نمی‌شود اما به خوبی تبعات تلخ جدایی برای یک زن را به نمایش می‌گذارد.

زن پس از طلاق و به دلیل حرف‌هایی که پس از جدایی پیش می‌آید، از شهرستان کوچک محل زندگی‌اش به تهران کوچ می‌کند تا بتواند بدون قضاوت مردم زندگی کند اما تازه در شهر درندشتی چون تهران مشکلاتش شروع می‌شود. از یک طرف شوهر سابقش که طاقت دیدن او را در تهران ندارد همان لحظه ورودش به شهر، رگ غیرتش باد می‌کند و با مزاحمت‌هایش باعث ایجاد مشکلاتی برای همسر سابقش می‌شود.

از طرف دیگر نگاه بدکار فرمایش، شرایط کار کردن را برای زن سخت کرده، این همه در حالی است که جایی هم برای ماندن ندارد. او با تمام این مشکلات به خانه یکی



سپرده

کارگردان: هومن سیدی

سیدی در دومین فیلم بلند سینمایی‌اش به عواقب دعوا و جدایی زن و شوهرها پرداخته و تأثیر آن را روی فرزندان بررسی کرده است. در «سپرده» ما با پسری مواجه هستیم که از لحاظ مالی چیزی کم ندارد اما تأثیر دیدن دعوای پدر و مادرش و جدایی که بین‌شان می‌افتد، روح او را خراش می‌دهد.


پسر نوجوان «سپرده» در اوایل فیلم ساکت و گوشه‌گیر است ولی خشونت‌هایی که از پدر و مادرش می‌بیند، سردی روابطی که در خانه حاکم می‌شود و تنها ماندنش در میان اختلاف‌های پدر و مادر، او را عصبانگر و عصبی می‌کند. پسری که برای فرار از تنهایی‌هایش به مواد فروشان محله پناه می‌برد و درگیر بازی‌های پیچیده و کثیف آنها می‌شود.

او به مرور زمان احساسش را نسبت به پدر و مادرش از دست می‌دهد و برایش هیچ فرقی نمی‌کند که با کدام یک از آنها زندگی کند. سپرده به دنبال نشان دادن تأثیرات مخرب دعوای زناشویی و جدایی زوج‌ها از هم است. جایی از فیلم پدر به پسرش می‌گوید این دعوی میان من و مادرت است و به تو هیچ ربطی ندارد. اما این موضوع کاملاً به فرزند خانواده ربط دارد و دیدن دعوای آن دو، زندگی پسر نوجوان را مختل کرده است. فیلم ایده بسیار خوب و بالارزشی دارد ولی آنقدر کارگردان درگیر بازی‌های فرمی شده که به محتوا هم آسیب زده است.



زندگی خصوصی القا و خانم میم

کارگردان: روح‌الله حجازی

حجازی در این فیلم دوباره سوژه جنگ سنت و مدرنیته را پیش کشیده است. این بار مردی سنتی که با ارتقای شغلی به تهران آمده و با افراد متمول دیدار می‌کند برای اینکه از آدم‌های اطرافش کم‌نیاز و به دنبال عوض کردن سبک زندگی‌اش است. مرد برای عوض کردن زندگی‌اش تنها به ظاهر اکتفا می‌کند و همچنان همان تفکر سنتی بر او غالب است. مرد با تغییر ظاهر همسرش او را از خانه وارد اجتماع می‌کند اما خودش طاقت دیدن زنش را با آن ظاهر در اجتماع ندارد. همین باعث بروز اتفاق و سوءظن در مرد می‌شود و زندگی‌شان را به هم می‌ریزد. تناقضات فکری و رفتاری هر دو نفر زندگی‌شان را جهنم کرده است. زن هم با حالتی وسواس گونه مدام در حال چک کردن تلفن همراه شوهرش است و به او شک دارد. این زوج می‌خواستند خود را از قالب قبلی بیرون بیاورند و همرنگ جماعت اطرافشان شوند ولی هیچ کدام شان ربطی به آن سبک زندگی ندارند و این تغییر فقط باعث آزارشان شده است. حجازی در این فیلم هم دست روی سوژه حساسی گذاشته ولی باز با پرداختن نه چندان خوب، نتوانسته حق مطلب را به درستی ادا کند. اینکه ما بالابهایی عمیق‌تر از جدال نوگرایی و عادات سنتی این زوج آشنا شویم، توقعی است که برآورده نمی‌شود. 

مصرف، زندگی آرام و عاشقانه زوج جوان را تا آستانه فروپاشی پیش برده است. در این میان پیدا شدن سر و کله معلم جوان فتوشاپ وضعیت را خراب‌تر می‌کند. مرد که تا پیش از این با حس توهم زندگی می‌کرد حالا با آمدن مدرس جوان، فکرش بیشتر از همیشه درگیر می‌شود. کار مرد به جایی می‌رسد که از تهمت زدن مستقیم و محکوم کردنش به خیانت هیچ ابایی ندارد.

رفتارهای سرد و توهمین‌آمیز مرد، باعث فاصله گرفتن زن می‌شود و این فاصله آنقدر زیاد می‌شود که زن با بردن وسایلش، راه جدایی را در پیش می‌گیرد. به خاطر پونه به خوبی و قابل لمس، بدون هیچ شعار و پند و اندرز اثرات هولناک مصرف مواد مخدر و توهم‌زا بودن و تأثیرش بر زندگی زناشویی را به مخاطب نشان می‌دهد.



جدایی فاکر از سیمین

کارگردان: اصغر فرهادی

فیلم همان‌طور که از نامش پیداست قرار است درباره داستان جدایی زن و شوهری باشد اما در ادامه قصه جدایی به حاشیه می‌رود و اتفاق مهم‌تری می‌افتد که اتفاقاً همین حوادث، شخصیت زن و شوهر را بهتر نشان می‌دهد.

دلیل جدایی نادر از سیمین بر سر ماندن یا نماندن شان در ایران است و زن و مرد با غرور بیش از حدشان زندگی آرام‌شان را تا سر حد جدایی کشانده‌اند. در این میان دختر خانواده سرگردان و معلق در روابط پدر و مادر مانده است.

فرهادی در این فیلم مشکلات و معضلات طبقه متوسط جامعه را که بخش اعظمی از اجتماع هستند، نشانه گرفته و با طرح داستانی باورپذیر، امکان همذات‌پنداری را به تماشاگرانش می‌دهد. این فیلم از معدود فیلم‌های موفق ایرانی با موضوع طلاق است که ضمن داشتن روندی جذاب، متناسب با واقعیات جامعه ایرانی است. با گذشت داستان و پیش آمدن اتفاقات مختلف با زوایای پنهان شخصیت‌ها آشنا می‌شویم و این نکته را در سکانس پایانی که دختر رو به قاضی مردد از انتخاب پدر و مادرش مانده، می‌بینیم. پدر و مادر پس از سیر اتفاقات، جلوی چشم دختر فرو می‌ریزند. پدر دیگر قهرمان صادق دختر نیست و دختر خانواده سیر نزولی سقوط پدر را با چشم خود دیده است و به همین دلیل جلوی قاضی به من می‌افتد.

را انتخاب کرده و اگر با دقت و وسواس بیشتری آن را می‌پروراند ماحصل و نتیجه کارش خیلی بهتر می‌شد.



برف روی کاج‌ها

کارگردان: پیمان معادی

معادی که پیش از این به عنوان فیلمنامه‌نویس و بازیگر در سینمای ایران شناخته می‌شد، در اولین فیلم بلند سینمایی‌اش، سوژه‌های اجتماعی و خانوادگی را انتخاب کرد. «برف روی کاج‌ها» داستان زوجی به ظاهر خوشبخت است. زنی که پیانو آموزش می‌دهد و مردی که دکتر است. همه چیز در ظاهر آرام و عاشقانه است اما فرار شوهر با یکی از شاگردان همسرش، ابعاد پنهان ماجرا را نشان می‌دهد.

زن که از این اتفاق شوکه شده، به دنبال راهی برای آرام کردن خویش است و در این میان سر و کله یک همسایه جوان پیدا می‌شود. پسر جوانی که به زن توجهی خاص دارد نوعی حس سردرگمی به زن می‌دهد. زن هم نمی‌خواهد همانند شوهرش باشد و هم نمی‌تواند پسر جوان را نادیده بگیرد. او در انتهای فیلم همراه با پسر همسایه به کنسرت می‌رود و با اینکه به او خوش می‌گذرد اما حسی از گناه و عذاب وجدان به همراهش می‌آید.

در آخر همسر زن به خانه بازمی‌گردد اما دیگر این زوج آن آدم‌های سابق نیستند. بی‌توجهی و دوری از همدیگر باعث تجربه حس خیانت می‌شود. قبل از این اتفاق هر دو آنها سرشان به کارشان گرم بود و در شغلشان آدم‌هایی موفق بودند اما بعد از این اتفاقات تازه، بخشی از آن کوه یخ پنهان شده در زیر آب را می‌بینند.



به خاطر پیوتکه

کارگردان: هاتف علیمردانی

مردی معتاد عاشق زن و زندگی‌اش است اما مصرف شیشه به او حس خیانت همسرش را القا می‌کند. مرد که به شیشه معتاد است فکر خیانت همسرش از سرش خارج نمی‌شود و با رفتارهایش در حال خراب کردن زندگی‌اش است.

در این میان زن هم عادت به گفتن دروغ‌های ریز و کوچک دارد و همین شرایط را بدتر می‌کند؛ سوءظن مرد بیشتر می‌شود و او را تا سرحد دیوانگی و جنون می‌کشاند. مصرف شیشه و احساس توهم پس از



نگاهی به طرح وفاداری در رابطه همسری در داستان «شازده کوچولو» اگزوپری

تو مسئول «گل» خود هستی

«شازده کوچولو» داستانی به شدت استعاری، تودرتو و معناگراست. ظاهر داستان درباره پسر کوچولویی است که سیاره کوچکش را که در آن دلبستگی بزرگی به گل‌اش داشته ترک کرده است و بعد از گذر از سیارات و آدم‌های مختلف - در واقع هر آدمی برای خودش یک سیاره و دنیاست - حالا در یک بیابان با خلبانی که هواپیمای او اتفاقی در آن فضای لم یزرع و بی آب خراب شده، افکار و ایده آل‌هایش را واگویی می‌کند. اما داستان در واقع درباره یک هجرت درونی است. داستان وفاداری به خود و دیگران، دوست داشتن خود و دیگران و وفاداری به گل - همسر - است: «من سیاره‌ای را می‌شناسم که در آن مردی سرخ‌چهره هست. این مرد هرگز گل نبویده، هرگز به ستاره‌ای نگاه نکرده، هرگز کسی را دوست نداشته و هرگز کاری به جز جمع کردن، انجام نداده است. هر روز تمام مدت مثل تو پشت سر هم تکرار می‌کند که: «من یک مرد جدی هستم! یک مرد جدی!» و از غرور و نخوت باد به دماغ می‌اندازد ولی آخر او آدم نیست. قارچ است. از منظر شازده کوچولو کسی که تا به حال گلی را نبویده، به کسی مهر نوزیده - و کاری جز جمع کردن و غرق شدن در منطق و ظواهر خودخواهانه ندینداشته است، در واقع معنای زندگی را باخته و با یک قارچ تفاوت چندانی ندارد بلکه شاید از یک قارچ هم پایین تر است.

L
حسن
فرامرزی

«شازده کوچولو که خود شاهد سربرزدن غنچه بزرگی بود، خوب احساس می‌کرد که چیزی معجزه‌آسا از آن بیرون خواهد آمد، لیکن کار خودآرایی گل در حجره سبزرنگش به این زودی‌ها تمام نمی‌شد. رنگ‌های خود را به دقت انتخاب می‌کرد، به کسندی لباس می‌پوشید و گلبرگ‌هایش را یک‌یک به خود می‌بست. نمی‌خواست جز در اوج جمال جلوه کند. وای که چه گل عشوه‌گری بود. باری، آرایش اسرارآمیز او روزها و روزها طول کشیده بود تا آخر یک روز صبح، درست به هنگام دمیدن خورشید، خودنمایی کرده بود و تازه با آن همه دقت که در کار آرایش خود به خرج داده بود، خمیازه‌ای کشیده و گفته بود: «آه! من هنوز خواب آلوده‌ام... از شما عذر می‌خواهم گیسوانم چقدر آشفته است...»



اولین خرزهره‌های گل شروع می‌شود

اولین مواجهه شازده کوچولو با گل یا مواجهه «مرد بازن» این‌گونه است. مرد به زن یا گل می‌گوید:



خودآرایی زمانبر گل در حجره سبزرنگش

نگاه داستان به زن یادآور نگاه اندیشمندان و عرفای بزرگ ما به لطافت وجودی زن است. همچنان که مولانا بالاترین حرف را در این باره زده است: «پرتو حق است آن، معشوق نیست / خالق است آن گوییا مخلوق نیست». زن که هم جسم خود را پرورش می‌دهد و هم در اندرون خود جسم جنس مقابل خود را می‌پروراند و پشت این ظاهر در برابر والاترین جلوه حق که عشق و مهر است آینه می‌گذارد تا این پرتو حق پدیدار گردد. زن از «ناکاجاباد / ملکوت» آمده است: «گل او یک روز از دانه‌ای روئیده بود که معلوم نشد از کجا آورده بودند، و شازده کوچولو از آن نهال لطیف که به هیچ یک از نهال‌های دیگر شبیه نبود، با دلسوزی تمام مواظبت کرده بود.»

شیفتگی «مرد به زن / شازده کوچولو به گل» از همین جا آغاز می‌شود. از اینکه زن جلوه جمال حق می‌شود:



اگر گوسفند گل را بخورد یعنی تمام ستاره‌ها خاموش شده است

توصیف‌ها، مسئله‌سازی‌ها و نسخه‌پیچی‌هایی که در این داستان از زبان شازده کوچولو بیان می‌شود مثل یک مرهم در خدمت روابط بین فردی است. انگار که مؤلف آن زمان پیش‌بینی کرده قرار است در دهه‌های آتی چه زخمی بر روابط آدم‌ها با خود و دیگران بیفتد.

این استدلال یکی از دهها استدلال مشابه شازده کوچولو است: «اگر کسی گلی را دوست داشته باشد که در میلیون‌ها ستاره، فقط یکی از آن پیدا شود همین کافی است که وقتی به آن ستاره‌ها نگاه می‌کند، خوشبخت باشد. چنین کسی با خود می‌گوید: گل من در یکی از این ستاره‌هاست ولی اگر گوسفند گل را بخورد، برای آن کس در حکم این است که تمام ستاره‌ها یک‌دفعه خاموش شده باشند. خوب، این مهم نیست؟»



که تو از آن بی خبر مانده‌ای. این هیچ اهمیت ندارد. اما تو هم مثل من احمق بودی. سعی کن خوشبخت باشی... این حباب بلورین را ببنداز دور. من دیگر آن را نمی‌خواهم.

شازده کوچولو / مرد، خانه مشترک را ترک می‌کند اما همچنان نگران گل / زن است. از همین رو در سیاره ششم و در مواجهه با جغرافیدان به او می‌گوید: حیف که گل من فانی است و برای دفاع خود از گزند دنیا چهار خار بیشتر ندارد و مرا ببین که او را تنها در خانه گذاشته‌ام! او در ادامه سیاحتش سرانجام به زمین می‌رسد و در یک بیابان با ماری مواجه می‌شود.

مار گفت: تو اینجا آمده‌ای چه بکنی؟

شازده کوچولو گفت: با گلی حرفم شده است. مار گفت: آه!

و هر دو خاموش ماندند.

پنج‌هزار گل دیگر، همه شبیه به گل او یکی از فصل‌های درخشان «شازده کوچولو» آنجاست که بعد از مدت‌ها راهپیمایی از میان شن‌ها، سنگ‌ها و برف‌ها به گلستانی پر از گل‌های سرخ شکفته رسیده است:

گل‌های سرخ گفتند: سلام.

شازده کوچولو به آنها نگاه کرد. همه به گل او شباهت داشتند. مات و متحیر از آنها پرسید:

- شما که هستی؟

گل‌ها گفتند: ما گل سرخیم!

شازده کوچولو آهی کشید و خود را بسیار بدبخت احساس کرد. گلش به او گفته بود که در عالم بی‌همتا است. ولی اینک پنج‌هزار گل دیگر، همه شبیه به گل او در یک باغ بودند. با خود گفت: من گمان می‌کردم که با گل بی‌همتای خود گنجی دارم و حال آنکه فقط یک گل سرخ معمولی داشتم. من با آن گل و آن سه آتشفشان که تا زانویم می‌رسند و یکی از آنها شاید برای همیشه خاموش بماند، نمی‌توانم شاهزاده بزرگی به حساب بیایم.

و همانطور که روی علف‌ها دراز کشیده بود، به گریه افتاد.

این همان چالش ذهنی است که شازده کوچولوها در زمین با آن مواجهند. گلی دارند اما هر روز هم در

«تو چقدر زیبایی و گل به نرمی می‌گوید: مگر نیستم؟! آخر من هم با خورشید در یک دم شکفته‌ام» و اولین اصطکاک در همین مواجهه روی می‌دهد. هر گلی خاری دارد و شازده کوچولو اولین تیغ‌هایی که به واسطه زبان زن بر پوست روحش فرو می‌رود، احساس می‌کند: «این گل آنقدرها هم فروتن نیست. این گل چه مرموز است. بعد هم غر زدن‌های گل - زن - به شازده کوچولو - مرد - شروع می‌شود: «شب مرا زیر حباب بلورین بگذارید. در خانه شما هوا خیلی سرد است. اینجا موقعیت خوبی ندارد. آنجا که من بودم... پس تجیر چه شد؟»



وَه که چه ضد و نقیضند این زن‌ها

اما نوع رفتار گل - زن - و تیغ زبانش باعث می‌شود شازده کوچولو در رابطه‌اش با او

وَه که چه ضد و نقیضند این گل‌ها / وَه که چه ضد و نقیضند این زن‌ها. این را شازده کوچولو / مردی می‌گوید که نتوانسته است با گل / زن خود در «سیاره‌شان / زندگی مشترک» بماند، بنابراین از «سیاره / زندگی مشترک» فرار می‌کند، با این همه حتی تا آخرین لحظات ترک سیاره نگران گلش است

تجدید نظر کند: «من نمی‌بایست به حرف‌های او گوش بدهم. هرگز نباید به حرف گل‌ها گوش داد. فقط باید نگاهش کرد و بوییدشان. گل من سیاره مرا معطر می‌کرد، اما من نمی‌دانستم چگونه از او لذت ببرم. من آن وقت‌ها هیچ نمی‌توانستم بفهمم... می‌بایست درباره او از روی کردارش قضاوت کنم، نه از روی گفتارش. او دماغ مرا معطر می‌کرد و به دلم روشنی می‌بخشید. من هرگز نمی‌بایست از او بگریزم! می‌بایست از واری حیله‌گری‌های ناشی از ضعف او پی به مهر و عاطفه‌اش ببرم، وَه، که چه ضد و نقیضند این گل‌ها! ولی من بسیار خام‌تر از آن بودم که بدانم چگونه باید دوستش بدارم.»

وَه که چه ضد و نقیضند این گل‌ها / وَه که چه ضد و نقیضند این زن‌ها. این را شازده کوچولو / مردی می‌گوید که نتوانسته است با گل / زن خود در «سیاره‌شان / زندگی مشترک» بماند، بنابراین از مهاجرت پرندگان کوهی استفاده می‌کند و از این «سیاره / زندگی مشترک» فرار می‌کند، با این همه حتی تا آخرین لحظات ترک سیاره نگران گلش است، بنابراین آتشفشان‌های سیاره را که ممکن است به «گل / زن» او آسیب بزنند تمیز می‌کند حتی آتشفشان خاموش سیاره را هم پاک می‌کند چون به قول خودش کسی چه می‌داند؟ بعد هم برای آخرین بار گلش را آب می‌دهد و آماده می‌شود که او را زیر حباب بلورینش قرار دهد اما با این حال احساس می‌کند که می‌خواهد گریه کند.

به گلش گفت: خداحافظ.

ولی گل به او جواب نداد.

باز گفت: خداحافظ.

گل سرفه کرد ولی این سرفه از زکام نبود. آخر گفت: من احمق بودم. من از تو عذر می‌خواهم. سعی کن خوشبخت باشی. آری، من تو را دوست می‌دارم و تقصیر من است



اولین مواجهه شازده کوچولو با گل یا مواجهه «مرد با زن» این گونه است. مرد به زن یا گل می گوید: «تو چقدر زیبایی و گل به نرمی می گوید: مگر نیستم؟! آخر من هم با خورشید در یک دم شکفته ام» و اولین اصطکاک در همین مواجهه روی می دهد. هر گلی خاری دارد و شازده کوچولو اولین تیغ هایی که به واسطه زبان زن بر پوست روحش فرو می رود، احساس می کند

مواجهه با گل های دیگر قرار دارند، گل هایی که این صدا را در ذهن مردها بلند می کنند که تو فقط یک گل معمولی داری.



وقتی پیرراه شازده کوچولو را از کثرت و تنوع بیرون می کشد

اما این چالش و گره ذهنی با حرف های روباه برای شازده کوچولو باز می شود. شازده کوچولو با روباه مواجه می شود و از سر دلنگی از روباه می خواهد با او بازی کند - لابد برای اینکه این بازی اجازه ندهد که او به گل از نشن فکر کند - اما روباه پیشنهاد شازده کوچولو را رد می کند و گیاه دارویی ای را در ذهن شازده کوچولو می کارد: اهلی کردن. روباه می گوید من نمی توانم با تو بازی کنم چون مرا اهلی نکرده اند و شازده کوچولو، معنای اهلی کردن را می پرسد. روباه می گوید: «اهلی کردن» چیز بسیار فراموش شده ای است، یعنی «علاقه ایجاد کردن...»

- علاقه ایجاد کردن؟

روباه می گوید: من نیز برای تو روباهی هستم شبیه به صدها هزار روباه دیگر. ولی تو اگر مرا اهلی کنی، هر دو به هم نیازمند خواهیم شد. تو برای من در عالم همتا نخواهی داشت و من برای تو در دنیا یگانه خواهیم بود.

شازده کوچولو می گوید: کم کم دارم می فهمم. گلی هست و من گمان می کنم که آن گل مرا اهلی کرده است. تو اگر مرا اهلی کنی، زندگی من همچون خورشید روشن خواهد شد. من با صدای پای آشنا خواهم شد که با صدای پاهای دیگر فرق خواهد داشت. صدای پاهای دیگر مرا به سوراخ فرو خواهد برد ولی صدای پای تو همچون نغمه موسیقی مرا از لانه بیرون خواهد کشید.



آنچه که زبان هر رابطه شمسی را پدید می آید

نکته ای که در ادامه «شازده کوچولو / مرد» از «روبا / پیر و راهنما» می پرسد این است که چطور می شود کسی را اهلی کرد. چطور می شود این زندگی مشترک را که به هم ریخته دوباره از نو احیا کرد و روباه یا پیر، این نسخه را برای او می پیچد: باید صبور بود. تو اول کمی دور از من به این شکل لای علف ها می نشینی. من از گوشه چشم به تو نگاه خواهم کرد و تو هیچ حرف نخواهی زد. زبان سرچشمه سوء تفاهم است. ولی تو هر روز می توانی قدری جلوتر بنشینی.

در واقع روباه به شازده کوچولو می گوید اگر می خواهی یک رابطه محکم و معنادار میان تو و گل / زن شکل

و عشقش را در برابر تعدد آنها خلع سلاح می دید روبه رو می شود و به آنها می گوید: شما هیچ به گل من نمی مانید. شما هنوز چیزی نشده اید. کسی شما را اهلی نکرده است و شما نیز کسی را اهلی نکرده اید. شما مثل روزهای اول روباه من هستید. او آن وقت روباهی بود مثل صدها هزار روباه دیگر. اما من او را با خود دوست کردم و او حالا در دنیای بی همتاست. شما زبایید ولی درونتان خالی است. به خاطر شما نمی توانم مُرد، البته گل سرخ من در نظر یک رهگذر عادی به شما می ماند، ولی او به تنهایی از همه شما سر است. چون من فقط به او آب داده ام، فقط او را در زیر حباب بلورین گذاشته ام، فقط او را پشت تجیر پناه داده ام، فقط کرم های او را کشته ام - به جز دو یا سه کرم که برای او پروانه شوند - چون فقط به شکوه و شکایت او، به خودستایی او و گاه نیز به سکوت او گوش داده ام، زیرا او گل سرخ من است.



آنچه اصل است از دیده پنهان است

اما از درخشان ترین فصل های شازده کوچولو که تک تک جمله هایش سطری از یک نشانی و تکه ای از مرهم بر زخم های ناسور رابطه هاست، واپسین وصایایی است که «روبا / پیر» به شازده کوچولو می گوید: بدان که جز با چشم دل نمی توان خوب دید. آنچه اصل است، از دیده پنهان است.

شازده کوچولو برای اینکه به خاطر بسپارد، تکرار کرد:

- آنچه اصل است، از دیده پنهان است.

- آنچه به گل تو چندان ارزشی داده، عمری است که تو به پای او صرف کرده ای.

شازده کوچولو برای اینکه به خاطر بسپارد، تکرار کرد.

- عمری است که من به پای گل خود صرف کرده ام.

روبا گفت: آدم ها این حقیقت را فراموش کرده اند ولی تو نباید فراموش کنی. تو هر چه را اهلی کنی، همیشه مسئول آن خواهی بود. تو مسئول گل خود هستی... شازده کوچولو برای آنکه به خاطر بسپارد، تکرار کرد:

- من مسئول گل خود هستم...



شما زبایید ولی به خاطر شما نمی توانم مُرد

روبا وقتی نسخه شازده کوچولو را می پیچد، از او می خواهد که یک بار دیگر برود و گل های سرخ را تماشا کند تا بفهمد که گلش در دنیا یگانه است. شازده کوچولو به خواست روباه می رود و با آن گل هایی که پیش از درک و هضم معنای اهلی شدن آن قدر مجذوب شان شده بود



زن دلش برای همسرش
می‌سوزد و می‌خواهد او را به
رختخواب بیماری نیندازد.
«اما از آن سو هر چه بگویم
در ذهن او بد ترجمه خواهد
شد و او در خیال خود تصور
خواهد کرد که من خیالات
بدی در سر دارم و می‌خواهم
به او خیانت کنم.»

پارانویا در داستانی از مثنوی معنوی مولانا

قصد دارد تا رهد از ننگ من!

با این حال تیر القای منفی به سوی او پرتاب شده و حتی شده به اندازه زخمی کوچک، روح و روان استاد را زخمی کرده است: «گفت استانیست رنجی مرا / تو برو بنشین مگو پاره هلا / نفی کرد اما غبار وهم بد / اندکی اندر دلش ناگاه زد / اندر آمد دیگری گفت این چنین / اندکی آن وهم افزون شد بدین / همچنین تا وهم او قوت گرفت / ماند اندر حال خود بس در شگفت»

حیله شاگردان کاملاً کارگر می‌افتد و تیرها کار خودشان را می‌کنند، طوری که «گشت استانیست از وهم و ز بیم / بر جهید و می‌کشانید او گلیم / خشمگین با زن که مهر اوست سست / من بدین حالم نپرسید و نجست / خود مرا آگه نکرد از رنگ من / قصد دارد تا رهد از ننگ من / او به حسن و جلوه خود مست گشت / بی‌خبر کز بام افتادم / چو طشت»

اینجاست که ترکش‌های حیله‌ورزی‌های

کودکان که از مقررات خشک و ملال‌انگیز استاد مکتبخانه به ستوه آمده بودند، گرد هم جمع می‌شوند و حیله‌ای سوار می‌کنند تا چند روزی از دست استاد رهایی یابند. عقل‌هایشان را روی هم می‌ریزند که وقتی هر کدام‌شان وارد مکتبخانه می‌شود بگویند اوستا! چونی تو زرد! استاد چرا این قدر زرد و پژمرده شده‌ای: خیر باشد رنگ تو بر جای نیست / این اثر یا از هوا یا از تبی است / اندکی اندر خیال افتد از این / تو برادر هم مدد کن این چنین.

خلاصه نقشه این می‌شود که حیله به این ترتیب علیه استاد سوار شود. صبح روز بعد وقتی کودکان از خانه‌ها به سمت مکتبخانه می‌روند، طبق قرار اولین کودک که وارد مکتب می‌شود، سلام می‌دهد و بلافاصله اولین تیر القای منفی را به سمت استاد پرتاب می‌کند که «خبر باشد رنگ رویت زردفام». اما استاد اگر چه در برابر اولین تیر مقاومت می‌کند و تشر می‌زند به شاگردش،

حکایت‌های مولانا در مثنوی معنوی، غواصی عمیق در روان و ذهن آدمی است. در این غواصی‌هاست که چالش‌ها، گره‌ها و ناصافی‌های ذهنی و روانی به سطح آورده می‌شود تا عریان‌تر رخ بنماید. در دفتر سوم مثنوی معنوی، حکایت تباری دسته‌جمعی کودکان درس‌آموز علیه استاد مکتبخانه به تصویر کشیده می‌شود، تباری‌ای که ترکش‌هایش در مجموع شدن با بدبینی، همسر استاد مکتبخانه را می‌گیرد و آن زن از طرف استاد، متهم به خیانت و بی‌وفایی و تهدید به طلاق می‌شود.

کودکان مکتبی از استاد رنج دیدند از ملال و اجتهاد مشورت کردند در تعویق کار تا معلم در فتد در اضطراب چون نمی‌آید و رانجوری که بگیرد چند روز او دوری تارهم از حبس و تنگی و ز کار هست او چون سنگ خارا بر قرار



دیگری نسبت می‌دهد: «گفتش ای غر تو هنوزی در لجاج / می‌نبینی این تغیر و ارتجاج / گر تو کور و کر شدی ما را چه جرم / ما درین رنجیم و در اندوه و گرم». در برابر این اتهامات باز هم زن از در آشتی می‌آید و همچنان آرام است و حتی راهکار عملی هم نشان می‌دهد یعنی با پیشنهاد جلو می‌آید: «گفت ای خواجه بیارم آینه / تا بدانی که ندارم من گنه». زن به همسرش می‌گوید پس بگذار من آینه‌ای بیاورم تا خود را در آینه ببینی و بدانی که من گناهی ندارم اما همسرش این پیشنهاد را رد می‌کند: «گفت رو مه تو رهی مه آینه / دایما در بغض و کینگی و عنت / جامه خواب مرا زو گستران / تا بخسپم که سر من شد گران». زن می‌خواهد در برابر این پیشنهاد - گستراندن رختخواب مرضی - که بیشتر به مرد می‌قبولاند که مرضی شده است، مقاومت کند: «جامه خواب آورد و گستر آن عجوز / گفت امکان نه و باطن پر ز سوز / گر بگویم متهم دارد مرا / اور نگویم جد شود این ماجرا / فال بدرنجور گرداند همی / آدمی را که نبودستش غمی / قول پیغامبر قبوله یفرض / ان تمارضتم لدینا تمرضوا / گر بگویم او خیالی بر زند / فعل دارد زن که خلوت می‌کند / مر مرا از خانه بیرون می‌کند / بهر فسقی فعل و افسون می‌کند» زن دلش برای همسرش می‌سوزد و می‌خواهد او را به رختخواب بیماری نیندازد. «اما از آن سو هر چه بگویم در ذهن او بد ترجمه خواهد شد و او در خیال خود تصور خواهد کرد که من خیالات بدی در سر دارم و می‌خواهم به او خیانت کنم.»

پس عاقبت با بانگی که بر سر او فرود می‌آید، تسلیم می‌شود: «زن توقف کرد مردش بانگ زد / کای عدو زوتر ترا این می‌سزد».

و حالا گمان نکنیم که این استاد مکتبخانه در قرن ۱۰ از قرن‌ها و مکانی از مکان‌های جهان زیسته و قصه او هم با خود به زیر خاک رفته است. به قول مولانا در آغاز داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک رنجور: «بشنوید ای دوستان این داستان / خود حقیقت نقد حال ماست آن». همه این داستان‌ها به واقع نقد و شرح حال درون ماست و به قونیه و بلخ و بخارا و قرنی از قرن‌ها منحصر نمی‌ماند. منفی‌بافی‌ها، کج‌باوری و کژتابی‌ها در بیشتر آدم‌ها وجود دارد و هر کدام از ما بگردیم و در درون مان غواصی کنیم، کم از این کج‌باوری‌ها صید نخواهیم کرد. منفی‌بافی‌هایی که چقدر می‌تواند توهم بیافریند و دیگران را متهم کند، همچنان که استاد مکتبخانه که به واقع باز آنچه حیلۀ کودکان شده، فریب و هم‌ها را می‌خورد و بلافاصله انگشت اتهام را به سمت همسرش می‌چرخاند. ■

در سر می‌پروراند. اما تا این جای کار همه این استدلال‌ها به واقع فکرها و خیالاتی است که در ذهن استاد می‌چرخد. او در راه مکتب تا خانه این معادله‌ها را در ذهن خود می‌سازد اما او سرانجام به خانه خواهد رسید و این فکرها هم بر زبان او جاری خواهد شد. زن او که در را گشوده است متعجب است. متعجب از اینکه همسرش این وقت روز به خانه برگشته است. زبان زن در این مواجهه نرم است: «گفت زن خیر ست چون زود آمدی / که مبادا ذات نیکت را بدی». زن از در صلح وارد می‌شود. سعی می‌کند اتفاق را از دریچه مثبت نگاه کند. می‌گوید خیر باشد و در ادامه مبادا که بدی‌ای به ذات نیک تو رسیده باشد. اما زبان استاد پر خاشک‌رایانه و بدبینانه است: «گفت کوری رنگ و حال من بین / از غم بیگانگان اندر حنین / تو درون خانه از بغض و نفاق / می‌نبینی حال من در احتراق». مرد بر اساس همان القائات منفی‌ای که در معرضش قرار گرفته بود و از پیشفرض‌های غلط - چرا زن من حال بد و نزار مرا ندیده است؟ - به نتایج و استنتاجات غلط‌تر - حتماً خیالاتی در سر دارد و می‌خواهد از شر من راحت شود - رسیده، باز در برابر زبان آشتی‌جویانه و دلدارانه زن - گفت زن ای خواجه عیبی نیستت / وهم و ظن لاش بی‌معنیست - نه تنها راه متهم کردن و سوء ظن آفریدن را در پیش می‌گیرد بلکه طرف مقابل را به لجبازی متهم می‌کند؛ یعنی همان چالشی که خود در گیرش است با فرافکنی به

کودکان مکتبخانه متوجه زن استاد می‌شود. پروژه این طور کلید خورده است. استاد مکتبخانه خلق و خویی دارد که نتوانسته کودکان را به سمت خود جذب کند. درس او در مسیحیت نیست و ذهن و روان کودکان نمی‌تواند با این شیوه سازگار باشد. پس کودکان می‌خواهند او را دفع کنند. تدبیری می‌اندیشند؛ چگونه؟ استاد مکتبخانه به مکتب می‌آید، چون در خود احساس قوت و توان می‌کند اما اگر به او طوری القا کنیم که مرضی شده است چه بسا این القائات در او اثر کند که همین هم می‌شود. مرحله بعدی به سطح آمدن بدبینی‌ها و کج‌باوری‌ها یا به تعبیر امروزی‌ها پارانویای استاد است. او اولین انگشت اتهام را به سمت زنش می‌گیرد و اتهامات را متوجه زنش می‌کند. با خود فکر می‌کند که مهر او نسبت به من سست است و زنم مرا دوست ندارد «خود مرا آگه نکرد از رنگ من / قصد دارد تارهد از ننگ من / او به حسن و جلوه خود مست گشت / بی‌خبر کز بام افتادم چو طشت» استاد با خودش فکر می‌کند که من بیمار بوده‌ام و با حال بیمار از خانه به مکتب آمده‌ام اما زنم مرا از عالم آگاه نکرده است. این پیش‌فرض در ذهن استاد نقش می‌بندد و همین پیش‌فرض او را به این سؤال می‌رساند که چرا زن او نخواسته بیماری او را گوشزد کند؟ این سؤال هم بلافاصله و بی‌هیچ درنگی جواب داده می‌شود که «قصد دارد تارهد از ننگ من». قصد زن من این است که از شر من خلاص شود؛ چرا؟ چون او به حسن و جلوه خود مست گشته و خیالاتی را



گاهی تو جلوی یک طلاق را می گیری!



خاطره اول: گریه های زن باردار در تاکسی

چند سال پیش بود که با یک راننده تاکسی قرار مصاحبه گذاشتیم. راننده تاکسی آمد دفتر روزنامه. چرا با این راننده تاکسی از میان هزاران راننده ای که هر روز در بزرگراه ها، خیابان ها، کوچه ها و چهارراه ها مسافران را به مقصدهایشان می رسانند، مصاحبه می کردیم؟ چرا خبرنگار مان پیگیر شده بود و بالاخره شماره تماس پیرمرد را پیدا کرده بود؟ شنیده بودیم پیرمرد ظرف شکلاتی در تاکسی اش دارد و به مسافرانش تعارف می کند.

روی تاکسی اش هم نوشته «لطفاً با لبخند وارد شوید.» ما خبرنگارها صبح تا شب در معرض انواع خبرهای منفی قرار می گیریم، حالا وقتی به راننده ای می رسیم که ظرف شکلات در تاکسی می گرداند، فارغ از اینکه کدام جناح چه می گوید و تورم و رشد اقتصادی تک رقمی است یا دو رقمی، انگار که به یک گنج رسیده باشیم یعنی خلاف آمد رفتارها حتی در حد یک ظرف شکلات و لطفاً با لبخند وارد شوید و دفتر خاطرات در تاکسی بر ایمان بزرگ و باشکوه می نماید.

آن روز پیرمرد وسط مصاحبه چیزی گفت که شگفت انگیز بود. قضیه از این قرار بود که چندین سال پیش زن جوانی که باردار هم بوده از شمال تهران، سوار تاکسی آقای دهباشی می شود در حالی که نمی توانسته جلوی خودش را بگیرد، در تاکسی یک جوری گریه می کرده که راننده متوجه می شود. حالا آن زن جوان چرا در آن روز سوار تاکسی پیرمرد شده بود؟ در واقع او به قصد جدایی، خانه همسرش را ترک می کند، وسایلیش را در یک چمدان می گذارد و راه خانه پدری را در پیش می گیرد. این وسط آقای دهباشی هم قرار بوده او را به خانه پدری برساند اما این اتفاق نمی افتد و راننده تاکسی او را به خانه پدری نمی برد. پیرمرد می گفت میانه راه سر صحبت را باز کردم و بعد هم ماشین را نگه داشتیم. پرسیدم با این وضعیت کجای خواهد بود؟ گفت خانه پدرم. پرسیدم بچه داری؟ گفت تو راهه. گفتم حالا تو بروی خانه پدری این بچه چه گناهی کرده؟ شما اسباب دعوت این بچه به دنیا شده ای و حالا می خواهی سرپرش کنی؟ خلاصه آنقدر با این دخترم صحبت کردم که منصرف شد و از میانه راه فرمان را دوباره سمت شمال شهر چرخاندم. هشت سال از آن اتفاق گذشته است. هزاران مسافر در این شهر سوار تاکسی پیرمرد شده اند و او هم به مرور اتفاق آن روز را فراموش کرده است، تا اینکه یک روز زنی جوان با دو بچه، سوار تاکسی آقای دهباشی می شود و مثل همه مسافران به راننده سلام می دهد، اما در ادامه از پیرمرد می پرسد مرا به جامی آورید؟ پیرمرد از اینه در صورت زن دقیق می شود اما او را به جامی آورد، پس زن خودش را معرفی می کند.

من همان خانمی هستم که آن روز در ماشین شما گریه می کردم و می خواستم برگردم خانه پدری اما شما مرا برگرداندید خانه و گفتید چه کنم و چطور با همسر

برخورد کنم. زن می گوید شاید اگر شما آن روز مرا به خانه بر نمی گردانیدید، مسیر زندگی من جور دیگری می شد. من مدیون شما هستم آقای دهباشی و همیشه در لحظه های عزیز دعاتان می کنم.



خاطره دوم: همکاری که زنده گی مشترکش نپاشید

یکی از همکارانمان می گوید چند سال پیش، همکار خانمی داشته که در آستانه جدایی از همسرش قرار گرفته بود. او و همسرش مشکلات عجیب و غریبی نداشتند اما بعضی از تنش ها آنقدر ادامه یافته بود که آنها آرام آرام به جدایی فکر می کردند. همکارمان می گوید من حس کردم آنها خیلی راحت دارند زندگی شان را از دست می دهند. از طرفی در خلال حرف های همکارم متوجه شدم او اشتباهات و حشمتناکی مرتکب می شود که خیلی ساده می شود جلوییشان را گرفت. همکار ما و همسرش با مادر همکارمان در یک ساختمان زندگی می کردند. اینکه زوج ها با پدر و مادر یکی از طرفین در یک ساختمان باشند، ممکن است تنش هایی را به وجود بیاورد. این تنش هم در زندگی آنها به وجود آمده بود و در سر این تنش رفتارهای همکار ما و مادرش بود. مادر او زنی بود که می خواست مدام عروس و داماد جوان را به اصطلاح سسور پرایز یا غافلگیر کند. مثلاً بعضی وقت ها که آن دو بیرون می رفتند، بعد از بیرون رفتن آنها مادر عروس می آمد و آنها، خانه را مرتب می کرد. برایشان غذایی را که دوست داشتند، می پخت و سعی می کرد آنها با ورود به خانه با منظره دیگری از خانه شان روبه رو شوند. اما همین رفتارهایی که ظاهر آماج محبت آمیز است، آرام آرام داماد جوان را عصبی کرده بود. او اوایل با آرامش و خون سردی و بعدها با تشسر و تند اعتراض می کرد که مادر تو حق ندارد بدون اجازه وارد آپارتمان ما شود، همکار ما هم از ورود مادرش دفاع می کرده که او قصدی جز محبت ندارد اما داماد می گفته من دوست دارم خودمان خانه خودمان را مرتب کنیم. اصلاً شاید من دوست نداشتم باشم مثلاً مادرت وارد اتاق خواب ما بشود و

وسایلیش را مرتب کند. این چالش جدی ای در رابطه این زوج جوان بود و چالش بعدی از طرف همکارمان به زندگی شان وارد می شد. همکارمان می گفت دست خودم نیست و نمی توانم حرف نگه دارم. هر چه در رابطه من و همسرم پیش می آید از بگویم گویای معمول زن و شوهری به مادرم انتقال می دهم. البته قبلاً با مادرم شرط می بندم به این شرط می گویم که وقتی اشکان آمد، چیزی بروز ندهد، مادرم هم قبول می کند. اما به محض اینکه اشکان از در خانه وارد می شود و مادرم او را می بیند یک جور با او حرف می زند و نگاهش می کند که اشکان خیلی سریع متوجه می شود تغییری در رفتار مادرم به وجود آمده است.

همکارمان می گوید من واقعاً کار عجیبی نکردم. فقط با یکی، دو نفر از همکاران نشستیم و بدون آنکه بخواهیم از همکارمان بی جهت جانبداری کنیم به او گفتیم در هر دو قضیه حق با نفر مقابل است. یعنی شمامی توانی بدون اینکه مادرت را برنجانی با او صحبت کنی که مادر من! اما مدیون محبت های شما هستیم اما حتی حریم هادر نزدیک ترین رابطه ها هم باید حفظ شود. این آپارتمان مال شماست اما به هر حال تایک مدتی به ماداداید، استفاده کنیم. بنابراین همسر من دوست دارد این استقلال را ببیند و حس کند. گفتیم نیاز نیست هر تنش کوچکی را به مادرت منتقل کنی، مخصوصاً وقتی او نمی تواند حس هایش را مدیریت کند. در واقع مسئله ای که در رابطه میان این زن و شوهر جوان پیش آمده بود و آرام آرام آنها را به سمت جدایی سوق می داد، مسئله بغرنج و پیچیده ای نبود. خوشبختانه مداخله های مادر این زمینه مؤثر افتاد. همکارمان هم انصافاً در برابر آنچه ما می گفتیم جبهه نگرفت و چند توصیه ما را که پیام روشنی داشت و فصل مشترک همه آنها این بود که در عین حفظ حرمت، استقلال خانه ات را حفظ کن و دعوی کوچک خانه را به بیرون منتقل نکن، به کار بست و خوشبختانه آرامش به زندگی شان برگشت. همکارمان می گوید نمی دانی چقدر آدم خوشحال می شود از اینکه می بیند می شود با چند تدبیر ساده و مداخله مثبت یک زندگی را نجات داد.

